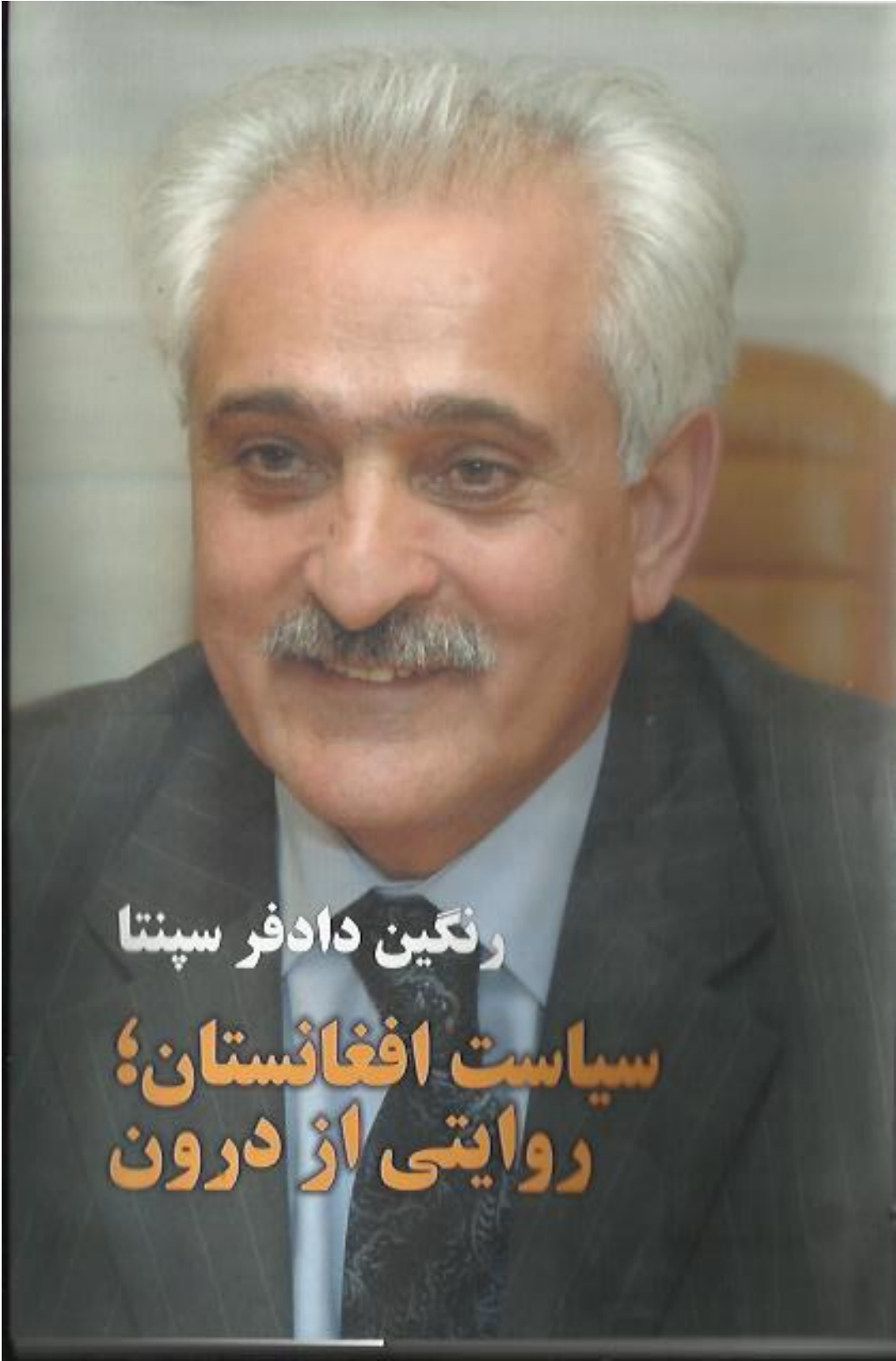
رنگین دادفر سپنتا
سیاست افغانستان؛
روایتی از درون

سیاست افغانستان؛ روایتی از درون

دکتور رنگین دادفر سپنتا

(جلد دوم)

Esmat Khalid
20 - Nov - 2017

انتشارات اعظم
Azzam Publications

سپنتا، رنگین دادفر، ۱۳۹۶
سیاست افغانستان؛ روایتی از درون. کابل: انتشارات عازم.
شماره مسلسل انتشارات عازم: ۲۴۰
چاپ اول: تابستان ۱۳۹۶

سیاست افغانستان؛ روایتی از درون

(جلد دوم)

ناشران: انتشارات عازم و انتشارات پرنیان
برگ آرایی: ناصر هوتکی
طرح روی جلد: اکمل عازم
چاپ: مطبعهٔ عازم
تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

کلیه حقوق چاپ و تکثیر برای ناشر محفوظ است. هرنوع کاپی‌برداری، فوتوکاپی و تکثیر الکترونیک بدون اجازه‌ی کتبی ناشر ممنوع می‌باشد.

نشانی دفتر مرکزی: کابل، ایستگاه اخیر پوهنتون کابل، سرک پنجم سیلوی مرکزی
تیلفون‌ها: ۰۷۹۹۵۷۲۸۱۷ و ۰۷۰۰۰۵۱۷۷۵ / ای‌میل: aazem.pp@gmail.com
مرکز پخش: کابل، مارکیت جوی شیر، کتابفروشی مولانای بلخی (رح) / ۰۷۷۶۱۲۱۱۵۱
کابل، سرک پنجم سیلو، جوار مسجد سنگ‌کش‌ها، انتشارات عازم
فیسبوک: انتشارات عـازم / Aazem Publication

فهرست:

بریتانیا و افغانستان؛ رابطه‌ای که از سایه‌ی تاریخ برون نشد ۵۶۳

پاکستان؛ میزبان میلیون‌ها مهاجر افغان و مامن تروریسم ۵۹۸

دیدارهای من از پاکستان به عنوان مقام دولتی ۵۹۹

بینظیر بوتو در تبعید دبی ۶۱۹

ایستایی در روند صلح و تداوم جنگ اعلان‌نشده‌ی پاکستان ۶۶۳

گام‌های عملی برای همکاری میان افغانستان و پاکستان ۶۹۷

همکاری ترانزیتی و اقتصادی ۶۹۸

همکاری استراتژیک میان دو کشور ۶۹۹

دست به دامان چند کشور برای رسیدن به صلح ۷۱۰

دیدارهای سه‌جانبه‌ی میان افغانستان، پاکستان و بریتانیا ۷۱۲

جمهوری اسلامی ایران و جمهوری اسلامی افغانستان ۷۳۱

جمهوری هند، دوستی استوار و مبتنی بر همسویی ۷۶۱

سو تفاهم‌ها در برابر هند ۷۷۰

آرایش جدید در روابط افغانستان و فدراسیون روسیه ۷۹۹

روسیه و بی‌طرفی افغانستان ۸۲۰
رویای صلح با طالبان و خوش‌باوری‌های بی‌پایان ۸۲۷
بحران انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۴ ۸۴۷
در آستانه‌ی انتخابات ۸۷۳
پس از ماموریت دولتی ۸۷۷
از پنجره‌ی خانه‌ی پدری ۸۹۳
کروخ سبز و شاداب، تفرج‌گاه هراتیان ۹۰۳
فروپاشی نظم جهانی و بن‌بست "جنگ با تروریسم" ۹۲۷
بحران پروژه‌ی افغانستان ۹۳۳
مبارزه با تروریسم جهانی در پهنا و در ژرفا به بن‌بست رسیده است ۹۳۹
دیدارها و خاطره‌ها ۹۵۳

بریتانیا و افغانستان؛ رابطه‌ای که از سایه‌ی تاریخ برون نشد

رابطه ی افغانستان با انگلستان با دشواری‌های ویژه همراه است. این رابطه نتوانست از سایه ی تجارب بد استعماری و داوری‌های برخاسته از آن و پیش‌داوری‌هایی که طی چند سده در منطقه ی ما و به ویژه در کشور ما در برابر بریتانیا به وجود آمده بود، برون شود. موارد فراوانی بودند که هیچ ربطی به انگلیس‌ها نداشتند، اما در افکار عامه ی افغان‌ها و حتا دولت‌مردان ما مسؤولیت به گردن انگلیس‌ها انداخته می‌شد. انگلیس‌ها نیز با اعمال‌شان به این باورها قوت می دادند. انگلیس‌ها یک شبکه ی بسیار نیرومند طرف‌داران خود را در دستگاه حکومت داشتند. اکثریت نزدیک به اتفاق این افراد به هیچ وجه جاسوس انگلستان نبودند، بل که افغان‌های وطن دوست بودند؛ اما شبکه‌ی انگلوفون چنان با هم پیوسته بود و هم‌بستگی میان افراد دارای آموزش و فرهنگ انگلیسی و جاسوسان انگلیس چنان نیرومند بود که به‌گونه‌ی اجتناب‌ناپذیر موجب برانگیختن شک‌های فراوان می‌شد. در تقابل‌های سیاسی افغانستان میان مکتب رفتگان اگرچه گرایش‌های قومی بسیار متبارز بودند، اما انگلوفون‌ها از اقوام گوناگون با هم روابط خوب داشتند و این روابط نیرومند شبکه‌ای، موجب بر انگیختن حسادت‌ها،

عمل دیدم. حضور ما جهان س
ساعت‌های گران‌بهای‌مان بیشتر
دورافتاده از عددهای دیگر، مانند
خاطرات دوران تحصیلش در ژنو س
که در یکی از بانک‌های سویسی
آزمایشی کاری بوده است. ری
فولکس‌واگن اش به سر کار می‌آم
کشور افریقایی برای کشورشان از
حکایت داشت که وقتی سران این
امضای قرارداد قرضه، با کاروانی از
شیک و با ساعت‌های گران‌بهای
رفتند. واقعیت حضور ما هم در
حالت نبود. برخی از اعضای هی
این که چرا اتاق‌های‌شان به اندازه
می کردند، در هر سفر یک و یا
می‌دادند... لیست طویلی از افراد
محل اقامت و یا سالون کنف
می گذاشتند، بدون این که در جر
بیشتر اعضای هیئت ما نه آم
باسوادی داشتند که ایشان را برا
کسی که در چنین محافلی بیش
سخنرانی‌اش متمرکز می‌شد، ری
هم دل‌زده شده بودم و بیشتر
می کردم و انگیزه‌ای در فضایی
برای پژوهش‌های بیشتر نمی‌دید

عرف معمول در چنین کنفرانس‌ها، به دلیلی اهمیت داشت که سران و نمایندگان قدرت‌مند جهان می‌خواستند از ما برای مجاب ساختن افکار عامه‌ی کشورهای خودشان در رابطه به اهمیت حضور نیروهای امنیتی‌شان در کشور ما استفاده کنند. در اوایل که سران حکومت افغانستان محبوب جامعه ی جهانی بود و ما الگویی از دولت‌سازی موفق تلقی می‌شدیم، حضور ما برای جهان با اهمیت بود. به همین دلیل هم برخلاف بسیاری از کشورهای عقب‌مانده‌ی دیگر، ما نوعی از صفر تلقی می‌شدیم که در کنار خود یک عدد بزرگی مانند ایالات متحده داشتیم.

ما با دیپلومات‌های انگلیسی توافق کرده بودیم تا سران دو حکومت در حاشیه ی این کنفرانس با هم دیدار داشته باشند. در مونشن مشاور امنیت ملی انگلیس از من پرسید که اگر موافق باشید می‌شود این دیدار را به نوعی سه‌جانبه ارتقا دهیم و لوی‌درستیز پاکستان را نیز دعوت کنیم. ما از این که رهبر اصلی پاکستان آقای کیانی در این دیدار شرکت می کند و نه افراد ملکی فاقد صلاحیت، خوشحال بودیم. بسیاری گمان می کردند به دلیل تنش‌های عمیقی که در آن روزها میان افغانستان و پاکستان وجود داشت، شاید چنین دیداری ممکن نباشد. من به رییس جمهور کرزی گفتم که این دیدار حتما صورت می گیرد، انگلیس‌ها آدم شان را خواهند آورد. این ملاقات در صبح گاه پنجم فبروری ۲۰۱۱ در هوتل بایرشر هوف برگزار شد. در شروع گفتگوها تنها هیئت افغانستان با انگلیس‌ها نشسته بودند. نخست مثل همیشه در چنین کنفرانس‌هایی، صحبت‌ها با تعارفات آغاز شد. در جریان صحبت‌های تعارفی با کامرون بود که جنرال کیانی وارد شد. کیانی این بار به دلیل حضور انگلیس‌ها با غرور و نخوت کمتر پا به سالون نهاد. کامرون در ادامه‌ی صحبت‌هایش گفت: "ما خواهان رابطه‌ی بسیار نیک با هر دو

کشور استیم. ما رابطه‌ی طولانی با پاکستان داریم. این کشور بزرگ‌ترین گیرنده‌ی کمک‌های بریتانیا است. ما می‌دانیم که بهترین راه تأمین امنیت در منطقه نزدیکی و همکاری میان ما است". به باور من کامرون که می‌دانست، میانه‌ی ما با پاکستان خوب نیست و پاکستان نگران تحولات در رابطه با امریکا می‌باشد، می‌خواست به کیانی بفهماند که بدون هر شک و تشویشی جایگاه پاکستان برای بریتانیا، جایگاه خاصی است. در این دیدار به گمان من برخلاف برخی از نزدیکان رییس جمهور که از هرزه‌گویی پاکستانی‌ها به وجد می‌آمدند، کیانی هیچ حرف نوی نداشت. کیانی گفت: "ما خواهان یک افغانستان باثبات و پیشرفته ویک پاکستان باثبات و پیشرفته استیم. از دید من مهم‌ترین موضوع این است تا روی یک پروسه ی سیاسی تمرکز کنیم. باید تلاش نشود تا با توسل به کمپاین نظامی به صلح برسیم، باید برعکس باشد. باید به جنگ پایان داده شود... از لحاظ مسایل داخلی باید در افغانستان یک تعادل وجود داشته باشد. افغان‌ها باید پروسه ی صلح را رهبری کنند". همیشه در صحبت‌ها و گفتگوها با نمایندگان و رهبران پاکستان، به یاد ستار خواننده‌ی ایرانی می‌افتادم. حکایت از این قرار است که ستار تا شروع به خواندن می کند، چشم‌هایش را می‌بندد. یک کمدین ایرانی در باره‌ی او می گفت که "تا ستار دهنش باز می‌شود، چشم‌هایش بسته می‌شود". دولت‌مردان پاکستانی نیز چنین بودند. هر باری که در باره‌ی افغانستان صحبت می کردند این جمله‌ها را از یاد نمی‌بردند. من نمی‌دانم چند بار در طول سال‌های خدمتم در حکومت، این جمله‌های تکراری و غیرصمیمی را شنیدم. درست مانند سخنان تعارفی حامد کرزی که افغانستان و پاکستان را "برادران با هم‌چسپیده" می گفت. هر افغان و هر پاکستانی می‌دانست که ما نه برادریم و نه هم با هم چسپیده. هر کس می‌داند که پاکستان در پی آن است تا ما را به مستعمره‌ی خود تقلیل

دهد و ما هم اگر زور ما برسد پاکستان را تجزیه خواهیم کرد. بنابر این فرافکنی‌های سیاسیون اگر از منظر گپ‌های دیپلوماتیک لازم هم باشند، از لحاظ سیاست عملی هیچ معنای معطوف به نتیجه ندارند. حتا در همین جمله‌های به ظاهر دوستانه ی کیانی می‌شد به سادگی به اهریمن فکری او پی برد. منظور کیانی از "از لحاظ مسایل داخلی باید در افغانستان یک تعادل وجود داشته باشد" بسیار روشن بود. او در مقایسه با مشرف کمی دیپلومات بود. او می‌خواست بگوید که کنش‌های طالبان در حقیقت شورش پشتون‌های افغانستان علیه حکومت تاجیکان است و باید به این بی‌عدالتی پایان داده شود. از منظر وی افرادی که در آن‌جا نشسته بودند، پشتون نبودند؛ نه حامد کرزی، نه زلمی رسول، نه سخنگوی رییس جمهور و نه هم دیگران. چنین سخنانی را که از زبان رهبران پاکستان می‌شنیدم، از عصبانیت به سان مار زخمی برخود می‌پیچیدم. پاکستانی‌ها، پشتون‌های میهن‌پرست افغانستان را به مثابه ی پشتون قبول نداشتند. آسیب‌های انسانی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی‌ای را که اردوی پاکستان بر مردم افغانستان در کل و بر پشتون‌های افغان به گونه‌ی اخص وارد کرده‌اند و تا کنون نیز بی‌محابا به آن ادامه می‌دهند، بی‌مانند است. ده‌ها هزار پشتون افغانستان و پشتون‌های آن طرف خط دیورند توسط دست‌پروردگان پاکستان قتل عام شدند؛ زیرساخت‌های اجتماعی ویران شدند؛ پسران و به ویژه دختران یا به دلیل ویران گری‌های پاکستان و یا به دلیل رشد افراطیت و محکومیت مردم ما در متن یک فرهنگ پر از تعصب، از مکتب و تحصیل محروم شدند؛ برخی از پشتون‌های آن طرف دیورند، زیر نام ساختارهای حقوقی قبایلی نه تنها بزرگ‌ترین قربانی‌های تجاوز پاکستان به افغانستان اند، بل که قربانیان شونیسم و تداوم سیاست استعماری محروم‌سازی از دستاوردهای تمدن معاصر بشری از زمان ایجاد پاکستان

استند. تبدیل مناطق مردم پشتون به کارخانه‌های بی‌سروپای تولید طالب و افراطیت بخشی از تعمیل آگاهانه‌ی این سیاست استعماری است.

من هر باری که جوانان روشنفکر و فرزانه‌ی هزاره ی افغان را می‌بینم که با دانش و تفکر و زندگی مدنی در سرزمین ما در پی تغییر و تحقق عدالت استند، از یک سو احساس غرور و سربلندی می کنم و از جانب دیگر می‌بینم که سیاست پاکستان موجب محرومیت بیشتر پشتون‌های افغانستان از مشارکت در فرایندهای تحول اجتماعی و فرهنگ‌آفرینی شده است. سهم داشتن در فرایندهای تحول اجتماعی موجب تبلور معرفت شهروندی می‌شود، چرا که برون نگهداشتن انسان‌ها از روابط مدرن اجتماعی و برون نگهداشتن آنان از گردونه‌های قانون‌مداری و قانون‌سالاری در واقعیت محروم کردن ایشان از ارتقا به مقام شهروندی و دسترسی به معرفت شهروندی است. این بزرگ‌ترین آسیبی است که پاکستان بر پیکر مردم افغانستان در مجموع و به ویژه بر پشتون‌های هر دو طرف دیورند وارد کرده است. جاده‌ها و ساختمان‌ها را می‌شود از نو بنیاد کرد، اما ویرانی و ناموزونی اجتماعی و محروم‌ساختن انسان از روندهای کسب معرفت و دست‌رسی به دانش و فرهنگ جهان کنونی را به مشکل می‌شود، مرمت کرد. اردوی پاکستان بزرگ‌ترین دشمن مردم افغانستان و به ویژه دشمن پشتون‌ها است.

در همین دیدار، کیانی در پاسخ پرسش کامرون که آیا پاکستان از روند صلح در افغانستان راضی است، گفت: "من قبلا هم گفتم که ما به یک چارچوب استراتژیک نیاز داریم. در همه حال پروسه باید شروع شود و لو در یک چارچوب کوچک. این یک امر مهم است. من قبلا هم به رییس جمهور کرزی گفتم که ما به یک چارچوب استراتژیک نیاز داریم". در آن جلسه از جانب افغانستان، رییس جمهور حامد کرزی و من می‌دانستیم که کیانی چه می گوید. با اندوه

که بیشتر اعضای هیئت افغانستان یادداشت نمی گرفتند و یا هم از درک تمامیت قضیه عاجز بودند. یکی از حاضران افغان حاضر در جلسه نیز طرفدار پاکستان بود. منظور کیانی که این بار با کلمات دیپلوماتیک ابراز می‌شد، این بود که صلح در افغانستان زمانی ممکن است که طالبان در افغانستان و یا در بخش‌هایی از افغانستان حاکم شوند؛ افغانستان با پاکستان پیمان استراتژیک امضا کند؛ رابطه‌ی افغانستان با هند در سطحی پایین آورده شود که برای پاکستان قابل قبول باشد و افغانستان خط دیورند را به رسمیت بشناسد. با این که رییس جمهور کرزی سخنان کیانی را به خوبی می‌دانست و چندین بار ما در این مورد صحبت کرده بودیم و هم از قول رهبران دیگر پاکستان عین همین کلمات را شنیده بودیم، با آن‌هم رییس جمهور بر همان طبل بیهوده‌ی رسیدن به صلح با همان شیوه‌ی متداول کوبید و گفت: "تلاش‌های شورای عالی صلح باید به پیروزی برسند. پاکستان باید در این پروسه همکاری کند. پاکستان بر طالبان نفوذ دارد. طالبان در پاکستان حضور دارند بدون کمک پاکستان پروسه پیروز نمی‌شود". کیانی این بار بر چارچوب عمومی صلح در افغانستان پاره‌ای از مسایل دیگر را نیز افزود: " قبول قانون اساسی، انصراف از عملیات نظامی از پیش‌شرط‌های افغانستان است. قطع رابطه با القاعده، از شرط‌های دیگران است. (منظور عربستان و امریکا بود) در مورد عملیات نظامی کاهشی به چشم نمی‌خورد. توقف جنگ بسیار مهم است. این مسایل نباید پیش‌شرط باشند، این‌ها باید نتایج نهایی صلح باشند". کامرون که در خط پاکستانی‌ها بود گفت که "ما باید امریکایی ها را تشویق کنیم تا نحوه‌ی صحبت‌های خود را در باره‌ی جنگ تغییر دهند". چنین هم شد. دو سال پس از این صحبت، امریکایی‌ها نه تنها نحوه‌ی صحبت، بل که کلا استراتژی خود را در برابر طالبان و پاکستان از بنیاد تغییر دادند و آن‌هم

درست در مسیری که رهبران پاکستان می‌خواستند. در ادامه ی این گفتگوها، کیانی مجددا به موضوع داخلی افغانستان برگشت و گفت: "تعادل میان گروه‌های سیاسی و قومی در داخل افغانستان بسیار مهم است". من از این خزعبلات چنان خسته شده بودم که آرزو داشتم این جلسه هر چه زودتر پایان بیابد و من برون بروم و نفسی به راحت بکشم. طرف‌ها از هم‌دیگرشان سپاسگزاری کردند، رییس جمهور کرزی از انگلیس‌ها تقاضای ادامه ی همکاری و میانجی گری کرد و گفتگوها به پایان رسیدند.

کنفرانس امنیتی در تالار پهلویی ادامه داشت، نمی‌دانم چه کسی سخنرانی می کرد. من رفتم به برون. باران آمیخته با برف می‌بارید، در برون ماشین‌های سبز و سپید رنگ پولیس و گاردهای پاسبان‌های مرزی آلمانی ایستاده بودند، ماشین‌های سیاه‌رنگ مهمانان با بدرقه ی پولیس‌های آلمانی هنوز هم یگان‌یگان می‌آمدند. از پولیسی پرسیدم که مارین پلاتز[1] به کدام طرف است، برایم نشانی را تعریف کرد. این میدان را برای نخستین بار در سال ۱۹۷۸ چند هفته پیش از کودتای هفت ثور دیده بودم. روزهای امیدواری که در آن جوانان اروپایی و محصلان خارجی به امید روزها و جهان بهتری هنوز موج‌های نقل‌قول‌های انقلابی را به سر و صورت‌شان می کوبیدند و با توسل به این نقل قول‌ها از اندیشمندان انقلابی جهان، در پی تثبیت حقانیت‌شان بودند. در مسیر راه دکان قهوه‌فروشی را دیدم که تازه باز شده بود، رفتم داخل، تقاضای قهوه کردم و کنار پنجره نشستم، روزنامه‌ای را برداشتم و شروع به خواندن کردم. آلمان‌ها هنوز هم با شتاب به سوی کارهای‌شان می‌دویدند و کارگر ترک مهاجر با لباس‌های نارنجی‌اش

---

[1] Marienplatz

آخرین ته‌مانده‌های قطی‌های حلبی بیر و کوکاکولا را از زباله‌دانی‌های کنار خیابان خالی می‌کرد. نقش‌ها از پیش تعیین شده بودند، همان‌گونه که نقش ما سیاست‌مداران جهان سومی در چانه‌زنی‌های سیاسی و در مناسبت قدرت در جهان از پیش توسط دیگران تعیین شده است و ما هم با شور و هیجان در نمایش آن‌ها نقش بازی می‌کنیم. آلمان‌های تر و تمیز به سوی اداره‌ها می‌شتابیدند و کارگران مهاجر ترک به تمیزکاری مشغول بودند. در صبح زود مونشن، همه‌چیز با نظم بی‌مانندی جریان داشت. نمی‌دانم که در جوانی در کدام اثر صادق هدایت و یا کدام نویسنده‌ی دیگر ایرانی در باره‌ی ریاکاری‌های یک پیر طریقت و آن گربه و کبک خوانده بودم. آن مرید در پی عذاب‌ها، چله‌کشیدن‌ها به کنه دورویی‌های پیر پی برده بود و با پیدا کردن آخرین خرده‌پول‌هایش، به دنبال میخانه‌ای که از جوانی بلد بود، از خانه‌ی پیر کذایی برون شد و با خودش این بیت را "از حاصل عمر چیست در دستم؟ هیچ." زمزمه می‌کرد. از قهوه‌خانه برون شدم، به کوچه‌ها سرگردان قدم زدم، از جایی صدای شعارهای مرگ بر جنگ، مرگ بر سرمایه... به گوشم می‌آمد. از چشم‌اندازی که داشتم، می‌دیدم که جمعی ایستاده‌اند و علیه کنفرانس قدرت‌مندان دولت‌های جهان و جنگ‌طلبی‌ها شعار می‌دهند. پولیس آنان را محاصره کرده بود. تعداد این جمع اندک بود. مدتی در همان نزدیکی‌ها به گونه‌ای که بتوانم صداهای شان را بشنوم ایستادم؛ به یاد جوانی‌های خودم افتادم. نمی‌دانم که آیا از راهی که آنان می‌خواهند می‌شود، به هدف رسید؟ اما می‌دانم که انسان با داشتن آرزوهای بزرگ و آرمان‌های بزرگ، انسان بزرگی است و لو این که در اقلیت باشد. این را هم می‌دانم که از راهی که من در آن صبح زود با پاکستان تجربه کرده بودم، نیز نمی‌توان به صلح دست یافت. بعد از دو

ساعت، خسته و افسرده به هوتل محل کنفرانس برگشتم. وقت تفریح بود و همه با چای و قهوه مصروف بودند. من به گوشه‌ای نشستم و به نظاره‌ی این جمعیت بزرگ پرداختم... چند دقیقه بعد کنفرانس شروع شد و...

اواخر ماه فبروری ۲۰۱۱ ما برای دیدار از بریتانیا به آن کشور رفتیم. هیئت بزرگی رییس جمهور را همراهی می کرد. نمی‌دانم چرا ما مانند پادشاهان سعودی و شیوخ عرب با این تعداد عظیم از انسان‌ها به خارج از کشور باید سفر کنیم. رییس جمهور در اوایل، در راستای تهیه‌ی لست هم‌سفران، می گفت که باید وزارت خارجه این کار را انجام دهد. بعدها مسؤولیت این کار به دفتر رییس جمهوری سپرده شد. تهیه‌ی طیاره در بیشتر سفرها بر عهده‌ی دفتر مشاوریت امنیت ملی بود، تا بالاخره این کار نیز به دفتر رییس جمهور انتقال یافت. در این سفر، انگلیس‌ها یک طیاره ی بسیار لوکس و راحت را از یک کمپنی که مقر آن در امارات متحده بود، کرایه کرده بودند و پول آن را نیز می‌پرداختند. من می‌دانستم که اگر حکومت آلمان دست به چنین زیاده‌خرجی ای بزند، چندین کمیسیون تفتیش و گروه پارلمانی آن را مورد بررسی قرار خواهد داد؛ اما انگلیس‌ها این امتیاز را داشتند که بدون حساب و کتاب چنین کارهایی را انجام بدهند. در چنین مواردی اگر روابط حکومت انگلیس ایجاب می کرد حتا رسانه‌های مخالف دولت که خودشان را انتقادی می‌پنداشتند، دم بر نمی‌آوردند. چنان‌چه در رابطه با افغانستان چنین بود. سال‌ها انگلیس‌ها مصارف هنگفت اقامت هیئت‌های کلان افغان را می‌پرداختند و هرگز صدای اعتراضی بلند نمی‌شد؛ اما زمانی که انتقادهای رییس جمهور افغانستان از سیاست‌های غربیان در افغانستان اوج گرفت به یک باره نمایندگان

رسانه‌های انگلیسی متوجه شدند و این سوال را مطرح کردند که این مصارف را چه کسی می‌پردازد.

ملاقات میان رییس جمهور افغانستان و صدراعظم بریتانیا آقای کامرون در اول مارچ برگزارشد. در این دیدار مسایل مربوط به انتقال، رابطه ی افغانستان با پاکستان و مسایل صلح مورد بحث قرار گرفتند. جالب بود که دیوید ریچارد لوی درستیز بریتانیا از جنرال پتریوس، فرمانده‌ی نیروهای بین‌المللی و امریکایی در افغانستان به دلیل جنگ‌طلبی‌هایش انتقاد کرد و گفت: "نظامیان راه خود را می‌روند. پتریوس سیاست را درک نکرده است و در مسیر اشتباه می‌رود. کیانی نگران است که فعالیت‌های نظامی امریکایی ها وضعیت را خراب‌تر کند". با این که جنرال دیوید ریچارد یکی از آدم‌هایی بود که با او می‌شد به راحتی روی مشکلات صحبت کرد، اما در این‌جا مانند همه ی نظامیان ورزیده در خط سیاسی داده‌شده حرکت می کرد. او حتا بعدها، در سال ۲۰۱۳ خواهان آتش‌بس یک‌جانبه از طرف حکومت افغانستان شد. رییس جمهور در این رابطه با دقت بسیار ابراز نظر کرد و گفت که "شاید ترکیبی از فعالیت‌های نظامی و تلاش‌های دیپلوماتیک و صلح‌طلبانه نتیجه بدهد". به باور من چنین رویکردی درست بود. ما باید آن را با قاطعیت ادامه می دادیم و تلاش می کردیم تا امریکایی‌ها نیز به گونه‌ی استوار بر چنین پالیسیی تاکید کنند. اما در این پالیسی پیگیر نبودیم. رییس جمهور با خوشبینی به فعالیت‌های شورای عالی صلح اشاره کرد. جنرال ریچارد به نقش کلیدی پاکستان پرداخت و "گفت که شاید آن‌ها بتوانند در این زمینه کمک کنند". بعد از دیدار با صدراعظم، جلسه ی گفتگویی میان سرمایه گذاران بریتانیایی و رییس جمهور افغانستان در نظر گرفته شده بود. وقتی که ما به سالون جلسه وارد شدیم، دیدیم که آقای وحیدالله شهرانی وزیر

معادن افغانستان و آقای حضرت عمر زاخیلوال وزیر مالیه‌ی افغانستان نیز در آن‌جا حضور دارند. این امر مایه ی تعجب بسیار شد. دو روز پیش از حرکت رییس جمهور این وزرا آمدند و به رییس جمهور گفتند که برای "شرکت در یک کنفرانس در باره‌ی شفافیت که در آن در رابطه با افغانستان نیز بحث می‌شود، به پاریس" می‌روند. رییس جمهور در آن روزها برخی از سخت‌گیری‌ها را بر سفرهای وزرایش اعمال می‌کرد. این دو وزیر اجازه یافتند برای شرکت در کنفرانس پاریس به فرانسه بروند. رییس جمهور از تسهیلات سرمایه‌گذاری در افغانستان گپ زد و همچنین به کشف ذخایر بسیار غنی زیرزمینی در کشور ما اشاره کرده آنان را دعوت کرد تا در افغانستان سرمایه‌گذاری کنند. در آن روزها برخی از نهادهای امریکایی به مسؤولان افغانستان اطلاع داده بودند که افغانستان بین سه تا پنج هزار میلیارد دالر ذخایر زیرزمینی دارد. من واقعیت را نمی‌دانم، اما این را می‌دانم که افغانستان علی‌رغم این اطلاعات برای سرمایه‌گذاران غربی جاذبه نداشت. در آگست ۲۰۱۶ یک خبرنگار غربی به من گفت که متاسفانه که شما دارای این اندازه ذخایر زیرزمینی نیستید. امریکایی ها برای جلب نظر کشورهای دیگر این تبلیغات را به راه انداخته‌اند. برخی از دیپلومات‌های خارجی می گفتند که ذخایر افغانستان به مراتب بیشتر از آن چیزی است که امریکایی‌ها می گویند. من واقعیت را نمی‌دانم و هرگز هم سندی را از جانب وزرای مربوط افغانستان ندیدم که در این رابطه مایه ی امیدواری کلان شود. امیدوارم که اطلاعات اولیه حقیقت داشته باشند.

پس از جلسه با سرمایه‌گذاران، رییس جمهور مرا به اتاقش خواست و از این‌که وزاریش بدون اجازه‌ی او به بریتانیا آمده بودند، بسیار ناراحت بود... من می‌دانستم که عصبانیت رییس جمهور گذرا است و

او هرگز نمی‌خواهد علیه این وزرا دست به اقدام بزند. از این‌رو فقط گفتم که من چیزی نمی گویم شما خودتان بهتر می‌دانید.

پس از ظهر همان روز کمیسون روابط خارجی و کمیسیون دفاعی مجلس بریتانیا از رییس جمهور دعوت کردند تا در یک نشست مشترک آن‌ها شرکت کند. در این نشست، مسایل بسیار عادی مورد بحث قرار گرفتند. یکی از وکلا از رییس جمهور پرسید که "شما در کنفرانس امنیتی مونشن بسیار انتقادی بودید، از جمله از موجودیت ساختارهای موازی شکایت کردید، منظورتان چه بود؟"

رییس جمهور کرزی از مدت‌ها پیش یک مبارزه‌ی شدید را علیه شرکت‌های امنیتی که عملا نیرومندتر از نیروهای پولیس ما بودند و به نوعی دولت در دولت ارتقا یافته بودند، آغاز کرده بود. در این تلاش من با تمام نیرو با او همراه بودم. باید یادآوری کنم که درست زمانی که ما مبارزه با این گروه‌های جهنمی را آغاز کردیم، برخی از رسانه‌ها و تیوری‌پردازان وطنی دستگاه‌های غربی شروع کردند به تبلیغات که گویا خانواده ی کرزی و در نهایت خود او دارای شرکت‌های بزرگ امنیتی استند. واقعیت این بود که کرزی با تمام نیرو با موجودیت این نهادها مبارزه می کرد، اما در درون دولت و همچنین نزدیکان بزرگان دولت کسانی صاحب چنین نهادهایی بودند و این نهادها با همراهان خارجی‌شان پیوند داشتند. به سخن دیگر ما با ترکیبی از شبکه‌های باهم‌پیوسته‌ی افغانی و بین‌المللی روبه‌رو بودیم. من می‌دانستم که ما وارد یک معرکه ی نابرابر شده بودیم با این هم گمان می کردم که می‌توانیم این مصاف را ببریم. اگر کرزی در مصاف‌های دیگر مانند مبارزه با فساد آمادگی نداشت، این بار با قاطعیت برای انحلال این شرکت‌ها تلاش می کرد.

کرزی در جواب وکیل پارلمان بریتانیا گفت: "منظور من از ساختارهای موازی، شرکت‌های امنیتی خصوصی و پی‌آرتی‌ها استند که باید به کار آن‌ها پایان داده شود". گام‌های مهمی علی‌رغم مخالفت‌های داخلی و خارجی در جهت لغو شرکت‌های امنیتی خصوصی برداشته شدند؛ اما هر باری که ما در این زمینه پیشرفت می کردیم، آن‌ها از طریق دیگری وارد می‌شدند، برخی از وزرا، برخی از معینان، جنگ‌سالاران، از غرب برگشتگان و بسیاری دیگر به نحوی در این قضیه دخیل بودند. جوانانی که پس از تحصیل از امریکا برگشته بودند و با من همکار بودند تلاش می کردند تا مرا قانع کنند که سپردن کار به شرکت‌های خصوصی موثرتر است و این به دلیل کارآیی‌ای که این شرکت‌ها دارند، به سود کشور است و در این مسیر از تجربه‌ی خوب ایالات متحده مثال‌هایی می‌آوردند... در اوج مباحث در باره‌ی لغو شرکت‌های امنیتی دو موتر زرهی مربوط به یک شرکت امنیتی انگلیسی در کابل توقف داده شدند که ده‌ها میل سلاح سبک و راکت‌انداز را به مقصد نامعلومی انتقال می دادند. من در آن روزها در زمینه‌ی خصوصی‌سازی امنیت در دوران جهانی‌شدن، مطالعات گسترده ای انجام داده بودم به خوبی به تهدیدهای حاصله بر امنیت کشورها از این دیدگاه آشنایی داشتم، اما با این‌هم نمی‌توانستم این جوانان را که همه‌چیز را بر اساس سود و زیان و ایجابات بازار می سنجیدند، قانع کنم. دستورهای اداری ما در جاهایی گیر می کرد. بالاخره پیشرفت‌های خوبی صورت گرفت تا این‌که در دوران حکومت وحدت ملی بخشی از آن پیشرفت‌ها به عقب برگشتانده شدند.

رییس جمهور کرزی در حاشیه ی کنفرانس سران کشورهای ناتو در شیکاگو در ۲۱ می ۲۰۱۲ با صدراعظم انگلستان دیدار کرد. در این

دیدار نیز مانند گذشته کمک به افغانستان، تقویت نیروهای امنیتی کشور ما و همچنین تاسیس اکادمی نظامی انگلستان در افغانستان از مسایل مورد بحث بودند. در تمام سال‌های کار با رییس جمهور کرزی، در کنار تناقض‌های دیگری که وی در تفکر و رفتارهایش داشت، متوجه یک تناقض بنیادین دیگر در او شدم؛ رابطه ی او با پاکستان و به ویژه با بریتانیا همراه بود با خوشبینی و بدبینی عمیق. او از یک طرف از سیاست‌های مزورانه بریتانیا انتقاد می کرد، اما از جانب دیگر افرادی را که او خود به من چندین بار گفته بود "احتیاط کنی که این‌ها وابستگان انگلیس اند"، به مقامات عالی حکومت مقرر می کرد و از انگلیس‌ها می‌خواست برای ما اکادمی نظامی بسازند. در این دیدار آشکار بود که کامرون از نحوه‌ی گفتگو میان اوباما و کرزی نگران بود. نخستین سوال او نیز در این رابطه بود. کرزی او را در جریان گفتگوها قرار داد. کامرون از ادامه‌ی کمک‌های کشورش به افغانستان و همچنین تعهدش مبنی بر ایجاد اکادمی نظامی در کابل اطمینان داد. کرزی هم به او گفت که سال ۲۰۱۴ برای افغانستان یک سال بسیار حساس است. وی گفت که "من به اوباما گفتم که دوستان ما نباید در انتخابات ما مداخله کنند".

صدراعظم انگلستان در ۲۶ جون ۲۰۱۳ از افغانستان دیدار کرد. این دیدار در فضایی برگزار شد که رییس جمهور افغانستان بر سیاست‌های کشورهای غربی بیش از پیش شک کرده بود. او کاملا به این نظر رسیده بود که کشورهای غربی به دنبال تجزیه افغانستان استند و حضور آن‌ها نیز بهانه‌ای است برای تحقق اهداف بزرگ‌ترشان در این منطقه؛ مبارزه با تروریسم یک پوشش است. البته این برداشت چیز نوی نبود، اما نکته‌ی نو در این برداشت، عمق و ژرفای باور رییس جمهور بود. این تلقی در افکار و آرای او به یک سیستم تغییر و

تعدیل‌ناپذیر ارتقا یافته بود. در این دیدار کامرون تلاش کرد تا به رییس جمهور بگوید که آن ها پی کدام هدف خاصی نیستند. کامرون گفت: "آقای رییس جمهور، ما می‌دانیم که شما بر ما شک دارید و گمان می کنید که ما در پی فدرالیزه‌کردن کشور شما استیم. من به شما اطمینان می‌دهم که انگلستان و امریکا هرگز چنین برنامه‌ای ندارند". کرزی در پاسخ او گفت: "بلی ما چنین باوری داریم و به همین دلیل هم گفتگوها روی قرارداد امنیتی با ایالات متحده را توقف داده‌ایم. ما واقعا نمی‌دانیم که شما در افغانستان در پی چه استید". کامرون گفت: "ما به جز تقویت نیروهای امنیتی شما و انتقال تمام مسؤولیت‌ها و کمک به روند صلح شما هیچ هدف دیگری نداریم". کرزی از کامرون پرسید: "پاکستان با طرح این مطلب که افغانستان به یک ساختار فدرالی نیاز دارد، در پی تحقق کدام هدف است؟" کامرون گفت "با این که ما با پاکستان رابطه ی بسیار خوب داریم، اما نمی‌دانیم که منظور آن ها از این سخن چیست". کرزی که از سیاست امریکا در رابطه با صلح نگران بود، گفت: "ما می خواهیم خارجیان بگذارند روند صلح واقعا افغانی باشد و ما از مداخله‌های خارجیان در این رابطه نگران استیم". این نگرانی‌ها بعد از گفتگو میان ما و پاکستانی‌ها در چکرز انگلستان، ۲۰۱۳، بیشتر شد و انگلیس‌ها که در آن دیدار یک سیاست جانبدارانه از پاکستانی‌ها را در پیش گرفته بودند، به این امر آگاهی داشتند. صدراعظم هم در همین دیدار به شکست گفتگوهای سه‌جانبه در چکرز اشاره داشت. من در همین کتاب در جای دیگری به گفتگوهای چکرز مفصل پرداخته‌ام. وی دوباره تاکید کرد که "از جانب امریکا هیچ تهدید و توطئه‌ای وجود ندارد؛ این کشور می‌خواهد سربازانش را از افغانستان برون کند". وی افزود که "پاکستانی‌ها نیز در افغانستان خواهان صلح استند و نظرشان تغییر کرده است".

کرزی مجددا به شک‌هایش در باره ی اهداف امریکا در افغانستان برگشت و به کامرون گفت: "من یک بحث طولانی با اوباما داشتم. من به او گفتم که مردم افغانستان می‌خواهند با شما یک رابطه‌ی استراتژیک داشته باشند. امضای قرارداد امنیتی نباید موجب شود تا یک بخش از کشور ما در اختیار طالبان قرار گیرد و کنترول سیاست خارجی ما در اختیار پاکستان گذاشته شود". کامرون گفت: "آقای رییس جمهور، من گمان می کنم که در بخش‌هایی سیاست شما را نمی‌فهمیم. امریکاییان می گویند که آن ها می‌خواهند نیروهای‌شان را از افغانستان برون کنند و می‌خواهند با شما قرارداد امنیتی داشته باشند. بدون قرارداد امنیتی با امریکا جهان در تمویل و تجهیز نیروهای شما کمک نخواهد کرد". صدراعظم انگلستان موضوع را به انتخابات افغانستان کشاند و در این گفتگو سخنانی گفت که من بعدها باتجربه ی خودم دریافتم که در این رابطه بریتانیایی‌ها حقیقت را نمی گفتند. کامرون همان جمله‌های استانداردی را که برخی از رهبران افغان سازمان‌های غیردولتی وابسته به کشورهای غربی همیشه تکرار می کنند، بر زبان آورد. کامرون گفت: "ما می‌خواهیم انتخابات در افغانستان با اشتراک همگانی برگزار شود و این انتخابات آزاد و عادلانه باشد. این یک امر حیاتی است". واقعیت این است که هیچ کشور دیگری به اندازه ی انگلستان، پاکستان و امریکا در انتخابات ۲۰۱۴ افغانستان مداخله نکرد.

پاکستان؛ میزبان میلیون‌ها مهاجر افغان و مامن تروریسم

در یک نظرسنجی که در ماه‌های اکتوبر و نوامبر سال ۲۰۱۵ توسط دو موسسه ی امریکایی، بورد مدیره نشراتی ایالات متحده و شرکت گلوپ، در افغانستان صورت گرفت، در انظار افغان‌ها، هند با داشتن خوشبینی ۶۲ درصد مردم محبوب‌ترین و پاکستان با داشتن خوشبینی ۳,۷ درصد منفورترین کشور جهان است. غم‌انگیز است که میزان محبوبیت "دولت اسلامی" (داعش) از محبوبیت پاکستان در انظار افغان‌ها بالاتر است. چرا چنین است و چرا چنین شد؟

من برای نخستین بار در سال ۱۹۸۰ زمانی که هنوز در ترکیه دانشجو بودم، با جمعی از دوستانم از پاکستان دیدار کردم. سال ۱۹۸۰، سال مهاجرت‌های جمعی افغان ها به پاکستان بود. مردم افغانستان پس از تجاوز اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان، به پیروی از سنت پیامبر اسلام که از مکه به مدینه مهاجرت کرده بود، دسته دسته به پاکستان می‌آمدند. تا این جای گپ، توجیه دینی مهاجرت‌ها بود. اما واقعیت این بود که پاکستان به مرکز تمویل، تجهیز و آموزش مجاهدان افغانستان تبدیل شده بود. کشورهای عربی حوزه‌ی خلیج فارس، مصر، ایالات متحده‌ی امریکا همراه با سایر کشورهای غربی، چین و دیگران

در مبارزه‌ی ایدیولوژیک با بلوک شوروی و رقابت بر سر هژمونی جهانی از مجاهدان افغان حمایت می‌کردند. در واقعیت پاکستان کانون اصلی مبارزه‌ی داغ ضد کمونیستی شده بود. به هر اندازه که یک نیروی سیاسی با کمونیسم بیشتر دشمن می‌بود، به همان اندازه هم مورد حمایت بیشتر کمک‌دهندگان قرار می‌گرفت. دسته‌های رادیکال مجاهدان بین‌المللی و استخباراتی‌های غربی منظم برای مشارکت در جهاد افغانستان به پاکستان می‌آمدند. سازمان اطلاعات مرکزی امریکا، سی‌آی‌ای، بیشتر از هر نیروی دیگری در سازماندهی این جنگ فعال بود. شبکه‌های وهابی، اخوانی و سایر افراطیون عربی مشارکت در جنگ و جهاد افغانستان را وظیفه‌ی دینی تلقی می‌کردند. شهرهای پاکستان به ویژه پشاور و کویته از مرکزهای اصلی این فعالیت‌ها بودند.

پاکستانی را که من در سال ۱۹۸۰ دیدم، کشوری بسیار فقیر با شبکه‌ی راه‌های بسیار ویران و مردمانی بسیار ساده، صمیمی و مهمان‌نواز بود. وقتی با مردم عادی در کویته و یا پشاور صحبت می‌کردی، برداشت آنان از اسلام در سطح بسیار پایین و همراه با خرافات بی‌مانند بود. شهرهای پاکستان بسیار کثیف و آلوده و تفنگ‌های مرزبانان آن کشور بیشتر تفنگ‌های قدیمی انگلیسی بود. کارمندان ادارات آن‌ها در این شهرها، زبان پشتو را با آمیزه‌ای از انگلیسی و اردو صحبت می‌کردند. به جز از برخی از تبارزات ته‌مانده از دوران استعمار، آدم فکر می‌کرد که زمان در این کشور در جا زده است. شهرهای پاکستان در مقایسه با کابل آن زمان، بیشتر به روستاهای درهم و برهم و فاقد حداقل فرهنگ شهری می‌ماندند. در هر گوشه و کنار شهر، چه در کنار راه آهن، چه در کنار پیست پرواز طیاره و چه حاشیه‌های خیابان‌ها، در هر کجا می‌شد افرادی را دید که مصروف قضای حاجت

استند. بهداشت حتا به آن مفهومی که ما روستاییان غرب افغانستان به آن آشنایی داشتیم، در این کشور بی‌معنا می‌نمود.

همان گونه که در بالا یاد کردم، من ساده‌ترین انسان‌هایی را که در زندگی‌ام تا آن زمان دیده بودم، مردم پاکستان بودند. پاکستان آن روزها در میان کشورهایی که من دیده بودم تنها کشوری بود که در آن می‌شد کم‌ترین نشانه‌های نژادگرایی مدرن و یا حس برتری‌طلبی نسبت به افغان‌ها را دید. از این‌رو آدم در برخورد با مردم پاکستان بسیار احساس راحتی و خودمانی می کرد؛ به ویژه که من از مرز ایران وارد بلوچستان پاکستان شده بودم. با تجربه‌ی چند ماهه‌ی زندگی در ایران که علی‌رغم زبان مشترک، همه‌روزه با تبعیض و تحقیر روبه‌رو بودم، در پاکستان با مهمان‌نوازی و ابراز حس همبستگی و برادری روبه‌رو شدم. در حالی که تجربه‌ی من در ایران کشور هم‌زبان من طور دیگری بود. در ایران، تبعیضی را تجربه کردم که در تعمیل آن نهادها، کارمندان اداره‌ها، رانندگان تاکسی، کمونیستان توده‌ای، مجاهدان خلق، جناح‌های چریک‌های فدایی خلق همه به گونه‌ای ناباور کردنی با هم در رقابت بودند. چنین تبعیضی تا عمق روان مردم عادی ریشه دوانده بود. سال‌ها پس در جریان پژوهش‌هایم در باره‌ی انواع نژادپرستی در اروپا دریافتم که نژادپرستی در برخی از کشورها تا کجا می‌تواند، نهادینه شود. مردم پاکستان، اما ساده و بی‌نهایت مهربان بودند و به نحوی تصور می کردند که افغان‌ها "مهاجر" و آنان "انصار" اند. البته این برخوردها سال‌های بعد در برابر مهاجران افغان، دستخوش تغییرات عمیق شد. با این‌هم در چند دیداری که در آن سال‌ها از پاکستان داشتم، از مردم این کشور به جز مهربانی چیز دیگری ندیدم؛ اما آن‌چه مایه ی ناراحتی من بود، سطح پس‌مانده و بی‌محتوای گفتمان‌های سیاسی در این کشور بود -شاید که در مناطقی

مانند پیشاور و کویته چنین بوده باشد-. در زمان دانشجویی‌ام در ترکیه و یا در ایران اوایل انقلاب، در همه‌جا می‌شد شاهد مباحث داغ میان گرایش‌های گوناگون سیاسی بود، اما در پاکستان به جز چند شعاری که با خط اردو بر برخی از دیوارها به نفع اتحادیه‌ی کارگران راه آهن نوشته شده بودند، چیز دیگری ندیدم. مهاجران افغانستان هم که به پاکستان آواره شده بودند و حتا خانواده‌های شهری کابلی به دلیل فرار و غربت شرایط خوبی برای زندگی نداشتند. آن‌چه در میان جامعه ی مهاجر افغان به سرعت مانند جبهه‌های درون کشور رشد می کرد، دشمنی با مظاهر تمدن معاصر و حتا مفاهیم، واژه‌ها و رنگ‌ها بود. رنگ سرخ، رنگ دشمن تلقی می‌شد؛ واژگانی مانند دموکراسی، آزادی و یا حقوق بشر و عدالت همه مفاهیم خطرناکی بودند که به آسانی از محاوره ی روزمره و فرهنگ نوشتاری افغان‌ها تبعید شده بودند. مسلک‌هایی مانند معلمی و روزنامه‌نگاری و پوشیدن لباس اروپایی و تراشیدن ریش چیزهای خطرناکی بودند.

کودتای جنرال ضیاالحق زمینه‌ی افراطی گری در افغانستان و هم‌زمان با آن در پاکستان را سرعت بخشیده بود. به همان سرعتی که جامعه‌ی مهاجران و مجاهدان افغان و همچنین مردمان شهر و ده از فرهنگ و حتا گفتمان تسامح و رویکرد به تمدن معاصر دور می‌شدند، به همان سرعت نیز پاکستان با استفاده از کمک‌های بین‌المللی و موقعیت انحصاری که به دست آورده بود به سوی نظامی گری، افراطیت و رادیکالیسم به پیش می‌رفت. مدرنیته‌ای که در پاکستان با سرعت اعمال می‌شد به گونه‌ی وحشت‌آوری، ابزاری، تکنیکی و دشمن دموکراسی بود. پاکستان از یک طرف به سوی ارتقا به یک کشور اتومی سیر می کرد، اما از سوی دیگر با همان سرعت به سوی دموکراسی‌زدایی، تسامح‌زدایی و دشمنی با مدرنیته‌ی فرهنگی.

گروه‌های افغانی مستقر در پاکستان به درجات گوناگون وابسته به دستگاه استخبارات این کشور می‌شدند. مدیریت جنگ افغانستان عملا به دست پاکستان افتاده بود. زمانی که مجاهدان بر اتحاد شوروی و رژیم وابسته به آن در سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۲ پیروز شدند، این گمان در اسلام‌آباد رایج و حاکم بود که اسلام‌آباد پیروز شده است. آن‌عده از رهبران افغان که وابسته به استخبارات پاکستان بودند و در سال های غربت و آوارگی تجربه‌ی کمک گرفتن و زندگی در یک دیکتاتوری نظامی و کنش در متن یک رابطه ی نامتعادل را داشتند، عملا نقش پیرو و رعیت اسلام‌آباد را پذیرفته بودند. پیروزی بر کمونیسم در افغانستان از دید رهبران پاکستان به پیروزی سیاسی و ایدیولوژیک هژمونی‌طلبی پاکستانی در کشور ما و در منطقه تعبیر می‌شد. این امر موجب شده بود تا پاکستان گمان کند که می‌تواند در کابل یک حکومت کاملا دست‌نشانده را مستقر سازد. به دلیل این که در این‌جا موضوع دوران حاکمیت مجاهدان و ظهور طالبان مورد نظر نیست، بل که بیشتر می‌خواهم تجربه‌ی خود و رابطه‌ی افغانستان با پاکستان را در دوران ماموریتم بازتاب دهم، از این دوره‌ی تراژیک تاریخ کشور ما می گذرم. من در مقاله‌های فراوانی که قبل بر این منتشر نموده‌ام، به تفصیل به آن سالیان پرداخته‌ام.

دیدارهای من از پاکستان به عنوان مقام دولتی

نخستین باری که من با رهبران پاکستان روبه‌رو شدم، زمانی بود که به مثابه‌ی عضو هیئت افغانستان در همراهی رییس جمهور کرزی در فبروری ۲۰۰۶ به اسلام‌آباد سفر داشتم. من در آن زمان مشاور رییس جمهور افغانستان در مسایل بین‌المللی بودم. از هیئت افغانستان به ظاهر،

پذیرایی بسیار گرمی به عمل آمد. مسیر راه از میدان طیاره تا هوتل محل اقامت ما با شعارهایی مانند "دوستی پاکستان و افغانستان زنده باد" و تصویرهای رییس جمهور و صدراعظم پاکستان و رییس جمهور افغانستان تزیین شده بود. وقتی ما به طرف دفتر رییس جمهور روان شدیم، در برابر کاخ ریاست جمهوری آن کشور، ایوان صدر، از ما با تشریفات نظامی استقبال کردند. این استقبال با همه ی تشریفات و شان و شوکت نظامی صورت گرفت. اسپان تنومند و زیبای انگلیسی در پیش روی ایوان صدر، برای استقبال ایستاده بودند. رؤسای جمهور دو کشور پس از معاینه ی گارد احترام با هیئت‌های دو طرف که به استقبال صف بسته بودند، آشنا شدند. جنرال مشرف چهره‌ی بسیار عبوس و غیرصمیمانه داشت. از سیما و حرکات پر از نخوت و تکبر او می‌شد به کاراکتر او به مثابه ی یک دیکتاتور نظامی پی برد. بعدا وارد ساختمان ایوان صدر شدیم. در طبقه ی اول ساختمان، اتاقی بود با میزی بیضوی شکل که قرار بود گفتگوها در آن جا برگزار شود. توافق بر این شد تا تعداد شرکت کنندگان دو طرف در گفتگوها را محدود بسازند. از جانب افغانستان، دکتور عبدالله وزیر خارجه، جنرال وردک وزیر دفاع و امرالله صالح رییس امنیت ملی کشور انتخاب شدند. از جانب پاکستان هم همتاهای این افراد حضور داشتند. من پس از پایان گفتگوها در جریان مذاکرات از طریق رییس جمهور افغانستان قرار گرفتم. جنرال مشرف در آغاز، حضور امرالله صالح در گفتگوها را نپذیرفته بود. وی دقیقا به رییس جمهور افغانستان گفته بود که حاضر نیست "حضور یک پنجشیری را در گفتگوها" بپذیرد. رییس جمهور افغانستان هم در پاسخ گفته بود که وی هم "حاضر نیست، حضور یک پنجابی را در گفتگوها" بپذیرد. منظور رییس جمهور کرزی جنرال کیانی بود که در آن زمان ریاست آی‌اس‌آی را بر عهده

داشت. جنرال مشرف که واقعیت افغانستان نوین در ذهنش بازتاب نیافته بود، از این پاسخ حامد کرزی متحیر شده بود چرا که وی گمان می کرد که می‌تواند مانند دوران مجاهدان به رهبران افغان امر و نهی کند. پس از این که او با واکنش صریح رییس جمهور افغانستان روبه‌رو شده بود، ناگزیر حضور رییس امنیت ملی افغانستان را در این مجلس پذیرفته بود. این گفتگوها در فضای خوبی برگزار نشدند. امرالله صالح با آمادگی بسیار خوب در جلسه حضور یافته بود. وی اسناد و دوسیه‌های لازم را در مورد مداخله ی پاکستان در افغانستان و همچنان حضور ملاعمر و بن لادن را در آن کشور تهیه کرده بود. وقتی وی دوسیه‌ای را که حاوی اطلاعات در باره‌ی حضور بن لادن در ایبت‌آباد پاکستان بود به جنرال مشرف داده بود، جنرال مشرف گفته بود که گمان می کنید که "پاکستان یک جمهوری کیله"ای است که ما ندانیم در کشور ما چه می گذرد و از یک پنجشیری بشنویم که در پاکستان چه خبر است!" همان طور که می‌دانیم بن لادن در اول ماه می ۲۰۱۱ در ایبت‌آباد پاکستان فقط چند کیلومتر دورتر از محلی که امنیت ملی افغانستان در سال ۲۰۰۶ گفته بود به دست نیروهای امریکایی کشته شد. رییس جمهور حامد کرزی در سال ۲۰۰۸ در اکادمی نظامی پاکستان به ایراد بیانیه پرداخت و در این بیانیه روی روابط دو جانبه و همچنان دورنمای رابطه با پاکستان سخن گفت. رییس جمهور در این سخنرانی خود گفت که "توسعه ی همکاری اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشورها را به عمق استراتژیک یک‌دیگر شان تبدیل می کند". وی با اشاره به موضوع دیورند گفت که "افغانستان خواهان حل این موضوع به همان شیوه‌هایی است که اروپاییان مانند آلمان و فرانسه مشکلات‌شان را بعد از جنگ جهانی دوم حل کردند. همگرایی منطقه‌ای بهترین راه‌حل‌ها می‌باشد". حتا

این سخنان رییس جمهور افغانستان مورد پسند رهبران نظامی پاکستان قرار نگرفتند. آنان خواهان استقرار سلطه‌ی تمام‌عیار بر افغانستان بودند.

من در ماه می ۲۰۰۶ مسؤولیت وزارت خارجه کشورمان را بر عهده گرفتم. یک ماه پس از آن، کنفرانس وزرای خارجه ی کشورهای اسلامی در باکو برگزار شد. وزیر خارجه‌ی ایران، منوچهر متکی از من و خورشید احمد قصوری دعوت کرد تا با هم یک گفتگوی سه‌جانبه داشته باشیم. این گفتگو در حاشیه‌ی این کنفرانس برگزار شد. گفتگو بیشتر برای آشنایی با همدیگر صورت گرفت. وزیر خارجه‌ی پاکستان گفت که "ما می‌خواهیم با شما به حیث وزیر خارجه‌ی جدید کشور شما یک گفتگوی صمیمی و جدی را آغاز کنیم. از شما خواهش می کنم تا ظرف چند روز آینده به پاکستان تشریف بیاورید". من هم به رسم بسیار خودمانی گفتم که پاکستان، کشور برادر ماست؛ سفر به پاکستان برای من مانند سفر به خانه‌ی خودم است؛ هر زمانی که شما بخواهید من حاضرم به اسلام‌آباد بیایم. وی گفت "هفته ی آینده چطور است؟" گفتم درست است. این تعارف بی‌جا موجب شد تا من بدون مشورت با رییس جمهور آماده‌ی سفر به پاکستان بشوم. بسیار جالب بود که من فریب کلمات دوستانه‌ی وزیر خارجه‌ی پاکستان را خورده بودم. از جایگاه امروز که به این قضیه می‌نگرم، می‌دانم که چنین تصمیم عاجلی بیشتر ناشی از کم‌تجربگی من در روابط بین‌المللی و آشنایی و کم‌آشنایی به شگردهای دیپلوماسی پاکستان بوده است. اما رییس جمهور افغانستان در این مورد به دو دلیل نگرانی داشت؛ یکی این که او بهتر می‌دانست که پاکستانی‌ها بیشتر حرف می‌زنند تا عمل کنند و دیگری هم رییس جمهور گمان می کرد که پاکستانی‌ها به آسانی می‌توانند سیاست‌مداران افغان را در خدمت‌شان بسیج کنند. با آن‌که با

درنظرداشت تجربه ی دوران جهاد و آن‌چه بر ما گذشت، می‌توانم این تصور رییس جمهور را درک کنم، اما برای من به مشکل قابل توجیه بود که کسی گمان کند که کسی مانند من که زندگی‌اش را وقف عدالت اجتماعی و مبارزه با استبداد و فساد و زورگویی حاکمان و مبارزه با استعمار و سلطه کرده بود، تن به ذلت تسلیمی در برابر قدرت‌های متجاوز بدهد. گذشته از این حرف‌ها اگر قرار باشد پاکستان بتواند با سادگی هر سیاست‌مدار افغان را به جاسوسی و تسلیم بکشاند، در آن صورت باید به آینده ی ملت و مردم ما هیچ امیدی نداشت؛ اما تجربه ی کار با دستگاه‌های اطلاعاتی گوناگون و نفوذ گسترده‌ی پاکستان بر برخی از نخبگان جهادی موجب شده بود که رییس جمهور کرزی نه تنها آن زمان، بل که امروز هم به مشکل می‌تواند از ذهنیتی که همه‌چیز را محصول توطئه‌های استخباراتی و اطلاعاتی می‌داند، برون آید.

من در برگشت از باکو بعد از یک توقف کوتاه به اسلام‌آباد رفتم. در مقر وزارت خارجه با آقای قصوری و هیئت پاکستانی گفتگو کردم. در این گفتگو بیشتر کلمات نغز و زیبا تبادله شدند. در ملاقات با صدراعظم شوکت عزیز نیز آن‌چه گفته شد تبادلات دیپلوماتیک و تاکید بر برادری و حسن همسایگی بود؛ سخنانی که معطوف به نتیجه نبودند. در همین دیدار به این باور رسیدم که در نگاه پاکستان نسبت به افغانستان تغییری رونما نگردیده است. تیوری "عمق استراتژیک" و پذیرش سلطه ی پاکستان بر افغانستان مولفه‌های اصلی سیاست پاکستان بودند، حتا اگر با کلمات بسیار محترمانه ابراز می‌شدند، که چنین هم بود، اما در گوهر رویکرد پاکستان هیچ تغییری رونما نگردیده بود. ایستگاه بعدی این سفر راولپندی یکی از دفترهای کاری جنرال مشرف رییس جمهور پاکستان بود.

یکی از دفترهای کاری رییس اردو و رییس جمهور جنرال مشرف، در راولپندی بود. وی ترجیح می‌داد تا نمایندگان کشورهایی را که ضعیف‌تر از خود می‌پنداشت در همین ساختمان استقبال کند. به یاد دارم که دکتور اشرف غنی رییس حکومت وحدت ملی نیز از جانب راحل شریف در همین ساختمان پذیرایی شد. دفتر فرمانده‌ی نیروهای پاکستانی در راولپندی، در ساختمانی با معماری استعماری انگلیسی واقع شده بود. پارک ساختمان دارای چمن‌های سبز و پاکیزه‌ای بود. دیوارهای ساختمان با رنگ سپید و تازه درخشش خاصی داشت. در درون ساختمان، مبلمان سفید متمایل به کریمی گذاشته شده بود که چنگی، دست کم، به دل من نمی‌زد. عکسی از بنیان گذار پاکستان محمد علی جناح بر دیوار آویخته شده بود. دیوارها با عکس‌های چند افسر تزیین شده بودند که درست به یاد ندارم کی‌ها بودند. جنرال با چهره ی عبوس و غیرصمیمی نشسته بود و هیچ نشانی از صمیمیت و مهربانی از صورت و رفتارش برون نمی‌زد. وی با هر صحبتی که شروع می کرد یک دیکتاتور کم‌دانش جهان سومی بود که در دنیای پر از فساد خودش غرق شده بود و به جز از زبان جنگ و سلاح و اردو چیز دیگری نمی‌دانست. او مظهری از یک رهبر پسااستعمار بود که چیزی از دانش و رفتارهای متمدنانه ی دوران مدرن را بازتاب نمی‌داد. در این دیدار حسب اصول متداول دیپلوماتیک من از مهمان‌نوازی مردم پاکستان در دوران جهاد و حمایت از جهاد افغانستان و پذیرایی از مهاجران افغان سپاس گزاری کردم و بر دوستی و همکاری میان دو کشور برادر و این که تقویت این دوستی از تعهدات حکومت افغانستان است، تاکید کردم. در ضمن به تهدید تروریسم اشاره کردم و این که این پدیده برای هر دو کشور باید به مثابه ی تهدید جدی تلقی شود و سخنانی از این قبیل را مطرح کردم.

از رییس جمهور پاکستان تقاضا کردم تا با در نظرداشت مشکلات جاری در افغانستان به ماشین‌آلات هندی که برای احداث بند آبی سلما به آن‌ها شدیدا نیاز است، اجازه داده شود تا از بندر کراچی به افغانستان انتقال داده شوند و همچنین اگر ممکن باشد به دلیل کمبود گندم در کشور ما، به ۲۵۰ هزار تن گندم کمکی هند برای رسیدن به افغانستان اجازه داده شود در این اوضاع کمک بزرگی به کشور برادر افغانستان خواهد بود.... جنرال مشرف در پاسخ من حتا بدون لحظه‌ای تأنی چنین گفت: "آقای وزیر ما هرگز به سامان‌آلات هندی اجازه نمی‌دهیم از طریق بنادر پاکستان به افغانستان انتقال داده شوند و شما نباید از ما چنین تقاضایی داشته باشید. هرگز، هرگز..." وی در ادامه به دشمنی و خراب‌کاری هند علیه پاکستان اشاره کرد و هم به این موضوع که "پاکستان دقیقا می‌داند که هند در قلمرو افغانستان علیه پاکستان فعالیت می‌کند" پرداخت. وی که متوجه عکس‌العمل شدید خود شده بود، در اخیر گفت که "ما موضوع انتقال گندم‌ها را مورد مطالعه قرار می‌دهیم". گندم‌های اهدایی هند هرگز از طریق پاکستان به افغانستان انتقال داده نشدند. به دلیل مشکلات حمل و نقل این گندم‌ها با تاخیر نزدیک به یک سال از طریق ایران با پرداخت کرایه‌ی گزاف به افغانستان آورده شدند.

رییس جمهور کرزی برای رسیدن به راه حلی با پاکستان به هر وسیله‌ای توسل می‌جست؛ او از هر کشوری که تصور می‌کرد، شاید بتواند بر پاکستان تأثیر بگذارد، تقاضا می‌کرد تا میان افغانستان و پاکستان پا در میانی کند، جلسات سه‌جانبه برگزار کند و به پاکستان فشار وارد کند تا در امور افغانستان مداخله نکند. ما همه در کابل در آن زمان به این باور بودیم که فقط سه کشور می‌توانند بر پاکستان اعمال نفوذ کنند: عربستان سعودی، چین و ایالات متحده‌ی امریکا. من

هنوز هم بر این باورم که اگر این کشورها بخواهند می‌توانند بر پاکستان اعمال نفوذ کنند و این کشور را وادار به تغییر سیاست در برابر افغانستان بسازند.

وقتی در سال ۲۰۰۶ تنش‌های میان افغانستان و پاکستان در اوج قرار داشتند، رییس جمهور ایالات متحده جورج بوش از رؤسای جمهور افغانستان و پاکستان دعوت کرد تا برای گفتگوهای سه‌جانبه به ایالات متحده سفر کنند. گفتگوهای دو جانبه میان افغانستان و ایالات متحده در فضای بسیار صمیمی برگزار شد. امریکایی‌ها هیئت افغانستان را در مهمان‌خانه ی رییس جمهور آن کشور جای داده بودند درحالی که رییس جمهور پاکستان و هیئت همراهش در یکی از هوتل‌های واشنگتن مستقر شده بودند. امریکایی‌ها تقاضا داشتند تا گفتگوهای سه‌جانبه در یک حلقه‌ی کوچک از اعضای هیئت‌های دو کشور مهمان برگزار شود. از این‌رو از جانب افغانستان و پاکستان تنها رؤسای جمهور و سفرای دو کشور در واشنگتن به عنوان یادداشت‌نویس شرکت کرده بودند. ایالات متحده با ترکیب یک هیئت نیرومند در جلسه حضور یافته بود. جورج بوش، دیک چینی، کوندالیزا رایس وزیر خارجه و استیو هادلی مشاور امنیت ملی آن کشور در این دعوت شب حضور داشتند.

در این گفتگوها، جورج بوش با تاکید بر این که "روابط دو جانبه میان کشورهای ما در سطح خوب قرار دارند و وی امیدوار است تا روابط سه‌جانبه نیز به سطح خوبی توسعه پیدا کنند، چرا که ما به همدیگرمان نیاز داریم" سخن را شروع کرده بود. وی تاکید کرده بود که "بیایید یک راهی را برای همکاری میان همدیگر، به جای این که همدیگرمان را متهم کنیم، پیدا کنیم". پرویز مشرف در این گفتگو بسیار عصبانی بود. وی با مخاطب قرار دادن، رییس جمهور کرزی گفته بود: "شما

در سخنرانی‌تان در پارلمان کانادا، پاکستان را یک همسایه‌ی تجاوزگر خطاب کرده بودید. من می‌دانم که هر سناتور و یا هیئت پارلمانی امریکایی که به دیدار شما به کابل می‌آید، شما پاکستان را متهم به تمویل طالبان می‌کنید. از این‌رو من هم در این مجلس با شما برخورد خوب نکردم". رییس جمهور افغانستان در این دیدار به پاسخ وی می‌گوید: "من همیشه با شما برخورد محترمانه داشته‌ام. از برخورد شما و از عصبانیت‌تان هم ناراحت نیستم". واکنش خونسردانه‌ی رییس جمهور افغانستان، موجب عصبانیت بیشتر جنرال مشرف می‌شود، وی به سخنانش ادامه داده و می‌گوید: "در هر مصاحبه‌ی خود با کانال‌های تلویزیونی، تقریبا با بیشتر از بیست کانال تلویزیونی رییس جمهور کرزی گفته است که پاکستان منبع جنایت‌کاری در جهان است. اینان می‌گویند که آی‌اس‌آی یک سازمان تروریستی است. یک افسر عالی‌رتبه‌ی وزارت دفاع انگلستان می‌گوید که آی‌اس‌آی باید منحل شود. من هم ناراحت شدم و گفتم که آی‌اس‌آی وقتی منحل خواهد شد که شما ام‌آی۶ را منحل کنید. من می‌دانم که هر جنگ‌جوی طالب ماهانه سه صد دالر معاش می‌گیرد و منبع عواید طالبان پول تریاک است. نیمی از رهبران طالبان در کنر و نیم دیگر آن در قندهار مستقر استند. اسامه بن لادن در کنر و یا شاید هم در باجور باشد. بزرگ‌ترین مشکلی که رییس جمهور کرزی با آن مواجه می‌باشد، این است که وی با یک جنبش مردمی پشتون‌ها در تقابل قرار دارد. شما باید در نظر داشته باشید که این یک مساله‌ی قومی است... طالبان افغانستان از یک گروه به یک جنبش مردمی تبدیل شده‌اند. این مشکل در پاکستان نیز به وقوع پیوست. در پاکستان هم ما مشکل طالبان و پشتون‌ها را داشتیم. من تصمیم گرفتم تا پشتون‌های پاکستان را از طالبان جدا کنم. من اورکزی را به وزیرستان فرستادم و این کار

موجب تغییرات سریع شد. رهبران قبایلی چنین کاری را می‌خواستند. به همین دلیل هم مردم وزیرستان شمالی از این تصمیم استقبال کردند. اورکزی با بزرگان مردم صحبت کرد، مردم قرارداد صلح می‌خواهند. من با رهبران اقوام قرارداد صلح امضا کردم و نه با القاعده. "رییس جمهور افغانستان در جریان مونولوگ مشرف مداخله کرده می‌گوید: "این یک معامله با طالبان بود آقای رییس جمهور!" مشرف برافروخته‌تر از پیش می‌گوید: "من با گزارش سازمان ملل توافق دارم این یک توافق با طالبان نبود. من می‌خواهم پشتیبانی مردم را داشته باشم. مردم پشتون از آن‌چه در افغانستان می‌گذرد، راضی نیستند. من می‌خواهم حمایت پشتون‌ها را جلب کنم. من اجازه نخواهم داد طالبان پشتون‌های پاکستان را بسیج کنند". مشرف با عصبانیت به رییس جمهور افغانستان نگاه می‌کند و می‌گوید: "ما با طالبان هیچ قراردادی امضا نکرده‌ایم. نماینده‌ی ما، اورکزی با بزرگان قبایل قرارداد صلح امضا کرده است". در این وقت سفیر افغانستان آقای سید طیب جواد یک نسخه از متن قرارداد را در اختیار شرکت‌کنندگان قرار می‌دهد که در آن طالبان یکی از طرف‌های صلح استند و زیر قرارداد نماینده‌شان امضا کرده است. مشرف که گمان نمی‌کرد خلاف گویی‌های او تا این حد بر ملا شود، نگاهی به متن قرارداد می‌اندازد و می‌گوید: "قرارداد را اورکزی امضا کرده است و من در جریان جزییات آن قرار نداشته‌ام". در مورد داعیه‌ی پشتون‌خواهی مشرف و این که طالبان در واقعیت واکنش پشتون‌ها در برابر تبعیضی است که بر ایشان روا داشته شده است و عکس‌العملی است در برابر رانده‌شدن پشتون‌ها از قدرت، حامد کرزی گفت "چنین ادعایی واقعیت ندارد". وی گفت که "بیشتر جنگ‌ها و ویرانی‌ها در مناطق مسکونی پشتون‌ها به وقوع می‌پیوندند. بیشتر از ۱۵۰ رهبر قبیله ای

پشتون تا کنون به دست طالبان کشته شده‌اند. چگونه ممکن است مردمی که به دست طالبان کشته می‌شوند از ایشان حمایت کنند؟" وی با اشاره به این که "نیمی از اعضای مجلس ملی افغانستان را پشتون‌ها تشکیل می‌دهند؛ بابای ملت، پادشاه سابق پشتون است، رییس جمهور پشتون است، چگونه می‌شود ادعا کرد که طالبان مورد حمایت پشتون‌ها قرار دارند". مشرف در پاسخ می گوید اما "این مردم عادی پشتون اند که از طالبان حمایت می کنند". کرزی می گوید که "داشتن افراد مسلح و جنگی یک چیز است و داشتن پایگاه مردمی چیز دیگری". رییس جمهور کرزی به مشرف می گوید، "تقلیل مشکل افغانستان به یک معضله ی پشتون‌ها موجب خواهد شد تا شما زیان بکنید" و با نگاهی به بوش می گوید که"اینان در پی آنند تا تلاش مردم افغانستان برای آزادی را تبدیل کنند به جنگ طالبان در برابر تجاوز". منظور رییس جمهور افغانستان از بیان این جمله این است که تغییری که در سال ۲۰۰۲ در افغانستان آمد، موجب شد تا افغانستان از اشغال پاکستان آزاد شود و افغانستان به مبارزه آزادی‌خواهی ادامه می‌دهد. اما رهبران پاکستان تلاش می کنند تا این مبارزه را به گونه‌ی مسخ کنند که گویا افغانستان از جانب امریکا اشغال شده است و مردم افغانستان علیه این اشغال مبارزه می کنند. وی با مخاطب قرار دادن مشرف می گوید که "آقای رییس جمهور، ما باید مشترکا با تروریسم مبارزه کنیم. ما می‌دانیم که طالبان در کویته مستقر استند. اگر شما توانایی مبارزه با آنان را ندارید، ایالات متحده می‌تواند به شما کمک کند. اگر شما از هند نگرانی دارید، باید همین‌جا با هم صحبت کنیم تا نگرانی شما برطرف شود. ایالات متحده باید این تضمین را به ما بدهد. موضوع پشتون‌ها یک موضوع خطرناکی است. امروز حزب عوامی ملی اعلامیه داد. اگر آن‌چه آن ها می‌خواهند تحقق بیابد، این کار برای شما

خطرناک است..." مشرف بر همان مواضع‌اش پافشاری می کند و می گوید که "ما برداشت‌های متفاوت داریم. طالبان پشتون اند، اما در عین زمان پشتون‌ها را هم می کشند. من می‌دانم که در مناطق پشتون‌ها سیاست توسعه ای تحقق نمی‌یابد. امروز به استثنای دفتر شما، وزارت داخله، وزارت دفاع و امنیت ملی پنجاه در صد به دست پنجشیریان است. وقتی طیاره‌ی من در میدان هوایی کابل فرود آمد، من در آن‌جا تصویر بزرگی از احمد شاه مسعود را دیدم. در دفتر شما نیز عکس وی وجود داشت. پشتون‌ها در برابر این قضیه چگونه برخورد خواهند کرد، در حالی که در افغانستان سه درصد پنجشیری وجود دارد".

تا جایی که من به یاد دارم مشرف در تمام صحبت‌هایش فراموش می کرد که او رییس جمهور یک کشور دیگر است و در صحبت‌هایش دست کم باید ظاهر قضیه را نگهدارد. او می گوید که "ملا عمر صد هزار نیروی جنگی دارد و ملا داد الله هم بیست هزار نفر در اختیار دارد، باید به خواست‌های آن ها پاسخ گفته شود. شما طوری صحبت می کنید، مثل این که مرکز طالبان در کویته باشد، در حالی که سی‌آی‌ای در کویته دارای دفتر است و می‌تواند نظارت کند. طالبان به وزیرستان رفت و آمد دارند. ما باید کوشش کنیم که آنان را جذب کنیم. این کار به سود ما است". رییس جمهور کرزی همچنین به "موجودیت تعداد زیاد از مدارسی که به تربیت افراطیون می‌پردازند" اشاره می کند که این امر موجب ناراحتی بیشتر جنرال مشرف می‌شود. وی در پاسخ می گوید "شما بحث را به انحراف می کشانید؛ بگویید که آیا طرف‌دار ایجاد یک کمیسیون سه‌جانبه ی متشکل از امریکا، پاکستان و افغانستان که در باره ی افزایش و یا کاهش فعالیت‌های تروریستی بعد از این که ما با طالبان پاکستانی قرارداد صلح امضا کرده‌ایم، استید یا نه؟" کرزی با اشاره به این که افغانستان می‌تواند با

سران قبایل صحبت کند و به آنان دسترسی دارد، اما طالبان در اختیار جنرال مشرف استند و وی باید زمینه ی گفتگو با ایشان را فراهم آورد، با ایده‌ی ایجاد کمیسیون مخالفت می کند. وی می گوید به جای آن بهتر است تا سران اقوام را از هر دو طرف دعوت کنیم و از آنان بخواهیم تا در باره‌ی صلح گفتگو کنند. مشرف به جای پرداختن به این قضیه با ناراحتی می گوید که "عواید طالبان از تریاک است خودشان و رهبران‌شان در افغانستان استند. کرزی تلاش می کند بگوید که اسامه در پاکستان است. در حالی که هم اسامه و هم حکمتیار هر دو در کنر استند".

در نتیجه‌ی این بحث که هیچ کمکی به نزدیکی مواضع طرف‌ها نکرد، ایده‌ی برگزاری جرگه‌ی صلح شکل می گیرد. بعدها این جرگه در کابل برگزار شد و به باور من یکی از بی‌معناترین نهادها، زیر نام شورای عالی صلح که نتوانست و نمی‌توانست در فرایند صلح در افغانستان نقش بازی کند، بر اساس مصوبه‌ی آن به وجود آمد. در مراسم افتتاح جنرال مشرف و در مجلس پایانی آن شوکت عزیز صدراعظم پاکستان سخنرانی کردند.

بعد از هر دیدار با رهبران پاکستان، نفرت از دیکتاتوران و حاکمان مستبد، بیشتر در دلم زبانه می کشید. هیچ برخوردی را از سیاست‌مداران پاکستانی - منظورم صاحبان اصلی قدرت اند- حتا یک بار هم شاهد نبودم که نشانی از صداقت و صمیمیت در آن بوده باشد، اما غیر از مشرف، رهبران دیگر پاکستان ظاهر امر را نگه می‌داشتند. بسیار بااحترام و صمیمانه برخورد می کردند ولی حتا در همان پرده ی احترام و محبت "برادری" آنان مشکل نبود که بتوان به سیاست پر از نیرنگ‌شان پی برد. اصولا سخن گفتن، شیوه ی بحث، نیرنگ‌بازی، روباه‌صفتی و سیاست خدعه در پاکستان، رونوشت بدوی و زشتی از

سیاست استعماری بریتانیا بود. تاریخ نظامی این کشور، تاریخ فرارها و انهزام‌های بی‌نظیر است. در تاریخ جنگ‌های مدرن بیشترین تعداد سربازان تسلیمی در یک مکان را اردوی پاکستان دارد که در بنگلادش در برابر اردوی هند، زانو زدند. پیش از این تسلیمی نزدیک به سه میلیون بنگلادیشی که در واقعیت شهروندان پاکستان بودند به دست همین اردو و ستون پنجم آن قتل عام شده بودند. هزاران زن و دختر مسلمانان بنگلادیشی مورد تجاوز قرار گرفتند. امروز بعد از بیشتر از چهل سال هنوز هم جنایت‌کاران جنگی محاکمه و به سزای اعمال شان رسانده می‌شوند. اما تفاوت بنیادین در این است که انگلیس‌ها در بیشتر مصاف‌ها اگر از لحاظ نظامی شکست هم خورده بودند، از لحاظ سیاسی برنده بودند. اما پاکستان در هیچ مصاف سیاسی نیز برنده نبوده است. این کشور بازنده‌ی جاویدانی در تاریخ است. این عقده‌ی حقارت بازنده‌ی جاویدانی بودن، بر سیاست و حتا زندگی روزمره‌ی این کشور سایه افکنده است؛ روان جمعی مجموعه‌ی توده‌ها و رهبران این کشور را شکل و سمت داده است. افزون بر آن، این کشور به مثابه ی مولود استعماری از پس‌دردهای زایش وارونه رهایی نیافته است. از بی‌ریشه گی و بی‌تاریخی در عذاب است. تاریخ کهن‌سال و قدیمی هند را که بدون شک، تاریخ مردم پاکستان نیز است، به گونه‌ی باورنکردنی رد می کند و ممکن نیست با رد تاریخ و حذف حافظه ی جمعی بتوان تنها با تکیه بر دین ملتی استوار و معاصر ایجاد کرد. از این‌رو معرفت، رفتار و فرهنگ استعماری به آسانی در این سرزمین از طریق ساختارها پیوسته بازتولید می‌شوند و موجب تداوم مزدوری در برابر زورمندان و دنباله‌روی از سیاست‌های تجاوز و توطئه در برابر کشورهایی می‌شود که پاکستان آن‌ها را در مقایسه با خودش ناتوان می‌داند. پاکستان یک گره کور

بزرگ است که به دلیل بی‌ریشه‌گی تاریخی که خود آن را موجب شده است، مجموعه‌ی باورهای فرهنگی و ارزش‌های معنوی دو صد میلیون انسان را به تعلیق درآورده است. واقعیت تمدنی آن این است که ریشه در فرهنگ کهن‌سال هند دارد، فرهنگی که در آن مسلمانان و نامسلمانان هندی همه شریک اند، اما پاکستان به رد و دشمنی بی‌مانند با ریشه‌های تمدنی‌اش می‌پردازد و با موج‌های تهاجمی مانند محمود غزنوی، غوریان و احمد شاه ابدالی افتخار می‌کند که عملا مهاجمان بیگانه بوده‌اند. هر کس می‌داند که این مهاجمان از سرزمین افغانستان کنونی برخاسته‌اند و خوب و بد ایشان نیز از آنِ افغان‌ها است و نه پاکستانی‌ها. زایش وارونه موجب برداشت تمدنیِ وارونه و در نهایت بحران تمدنی عمیق در این کشور شده است و این هویت مسخ‌شده‌ی تاریخی هر روز به دستان نظامیان استعمارزده ژرف‌تر از گذشته می‌شود. تا جایی که امروز به یک عقده‌ی بزرگ جمعی هویتی تبدیل شده است، عقده‌ای که گشودنش دشواراست.

روزی مشرف حامد کرزی را برای تماشای رژه‌ی نیروهای مسلح پاکستان به اسلام‌آباد دعوت کرده بود. من مشاور روابط بین‌المللی رییس جمهور اسلامی افغانستان بودم. بر روی راکت‌هایی که در مراسم رژه از مقابل دو رییس جمهور عبور داده می‌شدند، با خط درشت نوشته بودند "غزنوی"، "ابدالی"، "غوری" و... اینان همه شاهنشاهان و پادشاهانی بودند که از سرزمین‌های ما برخاسته و همراه با سلحشوران‌شان خاک پاکستان و هند امروزی را به سخن قدیمیان به توبره کشیده بودند. شاهنشاه غزنوی هر بار که از سرزمین‌های پاکستان و هند امروزی برمی‌گشت، با سپاهیان پیروزمندش با ده‌ها هزار کنیز و برده به غزنین می‌آمد و تعدادی از برده‌های مظلوم را نیز به عنوان سهم خلیفه به بغداد می‌فرستاد. همین طور پادشاه افغانستان، احمد شاه ابدالی

غنایم بی‌حسابش را بار بر هزاران چهارپای، همراه با کنیزان و بردگان به پایتخت قندهار می‌آورد. حال اگر یک ناسیونالیست افراطی افغان و یا یک سیاست‌مدار جانبدار امپراتورگرایی به این حوادث افتخار کند، شاید بتوان با آن تفاهم نشان داد، اما اگر نسل‌های بعدی آن انسان‌های به‌تاراج‌رفته به چنین امری افتخار کنند، حتما چیزی در باور و تفکر آن ها معیوب و ناقص است. باوری که از تجاوز به تاریخ خودی مایه بگیرد و موجب نفی تاریخ و تمدن خودی شود، انسان‌ها را بی‌ریشه می‌سازد و نگاه انسان‌های فاقد ریشه‌های تاریخی به آینده در بی‌مایه‌گی خاصی ریشه دارد. برای اجتناب از هر نوع ابتلا به توهین به گذشته و تاریخ مردم پاکستان، می‌خواهم مثالی از تاریخ خودمان بزنم. در یکی از کنفرانس‌های سران شانگهای در چین، رییس جمهور مغولستان از رهبران کشورهای حاضر در جلسه دعوت کرد تا در جشن نهصدمین، (یا بیشتر و یا کمتر) تولد چنگیز خان پدر ملت مغول شرکت کنند. من در همان‌جا کاغذی نوشتم و به رییس جمهوری کرزی دادم. متن یادداشتم چنین بود: اگر دیگران نتوانند شرکت کنند، رؤسای جمهور افغانستان و ایران حتما باید شرکت کنند. عین همین مطلب را به وزیر خارجه‌ی ایران نیز گفتم. منظورم از این سخن طنزآمیز این بود که چنگیزخان اگر برای ملت مغول مایه ی افتخار و مباهات و پدر ملت مغول باشد، برای ما وارثان تمدن سرزمین‌های این‌طرف، بزرگ‌ترین ویرانگر تاریخ است. او قاتل تمدن ما است. برای ما ننگ خواهد بود اگر در مراسمی شرکت کنیم که از وی تجلیل می‌شود... در همان لحظه که رییس جمهور مغولستان این سخنان را می‌زد به یاد آن صحنه‌ی غم‌انگیز افتادم که به روایتی، وقتی چنگیزیان پیروزمند، از خراسان به سرزمین‌های شان بر می گشتند، گویا دف را به دست مادر محمد خوارزم‌شاه، پادشاه نگون‌بخت

خراسان‌زمین داده بودند تا به افتخار سپاهیان پیروزمند مغول که به سرزمین آبایی‌شان برمی گشتند، دف بنوازد و برای تحقیر بیشتر او که زمانی بر امپراتوری بزرگی، از فرارود تا کرانه‌های بغداد همراه با پسرش حکم می‌راند، تکه‌استخوان‌ها را پیش پای او می‌انداختند تا اندکی از آن را به شکم گرسنه‌اش فرو کند. من که خودم را مبرا از هر نوع ناسیونالیسم و تحقیر ملت‌های دیگر می‌دانم، از این دعوت خوشحال نبودم و آن را به دلیل ویرانی تمدن بزرگ خراسان‌زمین مایه ی شرم‌ساری ما افغان‌ها که وارثان آن تمدن استیم، می‌دانستم. اما رهبران پاکستان به کسانی افتخار می کنند که همواره به تاراج سرزمین‌های‌شان پرداخته‌اند. چه می‌شود کرد، ایدیولوگ‌های پاکستانی کتاب تاریخ را از آن طرف می‌خوانند.

مشرف در روزهایی که در حبس خانگی قرار داشت در چند مصاحبه آشکارا اعتراف کرد که در دوران زمام‌داری وی "دستگاه استخبارات آن کشور مجددا طالبان را مسلح و از ایشان جهت پیشبرد اهداف استراتژیک پاکستان استفاده کرده است". او با مردم افغانستان دشمنی بسیار داشت. روزی که از قدرت به زیر کشیده شد، مانند بسیاری از سیاست‌مداران مستبد و فاسد جهان به ذلت در افتاد و دیگر از آن غرور و حشمت کمتر چیزی بر جای ماند. محمود درویش شاعر بزرگ فلسطینی در شعری گفته بود که "تاریخ یک هیولا است". شاید چنین باشد، اما گاهی این هیولا از خود درس‌هایی به یادگار می گذارد که باید مایه ی عبرت بسیاری‌ها باشند. چند سال پس از ملاقات واشنگتن، در برگشت از چین، یک شب در هوتلی در دبی ماندم. با اعضای هیئت افغانستان و جنرال قونسل کشور ما در باغ برونی این هوتل غذا می‌خوردیم. برای پذیرایی بهتر از مهمانان و جلوگیری از گرمای سوزنده، خیمه‌هایی در برون از این هوتل برافراشته شده

بودند. با این که در درون این خیمه‌ها دستگاه‌های سردکن با مصرف انرژی بسیار کار می‌کنند با آن‌هم پیش روی خیمه‌ها را باز می‌گذارند تا مهمانان بتوانند فوران نیرومند آتش را از دل دریاچه‌ی پیش روی هوتل تماشا کنند. این امر موجب می‌شود تا بتوان افرادی را که از پیش روی خیمه‌ها می‌گذرند، دید. جنرال مشرف از پیش روی خیمه‌ی ما گذشت و درست در خیمه‌ی کنار ما همراه با چند تن معدود از پاسبانانش نشست. وی در آن روزها به جرم اختلاس، کودتا و قانون‌شکنی زیر پیگرد حکومت پاکستان قرار داشت. رییس جمهور زرداری و رهبر اپوزسیون آن وقت، نوازشریف، که مشترکا تصمیم گرفته بودند او را محاکمه کنند، موجب متواری‌شدن او شده بودند. وی اگر چه در غربت در ناز و نعمت زندگی می‌کرد، اما دیگر از آن شان و عظمت نشانی نبود. مشرف زمانی که در "ایوان صدر" (دفتر رییس جمهور پاکستان) در اسلام‌آباد قدم بر می‌داشت، در فضای آن کاخ شاید تنها صدای کفش‌های براق او بود که بازتاب می‌یافت. شاید مقایسه‌ی به‌جا نباشد، اما در همه‌حال وقتی جنرال را در دبی دیدم به یاد آن‌چه بر محمد خوارزم شاه گذشت، افتادم.

به روایتی، زمانی که شاهنشاه بزرگ خراسان‌زمین از حرام‌سرای برون می‌آمد، هزاران تن از غلامان زرین کمر و درباریان با نعره‌های "درود بر اسکندر دوران" کمر خم می‌کردند و شاه بار می‌داد و به امور شاهنشاهی می‌پرداخت. چهار صد هزار سلحشور آماده‌ی نبرد، ترس بر دل هر بدخواهی می‌انداختند. اما زمانی که وی با زبونی در فرار از سپاهیان مغول در جزیره‌ی آبسگون دریای خزر در بی‌کسی مورد حمله‌ی جزامیان که طمع بر پوستین او کرده بودند، قرار گرفت، کسی نبود تا تن عریانش را از هجوم آنان نجات دهد. فیلمی را در سال‌های هفتاد قرن گذشته، در دوران دانشجویی‌ام دیده بودم به نام "محاکمات

مسکو"؛ ایو منتانت[1] هنرپیشه ی نامدار و چپگرای فرانسوی در این فیلم نقش اصلی را بازی کرده بود. موضوع اصلی فیلم محاکمه ی رهبران حزب کمونیست چکسلواکیای آن زمان توسط استالینست‌ها بود. دستگاه استخبارات چکسلواکیا شخصیت‌هایی را که یک عمر در راه آرمان‌های‌شان جانبازی کرده بودند در زیر شکنجه وادار می کرد تا به جاسوس بودن‌شان اعتراف کنند. این سلسله اعتراف‌ها ادامه می‌یافت، به دنبال موجی از انسان‌های شکنجه‌شده، موج دیگر که در میان‌شان شکنجه‌گران قبلی نیز حضور داشتند، شکنجه و محاکمه می‌شدند و وادار می‌شدند که اعتراف به جاسوس بودن‌شان بکنند. در فرجام یکی از روشنفکران چکی که در دوران دوبچیک در سال‌های ۱۹۶۷ از زندان آزاد می‌شود، در میدان مرکزی شهر پراگ با یک تن از شکنجه‌گرانش تصادفا روبه‌رو می‌شود. شکنجه‌گر به قربانی‌اش می گوید: "مرا ببخشید، من مامور بودم و کارم را انجام می دادم و بر شما ستم‌های بسیار کردم؛ اما چندی بعد آمدند و مرا هم دستگیر کردند و چنان شکنجه‌هایی بر من روا داشتند که شکنجه‌هایی که شما دیدید در مقایسه با آن ها هیچ بودند... میل ندارید، برویم با هم یک آبجو بنوشیم؟" مخاطب پیش پای شکنجه‌گرش تف می‌اندازد و راهش را می گیرد و می‌رود. بسیاری از صحنه‌های این فیلم مبتنی بودند بر اسناد آرشیوهای مانده از آن دوران. من هرگز از تف انداختن در برابر کسی و در ملا عام خوشم نیامده است؛ اما در آن فیلم واکنش آن قربانی برایم خوشایند بود. آن شب که مشرف را دیدم که در چادر کناری‌ام سیگار ویژه‌ی کوهیایش را دم می‌داد، دلم می‌خواست بروم و به او بگویم که آقای جنرال بند آب سلما رو به اتمام است، سرک

---

[1] Yves Montand

زرنج و دلارام نیز افتتاح شد، گندم‌های کمکی هند به گرسنگان افغانستان رسید، من به کشورم بر می گردم و شما فراری شدید... اما نخواستم حقارت زندگی‌اش را که به جرم رشوه‌خواری در کشورش تحت پیگرد بود، به رخش بکشم. حتا نخواستم مرا ببیند. مشرف بعدها به پاکستان برگشت، نامزد انتخابات شد و رای نیاورد، در حبس خانگی قرار گرفت، محاکمه شد و بعدها هم در اثر مداخله ی عربستان سعودی در سال ۲۰۱۵ به او اجازه داده شد زیر نام درمان به دبی برود. او از کشورش متواری شد و چندی پیش در یکی از روزنامه‌های انگلیسی زبان خواندم که محکمه‌ای در پاکستان حکم مصادره‌ی اموالش را صادر کرده است.

رابطه ی پاکستان با افغانستان در واقعیت حکایت دورویی‌ها، نیرنگ‌ها و خدعه‌های بی‌پایان است؛ دورویی‌هایی که در کسوت سخنان دیپلوماتیک صمیمانه با ادبیات بدوی عاطفی ابراز می‌شوند. کیفیت و ژرفای دشمنی پاکستان با افغانستان تنها با دشمنی این کشور با هند قابل مقایسه است. با این تفاوت که در گفتگوها و مهمانی‌هایی که در جریان دیدار سران افغانستان و پاکستان برگزار می‌شوند، باور به دین اسلام و حضور تعداد زیادی از افغان‌تباران در خدمت دستگاه امنیتی و سیاسی این کشور و فرهنگ استعماری موجب می‌شوند که دشمنی‌ها در پرده‌ای از ادبیات برادرانه پوشیده شوند؛ در حالی که در ذات دشمنی هیچ تغییری رونما نمی گردد. محتوای ماجرای حقه‌بازی‌های بی‌معنا و دشمنانه از جانب پاکستان در برابر افغانستان هرگز تغییر نکرد. مدارس پاکستان به مثابه ی کارخانه‌های تولید انتحاری و تروریست علیه افغانستان شب و روز کار می کنند و دستگاه استخبارات این کشور هرگز از سازماندهی خراب کاری و ویرانگری علیه افغانستان دست برنداشت.

بی‌نظیر بوتو در تبعید دبی

روزی برای یک سفر عازم اروپا بودم؛ چند ساعت را در سالون وی‌آی‌پی میدان هوایی دبی گذراندم. جنرال قونسل افغانستان در دبی حاجی راشدالدین به من گفت که خانم بوتو در دبی زندگی می کند و علاقمند است، با شما ببیند. تا جایی که به یاد دارم اوایل سال ۲۰۰۷ بود. خانم بوتو در تبعید و همسرش آقای زرداری که بعدها رییس جمهور پاکستان شد در زندان مشرف به سر می‌برد. من برای پیداکردن متحدین سیاسی در پاکستان و کسانی که به دموکراتیزه کردن منطقه ی ما علاقمند باشند، امید داشتم. به جنرال قونسل ما گفتم که اگر خانم بوتو علاقمند چنین دیداری باشد، خوب خواهد بود تا من در بازگشت با وی ببینم. چند روز بعد وقتی که از سفر برگشتم، جنرال قونسل گفت که خانم بوتو انتظار شما را دارد. مشکل پنهان نگهداشتن این دیدار از انظار سازمان استخبارات پاکستان و همچنین استخبارات امارات متحده بود. ما می‌دانستیم که دستگاه‌های اطلاعاتی امارات متحده با آی‌اس‌آی روابط بسیار نزدیک دارند؛ تا جایی که وقتی جنرال پاشا رییس آی‌اس‌آی از مقامش بازنشسته شد، چند سال در بخش‌های امنیتی، مشاور مقامات اماراتی بود. بعد از این که هیئت افغانستان در هوتل جابه‌جا شدند، من و جنرال قونسل با موتر شخصی او طرف خانه‌ی بوتو حرکت کردیم. نارسیده به خانه‌ی او به رییس جمهور افغانستان تیلفون کردم و گفتم تا چند دقیقه بعد با خانم بوتو می‌بینم؛ آیا وی هدایت و یا پیام خاصی دارد؟ رییس جمهور افغانستان باورش نمی‌شد که من به باور او "چنین ماجراجویی" بکنم. پیام‌هایی داد و ما وارد خانه ی بوتو شدیم. درست نمی‌دانم که ویلای خانم بوتو در کدام سمت دبی موقعیت داشت؛ اما ویلای بزرگی با چمن سبز و گل‌هایی که با سلیقه ی فراوان در دو طرف چمن کاشته شده بودند،

نشان از ثروت و مکنت صاحب خانه داشتند. درون خانه یک عراده موتر بنتلی و یک عراده بنز سیاه‌رنگ ایستاده بودند. در سالن بزرگ پذیرایی آقایی از ما پذیرایی کرد. بعد از شهادت خانم بوتو فهمیدم که وی ملک فهیم بود که در حکومت آقای زرداری مقام وزارت مالیه را بر عهده گرفت. ما هنوز ننشسته بودیم که خانم بوتو وارد شد. بانوی با زیبایی شرقی که به‌سان اشراف‌زادگان سند لباس پوشیده بود، با کاریزما و وجاهت بی‌نظیر، نگاه‌ها را به خودش خیره می کرد. وقتی او وارد شد، آقای فهیم طوری برخورد کرد که برخوردهای درباریان در برخی از فیلم‌ها را به یاد می‌آورد. خانم بوتو از ما بسیار به گرمی پذیرایی کرد. خدمتگار او وقتی چای و خوراکی را روی میز می گذاشت، مانند خادمان دربارهای قدیم شرقی، رویش را بر نمی گرداند که به دنبال کارش برود، بل که تا نزدیکی‌های درب خروجی عقب عقب می‌رفت. این حالت برده گونه‌ی او برای من که عمری برای عدالت و برابری مبارزه کرده بودم، بسیار مایه ناراحتی بود؛ اما نمی‌شد چیزی گفت. خانم بوتو سخن را به دردهایی که دو کشور از افراطیت کشیده‌اند، برد و از ستم‌های دوران ضیاءالحق، از پدرش که با داوودخان تلاش کرده بود برای مشکلات میان دو کشور راه حلی پیدا کند، یادآوری کرد. وی از تعهدش برای مبارزه با تروریسم گفت و از این که اگر به پاکستان برگردد و بتواند در انتخابات شرکت کند، حتما برنده خواهد بود و این که افغانستان و پاکستان باید مشترکا کاری بکنند که بتوانند بر تروریسم پیروز شوند. از سخنان او طوری فهمیدم که با امریکاییان هم دیدارهایی داشته است و از ما هم انتظار دارد تا امریکایی ها را برای حمایت از او تشویق کنیم و هم چنین آن عده از سیاست‌مداران پشتون را که با ما روابط خوبی دارند، هم تشویق به همکاری با وی بکنیم. خانم بوتو از افغانستان

خواست تا در تمام زمینه‌ها با او همکاری کند. من هم از مشکلات میان رهبری موجود پاکستان با افغانستان و مسایل تروریسم گفتم و این که ما باید نگاه‌مان به سوی آینده باشد، باید مشترکا برای پایان دادن به بحران در منطقه ی خود همکاری کنیم. حدود دو ساعت گفتگو کردیم و برخی قرارها را برای همکاری گذاشتیم و قرار شد از طریقی که توافق کرده بودیم، پیام‌های‌مان را به همدیگر برسانیم. فردای آن روز به کابل برگشتم و گزارش دیدار را به رییس جمهور دادم. رییس جمهور افغانستان و من، هر دوی‌مان، با امریکایی ها در باره‌ی این ملاقات صحبت کردیم. تا روز برگشت خانم بوتو به پاکستان که در هژدهم اکتبر ۲۰۰۷ صورت گرفت، چند پیام رد و بدل شد و صحبت‌های تیلفونی میان او و رییس جمهور و هم‌چنین با من صورت گرفت. روزی که خانم بوتو به پاکستان بر می گشت از میدان طیاره هم به حامد کرزی و هم به من زنگ زد و گفت که به پاکستان بر می گردد، اما نگران است. او مطمین بود که تهدیدهای جدی متوجه زندگی اوست؛ اما وظیفه‌ی خود می‌دانست تا به کشورش برگردد و آن طوری که او می گفت "به عمر دیکتاتوری پایان دهد." بار آخری که خانم بوتو را دیدم، ۲۷ دسامبر ۲۰۰۷، چند ساعت پیش از کشته‌شدنش بود. خانم بوتو با فهیم ملک و یک تن دیگر به دیدار حامد کرزی رییس جمهور افغانستان که در هوتل سرینا اسلام‌آباد اقامت داشت، آمد. از سیمایش هیجان، خستگی و دلهره می‌بارید.

وی روزی که دو ماه پیش از این دیدار جانب پاکستان پرواز می کرد از حکومت افغانستان ابزار امنیتی برای حفظ جانش خواسته بود؛ اما ما متاسفانه تعلل کردیم. با این که حکومت افغانستان موترهای زرهی مجهز با دستگاه خنثی کننده ی کنترول از راه دور را در اختیار داشت، از این که مبادا این کار موجب تحریک حکومت نظامی پاکستان شود،

از ارسال این وسایل ابا ورزید. در دیدار با حامد کرزی در هوتل، خانم بوتو یک بار دیگر به رییس جمهور افغانستان از تهدیدهای جدی که متوجه جان اوست و نیازش به وسایل امنیتی یاد کرد. رییس جمهور افغانستان هم وعده داد که در این راه کارهایی می کند. صحبت با خانم بوتو بیشتر روی انتخابات پاکستان و نتایج احتمالی آن بود. خانم بوتو یک‌بار دیگر بر تعهدش برای همکاری با افغانستان و برقراری روابط صمیمانه در صورتی که انتخابات را ببرد، تاکید و خداحافظی کرد.

متعاقب این دیدار قرار بود ما هم به میدان هوایی راولپندی برویم و جانب کابل پرواز کنیم. اوضاع اسلام آباد آشفته بود. مقام‌های پاکستانی به ما گفتند که مظاهره‌چیان مسیر اسلام آباد- راولپندی را بسته‌اند و ما ناگزیریم شما را با هیلکوپتر به میدان برسانیم. از یک پایگاه کوچک هلیکوپتر در نزدیکی‌های اسلام‌آباد، جانب میدان هوایی بین‌المللی راولپندی پرواز کردیم. بار دیگری که به پاکستان رفتم، بر دروازه ی ورودی سالون میدان طیاره با خط درشت نوشته بودند: "میدان طیاره‌ی بی‌نظیر بوتو". وقتی طیاره‌ی ما در کابل نشست کرد، مانند همیشه یک دویدن دویدن شروع شد، قطار موترهای رییس جمهور جانب ارگ و من هم جانب محل اقامتم حرکت کردم. وقتی به خانه رسیدم، صدای رییس جمهوری حامد کرزی در آن طرف تیلفون بود که می گفت "خانم بوتو ترور شده است". مرگ بوتو مایه‌ی اندوه و تاسف فراوان شد. سوای آن‌که در دوران او طالبان به وجود آمدند و تقویت شدند، شهادت بانویی، آن‌هم با این بی‌رحمی، موجب تاثر فراوان است. رییس جمهور کرزی چندین بار از این که به موقع وسایل زرهی و خنثاکننده ی بمب را نفرستاده بود، با تاسف و اندوه یاد کرد. اما این تاسف به نوش‌داروی پس از مرگ سهراب

می‌مانست. هر باری که تصویر خانم بوتو را در دفتر کار آقای زرداری می‌دیدم به یاد صحبت‌ها و وعده‌های همکاری او با افغانستان می‌افتادم. در جریان یکی از سفرهای حامد کرزی به انگلستان، قرار بود که وی برای دانشجویان دانشگاه آکسفورد سخنرانی کند. بر دیوار سالون سخنرانی، تصویرهای رؤسای اتحادیه محصلان را آویخته بودند که در میان آن ها تصویر خانم بوتو از همه متبارزتر بود. نظامیان پاکستان آدم‌های بی‌رحمی اند. گاهی گمان می کنم که آنان شکست‌های همیشگی خود را در میدان‌های جنگ با سرکوب مردم و نابودی دموکراسی و تروریست‌پروری تلافی می کنند. اردوی پاکستان از روزی که به وجود آمده در جنگ با کشورهای همسایه بوده و همیشه شکست خورده است؛ اما در سرکوب دموکراسی و مردم پاکستان همیشه پیروز بوده است. زمانی که از یک انستیتوت مطالعات استراتژیک نظامی در هند در مارچ ۲۰۱۶ برای ایراد سخنرانی دیدار می کردم، هنگام نان شب یک جنرال متقاعد هندی عکسی را بر دیوار برایم نشان داد که در آن افسران پاکستانی با حقارت تسلیمی بیشتر از نود هزار سرباز این کشور را در برابر چند هزار سرباز هندی در بنگلادیش امضا می کردند.

جنرال کیانی لوی درستیز پاکستان در دهم جولای ۲۰۱۰ در جریان دیدار حامد کرزی از اسلام‌آباد، تقاضا کرد تا با رییس جمهور افغانستان در هوتل محل اقامت وی یک دیدار یک‌به‌یک داشته باشد. رییس جمهور گفت: "به لوی درستیز پاکستان بگویید که من همراه با مشاور امنیت ملی و وزیر دفاع افغانستان از کشور شما دیدن می کنم و نیازی به دیدار تنها با من نیست. اگر علاقمند می‌باشید همراه با رییس آی‌اس‌آی تشریف بیاورید تا با من و همکارانم گفتگو کنیم". پیام به کیانی انتقال داده شد و گفتگوها در هوتل سرینای اسلام‌آباد در اتاق

محل اقامت رییس جمهور برگزار شد. این نخستین باری بود که من تا حدودی از رهبری اصلی پاکستان می‌شنیدم که آن‌ها از ما چه می‌خواهند. رییس جمهور افغانستان بعد از تعارفات لازم به کیانی و جنرال پاشا رییس آی‌اس‌آی گفت: "تقاضای من از شما این است تا ما را در امر رسیدن به صلح با طالبان کمک کنید. من طالبان را می‌شناسم. به آن‌هایی که در افغانستان اند، دسترسی دارم. شما کمک کنید تا به آن‌هایی که در کویته مستقر استند، تماس پیدا کنیم. کمک کنید تا با آن‌هایی که می‌خواهند آشتی کنند، به صلح دست یابیم؛ کمک کنید تا آن‌هایی را که می‌خواهند به جنگ ادامه دهند، نابود کنیم..." کیانی در پاسخ رییس جمهور افغانستان گفت: "... من در دیدار قبلی به شما گفته بودم که آرزوی پاکستان موجودیت یک افغانستان با ثبات و مرفه است. ثبات در افغانستان به معنای ثبات و امنیت در کشور خود ما است. ما در آن صحبت در مورد چارچوب استراتژیک رسیدن به صلح و داشتن یک نقشه‌ی راه صحبت کردیم. من آن زمان هم به جلالت‌مآب شما گفتم که ما آماده‌ایم تا به روند مصالحه و ادغام مجدد طالبان در کشور شما کمک کنیم، مشروط بر این که بدانیم چارچوب استراژیک شما برای رسیدن به صلح چیست؟"

هدف از طرح چارچوب استراتژیک از جانب کیانی با این که به گونه‌ی تلویحی ابراز می گردید، آشکار بود. وی می‌خواست تا افغانستان با پاکستان یک همکار استراتژیک باشد؛ همکار استراتژیکی که روابط خارجی آن به نحوی توسط پاکستان کنترول شود و پاکستان بر این روابط خارجی حق ویتو داشته باشد. به ویژه در نوع رابطه ی خود با هند، افغانستان باید از پاکستان پیروی کند. پیروی از پاکستان از منظر رهبران نظامی این کشور تنها محدود به سیاست خارجی و دفاعی نبود، بل که باید حوزه‌های سیاست‌های آبادانی و

همچنین پذیرش حاکمیت قانونی پاکستان بر سرزمین‌های آن‌طرف خط دیورند را نیز شامل شود. از جانب افغانستان قبول حق ویتوی پاکستان بر سیاست خارجی، امنیتی و آبادانی کشور ما به معنای انصراف از استقلال و حاکمیت ملی کشور تلقی می‌شد. ما می‌خواستیم تا پاکستان نخست از حمایت از تروریسم دست بکشد و با برداشتن نخستین قدم در این راستا می‌توانستیم به سوی یک رابطه‌ی استراتژیک میان دو کشور مستقل و دارای حقوق برابر و دارای حق حاکمیت ملی قدم برداریم. به هر دلیلی بود رییس جمهور کرزی مستقیما به این موضوع نپرداخت، بل که در پاسخ کیانی، با اشاره به تاکید مردم افغانستان برای رسیدن به صلح در لویه جرگه‌ی صلح گفت: "در جرگه‌ی صلح ما مسایلی را مطرح کردیم. شورای عالی صلح در این راستا کار می‌کند... اما تقاضای من از شما برای کمک به صلح افغانستان فراهم‌آوری زمینه‌ی دسترسی به ملا عمر و شورای کویته است. ما حساسیت‌های شما را در رابطه با نگرانی‌های شما در بلوچستان نیز درک می‌کنیم". در پاسخ، کیانی با تاکید بر ناراحتی این کشور در این مورد گفت که "نواسه ی بوگتی پاسپورت افغانی دارد و در افغانستان زندگی می‌کند...".

رهبر نامدار بلوچ نواب اکبر خان بوگتی در سال ۲۰۰۶ در ۷۹ سالگی در اثر یک حمله ی نیروهای هوایی پاکستان در بلوچستان همراه با تعداد زیادی از افراد ملکی و شخصیت‌های سیاسی بلوچ و تعدادی از اعضای خانواده‌اش کشته شد. تعدادی از اعضای قبیله‌ی وی همراه با نواسه ی او به افغانستان پناهنده شدند. من در آن زمان وزیر خارجه بودم. برای من به مثابه‌ی فردی که سالیان زیادی از زندگی‌ام را به دلیل حاکمیت استبداد در کشورم در غربت و آوارگی گذشتانده بودم، پذیرفتن آوارگان بلوچ یک امر کاملا انسانی و مبتنی بر تعهدات

افغانستان بر بنیاد قوانین بین‌المللی بود. نماینده ی سازمان ملل متحد در افغانستان و مسؤول امور مهاجران آن سازمان را احضار کردم و به آنان اطلاع دادم که ما بر بنیاد کنوانسیون‌های ژنو در باره ی مهاجران، خود را مکلف به پذیرفتن مهاجران ملکی بلوچ می‌دانیم و از ایشان خواستم تا در زمینه‌ی ارائه‌ی کمک‌های انسانی به این مهاجران و همچنین در پروسه‌ی ثبت و راجسترشان به ما کمک کنند. متعاقب این کار سفیر پاکستان در کابل آقای طارق عزیز را دعوت کردم و به وی از این تصمیم اطلاع دادم. سفیر پاکستان از این تصمیم بسیار ناراحت شد و گفت که این کار بر روابط دو کشور تأثیر خوبی بر جای نمی گذارد؛ اما من از زندگی خودم به او گفتم از این که بیست و سه سال از زندگی‌ام را به عنوان مهاجر گذشتانده‌ام و این که اگر چتر محافظتی قوانین بشری مهاجرت نمی‌بود، میلیون‌ها پناهنده‌ی افغانستان در سراسر جهان و از جمله در پاکستان نمی‌توانستند از حمایت‌های بشری برخوردار شوند. طبیعی است که همراه با این مهاجران برخی از اعضای خانواده ی بوگتی نیز به افغانستان آمده بودند و مقام‌های پاکستانی از این موضوع که نواسه ی بوگتی از افغانستان به اروپا رفته بود، ناراحت بودند. نواسه‌ی بوگتی از افغانستان به لندن و سویس سفر کرده بود و این تصمیم شخصی او بود. پاکستان از ما انتظار داشت تا به وی اجازه ندهیم از افغانستان برون شود، بل که می‌خواست تا ما وی را به پاکستان تسلیم کنیم. چنین تقاضایی از ما زمانی صورت می گرفت که رهبران تروریست‌ها در کویته، میرامشاه و سایر شهرهای پاکستان در پناه حمایت پاکستان زندگی می کردند. آی‌اس آی به آنان آموزش می‌داد، پول می‌داد و زخمی‌های‌شان را تداوی می کرد.

در برابر سخنان کیانی، رییس جمهور افغانستان گفت : "ما وقتی که مهاجران بلوچ به کشور ما آمدند، سفیر شما و سازمان ملل متحد را در

جریان قرار دادیم. قبول داریم که شما از جانب افغانستان نگرانی دارید و ما نگرانی‌های شما را در نظر می گیریم. ما نمی‌دانیم که بین شما و امریکا چه می گذرد. شما و امریکاییان متحدان قدیمی می‌باشید. اگر نگرانی‌ای دارید با آن‌ها در میان بگذارید". در این میان رییس سازمان اطلاعاتی پاکستان جنرال پاشا وارد بحث شد و سخنش را با تذکر این مطلب که وی می‌خواهد حقیقت را بگوید و لو که شنیدنش سخت باشد، آغاز کرد. پاشا گفت: "من تا جایی که ممکن بود در امر مصالحه و تامین امنیت افغانستان کمک کردم. اما شما همیشه آی‌اس‌آی را متهم به مداخله در امور افغانستان می کنید. این کار خلاف واقعیت است. من هر شب همراه با امریکایی ها با تروریستان مبارزه می کنم. آنان از ما راضی استند. شما در حالی ما را متهم به مداخله در امور افغانستان می کنید که ۹۹ درصد از انتحاریون شهروندان افغانستان استند". کرزی که از این همه دیده‌درایی مسؤولان اصلی پاکستانی ناراحت شده بود، در پاسخ او گفت: "برای افغانستان مهم است که بداند چه کسی به تروریستان آموزش می‌دهد. جنرال پاشا، باید به این سوال پاسخ گفته شود. ما در افغانستان برخی از اعضای شورای کویته را دستگیر کردیم، به اسناد و شواهد کافی دال بر این که در پاکستان آموزش دیده‌اند، دست یافتیم. ما می‌دانیم که محل اقامت رهبران طالبان در کجاست و در کجا زخمی‌های آنان تداوی می‌شوند. این‌ها در پاکستان آموزش می‌بینند و از کشور شما به افغانستان وارد می‌شوند. ما باید به این سوال پاسخ بدهیم که آیا ما به یک‌دیگرمان اعتماد داریم یا نه؟" جنرال کیانی یک بار دیگر بر این امر تاکید کرد که آنان "مخالف داشتن رابطه ی خوب افغانستان با هند نیستند "اما روابط افغانستان با هند نباید امنیت پاکستان را تهدید کند". وی افزود: "ارتش پاکستان به نظام آموزش و تعلیم تربیه‌ی امریکایی و

ناتو آشنایی بهتر دارد، از این‌رو پاکستان بهتر می‌تواند به تربیه ی افسران افغانستان نسبت به هند همت بگمارد" وی یک بار دیگر بر این امر که "اکثریت پشتون‌ها در پاکستان زندگی می کنند و شهروندان پاکستان استند و باید پشتون‌های پاکستان جانب اسلام‌آباد و پشتون‌های افغانستان جانب کابل ببینند"، تاکید کرد.

من در ماه آگست ۲۰۱۰ مقاله‌ی "حلقه‌ی گمشده‌ی جنگ بی‌فرجام" را در باره ی استراتژی اشتباه‌آمیز امریکا در جنگ افغانستان انتشار دادم. این مقاله هم‌زمان در واشنگتن پست، فرانکفورتر الگماینه سایتونگ و هشت صبح انتشار یافت. تز اصلی من در این مقاله این بود که بدون مبارزه با برخاستگاه‌های تروریسم و وادار ساختن پاکستان برای دست کشیدن از حمایت از تروریسم بر علیه افغانستان، امکان پیروزی بر تروریسم وجود ندارد. این مقاله به درجات گوناگون موجب ناراحتی واشنگتن و اسلام‌آباد شده بود. در سفری که جنرال پاشا، رییس آی‌اس‌آی پس از انتشار این مقاله به کابل داشت، ناراحتی کشورش را از این کار بر زبان آورد. من این مقاله را قبل از انتشار به رییس جمهور کرزی نشان نداده بودم و حتا با او در این باره مشورت نیز نکرده بودم. نگرانی من این بود که رییس جمهور با آوردن برخی تغییرات در مقاله کاری نکند که مقاله برون از مواضع و دیدگاه‌های خودم به مسایلی بپردازد که برای من از اهمیت اساسی برخوردار نبودند. جنرال پاشا، خلاف جنرال مشرف و کیانی از لحاظ کاراکتر آدم خوش‌مشرب و خوش‌برخوردی بود؛ اما در دفاع از مواضع و پالیسی‌های دستگاه استخباراتی کشورش بسیار سرسخت و استوار بود. من با وی در برون از افغانستان نیز ملاقاتی داشتم که تا کنون از انظار عامه به دور مانده است. در این کتاب به آن اشاره خواهم کرد.

در ملاقاتی که میان رییس جمهور افغانستان و رییس آی‌اس‌آی و جنرال امریکایی پتریوس صورت گرفت، نخست جنرال پتریوس به همکاری خوب میان ایالات متحده و آی‌اس‌آی اشاره کرده این همکاری را "سازنده و مثبت" ارزیابی کرد و گفت که "میان عملیات آن کشور و آی‌اس‌آی هماهنگی وجود دارد". این سخن در حالی گفته می‌شد که پیش و بعد از آن نمایندگان امریکا از عدم همکاری پاکستان در مبارزه با تروریسم بارها شکایت کرده بودند. پاکستان تعدادی از عرب‌های عضو القاعده را به ایالات متحده تحویل داده بود، اما در مورد طالبان و شبکه‌ی حقانی هرگز از حمایت فعال دست برنداشت. جنرال شجاع پاشا در همین ملاقات تاکید کرد که "آی‌اس‌آی اطلاعات دقیقی را راجع به شبکه‌ی حقانی در اختیار ایالات متحده" قرار می‌دهد. وی افزود که پاکستان از "فعالیت‌های تروریستی که در افغانستان صورت می‌گیرد، اطلاع ندارد".

این ملاقات زمانی صورت می‌گرفت که رییس جمهور افغانستان دو تن از افراد برجسته‌ی امنیتی افغانستان، آقای حنیف اتمر وزیر داخله و آقای امرالله صالح رییس عمومی امنیت ملی را به دلیل عدم موفقیت آنان در تامین امنیت جرگه‌ی صلح از کار برکنار کرده بود. آقای صالح با آن‌که بسیار جوان بود، از دو لحاظ برای افغانستان دارای اهمیت اساسی شمرده می‌شد. یکی این‌که او از بسیار نوجوانی در دوران جهاد و مقاومت آموزش‌های امنیتی را در پاکستان و امریکا دیده بود و در دوران مقاومت در کنار شهید احمد شاه مسعود از فعالان اطلاعاتی ضد پاکستان بود و دو دیگر این که او خلاف بسیاری از سیاست‌مداران افغانستان آدمی بود اهل تحقیق و مطالعه و دارای توانایی‌های مدیریتی. همچنین صالح به دلیل این که سال‌ها در مقاومت ضد پاکستانی فعال بود دارای روحیه‌ی بسیار نیرومند ضد آی‌اس‌آی

در دستگاه اطلاعاتی افغانستان بود. برکناری او از رهبری امنیت ملی افغانستان از منظر پاکستان اقدام بسیار مثبتی تلقی می‌شد، اما واقعیت این بود که افغانستان با رفتن او از یک گنجینه ی اطلاعاتی ضد پاکستانی محروم گردیده بود. در همین ملاقات با جنرال پاکستانی، جنرال پتریوس برای جلب اعتماد پاکستانی‌ها گفت: "آمدن نبیل به حیث جانشین صالح یک فرصت برای همکاری میان دو کشور تلقی می‌شود. وی مورد اعتماد رییس جمهور کرزی بوده و در برخورد با پاکستان نیز با صالح تفاوت‌هایی دارد". جنرال پتریوس این سخنان را برای جلب اعتماد پاکستانی‌ها می گفت و گرنه، رحمت الله نبیل جانشین امرالله صالح به‌همان اندازه به استقلال افغانستان دلبستگی داشت که هر میهن‌پرست افغان باید داشته باشد. نبیل در مقام رییس امنیت ملی افغانستان به یکی از شخصیت‌های بسیار قاطع ضد مداخله‌ی پاکستان در کشور ما تبدیل شد. برای این روحیه‌اش نیز بهای سنگینی پرداخت. سال‌ها بعد در دوران زمامداری اشرف غنی، انجنیر نبیل رییس امنیت ملی افغانستان با شجاعت از موضع میهنی در برابر اقدام‌های غیرملی حکومت دکتور اشرف غنی ایستاد و از امنیت کشور ما دفاع کرد تا وادار به کناره گیری شد. پاشا که با زیرکی ویژه متوجه اهداف پتریوس شده بود، در پاسخ گفت: "من به امرالله خان صالح اعتماد داشتم و با وی همکاری خوبی داشتم. شما باید مرا درک کنید. ما نمی‌دانیم که افراد طالبان در کجا اقامت دارند و چگونه فعالیت می کنند. این افراد با ما رابطه ندارند. سپنتا در مقاله‌اش در واشنگتن پست مسؤولیت را بر گردن ما انداخته است. این یک عمل دوستانه نیست". کرزی در پاسخ پاشا گفت: "من مقاله ی سپنتا را بعد از آن خواندم که انتشار یافته بود؛ اما این یک مقاله ی خوب بود و واقعیت‌ها را مطرح کرده بود. بدون شک که موجودیت پناه گاه‌های تروریستی

در داخل قلمرو پاکستان یکی از مشکلات اصلی است". پتریوس نیز، مثل این که از انکار تمام‌عیار جنرال پاشا بسیار خشنود نباشد، گفت "همین طور است؛ حقانی در داخل پاکستان دارای پناگاه است". این ملاقات نیز مانند بسیاری از ملاقات‌های قبلی با وعده‌های میان‌تهی و تاکید بر "برادری" میان دو ملت به پایان رسید، بدون آن‌که اندک تغییری در رفتار پاکستان در برابر کشور ما به وجود بیاید. برخی از رسانه‌های افغانستان نیز که بیشتر تحلیل‌های‌شان بر حدس و گمان و تیوری‌های توطئه استوار است، در آستانه‌ی برگزاری این ملاقات و بعد از آن برکناری امرالله صالح را به تقاضای پاکستان و پاسخ مثبت رییس جمهور کرزی به این تقاضا ربط دادند و بیشتر بر این امر تاکید کردند که رویکردهای سیاسی پاکستانی گرا از این به بعد بر سیاست افغانستان حاکم خواهد شد و خیلی سخنان دیگر.

صدراعظم پاکستان در چهارم دسامبر ۲۰۱۰ همراه با وزرای داخله و دفاع این کشور از کابل دیدار کرد. در چنین مواردی حامد کرزی رییس جمهور افغانستان، تلاش می کرد تا آن عده از سیاست‌مداران افغان که با پاکستان آشنایی داشتند و یا به سخن او "آدم پاکستان" بودند، در جلسه حضور داشته باشند.

یکی از سیاست‌مداران بسیار جالب اما میان‌تهی پاکستانی رحمان ملک وزیر داخله ی این کشور بود. او را باید از عجایب روزگار دانست. او در کشورش به اتهام سو استفاده مورد پیگرد قرار گرفته بود، اما با پیروزی حزب مردم به کشورش بازگشت و وزیر داخله شد. هر جایی که زرداری یا گیلانی سفر می کردند وی نیز همراه‌شان بود. گاهی بی‌آن‌که دچار خجالت شود به طرح مسایلی می‌پرداخت که حتا هیئت همراه خود را از طرح مطالب آن‌چنانی دچار سرافکندگی می کرد، اما با این‌هم وی در همه‌ی ملاقات‌ها حی و حاضر بود. می گفتند که وی

شریک معاملات تجاری زرداری رییس جمهور پاکستان است. واقعیت این بود که او مرد ثروتمندی بود و فقط همین. در همین دیدار، وی گفت که "اسناد کافی در دست دارد که هند از طالبان افغان حمایت می کند و به تجهیز آنان می‌پردازد تا مناسبات میان پاکستان و افغانستان آسیب ببیند". با چنین سخنی ما همه‌ی اعضای هیئت افغانستان به هم نگاه کردیم و از این که رحمان ملک تا این حد ما را ساده‌لوح پنداشته بود، در حیرت شدیم. دلم می‌خواست در پاسخ او یک سخن متداول ایرانیان را بگویم، اما در آن مجلس دیپلوماتیک ممکن نبود. ایرانیان به کسی که بسیار آشکار و واضح بخواهد به کسی دروغ بگوید و به سخن آنان سرش کلاه بگذارد، می گویند "خر خودتی". سایر اعضای هیئت پاکستان نیز از مداخله‌های هند از طریق افغانستان علیه پاکستان شکایت کردند.

رییس جمهور افغانستان که در آن روزها مبتلا به تناقضات عمیق‌تر شده بود و امریکایی‌ها نیز همه‌روزه با اعمال خونین علیه شهروندان ملکی افغانستان و عدم احترام به حاکمیت ملی ما بیشتر زمینه‌ی بیگانه‌ستیزی او را تقویت می کردند، حتا در همین ملاقات، در حضور هیئت پاکستانی گفت که "از این که با طالبان مخالفت کرده است پشیمان است".

صدراعظم پاکستان آقای گیلانی در راس یک هیئت متشکل از رییس اردوی آن کشور و رییس آی‌اس‌آی در شانزدهم اپریل ۲۰۱۱ برای دیدار دیگری به کابل آمد. از جانب افغانستان نیز همه‌ی رهبران حکومتی در گفتگوها حضور داشتند. از جانب افغانستان، کرزی، معاون اول، معاون دوم، ارسلا، زلمی رسول، وزیر دفاع، اشرف غنی، کریم خرم، وحید عمر، فاروق وردک، داوودزی، احدی و من حضور داشتیم. این سفر میان شیفتگان پاکستان و ساده‌اندیشان سیاسی، موجب برانگیختن هیجانات بسیار شد. اما من با تحلیل صحبت‌های پاکستانی‌ها

و اصرار آنان بر این که افزایش نیروهای امریکایی در افغانستان موجب مشکلات بیشتر می‌شود و هم وعده‌های خیالی آنان به نیت‌شان شک داشتم و هیچ هیجانی هم نداشتم.

اوباما در آن روزها اعلام کرده بود که نزدیک به سی هزار نیروی دیگر را به افغانستان اعزام می کند و این امر مایه‌ی نگرانی پاکستان شده بود. با این که مذاکرات را رییس جمهور افغانستان برای مشوره با هیئت افغانستان یک بار قطع کرد و برخی‌ها رویکرد پاکستان را مثبت ارزیابی می کردند، من بدون هر نوع خوش‌باوری گفتم که ما باید از این رویکرد استقبال کنیم، اما تاکید کنیم که برای ما برداشتن گام‌های عملی تعیین کننده استند.

صدراعظم پاکستان تمام وقت بیانیه‌ی از قبل نوشته شده‌ی خود را می‌خواند و آشکار بود که این متن را یا اردوی پاکستان نوشته و یا این که مورد تایید قرار داده است. بسیار جالب بود که در این بیانیه آمده بود که "ما باید سیاست‌های استعماری را در منطقه خنثا کنیم". این موضوع به گونه‌ی تلویحی به حضور امریکا در منطقه اشاره داشت و باب طبع رییس جمهور افغانستان نوشته شده بود.

با چنین بیانی پاکستانی‌ها می‌خواستند تا احساسات ضد امریکایی رییس جمهور افغانستان را بیشتر تحریک کنند وگرنه پاکستان کجا و ادبیات ضد استعماری کجا. صدراعظم پاکستان با برجسته کردن سرمایه گذاری‌های چین در افغانستان در واقعیت می‌خواست، بدون این که ما از خواست و آمادگی چین برای چنین سرمایه گذاری‌هایی اطلاع داشته باشیم و یا این که بتوانیم امکانات عملی و اجرایی‌شدن آن را ارزیابی کنیم، مانع سرمایه گذاری‌های هند در افغانستان شود. هندی‌ها ابراز آمادگی کرده بودند تا در پروژه‌ی آهن حاجی گک

دست به یک سرمایه‌گذاری بزرگ بزنند. احداث پایپ لاین تاپی، پروژه‌ی انتقال برق کاسا ۱۰۰۰ نیز مطرح شدند. پاکستان ابراز آمادگی کرد که می‌خواهد در آموزش افسران اردو و پولیس افغانستان سهم داشته باشد.

رییس جمهور افغانستان در پرنسیپ به ارسال دانشجویان ملکی در صورتی که در رشته‌های طب و انجینیری بورس داده شود، موافقت کرد. روحیه‌ی ضد امریکایی بیانیه ی پاکستانی‌ها بی‌تأثیر نمانده بود. به همین دلیل رییس جمهور هم به سیاست‌های اشتباه‌آمیز ایالات متحده اشاره کرد. خانم حنا ربانی که زیاد به توسعه ی روابط میان دو کشور به گونه‌ای که دو دولت برابر با هم صحبت و معامله کنند، علاقمند نبود، در این جا پیشنهاد کرد تا وزرای تجارت دو کشور هر چه زودتر باهم بنشینند و موضوع قرارداد تجارت و ترانزیت میان دو کشور را مورد بحث قرار دهند و برای اجرایی‌شدن آن راه حل پیدا کنند، در واقعیت به سخن ما افغان‌ها ما را به دنبال نخود سیاه فرستاد. قرارداد همکاری ترانزیتی و تجارتی میان دو کشور نه تنها تا کنون عملی نشده است، بل که پاکستان در جریان سال ۲۰۱۶ چندین بار مرزهایش را به روی کالاهای افغانستان بست.

رییس جمهور افغانستان در شانزدهم فبروری ۲۰۱۲ برای یک دیدار رسمی به اسلام‌آباد رفت. این دیدار تحت شرایط خاصی صورت می گرفت. پاکستانی‌ها قبل از این که آقای داوودزی به حیث سفیر به آن کشور تعیین شود، با ارسال پیام‌هایی از طریق وی طوری وانمود کرده بودند که گویا می‌خواهند به روند صلح افغانستان کمک کنند. وعده‌هایی از این دست حتا موجب شده بود که رییس جمهور کرزی طوری به طرف پاکستانی تفهیم کند که در بهای صلح و عدم حمایت از تروریسم وی نیز روابط استراتژیک با پاکستان را برقرار خواهد کرد.

حتا پاکستانی‌ها متن یک قرارداد استراتژیک را توسط آقای داوودزی به کابل فرستاده بودند.

یک روز بعد از نان چاشت، رییس جمهور تماس گرفت و از من خواست تا به اتاق نان‌خوری، جایی که او نشسته بود، بروم. من رفتم، به جز آقای زاخیلوال و آقای داوودزی و حامدکرزی کس دیگر در اتاق حضور نداشت. روشن بود که آنان قبلا در غیاب من در این باره به اندازه‌ی کافی صحبت کرده بودند.

کرزی متن پیشنهادی پاکستان را به من داد و از من خواست تا آن را بخوانم. من متن را با دقت فراوان خواندم. متن پیشنهادی برای ارتقای روابط دو کشور در سطح استراتژیک بود. در این متن به گونه‌ی بسیار هوشیارانه موضوع همکاری امنیتی میان دستگاه‌های اطلاعاتی دو کشور، همکاری میان فرماندهان محلی در مرزهای دو کشور، مبارزه با تجزیه‌طلبی و اعزام دانشجویان اکادمی‌های نظامی افغانستان به پاکستان، همکاری‌های ترانزیتی، اتخاذ مواضع مشترک در کنفرانس‌ها و مجامع بین‌المللی و مانند آن‌ها درج شده بود.

من پس از این که متن پیشنهادی را خواندم، گفتم، قبول این متن به معنای پذیرفتن دوران طالبان بدون خود آنان به سود پاکستان است. اگر چنین متنی در این شرایط امضا شود، ما همان کارهایی را انجام خواهیم داد که طالبان برای پاکستان انجام می دادند. افزون بر آن در این متن هیچ تذکری از طالبان و مبارزه با آنان و یا برچیدن پناه‌گاه‌ها و آموزش گاه‌ها نشده است، اما در مقابل از جدایی‌طلبی یاد شده است. این بدین معنا است که ما باید بدون این که پاکستان علیه طالبان اقدام بکند، با مردم بلوچ و پشتون روبه‌رو شویم. ما باید افسران خود را برای تحصیل به پاکستان بفرستیم تا آن کشور تا جایی که می‌خواهد بتواند در داخل نهادهای دفاعی و امنیتی ما نفوذ پیدا کند. این بدین معناست

که ما دروازه‌های امنیت ملی خود را به روی آی‌اس‌آی باز کنیم تا بیشتر از این مورد هجوم و حمله قرار بگیریم و در مجامع بین‌المللی از پاکستان دنباله‌روی کنیم. پیشنهاد من این است که اول روی موضوع مبارزه با تروریسم بحث کنیم، اگر در این زمینه پیشرفتی رونما گردید، می‌توانیم به صداقت پاکستان باور کنیم و بعدا گام‌های بعدی را برداریم. از واکنش مشترک حاضران طوری فهمیدم که توافق مشترک‌شان را مورد حمله قرار داده‌ام. چرا که هم‌صدا گفتند که ما باید به همسایه ی خود پاسخ مثبت بدهیم و بحث را رسما روی قرارداد استراتژیک شروع کنیم. من گفتم که پاکستان موضوع پناه‌گاه‌ها و مبارزه با تروریسم را اولین اجندای گفتگو بسازد، در آن صورت من حاضر می‌شوم که گفتگوها را رهبری کنم در غیر آن، در صورتی که تنها روی همین مسایل پیشنهادی پاکستان بحث شود، من ترجیح می‌دهم از کار کنار بروم و مسؤولیت این بار تاریخی را بر عهده نگیرم. رییس جمهور بسیار برآشفت و دو تن دیگر نیز با تاکید بر همسایه‌بودن و مسلمان‌بودن پاکستان از آن کشور حمایت کردند و من از اتاق برون شدم. بعد از ظهر رییس جمهور مرا فراخواند و گفت من زیاد فکر کردم، پاکستانی‌ها می‌خواهند ما را مکلف به یک قرارداد یک‌طرفه کنند و خواست‌های سلطه‌طلبانه‌شان را بر ما بقبولانند. وی افزود که از سفیر داوودزی می‌خواهد تا پیام ما را به پاکستان برساند که افغانستان نمی‌تواند موضوع طالبان و پناه‌گاه‌ها و اقدام‌های عملی علیه تروریسم را از بحث استراتژیک جدا کند. این از محسنات رییس جمهور بود که به جز از موضوع رابطه با امریکا، در بیشتر مسایل مهم و ملی به استدلال‌ها گوش می‌داد و با عقلانیت تصمیم می گرفت.

سفر رییس جمهور به پاکستان در شرایطی صورت گرفت که آنان خواهان امضای قرارداد استراتژیک بدون اقدام‌های عملی در راستای

مبارزه با تروریسم بودند و ما اصرار داشتیم که باید گام‌های مشخصی در این راستا برداشته شود و اقدام برای برچیدن پناه‌گاه‌های تروریست‌ها را با این موضوع هم‌زمان شروع کنیم. جای ملاقات با صدراعظم، اتاق هم‌سطح زمین ساختمانی بود که دفتر صدراعظم در طبقه‌ی زیرین آن قرار داشت. دفتر صدراعظم بر تپه‌ای مشرف بر اسلام‌آباد که از آن جا می‌شد تا دوردستها را دید، بنا شده است. درست نمی‌دانم که این چندمین باری بود که من به عنوان عضو هیئت در معیت رییس جمهوری و یا به حیث وزیر خارجه و مشاور امنیت ملی از این ساختمان دیدار داشتم. در این ملاقات صاحبان اصلی قدرت، جنرال کیانی، جنرال پاشا و وزرای خارجه، دفاع و مالیه نیز حضور داشتند. در هیئت افغانستان، نیز همتاهای آنان در ترکیب هیئت بودند. گیلانی بیانیه‌اش را با دقت بسیار قرائت کرد. وی در این سخنرانی از جمله گفت:

"سیاست ثابت ما تقویت روابط میان دو کشور است. ما آماده استیم تا تمام مشکلات را حل کنیم. ما شهادت استاد ربانی را به مردم افغانستان تسلیت می گوییم. پاکستان رابطه ی خوبی با وی داشت. ما نبود او را ضایعه ی بزرگی می‌دانیم. ما افرادی را در این رابطه دستگیر کرده‌ایم. پاکستان از پروسه ی صلح افغانستان حمایت می کند. پاکستان خواهان تحقق پروژه‌های تاپی و کاسا ۱۰۰۰ است. ما می‌دانیم که تعدادی از طالبان به قطر رفته‌اند و شما از طریق آلمان و امریکا در جریان قرار دارید. ما آماده‌ایم تا کمیسیون مشترک صلح را احیا کنیم. پاکستان خواهان آن نیست تا روابط دو جانبه ی ما وابسته به رابطه ی کشور سومی شود... ما انتظار داریم تا از خاک افغانستان علیه پاکستان استفاده نشود. ما می خواهیم با صراحت از شما بدانیم که شما از ما چه انتظاری دارید؟" به جز از تسلیتی که به مناسبت شهادت استاد ربانی از

جانب صدراعظم پاکستان ابراز شد، هیچ گپ نوی در سخنرانی گیلانی نبود. اشاره به برادری و دوستی میان افغانستان و پاکستان شباهت با تکرار مکررات در گفتگوهای ما با امریکا داشت. با یک تفاوت که در این‌جا تاکید بر "برادری"های دروغین پاکستان با افغانستان ورد زبان بود و در گفتگو با امریکا از جانب ما همیشه موضوع مبارزه با پاکستان به عنوان برخاستگاه تروریسم مطرح می‌شد اما در هر دو حالت تغییری رونما نمی‌شد. شاید تنها پدیده ی نو، حضور وزیر خارجه خانم حنا ربانی کهر بود که او هم تا آغاز به سخن گفتن می کرد، سخنانش پر از کینه و کنایه بود. رییس جمهور کرزی در پاسخ بعد از گپ‌های متداول در چنین ملاقات‌هایی، از جمله گفت: "شهادت استاد ربانی به روند صلح در کشور ما آسیب‌های جدی رسانید. تشکر از این که شما افرادی را دستگیر کرده‌اید. البته ما انتظار کارهای بیشتری را در این رابطه داریم... افغانستان زمینه ی انتقال کالاهای شما را به آسیای میانه فراهم آورده است، اما کالاهای وارداتی تاجران افغان در بندر کراچی متوقف ساخته شده‌اند. حتا کتاب‌های درسی که برای بچه‌های افغان در اندونزیا چاپ شده‌اند، در بندر کراچی نگهداشته شده‌اند. چند روز بعد مکاتب در افغانستان گشوده می‌شوند. ما شدیدا به این کتاب‌ها نیاز داریم. امیدوارم به مسؤولان مربوط هدایت بدهید تا هر چه عاجل این کتاب‌ها را آزاد کنند. از دید افغانستان این دیدار از پاکستان بسیار مهم است. ما می خواهیم تا با شما در مورد روند مصالحه، موضوع شهادت استاد ربانی و سایر مسایل دو جانبه صحبت کنیم... خانم حنا ربانی کهر در کابل گفت که روابط بر حسب تصادف آسیب می‌بینند. واقعیت این است که ما باید بپذیریم که روابط به دلیل افراطیت و تروریسم آسیب می‌بینند. من بر این باورم که یک دست سومی وجود

دارد که از افراطیت علیه هر دوی ما استفاده می کند. شما در صحبت خود استفاده از خاک افغانستان علیه پاکستان را مطرح کردید. ما بر فضای افغانستان متاسفانه کنترول نداریم و نمی‌دانیم که در خاک ما چه رخ می‌دهد. بدون شک از این که افغانستان به چنین سرنوشتی مبتلا شده است، برادران پاکستانی و دوستان امریکایی ما نقش داشته‌اند. افراطیون از جانب پاکستان و امریکا حمایت شدند... امیدوارم در آینده ی نزدیک کشور ما دارای صلح و ثبات شود. ما باور داریم که شما بیشتر از هر کشوری می‌توانید به امر صلح و ثبات در افغانستان کمک کنید. من امروز می خواهم با شما یک صحبت بسیار باز داشته باشم. اگر بخواهید می‌توانیم با یک ترکیب کوچک‌تر گفتگو کنیم".
صحبت‌ها چند دقیقه‌ی دیگر هم بر محورهای یادشده در بالا، ادامه یافتند. بعدا در این گفتگوها، از جانب پاکستان گیلانی صدراعظم، خانم حنا ربانی وزیر خارجه، کیانی لوی‌درستیز، جنرال پاشا رییس آی‌اس‌آی، سلمان بشیر سفیر پاکستان در کابل و یک نفر از دفتر صدراعظم و از جانب افغانستان حامد کرزی رییس جمهور، زلمی رسول وزیر خارجه، سپنتا مشاور امنیت ملی و داوودزی سفیر افغانستان در اسلام‌آباد ادامه یافتند. هیئت‌ها به دفتر صدراعظم رفتند.

این دفتر در سمت چپ ساختمان دفتر صدراعظم قرار داشت. برای ورود به دفتر باید چند پلکان پایین‌تر می‌رفتی. بر دیوار دفتر عکسی از محمد علی جناح بنیان گذار پاکستان و خانم بوتو آویخته شده بود. دفتری که از پنجره‌ی آن به برون می‌نگریستی چمن سبز و زیبایی قرار داشت. سخن را خانم حنا ربانی آغاز کرد: "پاکستان خواهان تامین رهبری افغان‌ها در پروسه‌ی صلح است و هدف دیگری ندارد". رییس جمهوری کرزی گفت: "مسایل را باید در دو سطح مورد بحث قرار دهیم. یکی مسایل مربوط به ما دو طرف می‌شود و دیگری مسایلی اند

که مربوط به امریکا و دیگران می‌شود. به هر اندازه که ما دو طرف به صلح کم بها بدهیم به همان اندازه نقش دیگران مهم می‌شود. سپاسگزارم از این که شما اعلامیه می‌دهید که طالبان در پروسه‌ی صلح شرکت کنند. ما از شما می خواهیم تا بر طالبانی که زیر نفوذ شما استند، اعمال نفوذ کنید. ما خواهان صلح و آشتی استیم. باید قانون اساسی افغانستان احترام شود، حق زنان افغانستان رعایت شود..."
رییس اردوی پاکستان که در واقعیت در چنین مسایلی سخن آخر را می‌زد، می‌خواست به ما بفهماند که طالبان از دید آن ها نیرویی استند که در افغانستان دارای نفوذ کافی اند، از این‌رو در پاسخ رییس جمهور سخنان کوتاه اما معناداری را بر زبان آورد: "طالبانی که در افغانستان نفوذ دارند" باید در هر محاسبه‌ای در نظر گرفته شوند. منظور او این بود که طالبان در افغانستان نیروی بزرگی اند و باید جدی گرفته شوند. رییس جمهور کرزی به این مطلب اشاره داشت که وی "مخالف مشارکت طالبان در قدرت نیست و اگر طالبان در افغانستان دارای نفوذ اند، خوب است تا در انتخابات شرکت کنند...".

وقتی رهبران پاکستان از ما پرسیدند که "چرا رهبری گفتگوهای صلح افغانستان در دست امریکایی ها است" و در مورد روند قطر پرسیدند، کرزی در پاسخ گفت: "قطر یک پروسه‌ی امریکایی است. امریکایی ها از طریق آلمان با ما تماس گرفتند و گفتند که ما با طیب‌آغا صحبت می کنیم و می خواهیم یک تن سرباز امریکایی را در برابر پنج تن از رهبران زندانی طالب تبادله کنیم. امریکایی ها از ما خواستند تا به آنان اجازه بدهیم اول سربازشان را آزاد کنند، بعدا افغان‌ها می‌توانند با ایشان گفتگو کنند. آنان این مطلب را در حاشیه‌ی کنفرانس بن با ما مطرح کردند. ما بر نیات امریکایی ها شک کردیم و شرایط افغانستان را با ایشان در میان گذاشتیم. ما مخالف ایجاد دفتر

قطر نیستیم، مشروط بر این که در ایجاد آن شرایط افغانستان در نظر گرفته شود. ما بر این باوریم که ایالات متحده نباید میان ما و طالبان نقش میانجی را بازی کند. ما به این دلیل به قطر نمی‌رویم چرا که حکومت قطر با ما صحبت نکرده است. امریکا نباید شهروندان افغان را به گونه‌ی زندانی به قطر بفرستد. ما می‌خواهیم تا گفتگوها در ترکیه و یا سعودی برگزار شوند. وزیر خارجه‌ی امریکا و گروسمن نماینده‌ی خاص آن‌ها قبول کردند. طالبان به گروسمن گفته بودند که ما حاضریم با دولت افغانستان صحبت کنیم. سعودی‌ها گفتند که ما اول می خواهیم با جنرال پاشا صحبت کنیم. ما قبول کردیم. یک پیشنهاد من این بود تا گفتگوها در اسلام‌آباد برگزار شوند. من از شما انتظار دارم تا ملا عمر را بیاورید تا با ما صحبت کند. من می‌دانم که جنرال پاشا می‌تواند این کار را بکند". اصولا پس از این لحظه از سیاست‌مداران ملکی پاکستان تنها کسی که ابراز نظر می کرد، خانم حنا ربانی وزیر خارجه بود. ما می‌دانستیم که وی به نظامیان پاکستان نزدیک است؛ اما سخنان اصلی را کیانی و جنرال پاشا می‌زدند. از دید افغانستان این یک گفتگوی جدی میان افغانستان و دولت اصلی پاکستان بود. ما همیشه مشکل داشتیم تا با رهبران اصلی پاکستان که رهبران نظامی باشند، با درنظرداشت موانع پروتوکولی گفتگو کنیم. غربی‌ها نمی‌خواستند و یا نمی‌توانستند این واقعیت را درک کنند. آن‌ها عمدتا روی مسایل تجارت و خرید و فروش گفتگو می کردند، در حالی که ما روی مسایل امنیتی و استراتژیک ناگزیر به گفتگو بودیم. حوزه‌های امنیتی و استراتژیکی انحصارا در اختیار اردوی پاکستان استند. از جانب دیگر رهبران اردوی پاکستان به رهبران حکومت این کشور هیچ ارزشی قایل نبودند و این برخورد را پنهان هم نمی کردند.

رییس جمهور افغانستان در اول نوامبر ۲۰۱۱ به افتخار هیئت پاکستان که برای اشتراک در گفتگوهای سه‌جانبه به استانبول آمده بود، ضیافت شامی ترتیب داده بود. جنرال کیانی نیم ساعت دیرتر از رییس جمهور کشورش به مجلس آمد. وی به گونه‌ی باورنکردنی به تحقیر رییس جمهور کشورش پرداخت. در جلسه نیز طوری نشست مثل این که زرداری حقیرترین انسان باشد. وی مانند فرعونی سیگارش را در آورد و مانند همیشه پیهم سیگار می کشید. کیانی یک سگرتی زنجیره ای بود. جلسه به جای ساعت هفت، ساعت هفت و نیم شروع شد. با تاسف که هیچ اجندایی نبود. تمام بحث‌ها بسیار پراکنده صورت گرفتند. بحث‌های بی‌حاصل تکرار می‌شدند. کیانی در این جلسه گفت: "من همیشه تاکید کردم که پشتون‌های افغانستان باید جانب کابل ببینند و پشتون‌های پاکستان جانب اسلام‌آباد. من باری به جوبایدن وقتی که از پاکستان دیدار داشت، گفتم که شما نُه میلیارد دالر برای اردوی افغانستان مصرف می کنید، افغانستان نمی‌تواند به این کار ادامه دهد، چرا که توان تمویل این اردو را در آینده ندارد. همچنین به او گفتم که اردوی افغانستان نباید با روحیه و شیوه‌ی هندی آموزش ببیند". کیانی در همین صحبت به چند موضوع اساسی از منظر پاکستان اشاره داشت. یکی نگرانی او از جانب منازعات تاریخی به دلیل خط دیورند بود. دوم او از این که افغانستان شاید صاحب یک اردو و نیروی دفاعی نیرومند شود، نگران بود و سوم وی از گسترش روابط افغانستان با هند ناراضی بود.

وقتی جلسه به پایان رسید، زرداری به من گفت: "دکتور سپنتا، پرخاشگری ضعف است."[1] (اشاره‌ی او به مواضع انتقادی من در برابر

---

[1] "Aggression is weakness"

پاکستان بود.) سفیر افغانستان در پاکستان (داوودزی) گفت: "بسیار درست می گویید آقای رییس جمهور!"[1] من به فارسی به او گفتم که شما سفیر افغانستان در پاکستان استید و نه بر عکس. جالب این است که فردای آن روز پیش از نان چاشت، وقتی جنرال پاشا به من گفت: "دکتور سپنتا، از ما زیاد انتقاد می کنید، ما می خواهیم دوست شما باشیم" باز هم در حضور هیئت پاکستان این سخن او از جانب یکی از اعضای هیئت افغانستان مورد تایید قرار گرفت. من می‌دانستم که استخبارات و نظامیان پاکستان تا چه اندازه از من نفرت داشتند! من خواهان یک رابطه‌ی برابر و برادرانه با پاکستان بودم و از بلندپروازی‌های آن کشور به همان اندازه نفرت داشتم که از سیاست‌مداران مزدور افغان که گمان می کردند با تسلیمی به پاکستان می‌شود، از مصیبت تروریسم نجات یافت. من نه پاکستان را برادر دوگانه می‌دانستم و نه هم مزدوران طالب آن ها را و از این برداشتم نیز عدول نمی کردم.

در این نشست جنرال پاشا در پاسخ تقاضای کرزی مبنی بر برقراری رابطه با ملا عمر گفت: "ما می‌توانیم به ملا عمر پیام شما را انتقال دهیم؛ اما ما نمی‌توانیم او را به عملی وادار کنیم که او نخواهد. تا زمانی که پاسخ وی را به شما انتقال دهیم، دو هفته را در بر می گیرد. ملا عمر جای ثابتی ندارد وی همیشه در رفت و آمد است. گاهی در پاکستان است و گاهی در افغانستان..." رییس جمهور کرزی که از این پاسخ جنرال پاشا به وجد آمده بود، گفت: "ما می‌توانیم حتا سه هفته منتظر باشیم. شما کمک کنید و جواب وی را بیاورید. من مطمین استم که شما می‌توانید وی را به دادن جواب مثبت وادار کنید". رییس

---

[1] "Very true Mr. President"

جمهور که می‌دانست، پاکستان تنها کشوری است که می‌تواند طالبان را به میز مذاکره بیاورد، با همه ی شک‌های برحق که باید می‌داشت به این سخنان پاشا اندکی امید پیدا کرده بود. واقعیت این بود که ما چاره‌ای جز این نداشتیم. از منظر او همین که پاکستان پذیرفته بود پیامی را به ملا عمر انتقال دهد، یک قدم به پیش بود. ما کاملا مطمین بودیم که هر پاسخی که داده شود، در واقعیت پاسخ آی‌اس آی به نامه ی دولت افغانستان در رابطه به صلح است. از آن روز بیشتر از پنج سال می گذرد، نه تنها از ملا عمر جوابی نیامد، بل که وی از دنیا رفت و جانشین‌اش ملا منصور نیز در بمباران امریکایی‌ها کشته شد و جنگ آی‌اس آی علیه افغانستان همچنان ادامه دارد. جنرال پاشا مجددا به اصل موضوع پرداخت و گفت: "شما چارچوب استراتژیک خود را به ما بگویید تا ما اقدام کنیم. این که شما با ائتلاف شمال چه می کنید، کار شما است؛ اما ما می خواهیم بدانیم که چارچوب استراتژیک شما چیست؟ با هر کسی که شما می‌خواهید صحبت کنید، اگر ما بتوانیم حاضریم کمک کنیم. پارلمان شما، جرگه‌ی شما و رسانه‌های شما ضد پاکستان اند. شما از ما چه انتظاری دارید؟"

واقعیت این بود که موضوع اصلی پذیرفتن جایگاه اول برای پاکستان در روابط خارجی افغانستان بود. پاکستان حاضر نبود از مقام ممتازی که در سال‌های جهاد در افغانستان به دست آورده بود، دست بردارد. این کشور عملا سیاست پشتونستان‌خواهی افغانستان را وارونه کرده بود. پاکستان دیگر صاحب یک سیاست دفاعی و واکنشی در مقابل داعیه‌ی ارضی افغانستان بر مناطق پشتون‌نشین نبود؛ این کشور می‌خواست تا افغانستان به پروتکتورات، به سرزمینی زیر قیمومیت، آن تبدیل شود. مداخله ی امریکا در افغانستان و سقوط طالبان معادله را کاملا دگرگون کرده بود. با تاسیس جمهوری اسلامی افغانستان،

پاکستان جایگاه ممتازش را در افغانستان از دست داده بود از این‌رو این کشور عمیقا می‌خواست تا مناسبات دوران طالبان به نحوی در روابط دو کشور احیا گردند. رییس جمهور افغانستان گفت: "آن‌چه امروز بر ما می گذرد، محصول مشکلات سی سال اخیر است که در آن پاکستان نقش بسیار عمده داشته است". جنرال کیانی که از این سخن راضی نبود گفت که "ما یک کشور بسیار لیبرال و سکولار بودیم. آن‌چه امروز در پاکستان می گذرد، شیوع افراطیت اسلامی و جهادی محصول جهاد افغانستان است. مجاهدان شما این حالت را به کشور ما آوردند. اگر ما در کشور شما مرتکب اشتباهاتی شده‌ایم، امریکایی ها نیز در آن سهیم بوده‌اند". رهبران پاکستان از موضع انتقادی رسانه‌های افغانستان و همچنین مواضع خصمانه‌ی برخی از سیاست‌مداران افغانستان و در راس آن‌ها سپنتا شکایت کردند. رییس جمهور کرزی در پاسخ گفت: "ما بر مطبوعات خود کنترول نداریم. ما در افغانستان آزادی بیان داریم. اگر نیرویی بر رسانه‌های ما نفوذ داشته باشد، بیشتر ایران و امریکا اند. مطبوعات پاکستان بیشترین انتقادها را از ما می کند. برخی اعلامیه‌ها را که به مناسبت‌های خاص صادر می‌شوند، باید فراموش کنیم. بگذارید در باره‌ی چارچوب استراتژیک، روابط دو جانبه، روابط افغانستان و طالبان و همچنین رابطه‌ی ما با جهان که شما می‌توانید بر آن تأثیر داشته باشید، صحبت کنیم. من به عنوان یک شهروند افغانستان و یک شهروند منطقه ما می خواهم بگویم که ما باید رابطه‌ی خوب داشته باشیم. شما بگذارید تا ما به ثبات و آبادانی برسیم و ما هم برای شما عین چیز را آرزو می کنیم. اگر شما می‌خواهید بگویید که صحبت با ملاعمر بر رابطه ی ما تاثیر دارد، این را هم به ما بگویید، ما آن را در نظر می گیریم". جنرال پاشا با تاکید بر این امر که "روابط افغانستان با کشورهای دیگر

به ما ارتباط ندارد"، خواست تا از نگرانی‌های افغانستان مبنی بر کنترول سیاست خارجی افغانستان توسط پاکستان بکاهد و این در حالی بود که در پی همین جمله افزود که "اما رابطه‌ی کشورهای دیگر با شما نباید بر امنیت ما تأثیر بگذارد". کیانی افزود: "من قبلا هم گفته بودم که این حق شما است که با هر کسی که می‌خواهید رابطه داشته باشید. تعداد بیشتر پشتون‌ها در پاکستان زندگی می‌کنند، اما آن‌ها باید جانب اسلام‌آباد نگاه کنند" و پاشا علاوه کرد که "از خاک افغانستان نباید علیه ما استفاده شود. ما به امریکایی ها گفتیم که باید از کرزی حمایت صورت گیرد. ما همچنین گفتیم که آن‌چه در افغانستان صورت می‌گیرد، مربوط به خود افغان‌ها است".

این خواست‌ها بسیار مشروع بودند، اما ما چگونه می‌توانستیم پاکستانی‌ها را قانع بکنیم که ما بر فضا و زمین کشور خود کنترول نداریم؛ اگر از خاک ما علیه امنیت شما واقعا استفاده صورت می‌گیرد، باید با آنانی صحبت شود که بر فضای افغانستان کنترول دارند. ما این نگرانی پاکستانی‌ها را چندین بار با امریکایی ها مطرح کردیم. آنان موجودیت هر نوع فعالیت خراب‌کارانه از قلمرو افغانستان علیه پاکستان را تکذیب کردند. این در حالی بود که در آخرین دیدار رییس جمهور افغانستان با اوباما ایشان به این امر تاکید کردند که حضور هند در افغانستان نباید موجب تحریک پاکستان شود. رییس جمهور افغانستان که همیشه متاثر از تیوری‌های توطئه بود، یک بار دیگر در همین دیدار با رهبران پاکستان به موضوع رشد و اشاعه‌ی افراطیت در دو طرف دیورند اشاره کرده این پرسش را مطرح کرد که "رشد افراطیت دینی به این پیمانه در کشورهای ما کار کیست؟" چنین مطلبی در زمانی مطرح می‌شد که چند دقیقه پیش پاکستانی‌ها پذیرفته بودند تا پیام صلح و گفتگو برای مصالحه از جانب افغانستان را

به ملا عمر انتقال دهند. یعنی پاکستانی‌ها تلویحا پذیرفتند که آنان پشت سر طالبان قرار دارند و رییس جمهور ما می‌خواست این مطلب را تداعی کند که نیروی دیگری حامی و عامل رشد افراطیت دینی در کشورهای ما است. پاکستانی‌ها در صحبت‌های‌شان، نگرانی‌شان را از منازعه‌ی پشتون‌ها و باشندگان آن طرف دیورند، نیز پنهان نکردند. کرزی که متوجه نگرانی‌های پاکستان در مورد داعیه ی پشتون‌ها بود، در همین گفتگو گفت: "آقای صدراعظم ما خواهان تمامیت ارضی پاکستان استیم. امروز بیشتر از هر زمان دیگر نمایندگان پشتون‌ها در حکومت افغانستان حضور دارند. طرح این مطلب که در افغانستان جنگ به دلیل عدم حضور پشتون‌ها در حکومت صورت می گیرد و این جنگ پشتون‌ها است، درست نیست. اکثریت کسانی که همین امروز در گفتگوهای ما از جانب افغانستان حضور دارند، پشتون استند. ما از پاکستان هم انتظار داریم تا به تمامیت ارضی ما احترام بگذارد". خانم حنا ربانی که یکی از سرسختان اداره ی ملکی پاکستان بود، یک بار دیگر به موضع خصمانه‌ی رسانه‌های افغانستان اشاره کرد و همچنین این‌که "در قطر گفتگوهایی در جریان است و این کار موجب می‌شود تا پاکستان نتواند از طالبان برای مشارکت در گفتگوهای صلح دعوت کند". رییس جمهور کرزی در پاسخ گفت که "ما از گشایش دفتر در قطر با رعایت شرایط افغانستان حمایت کردیم، اما می خواهیم که گفتگو در کابل صورت بگیرد. امریکا راه خودش را رفت. ما با طالبان رابطه ی خود را داشتیم، اما این رابطه از جانب شما و امریکا تخریب شد. (منظور دستگیری ملا برادر بود) اگر پاکستان از ابتکار قطر حمایت کند، ما هم از آن حمایت می کنیم". پاشا که در همین نشست وعده داده بود تا پیام صلح‌خواهی حکومت افغانستان را به ملا عمر انتقال داده و در ظرف دو هفته پاسخ وی را

بیاورد، گفت که "من فکر می کنم که ملا عمر با حکومت افغانستان در باره ی صلح صحبت نخواهد کرد. شما فکر می کنید که بدون ملاعمر صلح ممکن است؟ شما حاضر استید با وی در یک جایی از افغانستان دیدار کنید؟" رییس جمهور افغانستان در پاسخ گفت: "ما حتا ترجیح می‌دهیم با وی در داخل افغانستان دیدار کنیم و تمام تضمین‌های امنیتی را نیز به وی می‌دهیم. وی می‌تواند بعد از دیدار به پاکستان برگردد". نمی‌دانم که چرا پس از طرح همین سوال از جانب رییس آی‌اس‌آی برای من مسجل شد که نه پاسخی خواهد بود و نه هم گفتگوی صلحی و شاید هم ملا عمر همان زمان مرده بود و استخبارات پاکستان با ما بازی می کرد. در حالی که هیجان و خوشبینی در چشمان اعضای هیئت افغانستان موج می‌زد، من از این خوش‌باوری رهبری افغانستان که بیشتر از همه توسط سفیر افغانستان در اسلام‌آباد تبلیغ می‌شد، متاثر بودم. نگرانی و بدبینی‌ام را بعد از این که از دفتر صدراعظم پاکستان برون شدیم، با رییس جمهور در میان گذاشتم. من بر این باور بودم که پاکستانی‌ها در پی این اند تا پروسه‌ی صلح امریکایی ها در قطر را تخریب کنند و بعدا به آنان بگویند که افغان‌ها نمی‌خواهند که شما در پروسه ی صلح این کشور سهم بزرگی را بازی کنید. واقعیت این بود که ما چاره‌ای جز این نداشتیم و باید تا دست کم دو هفته ی دیگر انتظار می کشیدیم. کرزی با این که خود بر صداقت پاکستان شک داشت، اما بدبینی مرا محصول بدبینی کلی من در برابر پروسه‌ی صلحی می‌دانست که وی آن را اعلام کرده بود. در پایان صحبت، رییس جمهور افغانستان با ابراز جمله‌ای یک بار دیگر خواست به پاکستانی‌ها بگوید که من می‌دانم ملا عمر محصول و مولود پاکستان است و نه بیشتر از آن. وی جنرال کیانی و صدراعظم را مخاطب قرار داده گفت: "این که ملا عمر برای گفتگوهای صلح

حاضر می‌شود و یا نه به دست جنرال پاشا صاحب است". پاشا که آدم زیرکی و در میان جنرالان پاکستانی که من شناختم خوش‌برخوردترین‌شان بود، با خنده‌ی بلندی گفت: "رییس جمهور کرزی و سپنتا همیشه مرا مسؤول مشکلات افغانستان می‌دانند".

با وعده‌ی رییس استخبارات پاکستان مبنی بر انتقال پیام دولت افغانستان به ملا عمر رهبر طالبان، هیئت افغانستان به هر دلیلی بود به یک روزنه‌ی امید در موضوع صلح باور پیدا کرده بود. در گذشته‌ها هر باری که افغانستان در باره‌ی طالبان گفتگو می‌کرد، رهبران پاکستان از حضور ایشان در پاکستان انکار می‌کردند. اما این بار رییس آی‌اس‌آی با این تذکر که می‌تواند، پیام افغانستان را به شخص ملاعمر انتقال دهد، اندکی نرمش نشان داده بود. این پیام به ملا عمر نرسید و او نیز از زندگی محروم شد. روز بعد نیز گفتگوها میان دو کشور ادامه یافتند. در تاریخ روابط ما با پاکستان هر کاری که خلاف تعهدات با پاکستان صورت می‌گرفت، نخست من در معرض گمان (مظان) قرار می‌گرفتم. من در تمام دوران ماموریتم حتا یکی آن را به یاد ندارم که رازها را افشا کرده باشم. تنها مواردی بوده‌اند که ناگزیر شده‌ام به دلیل سرسختی افراد فاسد، اسناد فساد را افشا کنم و نه رازهای دولتی را. روز بعد در جریان ملاقات خانم حنا ربانی وزیر خارجه‌ی پاکستان گفت: "از صحبت‌های دیروز ما در رسانه‌ها نقل‌قول شده است. ما باید از برون دادن صحبت‌ها به رسانه‌ها جلوگیری کنیم. من به این باورم که صدراعظم ما باید زمانی اعلامیه بدهد و از پاکستان برای پیوستن به روند صلح دعوت کند که ما از استراتژی صلح شما بیشتر بدانیم. بدون شک پاکستان بر این عقیده است که رهبری صلح و مالکیت صلح باید از افغان‌ها باشد".

من هرگز نفهمیدم که آیا اطلاعات راجع به بحث‌های روز قبل از جانب پاکستانی‌ها و یا از جانب افغان‌ها به رسانه‌ها داده شده بود؛ در همه‌حال کار خوبی نشده بود. اگر این کار از جانب اعضای هیئت افغانستان شده بود، به خوبی نشان می داد که ما از پختگی و استحکام لازم برخوردار نبودیم و یا این که در درون هیئت افغانستان کسانی بودند که نظام‌مند گفتگوها را تخریب می کردند. ما باید با پختگی یک دولت با توانایی‌های دیپلوماتیک عمل می کردیم. در همه‌حال این کار صورت گرفته بود؛ همان گونه که گزارش‌های امریکایی ها در باره ی تماس‌های ایشان با طالبان نیز از جانب ما افشا شده بود. با آن که در این مورد نیز حتا امریکایی ها به دلیل عدم اعتماد من به پاکستان و طالبان، به من شک کرده بودند، اما کسی که این مسایل را افشا کرده بود، کس دیگری بود. با افشای رابطه‌ی امریکا با طالبان کسی می‌خواست نشان بدهد که امریکایی ها روی طالبان و پاکستان نفوذ دارند، در حالی که خودشان صحبت و گفتگو می کنند، اما از گفتگوی افغانستان با طالبان جلوگیری می کنند. در همه‌حال به باور من هر دوی این افشاگری‌ها از جانب هر کسی و یا کسانی که صورت گرفته بود، نشانی از عدم پختگی سیاسی و یا هم ماموریت در خدمت دیگران بود. هیئت پاکستان از ما تقاضا کرد تا از آن کشور بخواهیم که به روند صلح افغانستان کمک کند. این خواست را شخصا جنرال پاشا مطرح کرد. من در پاسخ او گفتم که من در سال‌های اخیر هیچ سخنرانی رییس جمهور افغانستان را به یاد ندارم که در آن از پاکستان تقاضا نشده باشد تا به روند صلح افغانستان کمک کند. ما این کار را حاضریم دوباره انجام دهیم. جنرال کیانی به این باور بود که نشر یک اعلامیه که در آن از پاکستان تقاضا شود تا به روند صلح افغانستان

کمک کند، در پاکستان موجب ایجاد یک فضای مساعد برای حمایت از روند صلح می‌شود.

ما زمانی که به کابل رسیدیم، اعلامیه صادر کردیم و در آن از پاکستان تقاضا کردیم تا از روند صلح افغانستان حمایت کند؛ اما در ادامه ی جلسه رییس جمهور افغانستان از جنرال پاشا خواست تا از "تاکید بر مفاهیمی مانند صلح میان گروه‌های افغانی" اجتناب شود. وی گفت: "افغانستان دارای یک دولت منتخب است. افغانستان امروز، افغانستان دوران گروه‌های متخاصم نیست. واقعیت امروز افغانستان باید در نظر گرفته شود". قرار شد سفیر افغانستان آقای داوودزی در همکاری با جنرال پاشا توافقات را دنبال کند.

هر دیدار با مقام‌های پاکستانی و هر گفتگو با رهبران نظامی آن کشور برای مسؤولان افغانستان همراه بود با دو باور و یا بهتر بگویم دو احساس. میان امیدواری مبنی بر این که شاید این بار رهبران پاکستان بر سر عقل آمده باشند و یا این که کشورهای غربی فشارهای لازم را بر آنان وارد کرده باشند و گامی عملی در راه صلح و همکاری جدی میان دو کشور برای ثبات و همکاری برداشته شود؛ و امیدواری دیگر این بود که شاید در سیاست پاکستان نوعی واقع‌بینی حاکم شده باشد و در رویکرد آن نسبت به افغانستان تغییری رونما گردد. من تا روزی که دوران حکومت ما به پایان رسید، هیچ نشانی ندیدم و بنا بر این هیچ دلیلی هم نداشتم که به تغییر در سیاست پاکستان در برابر افغانستان باور کنم. من بر این باور بودم که افغانستان حتا اگر خط دیورند را نیز به رسمیت بشناسد، پاکستان از مداخله در امور افغانستان دست برنخواهد داشت. واقعیت مناسبات قدرت در منطقه‌ی ما و قدرت نظامی پاکستان و دلیل وجودی این کشور طوری بود که

پاکستان پس از شکست اتحاد شوروی سابق، در رابطه با افغانستان به نوعی سیاست امپریالیستی روی آورده بود و تلاش برای تحقق این سیاست برای این کشور هم اهمیت دفاعی و هم ارزش تهاجمی داشت. دفاعی بدین معنا که رهبران پاکستان و حتا بسیاری از روشنفکران و تحصیل کردگان این کشور از یک هندهراسی[1] جاویدانی در عذاب بودند. در حالی که هند قرن بیست و یکم با خونسردی در پی پیداکردن جایگاهش به مثابه‌ی یک قدرت بزرگ در صحنه ی بین‌المللی بود و رقابت با پاکستان در استراتژی جهانی این کشور دیگر آن اهمیت و جایگاه نیمه‌ی دوم قرن بیستم را نداشت. برخورد با پاکستان یکی از مسایل مهم در سیاست امنیتی و خارجی هند بود و نه همه ی آن. اما در طرف پاکستان تمام کنش‌ها، آرا و افکار و روان مردم به نحوی از هندهراسی متاثر بود و نظامیان این کشور نیز به‌گونه‌ی سیستماتیک به آن دامن می‌زدند. از این منظر دوران جهاد و خروج شوروی، به ویژه حاکمیت طالبان، پاکستان را به تحقق این رویای استراتژیک که افغانستان به پستوی خانه‌ی آن کشور، به عقبه ی استراتژیک آن در مصاف با هند تبدیل شود، نزدیک ساخته بود. جلوگیری از "تهدید ساندویچی"، میان افغانستان و هند، دو دشمن همیشگی دیگر مطرح نبود، بل که استراتژی آن‌ها به نحوی پیش‌رونده بود؛ آنان به هر بهایی در پی تبدیل افغانستان به یک پشت جبهه ی استراتژیک و پایگاه فعال جانبدار پاکستان بودند. افکار و آرای دوران جهاد و انترناسیونالیسم اسلامی که از جانب رهبران جهادی تا مرز ایجاد "کنفدراسیون پاکستان و افغانستان" که از سوی آقای حکمتیار مطرح شد تا "فتح" افغانستان توسط طالبان، همه روندهایی بودند که موجب می‌شدند، پاکستان علی‌رغم مداخله ی

---

[1] Indiophobia

کشورهای غربی پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و سقوط طالبان در رویکردش در برابر افغانستان تغییر کیفی نیاورد. سیاست پاکستان در برابر افغانستان در عین زمان مبتنی بود بر سیاست تهاجمی آن کشور در افغانستان و آسیای میانه به مثابه‌ی یک کلیت. اسلامیست‌های درون دستگاه استخبارات و اردوی پاکستان که در دوران زمام‌داری جنرال ضیاالحق به حد کافی رشد کرده بودند و شبکه‌های جهادی پاکستانی و بین‌المللی و نظام مدارس که پایه ی توده‌ای و اجتماعی را برای این تفکر به وجود آورده بودند، موجب می‌شدند تا این دستگاه‌ها پیوسته ایدیولوژی بین‌المللی جهاد را به گونه‌ی توده‌ای زنده نگه دارند. ایدیولوژی جهاد که بر بنیاد آن اسلامیست‌های پاکستانی خود را وارث یکی از آخرین امپراتوری‌های اسلامی (امپراتوری بابری هند) می‌دانستند، در تفکر و تبیین استراتژی تهاجمی آن کشور در برابر افغانستان نقش بسیار موثر داشته است. از این‌رو تا زمانی که با نمایش قدرت ملی و بسیج مردمی و ایجاد ائتلاف‌های منطقه‌ای و شاید جهانی به پاکستان نشان داده نشود که وی نمی‌تواند بهای انسانی، مالی و امنیتی سلطه بر افغانستان را بپردازد و سیاست تهاجمی آن کشور در این منطقه مطلقا محکوم به شکست است، امکان تفاهم با این کشور با توسل به موعظه‌های اخلاقی و سوگندهای دوستی نتیجه‌ی معطوف به صلح نخواهد داشت. من همیشه چنین باوری داشتم. با این‌هم ما از سر ناامیدی همیشه در پی آن بودیم تا به سخن امریکایی ها که به ما تلقین می کردند، "پاکستان را آزمایش کنیم" گوش می دادیم. رابطه ی ما با پاکستان سرگذشت آزمایش‌های تکراری و شکست‌خورده بوده و هنوز هم چنین است.

روزی که انگلیس‌ها به ما خبردادند که جنرال کیانی برای دیدار یک‌روزه در بیست نوامبر ۲۰۱۲ به کابل خواهد آمد، دقیقا مصادف

به زمانی بود که شیفتگی رییس جمهور کرزی نسبت به این که پاکستان به افغانستان صلح می‌آورد، کاهش یافته بود. آن شور و شوق و اتحاد میان پاکستان‌گرایان افغانستان در تیم رییس جمهور که گویا این کشور با ما کنار می‌آید، از این‌رو باید به خواسته‌های مشروع آن توجه شود، با استقبال روبه‌رو نمی‌شد.

در آستانه‌ی دیدار لوی درستیز کیانی از کابل که برای مشارکت در گفتگوهای سه‌جانبه‌ی افغانستان، ناتو و پاکستان آمده بود، رییس جمهور کرزی دیگر نمی‌توانست ناامیدی‌اش را از رسیدن به صلح در همکاری با پاکستانی‌ها پنهان کند. وی از من پرسید که "فکر می‌کنید که این دیدار سودی داشته باشد؟" من برایش گفتم که شما ناگزیرید او را بپذیرید، اما یادتان باشد که وی همان مکررات را بازخوانی خواهد کرد و من هیچ دلیل منطقی برای تغییر استراتژی در اسلام‌آباد نمی‌بینم و افزودم که از وعده‌ی پاکستانی‌ها مبنی بر این که پیام ملا عمر را برای ما می‌آورند و ملا برادر را نیز آزاد می‌سازند، تا کنون به جای دو هفته ده ماه می‌گذرد؛ ما چرا به سخن‌های‌شان باور می‌کنیم و خودمان را فریب می‌دهیم. ما باید این واقعیت را بپذیریم که پاکستان برای مدت‌های دیگر نیز با ما در جنگ خواهد بود و نرخ مالی و انسانی این جنگ را بالا خواهد برد، طوری که غربی‌ها نیز از پرداخت آن درمانده شوند و ما نیز نتوانیم این قیمت سنگین را بپردازیم. باید این واقعیت دردناک را بپذیریم و متناسب با آن در پی تدوین استراتژی شویم؛ راه دیگری نیست. رییس جمهور باز به سیاست امریکا اشاره کرد و به انتقاد از این کشور پرداخت و بحث ما به نتیجه‌ای نرسید.

کیانی مانند همیشه با نخوت و غرور بی‌مانندی وارد دفتر رییس جمهور افغانستان شد. لباس منظم نظامی و قامت رسا و کشیده‌ی او با

آن چوبک زیر بغلش به او شاید از نگاه نظامیان ابهت خاصی می‌بخشید اما در نگاه من بسیار مضحک می‌نمود. در آن لحظه به جنرالان کشور خودم فکر کردم؛ جنرالان ما، مرا به یاد خانه‌های کهن‌سالان آلمانی می‌انداختند. با قامت‌های خمیده، شکم‌های برآمده و با آن قدم‌های لرزان بیشتر به میراث‌های دوران داقیانوس شباهت داشتند و کسی هم جرات نداشت تا این مردگان متحرک را به بازنشستگی سوق دهد.

هر باری که چنین پیشنهادی مطرح می‌شد، سلحشوران سیاسی- قومی از کمبود سهم و سهمیه شکوه می‌کردند و کسی نمی‌توانست به این تابوهای نیمه‌جان دست بزند. وقتی که کیانی به دفتر رییس جمهور وارد شد، هوا کمی تاریک شده بود. اواخر پاییز روزها کوتاه می‌شوند و غروب زود بر کابل مستولی می‌شود. کیانی مانند بسیاری از پنجابی‌ها آدم سیه‌چرده‌ای بود. در غروب غم‌انگیز وقتی به سیمای او که زمانی رهبری آی‌اس‌آی و حالا رهبری اردوی پاکستان را بر عهده داشت و به سگرت‌های پیهمی که می‌کشید، نگاه می‌کردم، دلم بیشتر می‌گرفت. ماه‌های اکتوبر و نوامبر ماه‌هایی‌اند که مشکل نفس‌تنگی من افزایش می‌یابند و من در فصل پاییز با آن‌همه رنگ و زیبایی، روزگار سختی را می‌گذرانم. با این‌همه به امید این‌که از صحبت با کیانی چیزی دستگیرم شود و شاید بتوان راهی، روزنه‌ای به سوی کاهش جنگ و کشتار یافت، در این دیدار تا آخر نشستم و یادداشت نوشتم و گاه‌گاهی هم اگر لازم می‌شد، سخنی بر زبان می‌آوردم.

رییس جمهور کرزی همیشه، حتا در بدترین شرایط در گفتگو با پاکستانی‌ها با حرمت و احترام بی‌مانندی صحبت را آغاز می‌کرد. از مسیرهایی که در کویته و پشاور قدم زده بود، از زیبایی‌های اسلام‌آباد

و از محبت‌های مردم می گفت و از آن‌جا گریزی به آب و هوای کابل می‌زد و از دیدارهای بسیار غربی‌ها از پایتخت ما و این که کابل قدیم چقدر زیبا بوده است، می گفت. او با این سخنان می‌خواست یخ‌های رابطه‌ها را بشکند تا بتواند با صمیمیت وارد اصل موضوع شود. وی در مورد قرارداد استراتژیک با ایالات متحده به مهمان پاکستانی‌اش اطلاع داد و این که گفتگوهای سختی در جریان بوده است و چیزهایی از این قبیل گفت. رییس جمهور از کیانی به خاطر استقبالی که از هیئت شورای عالی صلح شده بود، تشکر کرد و گفت:"ما باید گفتگوهای صلح را در جریان سال ۲۰۱۳ به نتیجه برسانیم، تا کشورهای غربی بروند و طالبان بتوانند در انتخابات سال ۲۰۱۴ شرکت کنند".

گپ‌های رهبران پاکستان همیشه مرا به یاد همان ریکارد خط افتاده ی یک کبابی نزدیک پل باغ عمومی می‌انداخت. زمانی که من در سال ۱۳۵۳ از هرات به کابل آمدم و در دانشگاه کابل تحصیلم را آغاز کردم، برای رفتن به خانه‌ی ما که در سرک دوم کارته‌ی پروان بود، اغلب مسیر پل باغ عمومی را می گرفتم. از آن‌جا به کتاب‌فروشی انصاری در نزدیکی‌های وزارت معارف می‌رفتم و بعدا به جانب فروشگاه. در آن‌جا ایستگاه‌های سرویس‌های کارته‌ی پروان بود. در فاصله‌ی پل باغ عمومی تا وزارت معارف، نگذشته از هوتل پلازا، چند کباب‌فروشی بودند. یکی از علایم رقابت میان کافه‌ها و کباب‌فروشی‌های آن زمان این بود که آنان آهنگ‌های فیلم هندی را با بلندگوهای‌شان بی‌توجه به آلودگی صوتی (آیا در آن زمان کسی می‌دانست که آلودگی صوتی چیست و یا امروز چند نفر در کشور ما به این امر آگاهی دارند؟ نمی‌دانم.) با صدای بسیار بلند پخش می کردند.

من هرگز از آهنگ‌های فیلمی هندی، خلاف موسیقی کلاسیک آن کشور، خوشم نمی‌آمد. در میان این کباب‌فروشی‌ها نمی‌دانم که یکی از آن‌ها چه اصراری داشت تا همه‌روزه موسیقی فیلمی را از یک ریکارد خط افتاده پخش کند. گاهی که گارسون یا فرد مسؤول موسیقی گرفتار می‌بود این ریکارد مخدوش پیهم، به تکرار دردآور چیزهای بی‌مفهوم به جای موسیقی می‌پرداخت. این حالت تقریبا همه‌روزه تکرار می‌شد و برای ما جوانان دانشجو که جانب خانه‌های خود می‌رفتیم در عین زمانی که عذاب‌آور بود، سوژه‌ی شوخی و آزار هم‌دیگرمان شده بود؛ به ویژه در برخورد با آن عده از دانشجویانی که جانبدار موسیقی فیلمی هندی بودند و ما آنان را دست می‌انداختیم. در آن روزها به این موسیقی بالیودی نمی‌گفتند. امروز گمان می‌کنم به آن موسیقی بالیودی می‌گویند. تکرار صدای دردآور آن ریکارد مخدوش پس از چهل و سه سال هنوز هم یادم نرفته است.

روزی با عبدالاله رستاخیز از همان مسیر می‌گذشتیم، ساعتی پیش از آن با اسدالله امین، برادرزاده‌ی حفیظ‌الله امین که پسان‌ها رییس اکسا، سازمان استخبارات دوران کاکایش شد، گفتگو داشتیم. رستاخیز در دانشکده‌ی تعلیم و تربیه در بخش انگلیسی درس می‌خواند و من در صنف دوم دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی بودم. هر دوی ما در نزدیکی‌های دانشکده‌ی فارمسی روی یک چوکی نشسته بودیم و در باره‌ی این که پس از کودتای داوودخان چه بر کشور ما خواهد آمد، گفتگو می‌کردیم؛ ما گرم گفتگو بودیم که اسدالله امین آمد یک کاغذ سه‌چهار برگه را به ما داد. در این کاغذ حزب دموکراتیک خلق، جناح خلق، دیدگاهش را راجع به تدوین قانون اساسی افغانستان نوشته بود.

رستاخیز اسدالله امین را از مباحثات دوران اتحادیه‌ی دانشجویان می‌شناخت و من هم کاکایش حفیظ‌الله امین را دو بار دیده بودم. اسدالله امین و کاکایش، مظاهری از بی‌دانشی و نابخردی سازمان‌دهی شده بودند. در آن روزگار دو گروه به ویژه از کودتای داوودخان در هراس بیشتر بودند، یکی گروه‌های "جوانان مسلمان" معروف به اخوانی‌ها و دیگری هم گروه‌های معروف به شعله ای‌ها بود. پیروان نشریه ی شعله‌ی جاوید یک دوران فروپاشی را می گذشتاندند. چند گروه و دسته از بقایای این جریان به وجود آمده بودند. رستاخیز از همه ی گروه‌ها به دور مانده بود. او در تلاش برای ایجاد یک گروه دیگر موفق نگردید و شاید هم نمی‌خواست تا دست به ایجاد گروهی بزند. من چند ماه بعد از آن به "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" پیوستم. آن روز نشسته بر همان چوکی دانشگاه، متن پیشنهادی را خواندیم. از محتوای آن چیزی به یادم نمانده است؛ اما این را می‌دانم که ما هر دو از ادبیات و محتوای آن متن بسیار ناراحت بودیم و به زبان آن روزی‌ها آن را متنی دیکته‌شده از جانب شوروی‌ها می‌دانستیم و شاید چنین نبوده باشد؛ اما باور ما چنین بود. در چنین روزی تصمیم گرفتیم که برویم به کتاب‌فروشی انصاری و از آن‌جا به خانه ی ما در سرک دوم کارته ی پروان. از غوغای ریکاردهای مخدوش گذشتیم و بر بی کیفیتی موسیقی آن‌ها ناسزاها گفتیم. در کتاب‌فروشی انصاری من برای نخستین بار مجموعه ی شعر "در کوچه‌باغ‌های نیشابور" شفیعی کدکنی را دیدم و خریدم. رستاخیز عجله داشت تا به سرویس سوار شویم. در سرویس هیچ سخنی بر زبان نیاورد و دفتر شعر را ورق می‌زد، وقتی از موتر در پیش روی سینمای بهارستان پیاده شدیم او شعر "بخوان بنام گل سرخ" را از بر کرده بود. این خاطره‌ی دوران‌های بهتر زندگی در کابل، چه ربطی به ملاقات با لوی‌درستیز

اردوی پاکستان دارد؟ هر باری که با مقام‌های پاکستانی روبه‌رو می‌شدم، از بس که سخنان و وعده‌ها تکراری بودند، همیشه به یاد آن ریکارد مخدوش می‌افتادم. حتا پیش از آن‌که صحبت‌ها شروع شوند، می‌توانستم گمانه‌زنی کنم که جانب پاکستانی چه می‌گوید و چه مقصودی دارد. بر همین روال آقای کیانی داد سخن داد: "پاکستان می‌خواهد با افغانستان دوست باشد؛ ما خواهان یک افغانستان دارای صلح و ثبات سیاسی استیم. ثبات و پیشرفت افغانستان به معنای ثبات و پیشرفت پاکستان است. پاکستان و افغانستان هیچ دورنمای دیگری ندارند، مگر این‌که با همدیگر دوست باشند. ما خواهان گفتگوهای بین‌الافغانی برای رسیدن به صلح استیم. ما باید مشترکا تمام مساعی خود را مبذول داریم تا بتوانیم روند سیاسی رسیدن به صلح را تقویت کنیم. آقای رییس جمهور، ما همه‌ی کسانی که در این مجلس نشسته‌ایم، همدیگرمان را می‌شناسیم؛ ما مدت‌های طولانی با هم کار کرده‌ایم، ما باید از این آشنایی شخصی به سود ثبات و همکاری استفاده کنیم. من چند سال می‌شود با آقایان داوودزی و سپنتا آشنایی و بحث دارم؛ من با تمام حاضران این مجلس آشنایی دارم. زمان آن فرا رسیده است تا ما با هم اعتماد کنیم. ما دو کشور دارای تاریخ، میراث و آینده ی مشترک استیم. ما باید به همدیگرمان اعتماد داشته باشیم". برخی‌ها که تجربه ی گفتگو با پاکستان را ندارند و یا این‌که رویکردی از روی خوشبینی و یا ساده‌لوحی نسبت به پاکستان دارند، با شنیدن چنین کلماتی به زودی فریب می‌خورند. زمانی که آدم در چانه‌زنی‌های بین‌الدولتی شرکت می‌کند، باید با تمام توانایی ذهنی و قدرت حافظه حضور داشته باشد، باید هر جزیی از گپ‌ها را که می‌شنود، در کلیت متن برنامه‌ها جای دهد و مطابق به آن واکنش نشان دهد. در همین سخن به ظاهر صمیمانه ی کیانی دو چیز بسیار برجسته

بود؛ نخست این که وی با تاکید بر گفتگوهای "بین‌الافغانی" در واقعیت بر همان تکرار تجربه‌های پیش از سقوط طالبان تاکید می کرد. از منظر پاکستان مشکل افغانستان، مشکل گروه‌های قومی بود و "تاجیکان و سایر اقلیت‌ها، اکثریت پشتون را از قدرت" رانده بودند. بر این بنیاد، حرکت طالبان در واقعیت عدالت‌طلبی پشتون‌ها بود که از قدرت محروم ساخته شده بودند. این امر از این دیدگاه ایجاب می کند تا نمایندگان تمام اقوام و گروه‌های افغان مجددا با هم بنشینند و قدرت را تقسیم کنند. مفهوم بین‌الافغانی را پاکستانی‌ها در فرصت‌های گوناگون به ما تشریح کرده بودند و در همین صحبت نیز همان طرح در پوشش کلمات برادرانه پاکستان مطرح می‌شد. بخش دوم سخنان کیانی در واقعیت بسیار گویی برای هیچ نگفتن بود. در متن حوادث خونین در افغانستان پاکستانی‌ها همیشه در پی عاطفی ساختن قضایا برای اجتناب از پرداختن به متن خونین جنگ و مداخله بودند. در موارد فراوان، سیاست‌مداران افغانستان نیز چنین می کردند. این کار موجب می‌شد، تا ما نتوانیم به متن وارد شویم و گفتگوها کمتر نتیجه‌زا بودند.

در همین گفتگو می‌بینیم که برخورد رییس جمهور کرزی نیز از منظر عاطفی کردن سیاست با آن‌چه کیانی گفت، زیاد متفاوت نیست. رییس جمهور در پاسخ کیانی گفت: "من فکر می کنم که آشتی مجدد با طالبان امر دشواری است؛ اما اگر ما دو کشور برادر با هم مشترکا در یک جهت حرکت کنیم، می‌توانیم به صلح می‌رسیم". در همین گفتگو رییس جمهور از برخورد و سیاست‌های امریکا در نزد کیانی شکوه‌ها کرد و اولویت اهداف امریکا در افغانستان را تقلیل داد به داشتن پایگاه های نظامی. بدون شک که کیانی از گسترش شگاف و جدایی میان ما و امریکا خرسند می‌شد. من هم در مورد استراتژی ناروشن امریکا در امر مبارزه با تروریسم، با آن کشور اختلاف‌های

عمیق داشتم، من هم از سیاست امریکا در کلیت خاورمیانه و استفاده‌ی ابزاری از دموکراسی و حقوق بشر ناراحت و با آن مخالف بودم؛ اما هرگز ندانستم که چرا در مقابل کسی که عامل بسیاری از مصیبت‌ها در کشور ما است، باید از کشوری شکایت کنیم که به کمک آن احتیاج داریم. به یاد دارم که این گفتگو در فضایی صورت می گرفت که برخی حلقه‌های جانبدار پاکستان در حکومت افغانستان هنوز هم بر طبل توهم صلح‌طلبی پاکستان می کوبیدند؛ اگر چه نه مانند گذشته با سر و صدای زیاد. رییس جمهور در این صحبت با آن‌که از ته دل به صداقت پاکستان و کیانی اعتماد نداشت، بسیار صمیمانه خواست به او پیام دهد که ما باید جدا از امریکا مشکلات‌مان را حل کنیم و خواست به او بفهماند که "دست سومی در منطقه وجود دارد" که به تروریسم دامن می‌زند. پاکستان و افغانستان هر دو قربانی این دست سوم اند. نمی‌دانم گفتن چنین سخنی چه سودی داشت. مگر کیانی نمی‌دانست که پشت سر کشتاری که در افغانستان صورت می گیرد، سازمان امنیت کشور خودش قرار دارد که ما تلاش می کردیم به او بفهمانیم که کس دیگری پشت این توطئه قرار دارد. در پاسخ رییس جمهور ما، کیانی بسیار هوشیارانه گفت: "امریکایی ها هم خواهان مصالحه در افغانستان استند. در ماه اپریل ۲۰۱۴ در افغانستان انتخابات ریاست جمهوری برگزار می‌شود، ما تنها سال ۲۰۱۳ را داریم که برای رسیدن به مصالحه کار کنیم. انتخابات افغانستان باید همه‌شمول باشد و همه ی افغان‌ها بتوانند در آن شرکت کنند. همه ی مردم و گروه‌های افغان حق دارند تا مسایل‌شان را حل کنند و انتخابات خوب داشته باشند".

رییس جمهور کرزی تاکید کرد که وی حاضر است برای رسیدن به صلح از هیچ تلاشی فروگذاشت نکند و افزود: "من اواسط ماه جنوری به امریکا می‌روم و می خواهم با امریکایی‌ها در باره‌ی مسایل صلح

صحبت کنیم. من هم موافقم که همه ی گروه‌ها، حزب اسلامی و طالبان نیز باید در روند صلح شرکت کنند. بعد از ما دو کشور، کشورهای مهم دیگری که می‌توانند در این راستا سهم ادا کنند، کشورهای امریکا، سعودی و ترکیه استند. من شنیدم که پاکستان روند قطر را قبول دارد. ما باید با هم بنشینیم و روی مسایل توافق کنیم. من خودم حاضرم اگر ایجاب کند به پاکستان بیایم و با شما به تفصیل روی این مسایل صحبت کنم". در حیرت بودم که چگونه مساله اساسیی مانند مشارکت همه در انتخابات آینده‌ی افغانستان از نظر رییس جمهور کرزی که همیشه با سرعت بی‌مانندی مفاهیم پشت واژگان را درک می کرد، این بار دور ماند. منظور کیانی از تاکید بر همه‌ی گروه‌های افغان که باید در انتخابات شرکت کنند، تنها حکمتیار و طالبان نبود، بل که او بر شبکه‌ی حقانی و همچنین "نمایندگان اقوامی که در درون حکومت" بودند، اشاره داشت.

برخی از سران گروه‌های سیاسی که در درون حکومت دارای مقام و مرتبت بودند و یا این که نمایندگان‌شان دارای چنین مرتبتی بودند به پاکستانی‌ها این انتباه را داده بودند. این انتباه در پروتوکل گفتگوهای استراتژیک امریکا با پاکستان که من بخش‌هایی از آن را در این کتاب نقل کردم، نیز بازتاب یافته بود. حافظه ی پاکستانی‌ها در مواردی از دوران جهاد در افغانستان فراتر نرفته بود. از این‌رو می‌خواستند تا با گروه‌ها و دسته‌ها معامله کنند و نه با حکومت منتخب مردم افغانستان. کیانی تاکید کرد که "نگاه آن کشور به دوستی با افغانستان یک نگاه درازمدت است و دو کشور باید به خاطر آینده‌ی فرزندان خود با هم دوستانه برخورد کنند". رییس جمهور کرزی در پاسخ وی گفت: "من هفته‌ی قبل سفری به هند داشتم. خبرنگار هندی از من پرسید که

شما گفته بودید اگر امریکا به پاکستان حمله کند، ما با پاکستان همراه استیم. منظور شما چه بوده است؟ من در پاسخ به مشترکات میان کشورهای ما اشاره کرده و گفتم که ما با پاکستان همان برخوردی را می کنیم که پاکستان در دوران جهاد با ما کرده بود. صدراعظم هند مواضع ما را درک می کند. تمام کشورهای منطقه خواهان صلح اند. شورای صلح یک گروپ تکنیکی را به اسلام‌آباد می‌فرستد. از نظر من صلح از همکاری میان افغانستان و پاکستان به وجود می آید و اگر در صلح پیشرفت کردیم ما در همه‌ی حالات با شما استیم". کرزی خواست به او بگوید که تنها راه رسیدن به همکاری استراتژیک و تبدیل دو کشور به عقبه‌های استراتژیک همدیگر، در همکاری برای صلح نهفته است و پاکستان می‌تواند با رجوع به این مسیر به اهدافش برسد.

در پایان این صحبت کیانی گفت که وی "هیچ پیش‌شرطی را برای همکاری میان دو کشور مطرح نکرده است و بدون پیش‌شرط‌ها پاکستان آماده همکاری است". قرار بر این شد تا آقای داوودزی سفیر افغانستان در پاکستان به منظور تسریع روند صلح به زودی به اسلام‌آباد برگردد و گفتگوها را ادامه دهد. داوودزی فردای همان روز به اسلام آباد برگشت، اما هیچ تغییری در رویکرد پاکستان نسبت به افغانستان رونما نشد.

ایستایی در روند صلح و تداوم جنگ اعلان نشده‌ی پاکستان

دوران حکومت آقای زرداری رو به پایان می‌نهاد و ما در این مدت در برابر پاکستان به هیچ پیشرفتی در امر همکاری در مسایل صلح دست نیافته بودیم. قرارداد تجارت و ترانزیت که در اثر فشار خانم کلینتون به امضا رسیده بود، عملی نشد، پاسخ نامه ی ما از جانب ملا عمر نیامد

و ملا نیز مرد و یا کشته شد. همه‌ی امیدها به دوران پسا زرداری دوخته شده بودند. حتا امریکایی‌ها بر این باور بودند که انتخابات را نوازشریف می‌برد و او صدراعظم نیرومندی خواهد بود. آقای کرزی می گفت که پاکستان اصلا یعنی پنجاب و نواز شریف نماینده ی پنجاب است و آدم نیرومندی است. وی خواهان بهبود رابطه با هندی‌ها و همچنین با ما است. قبلا هم آقای شریف وقتی که رهبر اپوزسیون بود، ما را به "خانه ی پنجاب" در اسلام‌آباد به نان شب مهمان کرده بود. در این مهمانی محمودخان اچکزی که از رهبران پشتون‌های آن طرف دیورند است و به افغانستان و مردم آن دلبستگی خاص دارد و این سرزمین را کشور و خانه ی خودش می‌داند، نیز حضور داشت. وی در حضور رهبران پنجابی پاکستان نیز تعلق خاطرش را به افغانستان پنهان نمی کرد. وی مسلمانی آزاده و سکولار بود که برای هر دو کشور خواهان دموکراسی بدون نظامیان و طالبان بود. محمود خان از آی‌اس‌آی و نظامیان پاکستان گریزان بود. با آن‌که وی با نواز شریف رابطه‌ی شخصی صمیمانه داشت، اما نظامیان پاکستان را دشمن آزادی و دموکراسی در آن کشور و دشمن مردم افغانستان تلقی می کرد. در شب مهمانی، صحبت‌های زیادی در باره ی روابط دو کشور صورت گرفت. نواز شریف از حاکمیت دوران مشرف بسیار خاطره‌های بدی در دل داشت و با وی که او را از قدرت دور کرده بود، به هیچ وجه سر آشتی نداشت؛ اما با این‌هم حتا در همان شب در مقام رهبر اپوزسیون نشان داد که در برخورد با افغانستان نمی‌خواهد حقیقت را بر زبان آورد. وقتی رییس جمهور افغانستان از مداخله آی‌اس‌آی در امور افغانستان و حمایت از طالبان شکایت کرد، آقای شریف با گرفتن ادای بی‌خبری رویش را به جانب محمود خان گشتاند و پرسید که "گمان می کنید که اردوی پاکستان نقشی

تخریب کننده در افغانستان بازی کند؟" محمود خان اچکزی در پاسخ گفت گره اصلی مشکل در همین‌جاست که آی‌اس‌آی حامی و پشتیبان طالبان است. اما آقای شریف با معصومیت خاصی گفت "عجیب است؛ نمی‌دانستم". وقتی از "خانه‌ی پنجاب" به هوتل محل اقامت خود رسیدیم، به رییس جمهور گفتم که اگر بعد از انتخابات آینده، قدرت در پاکستان به دست آقای شریف بیفتد در رابطه‌ی پاکستان با ما تغییری نخواهد آمد. من گفتم، زرداری دست کم به پاکستان دلبستگی نداشت، اما به دلیل این که رییس جمهور بود ناگزیر می‌شد نقشش را بازی کند، ولی نوازشریف آسان‌تر با جنرالان پس از مشرف کنار خواهد آمد و در ضمن مگر همین نواز شریف نبود که فرو پاشاندن اردوی افغانستان را از دستاوردهای بزرگش برای تامین امنیت پاکستان می‌دانست؟ رییس جمهور کرزی گفت من هم به همین باورم؛ اما در دوران زرداری ما با یک حکومت بسیار ضعیف مواجه بودیم، اگر نواز شریف قدرت را بگیرد حکومتش قویتر خواهد بود و شاید ما بتوانیم با یک حکومت قوی که از منافع پاکستان نمایندگی کند، آسانتر گفتگو کنیم.

در فرجام انتخابات یازدهم می ۲۰۱۳ را حزب مسلم لیگ آقای شریف برد. همان روز اعلام نتایج انتخابات، آقای کرزی تیلفونی به وی تبریک گفت و آرزویش را برای همکاری بر بنیاد برادری و احترام متقابل به وی اعلام کرد. رییس جمهور در مراسم تحلیف حضور یافت و با این حرکت خواست تا حسن نیت حکومت و مردم افغانستان را به حکومت جدید پاکستان نشان بدهد. نواز شریف، سرتاج عزیز را که یکی از دوستان نزدیکش و از سیاست‌مداران قدیمی پاکستان است، به مقام مشاور امنیت ملی و امور سیاست خارجی گماشت. تقرر سرتاج عزیز به این مقام در کابل موجب خوشبینی‌هایی شده بود. وی در دوران

دوری از قدرت کتابی نوشته بود و در آن از مداخله‌ی اردوی پاکستان در سیاست و نقض دموکراسی انتقاد کرده بود. رییس جمهور کرزی که این کتاب را خوانده بود، از این تقرر راضی به نظر می‌رسید. آقای سرتاج عزیز برای دیدار از کابل و ارائه‌ی دعوت‌نامه‌ی صدراعظم پاکستان به رییس جمهور افغانستان به تاریخ اول جولای ۲۰۱۳ به کابل آمد. پیش از ورود وی به کابل امریکایی‌ها بسیار تلاش می کردند تا با این دیدار و سفر رییس جمهور کرزی به پاکستان یک صفحه‌ی نوین در روابط میان دو کشور گشوده شود. طبیعی است که در کابل هم امیدواری‌هایی به وجود آمده بود. به ویژه که بحران انرژی در پاکستان و ایستایی اقتصادی به مثابه‌ی مشکلات اصلی توسعه‌ی آن کشور، حکومت جدید را واداشته بود تا یک برنامه‌ی اقتصادمحور را مطرح کند و تحقق این برنامه، بدون بهبود رابطه با افغانستان و هند ناممکن به نظر می‌رسید. بدون شک که عقلانیت اقتصادی و منافع دوامدار و طولانی‌مدت پاکستان رویکرد جدیدی را در روابط افغانستان و پاکستان ایجاب می کرد؛ اما پرسش اصلی در این بود که آیا حکومت آقای شریف توانایی چنین چرخش عملی را در سیاست خارجی خود داشت؟ آشکار بود که سیاست خارجی و امنیتی پاکستان در پیوند به روابط آن کشور با هند و افغانستان از صلاحیت‌های انحصاری اردو و استخبارات بود و حکومت‌های انتخابی به مشکل می‌توانستند در آن موجب تغییر شوند.

رییس جمهور کرزی با صمیمیت از سرتاج عزیز پذیرایی کرد و پس از سخنان متداول تشریفاتی به او گفت: "من با افکار و نظریات شما آشنایی دارم. کتاب‌های شما را می‌خوانم و می‌دانم که شما مدت زیادی فعالیت اکادمیک داشتید". سرتاج عزیز گفت که وی بعد از کودتای جنرال مشرف برای مدت سه سال در یک دانشگاه تدریس

می کرده است. کرزی با اشاره به سفرهای متعددش به پاکستان، از این که دو کشور همسایه تا کنون در عرصه ی "همکاری‌های سیاسی و تلاش برای صلح" به کدام نتیجه ی ملموس نرسیده‌اند، ابراز نارضایتی کرد و گفت به همین دلیل هم من از آقای نواز شریف دعوت کردم تا در اولین فرصت ممکن از افغانستان دیدن کند، تا ما بتوانیم روی روابط دو کشور گفتگو کنیم. آقای سرتاج عزیز با اشاره به مداخله ی ایالات متحده در افغانستان گفت: "امریکا به خاطر آوردن صلح، دموکراسی و ثبات و پایان دادن به تروریسم در افغانستان مداخله کرد؛ اما به هیچ‌یک از این اهداف دست نیافت. برعکس مداخله‌ی امریکا موجب سرازیرشدن طالبان از افغانستان به پاکستان شد. حکومت قبلی ما به دلیل این که یک حکومت ائتلافی بود، دارای مشکلات زیاد بود، اما انتخابات کنونی پاکستان موجب روی کار آمدن یک حکومت نیرومند با برنامه ی قوی دموکراتیک در پاکستان شد. ما بیشترین تعداد رای‌دهندگان زن و نامزدان زن را در این انتخابات داشتیم. در ایالت‌های پاکستان نیز احزاب مختلف به قدرت رسیدند؛ ما می‌خواهیم به مردم خود بگوییم که دموکراسی بهتر از هر حکومت نظامی است.

نواز شریف می‌خواهد به روند صلح در افغانستان کمک کند. سفر شما به کشور ما آغاز یک پروسه است که میان کشورهای ما باید شروع شود. اگر هر دوی شما به یک نقشه ی راه توافق کردید که مثلا تا سه ماه آینده چه باید صورت بگیرد و یا تا یک سال آینده چه باید صورت بگیرد، کار ما آسان می‌شود. قرارداد ترانزیتی موضوعی است که تا روزهای آینده حل خواهد شد. در سال ۱۹۹۲ هم نواز شریف تلاش‌هایی را برای همکاری با افغانستان شروع کرده بود. دیروز من در اسلام‌آباد گفتم که همکاری با افغانستان و عدم مداخله در امور این کشور موضوع اصلی ما است. صلح مساله‌ی خود افغان‌ها است. صلح

باید در مالکیت افغان‌ها قرار داشته باشد. در افغانستان باید همه ی گروه‌ها در پروسه ی صلح شرکت کنند. پاکستان بر طالبان کنترول ندارد، اما اندکی نفوذ دارد که می خواهیم از آن برای رسیدن به صلح در افغانستان استفاده کنیم". در این دیدار تمام کسانی که از جانب افغانستان حضور داشتند با خوشبینی، به آقای سرتاج عزیز فرد نزدیک به صدراعظم پاکستان که این سخنان را می گفت، گوش می‌دادند. نمی‌دانم که چرا من در این سخنان نیز در پس هر جمله یک جمله‌ی شرطیه را می‌دیدم که موجب شک من می‌شد. اما آقای سرتاج عزیز، سیاست‌مدار کهن‌سال و مرد موقری بود و ما هم تشنه‌ی صلح و رسیدن به آن. صلح برای ما افغان‌ها به یک رویای دست‌نیافتنی تبدیل شده بود و ما دنبال هر سرابی به آرزوی صلح می‌دویدیم. برخی از ما بدبینی‌شان را حفظ کرده بودند و برخی دیگر با خوش‌باوری به هر گفتگویی با پاکستانی‌ها امیدوار می‌شدیم.

در پاسخ این سخنان و دعوت آقای نواز شریف، آقای کرزی گفت: "من همیشه حاضرم به پاکستان بیایم تا بتوانیم فصل جدیدی از همکاری را میان دو کشور بگشاییم". برای همه ی انسان‌ها مواردی پیش می‌آید که واقعا نمی‌دانند که چرا برخی از پدیده‌ها چنین اند یا چنان و یا این که چرا برخی‌ها چنین برخورد می کنند. در رفتارهای آقای کرزی هم مواردی از تناقض وجود داشتند که به مشکل می‌شد به علت‌های آن‌ها پی برد. یکی از آن موارد هم مساله‌ی رفتن به پاکستان بود. او همیشه بدون توجه به مشکلات زمانی و یا درجه‌ی تنش‌ها هر دعوت پاکستانی‌ها را می‌پذیرفت و حتا از آن به وجد می‌آمد. طبیعی است که دیدار با صدراعظم جدید پاکستان خوب بود و ما باید می‌رفتیم و این امر شاید از آن موارد مستثنا باشد. کرزی در پاسخ سرتاج عزیز ادامه داد: "من می‌دانم که جناب صدراعظم این

موضوع را درک کرده است که ما به تنهایی نمی‌توانیم کشورهای خود را از این حالت نجات دهیم. همکاری ما با یک‌دیگر موجب می‌شود تا پاکستان به آسیای میانه راه پیدا کند. ما در این رابطه آماده‌ی هرنوع کمک استیم؛ اما اگر ملاقات ما در اسلام‌آباد نتیجه نداشته باشد مردم افغانستان بیش از پیش سرخورده خواهند شد. من امیدوارم تا پیش از سفر به پاکستان زمینه‌ی سفر طوری آماده شود که ما بتوانیم یک سفر نتیجه‌زا داشته باشیم. به گونه‌ی مثال پیشرفت در همکاری های تجارتی صورت بگیرد و به ویژه در مورد مبارزه با تروریسم باید به نتیجه‌ای دست یابیم، چرا که ما می‌دانیم که هر دو کشور قربانی تروریسم استند. شما گفتید که روی طالبان نفوذ دارید اما کنترول ندارید. حالا ما می‌خواهیم تا شما از نفوذ خود برای رسیدن به صلح استفاده کنید. میان ما و طالبان زمینه‌ی یک گفتگو را فراهم کنید. در هر کجایی که شما لازم می‌بینید، لطفا فرصت گفتگو را میان شورای عالی صلح و طالبان آماده کنید. در جریان سفر و یا قبل از آن ملا برادر را آزاد کنید. این کارتان یک نشانه ی خوب در راستای اعتمادسازی خواهد بود. من می‌خواهم به شما بگویم که پاکستان نباید منتظر خروج امریکایی ها از افغانستان بماند. امریکایی ها با این که می گویند که از افغانستان برون می‌شوند، این کار را نخواهند کرد. آنان همچنان در افغانستان با تعداد سربازانی کمتر از امروز خواهند ماند. مطمین باشید که آنان می‌مانند. آنان برنامه‌هایی در منطقه دارند. من می‌خواهم که اگر آن‌ها می‌مانند، بخش‌هایی از کشور ما یا از شما را به سرزمین بی‌صاحب مبدل نکنند... روی افغانستان نه پول و نه هم تفنگ امریکا کدام تأثیری خواهد داشت. شما باید بدانید که امریکا قادر است هر کاری بکند، اما نمی‌تواند روی تصمیم ما تأثیر بیندازد. افغانستان امروز با افغانستان دوران طالبان بسیار تفاوت دارد. در

افغانستان امروز طوری که شما در باره ی آن صحبت می کنید دیگر گروه‌ها وجود ندارند. تذکر گروه‌ها و تنظیم‌ها موجب نگرانی در کشور ما می‌شود. ما معتقدیم که روند قطر یک روند امریکایی بود و افغانستان در آن مداخله نداشت. ما این پروسه را موفق نمی‌دانیم".
سرتاج عزیز این بار در پاسخ رییس جمهوری کرزی دیدگاهی را مطرح کرد که تا آن زمان ما در برخی از رسانه‌های پاکستانی و در تبلیغات طالبان می‌خواندیم. وی گفت: "طالبان در افغانستان در برابر حضور خارجیان جنگیدند. یک صد و پنجاه هزار سرباز ناتو و امریکا نتوانستند در برابر ایشان کاری انجام دهند به همین دلیل هم من بر این باورم که ما باید پروسه‌ی صلح را به جلو ببریم. در مورد روند صلح در قطر، ما زیاد به آن اهمیت نمی‌دهیم؛ اما اگر امریکایی ها و طالبان می‌خواهند زندانیان‌شان را تبادله کنند این کار آنان است. ما بر این باوریم که اگر پروسه ی صلح آغاز شد، ما می‌توانیم جلسات آن را در استانبول و یا در پاکستان شروع کنیم. آقای رییس من می‌خواهم تاکید کنم که هیچ کس به اندازه ی پاکستان متعهد به صلح در افغانستان و متعهد به یک‌پارچگی افغانستان نیست. ما باید بدانیم که وقتی که امریکایی ها با یک صد و پنجاه هزار سرباز نتوانستند کاری را به جلو ببرند با چند هزار هم نمی‌توانند کاری بکنند. از این‌رو یگانه راه برون‌رفت از بحران جاری آشتی و صلح است. ما می‌توانیم در این مسیر کمک‌کننده باشیم. ملاقات نخست می‌تواند میان چند تن از اعضای شورای عالی صلح و طالبان شروع شود. ما می‌توانیم ترکیه و یا سعودی را در مشورت با هم در نظر بگیریم. ملا برادر آدم مهمی است وی می‌تواند نقطه ی وصل ما با طالبان باشد. مهم توافق شما و صدراعظم روی یک نقشه‌ی راه است. من بر این باورم که پیش از پخته‌شدن توافقات ما، نباید این امر به رسانه‌ها درز کند".

رییس جمهور کرزی که متوجه دیدگاه‌های ظاهرا انتقادی مشاور امنیت ملی پاکستان شده بود، شک همیشگی‌اش را در باره‌ی اراده‌ی امریکا برای رسیدن به صلح ابراز کرد و افزود: "مساله ی رابطه ی ما با هند و همچنین تعریفی که شما از این رابطه دارید، یکی از مسایل دیگر مورد بحث است. پاکستان می‌تواند در افغانستان دارای عمق استراتژیک باشد، اما باید در پی آن باشد تا از طریق دوستی و همکاری به آن برسد. با خشونت و طالبان نمی‌شود به چنین هدفی دست یافت. برداشت پاکستان از رابطه‌ی ما با هند درست نیست. شما فکر می کنید که هند از سرزمین افغانستان علیه شما استفاده می کند. این باور درست نیست. سیاست هند در برابر شما تغییر کرده است. بوگتی از ما کمک خواست، اما من جواب ندادم. افغانستان هر نوع ضمانتی را به شما می‌دهد که از افغانستان تهدیدی متوجه شما نشود. هند حاضر است با شما صحبت کند. حتا در باره ی نگرانی‌های شما درباره‌ی رابطه‌ی ما با هند. لطفا رابطه‌تان با افغانستان را از مشکلات خود با هند جدا ببینید".

سرتاج عزیز در باره ی پیشرفت در رابطه ی هند و پاکستان و همچنین ملاقات میان صدراعظم‌های دو کشور در حاشیه ی مجمع عمومی سازمان ملل متحد صحبت کرده و با امیدواری از احتمال بهبود روابط میان دو کشور یاد کرد. وی یک بار دیگر با بیان این مطلب که پاکستان دارای هیچ اجندای خاصی در افغانستان نیست، به تکرار ادبیات رسمی "دولت عمیق" پاکستان در رابطه با افغانستان پرداخت. شب وقتی که به خانه آمدم رونوشت جلسه با آقای سرتاج عزیز را از نظر گذشتاندم. در هیچ جای آن مطلبی نیافتم که برای من موجب امیدواری شود. در حکومت افغانستان دو گرایش وجود داشت. یکی دیدگاهی پر از امید بود که با هر سخن و اظهارات رهبران پاکستان با

خوشبینی زیاد برخورد می‌شد. در این میان معاونان رییس جمهور با این که با رویکردهای پاکستان به دیده ی شک می‌نگریستند، اما ابراز شک روشن را در برابر نیات پاکستان لازم نمی‌دیدند. امریکا هم همه‌روزه با گفتن این سخن که "ما باید پاکستان را در باره ی این که آیا در راستای کمک به صلح افغانستان صادق است و یا نه امتحان کنیم" بر ما فشار می‌آورد تا با این کشور به گفتگو ادامه بدهیم. این کار در شرایطی صورت می گرفت که قدرت‌های غربی حاضر نبودند پاکستان را زیر فشار دیپلوماتیک لازم قرار دهند.

من معتقد بودم که اوضاع برای شروع گفتگوهای صلح از منظر پاکستان- طالبان مساعد نیست. آن‌ها در انتظار نشسته اند تا پس از کاهش نیروهای خارجی حملات‌شان را گسترش دهند و مناطق بیشتری را به تصرف آورند و بعدا خواسته‌های‌شان را بر ما تحمیل کنند. پاکستان می‌دانست که کشورهای غربی و ایالات متحده پس از شکست در عراق دیگر در موقعیتی نیستند تا آن کشور را زیر فشار قرار دهند و همچنان دشمنی رهبری افغانستان با حکومت ایالات متحده و بیزاری حکومت ایالات متحده از حکومت ما نیز موجب جدایی بیشتر میان افغانستان و کشورهای غربی و تضعیف موقعیت ما در روابط بین‌المللی شده بود. پاکستان بر این مسایل آگاهی داشت، بنا بر این دلیلی وجود نداشت تا به گونه‌ی جدی به امر صلح در افغانستان توجه کند؛ از این‌رو وقت کشی می کرد و با نیرنگ‌بازی‌های روزانه ما را مصروف نگه می‌داشت. در میان کابینه ی افغانستان و رهبری دستگاه امنیتی ما افراد زیادی بودند که مانند من فکر می کردند، اما از ترس از دست دادن مقام و موقعیت‌شان با قاطعیت از مواضع من حمایت نمی کردند. از این‌رو پالیسی‌ای که من دنبال می کردم هرگز به سیاست رسمی دولت افغانستان در برخورد با

مساله ی صلح و آشتی ارتقا نیافت. بازیگران نیرومند خارجی، در راس آن ها انگلیس‌ها و کاخ سفید و نیروهای داخلی با طرح‌های من مخالف بودند. من هم که کاملا از عدم منطقی بودن رویکرد افغانستان به صلح مطمین بودم، نظراتم را پنهان نمی کردم و از پالیسی حکومت افغانستان در مساله ی صلح انتقاد می کردم. این امر موجب می‌شد تا مردم تشنه‌ی صلح و هواداران طالبان در درون و برون حکومت نیز بیشتر از پیش مرا هدف قرار بدهند و بدین گونه در پی کاهش توجه به مانع اصلی صلح که پاکستان بود، بشوند.

در همین اوضاع من سفری داشتم به چین که در آن قرار بود با رییس جدید آی‌اس‌آی آقای ظهیرالاسلام روی کمک پاکستان به روند صلح افغانستان گفتگو کنم. رییس جمهور در جلسه ی شورای امنیت از من خواست تا رسما از دیدگاه‌هایش حمایت نموده و اعلام بکنم که طالبان عوامل امریکا و جنگ طالبان در واقعیت جنگ امریکا علیه مردم افغانستان است. من گفتم که من به چنین تحلیلی باور ندارم، اما باور دارم که استراتژی ایالات متحده برای مبارزه با طالبان محکوم به شکست است و این استراتژی غلط است. امریکایی ها پیهم بر رییس جمهور افغانستان فشار می‌آوردند تا به پاکستان برود و با نواز شریف صدراعظم تازه‌انتخاب شده‌ی آن کشور ملاقات کند. اما رییس جمهور افغانستان که با همه ی تلاش‌ها و آرزوهایش برای همکاری با پاکستان به کدام نتیجه‌ای نرسیده بود، زیاد علاقمند نبود. در رویکرد آقای کرزی نسبت به پاکستان همیشه یک تناقض آشکار وجود داشت. او از جانبی پاکستان را دشمن خونی مردم افغانستان و میراث‌دار امپراتوری انگلستان می‌دانست که بر نیمی از سرزمین ما حکومت می کرد؛ اما از جانب دیگر گاهی دچار رویکردهایی می‌شد که کاملا با این مواضع وی در تناقض قرار داشتند. او گمان می کرد

بدون تغییر توازن قوا و یا تغییر از طریق فشار بر پاکستان که منجر به تغییر رویکرد این کشور در برابر افغانستان شود، می‌توان با این کشور به توافق و دوستی دست یافت. بالاخره ما به تاریخ ۲۶ آگست ۲۰۱۳ عازم پاکستان شدیم. این ملاقات در دفتر کار صدراعظم برگزار شد.

نخست رییس جمهور افغانستان و صدراعظم پاکستان به تنهایی به گفتگو پرداختند. طوری که رییس جمهور افغانستان بعدا به من گفت در این صحبت صدراعظم پاکستان بر اراده‌اش برای بهبود رابطه با هند و افغانستان تاکید کرده بود. وی با تاکید بر اجرایی‌شدن پروژه‌های موجود میان افغانستان از جمله کاسا ۱۰۰۰ و اجرایی‌شدن قرارداد ترانزیت و تجارت و کمک به روند صلح افغانستان در پی آن شده بود تا اعتماد رییس جمهور افغانستان را جلب کند. برای من، شنیدن این سخنان هیچ تازگی نداشتند. من فقط به رییس جمهور افغانستان گفتم که این‌ها که شاهنامه‌خوانی‌های تکراری است. آیا وی مشخصا گفت که چگونه می‌تواند اردوی آن کشور را وادار به یک همکاری صادقانه بسازد؟ رییس جمهور افغانستان گفت که نواز شریف گفته است که در این رویکرد جدید اردو کاملا با وی همراه است.

در گفتگوهای میان هیئت‌ها نیز چیز نوی مطرح نشد. همان تکرار مکررات. رییس جمهور افغانستان گفت که این بیستمین باری است که به پاکستان می‌آید و هر بار نیز در طلب صلح آمده است. او افزود: "میان حکومت‌های دو کشور مشکلاتی وجود دارند. من در گذشته‌ها پاکستان را مسؤول همه‌چیز می‌دانستم؛ اما بعد از این که تروریسم در پاکستان نیز شیوع یافت، من متوجه شدم که دست‌های دیگری در کار استند و من انتقاد از پاکستان را متوقف کردم. با این‌هم اگر از جانب پاکستان کسی بگوید که پاکستان بر طالبان نفوذ ندارد، من این حرف را باور نمی کنم... بگذارید ما با دستاوردهای مشخص به کابل

برگردیم. رهبران زندانی طالبان را آزاد کنید. به آن‌ها اجازه دهید که یا به نزد طالبان بروند و آنان را به پیوستن به صلح تشویق کنند و یا این که به کشورشان بیایند. ما با جهان رابطه ی گسترده داریم، اما نمی خواهیم از این رابطه علیه شما استفاده کنیم. درست است ما با هند هم رابطه ی عمیق داریم. من تعهد می کنم تا از این رابطه علیه شما استفاده نشود... ما باید بدانیم که امریکا از افغانستان نمی‌رود، حتا ما اگر بخواهیم که بروند باز هم نمی‌روند. برای آموزش و کمک به نیروهای ما و کمک اقتصادی به ما می‌مانند. ما می‌خواهیم نزدیک‌ترین رابطه را با شما داشته باشیم. چه از لحاظ اقتصادی و چه در سایر حوزه‌ها. پیشرفت، ثبات و صلح در افغانستان به سود هر دو کشور است. بگذارید برای صلح و پیشرفت در هر دو کشور کار کنیم. من یک تقاضا دارم: بیایید به افراطیت پایان دهیم و با طالبان برای رسیدن به صلح در افغانستان کار کنیم".

در این سخنان رییس جمهور افغانستان هم می‌توان شک وی را نسبت به نیات ایالات متحده در منطقه دید؛ اما وی انتظارات افغانستان از همکاری با پاکستان را با صراحت زیاد مطرح کرد و در طرح آن هم بسیار آشکارا و دقیق سخن گفت. در سخنان نواز شریف علی‌رغم داعیه‌های ایالات متحده که می‌خواست به افغانستان القا کند که در پاکستان تغییرات اساسی رونما گردیده است، سخن نوی نبود. نوازشریف به تکرار حرف‌های گذشته پرداخت. وی گفت: "ما در مبارزه با تروریسم بیشتر از چهل هزار قربانی داده‌ایم. ما خواهان مبارزه با افراطیت استیم. قتل عام‌های اخیر در کویته، کراچی و جاهای دیگر مایه ی نگرانی ما است. ما می خواهیم به این امر پایان دهیم. پاکستان مشکلات زیادی در امر تأمین انرژی دارد، ما می‌خواهیم بحران انرژی را در کشور خود حل کنیم. اقتصاد ما بسیار آسیب دیده است. ما

می خواهیم با شما همکار باشیم. پاکستان آماده‌ی هر نوع همکاری است. از ادامه‌ی افراطیت، منطقه‌ی ما آسیب می‌بیند. دست‌های پنهان در مناطق قبایلی، کراچی، کویته و جاهای دیگر کار می کنند. من افغانستان را متهم نمی کنم و هند را هم متهم نمی کنیم، اما ما شواهدی داریم، مردم می گویند. حضور عناصر بلوچ در کابل موجب می‌شود تا مردم شک کنند. شک بر این که گویا از طرف شما علیه ما کار می‌شود. ما بر طالبان کنترول نداریم، اما آی‌اس آی نفوذ دارد. رییس آی‌اس آی گفت که ما نفوذ داریم، اما کنترول نداریم. راجع به ملا برادر بعدا گپ می‌زنیم. وزرای مالیه روز یکشنبه چهار ساعت صحبت کردند. ما می‌خواهیم تا به ما گزارش دهند".

زاخیلوال وزیر مالیه ی افغانستان یک روز پیش از سفر ما به پاکستان، به گونه‌ی غیرمترقبه به این کشور آمده بود. وی به رییس جمهور کرزی گفت که این سفر وی از قبل برنامه‌ریزی شده بود.

آقای زاخیلوال در همراهی با وزیر مالیه ی پاکستان به توافق‌هایی در حوزه‌ی اقتصادی، مالی و سیاسی دست یافته بود. آن توافقات نیز کدام چیز نوی نبودند. دو کشور از سال‌ها روی کاسا ۱۰۰۰ بحث داشتند. تنها حرف نو، اشاره به همکاری در حوزه‌ی رودخانه‌ی کنر بود که آغاز گفتگو در این باره نیز ما را در موقعیت بد قرار داده بود.

درست است که ما از آب کنر نه در تولید انرژی و نه هم در آبیاری آن‌گونه که بایست استفاده می کردیم؛ اما با آن‌هم می‌توانستیم از این رودخانه استفاده ی استراتژیک بکنیم. در این رابطه باید ما خطر را می‌پذیرفتیم و با هند روی احداث بندهای آبگردان برای تولید انرژی و احتمالا احداث کانال‌های آبیاری حتا اگر به بهای انحراف دادن مسیر آب می‌بود، به برتری استراتژیک می‌رسیدیم. به عکس، وزیر مالیه‌ی افغانستان، روی یک پروژه‌ی مشترک استفاده از این آب و

انرژی تولیدی احتمالی به توافق مقدماتی رسیده بود. در این جلسه وزیر مالیه ی پاکستان با اشاره به گفتگوهایش با زاخیلوال گفت: "ما می‌خواهیم احداث راه جلال‌آباد را که در سال ۲۰۰۸ متوقف شده بود، از نو شروع کنیم. ما روز چارشنبه آینده پروژه‌ی کاسا ۱۰۰۰ را به کابینه ی پاکستان می‌آوریم. روز پنج‌شنبه اسناد را امضا می کنیم. پاکستان صد میلیون دالر تعهد خود را انجام می‌دهد.

زاخیلوال پیشنهاد کرد تا روی پروژه‌ی ۱۵۰۰ میگاواتی کنر دو طرف بحث بکنند. جانب پاکستان از این پیشنهاد استقبال می کند. تکمیل راه چمن- سپین‌بولدک به ۱۴۰ میلیون دالر نیاز دارد؛ روی آن هم توافق کردیم تا این پروژه عملی شود. مسایلی در قرارداد تجارت و ترانزیت دو کشور وجود دارند که باید حل شوند. ما روی آن کار می کنیم. ما صدها کانتینر مربوط به افغانستان را از بندر کراچی آزاد کرده‌ایم. موضوع انتقال اموال پاکستان به آسیای میانه و از افغانستان به هند موضوع دیگر مورد بحث بود. تصمیم گرفته شد تا در ماه اکتبر روی آن در کابل بحث کنیم. موضوع احداث راه آهن پیشنهادی ترکیه هم یکی از مسایل مورد بحث خواهد بود. قرارداد ترانزیتی سه‌جانبه با تاجیکستان مورد توافق قرار گرفت. کمک به شفاخانه نایب امین‌الله خان لوگری را نیز شروع می کنیم. ما نیاز داریم تا یک توافق‌نامه را روی لغو مالیات دوگانه امضا کنیم".

این‌ها همه به باور من موسیقی ظاهرا دل‌انگیزی برای آینده بودند که با درنظرداشت توافقات روی آب کنر می‌شد ناهنجاری‌های آن را به سادگی دید. پاکستان به هیچ یک از تعهداتش عمل نکرد. تنها در مورد اجرایی‌شدن قرارداد ترانزیتی با تاجیکستان پافشاری کرد. آن‌هم بدون آن‌که برای انتقال کالاهای افغانستان از طریق پاکستان اندک تسهیلاتی قایل شود؛ مثل این که افغانستان بخشی از قلمرو آن کشور

باشد بر انتقال کالاهای خود به تاجیکستان پافشاری می کرد. پاکستان از تاکید بر این موضوع دو هدف داشت: یکی این که سالانه میلیون‌ها تن صادرات این کشور بدون هیچ ممانعتی به تاجیکستان و حتا سایر کشورهای آسیای میانه انتقال یابند و از جانب دیگر اگر افغانستان تحقق این امر را با قایل‌شدن تسهیلات ترانزیتی برای صدور کالاهای افغانستان و بر عکس وصل کند، در آن صورت به روابط افغانستان و تاجیکستان صدمه بزند. چنان که چنین هم شد.

در دوران حکومت وحدت ملی، افغانستان بر سر راه صدور کالاهای پاکستان به تاجیکستان مشکلاتی ایجاد کرد و رابطه‌ی تاجیکستان با افغانستان سخت آسیب دید؛ تا جایی که آن کشور قونسل گری‌هایش را در شمال کشور ما منهای مزارشریف تعطیل کرد. در میان همسایه‌های ما، تاجیکستان نزدیک‌ترین کشور به ما و دوست صادق ما بود و هنوز هم چنین است. در دیداری که اواخر سال ۲۰۱۵ رییس جمهور پیشین افغانستان از تاجیکستان داشت، آن ها این موضوع را آشکارا با ما در میان گذاشتند.

در گفتگو میان هیئت‌ها، همه ی حاضران با هیجان منتظر سخنان رهبر اصلی پاکستان، جنرال کیانی بودند. کیانی مانند همیشه آرام و با هیبت یک نظامی قدیمی و با رفتاری بسیار متفرعن سخن را آغاز کرد.

هر باری که وی در جلسات دو جانبه سخن می گفت سکوت باورنکردنی ای مجلس را فرا می گرفت. آدم گمان می کرد که آدم‌ها حتا نفس‌های‌شان را فرو کشیده‌اند و کسی دم بر نمی‌آورد. دلیل روشن بود. جانب پاکستان بسیار از او می‌ترسید. جانب افغانستان هم در حسرت این که کلمه‌ای جدی در باره‌ی صلح و همکاری از وی بشنود، مطلقا سکوت را ترجیح می‌داد. پیش از آن که به نقل سخنان

کیانی در این جلسه بپردازم می خواهم به یکی از خاطراتم از یکی از ملاقات‌های میان سران پاکستان و افغانستان اشاره کنم.

در آغاز حکومت زرداری در گفتگوی میان حامد کرزی و گیلانی صدراعظم پاکستان، حامد کرزی به گیلانی گفت که من می خواهم تا در حضور شما با کیانی صحبت کنم. صدراعظم پذیرفت. از جانب افغانستان زلمی رسول و من نیز حضور داشتیم از جانب پاکستان تا جایی که به خاطر دارم آقای محمود قریشی وزیر خارجه و یک نفر دیگر هم بود. هیئت‌ها در دفتر صدراعظم پاکستان منتظر ورود کیانی نشستند. پس از چند دقیقه، من دیدم که کسی آمد و در گوش صدراعظم پاکستان چیزی گفت و بعدا دویدن دویدن غیرقابل انتظاری شروع شد. از چهره‌ی خدمه‌ها می‌شد اضطراب و نگرانی را خواند. آدم گمان می کرد که حالا گروهی مسلح وارد خواهد شد و همه ی ما را دستگیر خواهد کرد. آن حالت و دویدن‌های بی‌معنا از روی اضطراب، برخی از صحنه‌های دستگیری‌های سیاسی را که در جریان کودتاها در فیلم‌ها دیده و یا در کتاب‌ها خوانده بودم، برایم تداعی می کردند. جنرال کیانی وارد شد. با چهره‌ی عبوس، غیرصمیمی و با نخوت فراوان با نوک پنجه‌هایش با حضار دست داد. نه در صدا و نه در رفتار او می‌شد نشانی از صمیمت را دید. تا نشست یکی از خدمه‌ها خاکستردانی را پیش رویش گذاشت. او حتا لازم ندید از روی رعایت ظاهر هم اگر شده از صدراعظم کشورش و مهمانان بپرسد که اجازه دارد سگرت بکشد و یا نه. کیانی پیهم و بدون وقفه سگرت می کشید. وی سیگارش را روشن کرد و به طرح دیدگاه‌هایش پرداخت که همان تکرار مکررات بود.

در دیدار با نواز شریف نیز کیانی بر اساس پروتوکول باید از همه پایین‌تر می‌نشست و باید منتظر هدایت صدراعظم کشورش می‌ماند؛ اما هرکس می‌دانست که سخن آخر را او می‌زند. وی چنین گفت: "تمام مسایلی را که من در این‌جا یاد می‌کنم، تحقق و یا آوردن تغییر در آن‌ها نیازمند به زمان است. من در کابل به شما گفتم که رابطه‌ی شما با کشورهای دیگر حق شماست. ما هیچ مشکلی نداریم. ما باید مشکلات را با هم حل کنیم. من در بروکسل به شما گفتم که ما روی طالبان کنترول نداریم. طالبان در یک ماه اعلامیه صادر کردند. آشتی راه درست است. ما باور داریم که ثبات در افغانستان به نفع ما است. ما بر این باور داریم که صلح در افغانستان باید زیر رهبری افغان‌ها صورت بگیرد. خواهش من این است که درنظر گرفته شود که ما وقت کافی نداریم. بگذارید در این وقت باقی مانده‌ای که داریم کارها را درست انجام دهیم. من می خواهم بگویم که پاکستان در امر همکاری جدی است". من در این سخنان هیچ چیز نو و مشخصی ندیدم. جانب افغانستان نیز در ادامه‌ی سخن‌ها به طرح مسایل کوچک پرداخت. از جمله فراهم‌آوری زمینه ی ملاقات ملا برادر با رییس شورای عالی صلح و آزادی ملا برادر. نواز شریف هم با اشاره به این‌که پاکستان در افغانستان پس از آن‌چه در سال‌های نود گذشت، دیگر ترجیحی ندارد و ترجیح آن کشور همکاری با حکومت منتخب افغانستان است، حاضران را برای حضور در کنفرانس مطبوعاتی دعوت کرد.

بر می گردم به دیدار ماه آگست از اسلام‌آباد. در گفتگوهای بعد از ظهر توافق شد تا یک گفتگوی فشرده در حضور تعداد کمتری از اعضای هیئت‌ها فردای آن روز، ۲۷ آگست ۲۰۱۳ در منطقه‌ی مری در دفتر ییلاقی ایالات پنجاب صورت بگیرد. روز بعد با هلیکوپتر جانب مری پرواز کردیم. من نخستین باری بود که این منطقه را می‌دیدم؛

مری منطقه‌ی کوهستانی سبزی بود که هوای آن با هوای دم‌کرده ی اسلام‌آباد تفاوت داشت، اما برای من جای دلگیری بود که در آن مه و غبار تا درون خانه‌ها فرود می‌آمد. می گویند از تفرج گاه‌های ثروتمندان و نظامیان پاکستان بوده است. در دوران استعمار در تابستان‌ها فرماندهان انگلیسی از گرما به این‌جا پناه می‌بردند. خانه‌ی تابستانی والی پنجاب نیز ساختمانی بود با معماری استعماری که در آن همه ی تسهیلات برای جلسه فراهم شده بود. از جانب افغانستان در این نشست، افزون بر رییس جمهور، زلمی رسول وزیر خارجه، صلاح‌الدین ربانی رییس شورای عالی صلح، داوودزی سفیر افغانستان در اسلام آباد، اشرف غنی احمدزی و من حضور داشتیم. قرار بر این شده بود تا در این جلسه مسایل بسیار جدی مطرح شوند.

در این جلسه هیچ چیز نوی مطرح نشد. هیئت پاکستانی وعده کرد که ملا برادر را همین چند روز آینده آزاد خواهد کرد که تحقق نیافت و در برابر این نگرانی پاکستان که برخورد حکومت آینده‌ی افغانستان با درنظرداشت این که سال آینده در این کشور انتخابات برگزار می‌شود، چه خواهد بود، دو نفر سخنانی گفتند که از نظر من با هم پیوند داشتند. رییس جمهور کرزی گفت که "مساله‌ی صلح، برای همه‌ی افغان‌ها یکسان اهمیت دارد. من یقین دارم که هر کسی که به حیث رییس جمهور آینده ی افغانستان انتخاب شود، همین راهی را که ما آغاز کرده‌ایم، ادامه خواهد داد". دکتور اشرف غنی بی‌درنگ سخن را آغاز کرد و گفت: "من به شما اطمینان می‌دهم که حکومت آینده‌ی افغانستان با پاکستان سیاست دوستی و همکاری را ادامه خواهد داد و در مساله ی صلح نیز پیگیر خواهد بود". داوودزی که در گوشه ی میز طرف چپ من نشسته بود، نگاه پرسش‌برانگیزی به من انداخت، او از این ابراز نظر اشرف غنی راضی به نظر نمی‌رسید. در آن

روزها یکی از کسانی که می‌خواست نامزد ریاست جمهوری شود، داوودزی بود. وی متیقن بود که رییس جمهور حامد کرزی از نامزدی او حمایت خواهد کرد؛ در حالی که من می‌دانستم که کاندیدای مورد حمایت کرزی، اشرف غنی است.

محمود خان اچکزی نیز در این جلسه از جانب پاکستان شرکت کرده بود. وی گفت: "من بسیار خوشحال استم که امروز میان رییس جمهور افغانستان و رهبران نهادهای امنیتی پاکستان در یک فضای باز گفتگو صورت می گیرد و رییس جمهور کرزی می‌تواند انتظارات و نظراتش را با رهبری آی‌اس‌آی در میان بگذارد".

آی‌اس‌آی که با محمود خان اچکزی دشمنی بی‌مانندی دارد، از این‌رو از سخنان اچکزی، ظهیرالاسلام رییس آی‌اس‌آی برآشفته شد. رییس جمهور کرزی به سخن او توجه نکرده و با خونسردی تمام گفت: "تشکر از این‌که آزادی ملا برادر را پیشنهاد کردید. باید از نفوذ آی‌اس‌آی روی طالبان، به سود ثبات و امنیت کشور ما استفاده شود. آی‌اس‌آی یک سازمان بسیار نیرومند است. این امر برای کشور ما بسیار خوب است. آی‌اس‌آی زمینه‌ی ملاقات طالبان با امریکا و چند کشور دیگر را نیز آماده کرده است. ما می‌دانیم که این سازمان قادر است چنین ملاقاتی را سازماندهی کند. آن‌چه در پاکستان در جریان است باید هوشداری برای هر دو کشور باشد. ما نمی‌دانیم که چه کسی میان ما بازی می کند. من می‌دانم که آی‌اس‌آی نفوذ کافی بر طالبان دارد. دوباره تقاضا می کنم تا برای ختم خشونت در کشور ما آی‌اس‌آی کمک کند. پانزده روز برای آزادی ملا برادر و پانزده روز دیگر هم برای آغاز گفتگوهای صلح، بسیار عالی است".

پاکستان در مورد حضور ملا فضل الله در کنر شکایت کرد و به این امر که باید مولوی فقیرمحمد به آن ها تسلیم داده شود، اشاره کرد. موضوع دفتر قطر نیز مطرح گردید. کیانی با اشاره به تقویم انتخابات افغانستان یک بار دیگر گفت: "شما به زودی انتخابات دارید و زمان کمی باقی مانده است. شروع گفتگوهای صلح شش ماه پیش از انتخابات شما شاید دشوار باشد. مولوی فقیر محمد را شما دستگیر کردید، ما نقاضا کردیم تا وی را به ما تسلیم دهید. شما تعهد کنید، وقتی که ما برادر را آزاد می کنیم شما هم وی را به ما تسلیم می‌دهید. ما می‌دانیم که شما در نورستان کنترول ندارید و هم می‌دانیم که بلوچ‌ها در افغانستان استند. ما باید در این عرصه‌ها با هم همکاری کنیم".

پس از ظهر به اسلام‌آباد بر گشتیم. خلاف عرف پروتوکل، اشرف غنی که باید همراه هیئت به کابل بر می گشت، در اسلام آباد ماند. وی در میدان طیاره ی اسلام‌آباد به من گفت که "فردا در دبی سخنرانی دارد و به دلیل این که در پروازهای شرکت‌های هوایی از کابل به دبی جای خالی نبود" او از اسلام‌آباد به دبی پرواز می کند. حقیقت این بود که من وقتی به کابل رسیدم و تحقیق کردم فردای همان روز چهار پرواز از کابل به دبی صورت می گرفت و در تمام طیاره‌هایی که جانب دبی پرواز داشتند، به حد کافی جای خالی موجود بود. طالبان به دستور پاکستان از دکتور غنی در انتخابات حمایت کردند و در جاهایی که ممکن بود وی به آرای بیشتر دست یابد، کلیه ی تهدیدها و عملیات خود را طور آشکارا متوقف ساختند. ملایان طالبان نیز علنی به سود وی به تبلیغ پرداختند.

این گفتگو هم یکی از تلاش‌های بی‌معنا و بی‌مفهوم دیگر ما به امید رسیدن به یک نتیجه در امر همکاری با پاکستان بود. مشکل اصلی در مناسبات ما با پاکستان این بود که هیچ یک از دو طرف از مواضع‌شان عدول نمی کردند. برای ما ممکن نبود تا دیورند را به رسمیت بشناسیم و همچنین برای پاکستان حق ویتو بر سیاست خارجی و امنیتی افغانستان قایل شویم و پاکستان نیز بر این باور بود که باید کمی بیشتر منتظر بماند. پایان سال ۲۰۱۴ از دید پاکستان به معنای خروج نهایی نیروهای بین‌المللی از افغانستان و روی کار آمدن یک حکومت دوست پاکستان در کابل بود. اما از جانب دیگر فعالیت‌های خراب کارانه‌ی طالبان پاکستانی نیز در این کشور هر روز بیشتر می‌شد. تلاش پاکستان برای رسیدن به توافقی با تحریک طالبان این کشور به نتیجه‌ای نرسیده بود. طالبان پاکستانی نیز در سراسر آن کشور دست به حملات تروریستی می‌زدند؛ حتا در قلب فرماندهی مرکزی نیروهای مسلح و بر پایگاه‌های هوایی آن کشور. پاکستان ناگزیر شد تا علیه طالبان پاکستانی عملیات نظامی بزرگی را زیر نام "ضرب عضب" به راه اندازد. برای پیروزی این عملیات پاکستان نیاز به همکاری افغانستان نیز داشت. پاکستانی‌ها گمان می کردند که افغانستان از تروریست‌های پاکستانی حمایت می کند. دلیل این ادعای پاکستان هم حضور احتمالی گروه‌های مربوط به ملا فضل الله رهبر طالبان پاکستانی در مناطق کنر افغانستان بود. واقعیت قضیه این بود که افغانستان بر این مناطق کنترول نداشت. امریکایی‌ها سال‌ها این منطقه را زیر کنترول داشتند. افغانستان امکانات آموزش و تسلیح چنین گروهی را دارا نبود. صدراعظم پاکستان برای جلب حمایت افغانستان نامه‌ای توسط یک هیئت خاص که عملا رهبری آن را محمود خان اچکزی بر عهده داشت، به آدرس رییس جمهور حامد کرزی در هفدهم جون ۲۰۱۴ به

کابل فرستاد. ورود هیئت به کابل همراه بود با مشکلات برخاسته از انتخابات افغانستان. اصولا ما باید در ماه می یک رییس جمهور جدید می‌داشتیم، اما انتخابات افغانستان به تعویق افتاده بود و قرار بود رییس جمهور جدید افغانستان در اوایل ماه آگست به کارش آغاز کند. اما به دلیل مشکلات این کار تا ۲۹ سپتامبر به تعویق افتاد.

پیش از ورود هیئت به کابل، صدراعظم پاکستان، با رییس جمهور افغانستان تماس گرفته و به وی راجع به اهداف هیئت اطلاع داده بود. ملاقات در حضور معین وزارت خارجه، سفیر و معاون سفیر پاکستان صورت گرفت. روشن بود که محمود خان اچکزی در یک موقعیت دشوار قرار گرفته بود. او دوست رییس جمهور افغانستان بود؛ اما با پیام صدراعظم پاکستان آمده بود و باید از هیئت پاکستانی ریاست می کرد. او به رییس جمهور افغانستان گفت: "صدراعظم پاکستان به من گفت که شاید رییس جمهور افغانستان نداند که در کنر چه می گذرد. از کنر به خاک پاکستان حمله می‌شود و این ولایت پناه‌گاه تروریستان ضد پاکستانی شده است. من برایش گفتم که پاکستان باید به افغانستان تضمین بدهد که افغانستان را به مثابه‌ی یک کشور مستقل می‌شناسد و در امور این کشور مداخله نمی کند. پاکستان باید بداند که نمی‌شود با زور عمق استراتژیک ایجاد کرد. صدراعظم گفت که با معین وزارت خارجه بروید و با کرزی صاحب صحبت کنید. گفته شد کرزی صاحب به پاکستان بیاید؛ اما گفتند که دوران ریاست جمهوری وی رو به پایان است. من گفتم که وی با هر دو نامزد ریاست جمهوری روابط خوب دارد؛ می‌تواند با هر دو بیاید". برای محمود خان بسیار مشکل بود تا نقش ایل‌چی پاکستان را بر عهده بگیرد. حتا همین کلمات را نیز با احساس ناراحتی می گفت. وی بعدا گفت: "حالا از جناب معین وزارت خارجه می خواهم تا پیامش را بگوید".

رییس جمهور در آغاز جلسه نامه‌ی نواز شریف را که در آن از همکاری میان دو کشور و مشکل تروریسم یاد کرده بود و از رییس جمهور افغانستان تقاضای کمک و سفر به پاکستان را کرده بود، مطالعه کرد.

معین وزیر خارجه به رییس جمهور افغانستان گفت: "صدراعظم ما می‌خواهد با شما همکاری کند و در این امر جدی است. وی می‌خواهد در پروسه‌ی صلح همکاری کند و همچنین در امر توسعه‌ی دو کشور. وی می‌خواهد تا یک پیوند دوامدار و استوار میان دو کشور ایجاد کند. وی نگران است از این که در رابطه میان دو کشور تنش‌ها همچنان ادامه بیابند. من فکر می کنم بزرگ‌ترین ضامن ایجاد یک رابطه ی استوار میان دو کشور ایجاد اعتماد متقابل است. ما در وزیرستان عملیات را آغاز کرده‌ایم و نیاز به همکاری شما داریم. صدراعظم پیشنهاد داشت تا مکانیسم‌هایی را برای همکاری میان دو کشور ایجاد کنیم". در ادامه‌ی این صحبت‌ها مجددا مواضع متفاوت میان دو کشور آشکار گردیدند. رییس جمهور گفت: "پناه گاه‌ها در پاکستان همچنان وجود دارند. هر طالبی که بخواهد با افغانستان گفتگو کند، دستگیر، زندانی و یا کشته می‌شود. میان من و شخص صدراعظم اعتماد وجود دارد؛ اما میان سیستم‌های ما اعتماد وجود ندارد. پاکستان با حمایت از تروریسم فضایی را به وجود آورده است که امروز تروریستان در هر دو کشور می‌توانند فعالیت کنند. من می‌دانم که فضل الله در کنر است، اما ما به او ماوا و پناه گاه نداده‌ایم. اگر پاکستان حاضر است با تمام تروریستان رویه‌ای یک‌سان بکند و تروریست‌هایی را که علیه افغانستان می‌جنگند، نیز دشمن تلقی کند، من حاضرم فردا به پاکستان سفر کنم و راجع به چگونگی مبارزه‌ی مشترک صحبت کنم". هیچ یک از افغان‌هایی که در آن‌جا حضور داشتند، به صداقت پاکستان در امر مبارزه با تروریسم

باور نداشتند. همه می‌دانستند که این شگرد جدیدی است، از جانب پاکستان. این کشور هر باری که در معرض مشکلات قرار می گرفت دست به یک حمله ی دیپلوماتیک می‌زد، به سخن دیگر پاکستان نبض و روان دیپلوماسی جهانی را می‌دانست و با هوشیاری تلاش می کرد تا هجوم سیاسی و رسانه‌ای را طوری سازماندهی کند که ما در موضع دفاعی قرار بگیریم. اغلب در کوتاه‌مدت در این زمینه برنده بود. با هر حمله ی دیپلوماسی پاکستان، فشار سیاسی از جانب مداراجویان غربی و خوش‌باوران افغان و همچنان وابستگان دستگاه استخبارات آن کشور در سطوح گوناگون بر ما افزایش می‌یافت. طنز زهرناک در این رابطه این بود که تعداد آنانی که کنه توطئه‌ی پاکستان را می‌دانستند، به آسانی از جانب تمام نیروهای یادشده در بالا زیر فشار قرار می گرفتند. دستگاه‌های نامریی طوری فعال می‌شدند که برای ما که می‌دانستیم این یک بازی زشت و مضحک است، امکان مانور بسیار اندک می‌شد. این سیاست با پایان دوره‌ی کاری من در حکومت و بالا گرفتن سیاست دروازه‌های باز حکومت وحدت ملی در برابر پاکستان، تا آن‌جا بالا گرفت که حتا تعدادی از ارباب رسانه‌ها که از دوستان نزدیک من بودند و تعدادی از تحصیل کردگان افغانستان به جای پاکستان، کارزار تبلیغاتی‌شان را بر ضد افرادی مانند من متمرکز ساختند.

در همین گفتگو معین وزیر خارجه‌ی پاکستان باز با همان کلی گویی‌های همیشگی ادامه داده گفت که صدراعظم ما در پارلمان گفت: "به هیچ تروریستی اجازه داده نمی‌شود تا از خاک ما علیه کشورهای دیگر اقدام کند. من فکر می کنم که این موضعی است که ما می‌توانیم مشترکا بر اساس آن عمل کنیم". رییس جمهور نیز که در روزهای اخیر کارش در برخورد با پاکستان محتاط شده بود، گفت که من با معاونانم مشورت می کنم و ما می‌توانیم فردا بحث روی این

موضوع را ادامه دهیم. رییس جمهور همان روز با معاونان رییس جمهور و اعضای تیم ریاست جمهوری مشورت کرد. در نهایت قرار شد تا من نکات‌نامه‌ای را بر اساس دیدگاه‌های مطروحه تهیه و برای رییس جمهور ارائه کنم. روز بعد رییس جمهور برای اولین بار خودش را مقید به نکات‌نامه ساخت و مسایل مطروحه در آن را با هیئت پاکستانی در میان گذاشت. در آن نکات‌نامه آمده بود که افغانستان خواهان همکاری صادقانه و سازنده با پاکستان است. افغانستان معتقد است که باید عملیات علیه همه‌ی تروریستان صورت بگیرد و تروریستان به خوب و بد تفکیک نشوند و پاکستان به طالبان اجازه دهد تا در پروسه ی صلح شرکت کنند. برای رسیدن به یک صلح پایدار خوب است تا در کنار کشورهای موجود، جمهوری چین را نیز بسیج کرد. معین وزارت خارجه در پاسخ رییس جمهور افغانستان گفت: "صدراعظم گفت که ما به مبارزه ی خود تا نابودی تمام پناه‌گاه‌های تروریستان ادامه می‌دهیم. ما به پروسه ی صلح در دوحه کمک کردیم، نتیجه نداد. از این‌رو باید راه‌های دیگری را جستجو کرد. مشارکت چین در همکاری با صلح مهم است؛ اما من صلاحیت ندارم که در این زمینه تصمیم بگیرم. فقط می گویم که ایده ی خوب است. من تضمین می کنم که تمام نهادهای پاکستان در این زمینه همکاری کنند. ما باید از صدور اعلامیه علیه یک‌دیگر اجتناب کنیم. این کار را باید توقف داد. در ضمن می خواهم بگویم که بر اساس اطلاعات استخباراتی که ما به دست آورده‌ایم، قرار است در روزهای آینده یک حمله‌ی تروریستی بزرگ در کابل صورت بگیرد، ما از این ناحیه نگران استیم. ما این اطلاعات را با شما در میان گذاشتیم که باز ما را متهم نکنید. ما اطلاعات کافی راجع به جزییات نداریم، اما یک حادثه ی بزرگ به وقوع خواهد پیوست. خواهش ما این است که اگر

چنین حادثه‌ای رخ داد ما را متهم نکنید. ما اگر اطلاعات دقیق‌تر داشته باشیم با شما در میان می گذاریم. ما واقعا از پناه‌گاه‌های طالبان اطلاع نداریم". معین وزارت خارجه چنان آشکار دروغ می گفت که حتا داوودزی که برای مدت طولانی به حسن نیت پاکستان در برابر افغانستان باور داشت، دیگر نتوانست به سکوتش ادامه دهد و در پاسخ او گفت: "این درست نیست که شما بگویید که از پناه‌گاه‌های تروریستان اطلاع ندارید. پسر یک افغان ربوده شده بود. وی در جستجوی فرزندش و به منظور آزادسازی او، در پشاور و نه در جای دیگری با حقانی دیدار کرده بود. خانواده‌های رهبران طالبان در پاکستان اقامت دارند، برخی از آنان تجارت دارند و فرزندان‌شان آشکارا و علنی به مکتب می‌روند". در ادامه ی این سخنان انجینیر نبیل رییس عمومی امنیت ملی افغانستان با تمام جزییات در باره ی فعالیت‌ها و همکاری‌های آی‌اس‌آی با طالبان و مداخله‌ی آن در افغانستان توضیحات داد. نبیل بسیار مستند و با ارائه ی شواهد صحبت کرد. معین وزارت خارجه‌ی پاکستان هیچ پاسخی نداشت و فقط گفت که ما "در یک مرحله ی نوی از روابط دو کشور قرار گرفته‌ایم. باید از این فضای به‌دست‌آمده به سود دو کشور و برای تامین امنیت استفاده کنیم". محمود خان اچکزی که تا آن زمان خاموش بود، با متانت بسیار چنین گفت: "وقتی صدراعظم مرا خواست و از من تقاضا کرد تا نامه‌ی وی را به شما بیاورم، من به ایشان گفتم که شما باید به حاکمیت افغانستان احترام بگذارید و به تروریستان پایگاه ندهید". حامد کرزی به معین سیاسی گفت که "من به نامه ی جناب صدر اعظم پاسخ می‌دهم و خوشحال می‌شوم اگر ایشان به افغانستان تشریف بیاورند".

رییس جمهور کرزی به نامه‌ی نواز شریف پاسخ نوشت و من موظف شدم تا این نامه را شخصا به نواز شریف تسلیم دهم. در ۲۶ جون با

صدراعظم پاکستان دیدار کردم. حامد کرزی در نامه‌اش بر مبارزه ی مشترک بر تروریسم و عدم تفکیک میان گروه‌های تروریستی و اجتناب از دسته‌بندی میان آن ها به خوب و بد تاکید کرده بود. در ضمن رییس جمهور افغانستان با اشاره به تجارب افغانستان تاکید کرده بود که باید به زندگی افراد ملکی و غیرنظامی در جریان انجام عملیات نظامی توجه صورت گیرد و از هر نوع تلفات ملکی اجتناب شود. من با هیئتی متشکل از نمایندگان برجسته ی وزارت خارجه، دفاع ملی، امنیت ملی و دفتر شورای امنیت ملی به پاکستان رفته بودم. صدراعظم پاکستان در حضور وزیر دفاع، مشاور روابط خارجه و امنیت ملی و سایر افراد برجسته ی پاکستانی هدایت داد که "باید با برادران افغان یک گفتگوی سازنده داشته باشید و کوشش شود همان گونه که در نامه ی رییس جمهور افغانستان نوشته شده است، به نتایج مشخص برسیم". در گفتگوهای دو جانبه که در مقر وزارت خارجه‌ی پاکستان برگزار شدند، از جانب پاکستان افزون بر سرتاج عزیز، معین وزارت خارجه، معاون آی‌اس‌آی و رییس عملیاتی اردوی آن کشور نیز حضور داشتند. در این گفتگوها توافق شد تا هر دو طرف علیه کلیه ی تروریستان، بدون تبعیض مشترکا عمل کنند. در ضمن توافق صورت گرفت تا هر دو طرف یک گروه کاری را برای بررسی همکاری‌های امنیتی که ریاست آن را معاونان وزرای خارجه بر عهده داشته باشند، ایجاد کنند. توافق شد تا نخستین نشست این گروه در سوم جولای ۲۰۱۴ در پاکستان برگزار شود. همچنین در زمینه ی تسهیلات تجارتی و ترانزیتی برای هر دو طرف نیز توافق‌های لازم به عمل آمد. پاکستانی‌ها وعده دادند تا با استفاده از تمام امکانات از روند صلحی که رهبری آن را خود افغان‌ها داشته باشند و از آن افغان‌ها باشد، حمایت کنند. اعضای هیئت افغانستان از این‌همه نتایج مثبت به وجد آمده بودند و گمان می کردند که در

پاکستان تغییرات اساسی رونما گردیده است. من به این باور بودم که این‌ها همه بازی با کلمات اند و پاکستان هیچ اقدام عملی انجام نخواهد داد و وقتی برای صرف غذا با لفت به منزل بالاتر می‌رفتیم، رییس عملیاتی اردوی پاکستان در حضور سرتاج عزیز به من گفت: "دکتور سپنتا، ملافضل الله را به ما تسلیم کنید". من هم در پاسخ او گفتم که تقاضای مشروعی است اگر ما می‌دانستیم که ملا فضل الله کجاست و با شوخی افزودم که جنرال بیایید با هم یک معامله را انجام دهیم شما حقانی را تسلیم کنید و ما هم ملا فضل الله را و به این‌همه کشتار و قربانی پایان دهیم. جنرال جدا باور کرده بود که من می‌دانم فضل الله در کجاست. در حالی که واقعیت چنین نبود. ما بر فضل الله کنترولی نداشتیم و حتا مناطقی که وی در آن گشت و گذار می کرد، در کنترول امریکایی ها بودند. اما من خوشحال بودم از این که به جنرال مسؤول عملیات پاکستان در وزیرستان می‌فهماندم که به خانه کس سنگی مینداز تا به خانه‌ی تو سنگی نیندازد. وقتی که جنرال پیشتر از سایر اعضای هیئت به راولپندی می‌رفت تا جنرال راحل شریف را برای گفتگو با من آماده سازد، من به او گفتم: جنرال، به لوی‌درستیزتان بگویید که اقدام‌های عملی علیه تروریستان و نابودی پناه‌گاه‌های آن ها بسیاری از مشکلات را حل می کند.

جنرال راحل شریف از من تقاضا کرده بود تا با وی در مقر فرماندهی او در راولپندی دیدار داشته باشم. من به کابل تیلفون زدم و به رییس جمهور افغانستان گفتم که در این‌جا یک اشکال تشریفاتی وجود دارد. جنرال شریف همتای من نیست؛ درست نیست تا من به مقر فرماندهی او بروم. رییس جمهور افغانستان گفت: "جنگ و صلح ما به دست او است. او نماینده‌ی اصلی پاکستان است، برو و با او صحبت کن و دیدگاه‌های افغانستان را با او در میان بگذار..." من با راحل

شریف در دفتر او در مقر فرماندهی اردوی پاکستان دیدار کردم. در همین ساختمان چند سال پیش از آن جنرال مشرف را دیده بودم. در این دیدار جنرال ظهیرالاسلام رییس آی‌اس‌آی و رییس عملیاتی اردوی پاکستان نیز حضور داشتند. جنرال شریف به مثابه‌ی یک انسان از هر دو پیشکسوت خود، مشرف و کیانی، متفاوت بود. وی در برخوردهایش محترمانه صحبت می‌کرد و پیوسته بر اراده‌ی پاکستان برای همکاری با افغانستان تاکید می‌کرد. وی بر مسایل تسلط داشت؛ اما آن تکبری که در مشرف و کیانی دیده می‌شد، در وی کمتر متبارز بود. من که در مذاکره با مسؤولان پاکستانی به حد کافی تجربه داشتم نه مرعوب آن نخوت پیشکسوتان این جنرال می‌شدم و نه هم از صمیمیت ظاهری و برخورد محترمانه‌ی وی به وجد می‌آمدم. به جنرال گفتم که من در بیجینگ با رییس آی‌اس‌آی گفتگو داشتم و در اثر تقاضای چینی‌ها یک نقشه‌ی راه را نیز تهیه کرده و در اختیار وی قرار دادم؛ اما پاسخ شما سکوت بود. همان‌گونه که به وعده‌ی انتقال نامه‌ی شورای صلح افغانستان به ملا عمر وفا نشد، به هیچ یک از وعده‌های داده شده، عمل نگردید. خدا می‌داند که در این لحظه جنرالان پاکستانی تا چه اندازه بر بی‌اطلاعی ما می‌خندیدند. به دلیل این‌که در حین ملاقات من با وی مدت‌ها از مرگ ملا عمر گذشته بود.

در سال ۲۰۱۳ در یکی از جلسات شورای امنیت ملی افغانستان، نبیل رییس عمومی امنیت ملی گزارش داد که وی اطلاعات موثقی مبنی بر این‌که ملا عمر در کراچی در گذشته، به دست آورده است. اما رییس جمهور افغانستان به او اجازه نداد تا در این زمینه بیشتر صحبت کند. رییس جمهور گفت که "امنیت ملی ما گزارش‌های واهی را به جای حقیقت می‌گیرد. این یک بازی دیگر آی‌اس‌آی است." وی افزود که "از طریق افراد قابل اعتماد می‌داند که ملا عمر زنده است و

در گرو پاکستان قرار دارد". تاریخ نشان داد که نبیل حق داشت و ما بهای بی‌اعتمادی به استخبارات افغانستان را بسیار سنگین پرداختیم.

من به جنرال راحیل شریف بعد از تعارفات معمول گفتم: "جنرال، کشورهای ما در موقعیت بسیار دشوار قرار دارند. آینده ی امنیت و صلح به همکاری صادقانه ی ما وابسته است. ما به این باور نیستیم که تروریستان خوب و بد وجود دارند. باید تصمیم بگیریم که مشترکا با همه ی آنان یا صلح بکنیم و یا این که با توسل به زور آنان را به شکست وادار یم. ما در افغانستان نگرانی داریم که در پاکستان، آن‌عده از تروریستانی که علیه افغانستان می‌جنگند، تروریستان خوب تلقی می‌شوند و آن عده‌ای که علیه پاکستان می‌جنگند تروریستان بد. پیشنهاد من به شما این است که بیایید فعالیت‌های‌مان را هماهنگ بسازیم. شما علیه پناه‌گاه‌های تروریستانی که علیه افغانستان می‌جنگند در داخل پاکستان اقدام کنید و ما هم علیه آن عده طالبان پاکستانی که احتمالا از خاک ما علیه شما دست به اقدامات می‌زنند، عملیات می کنیم. ما می‌توانیم این عملیات را با هم هماهنگ بسازیم. ما باید این کارها را به گونه‌ی اپراتیفی و عملیاتی هماهنگ بسازیم و پیش از هر اقدامی اعلام بکنیم که ما با هر نوع تروریسم مخالف استیم. مثلا شما بگویید که گروه حقانی در میرامشاه یکی از اهداف عملیاتی شما است...".

جنرال پاکستانی ابراز همکاری کرد و فردای روزی که من از پاکستان به کشور برگشتم، سخنگوی اردوی پاکستان اعلام کرد که "اردوی پاکستان تروریست‌ها را به خوب و بد تفکیک نمی کند و گروه حقانی نیز اگر در وزیرستان حضور داشته باشد، یکی از اهداف آن‌ها خواهد بود" و این در حالی بود که بر اساس اطلاعات امنیت ملی افغانستان سران این گروه موقتا با طیاره‌ی اردوی پاکستان به جاهای امن انتقال

داده شده بودند. همان طور که در بالا اشاره شد من با سران آی‌اس‌آی افزون بر دیدارهای معمولی که در حاشیه‌ی گفتگوهای دو کشور صورت می‌گرفتند، در بیجینگ دو دیدار داشتم که در این‌جا به محتوای گفتگوها اشاره می‌کنم.

من با جنرال پاشا رییس آی‌اس‌آی که ظهیرالاسلام جانشین او شده بود، چندین بار ملاقات داشتم. به باور من مهمترین دیدار ما در بیجینگ بود. در نتیجه ی تلاش‌های ما برای بسیج جمهوری چین در حمایت از مساعی افغانستان برای رسیدن به صلح، وزیر خارجه‌ی آن وقت چین، یان گیشی، از سفیر سابق آن کشور در پاکستان، سفیر لو، که رهبری بخش آسیایی وزارت خارجه‌ی آن کشور را بر عهده داشت، خواسته بود تا زمینه ی ملاقات مخفی را میان من و رییس آی‌اس‌آی فراهم کند. از جانب افغانستان تنها رییس جمهور کرزی در جریان این قضیه قرار داشت. کرزی از من خواست تا شیدا محمد را که معاون من در شورای امنیت ملی بود، نیز با خود ببرم. من از این همراهی ناراحت نبودم به دلیل این که من همیشه به استخباراتیان پاکستانی اعتماد نداشتم و از این که مبادا جانب آی‌اس‌آی این گفتگوها را به گونه‌ی نادرست به برون انعکاس بدهد و از جانب دیگر می‌خواستم در حضور یکی از نزدیکان رییس جمهوری با نماینده‌ی استخبارات پاکستان گفتگو کنم.

در ملاقات بعدی که با ظهیرالاسلام رییس جدید آی‌اس‌آی نیز با پادرمیانی چینی‌ها انجام یافت، ما هر دو طرف مواضع‌مان را مطرح کردیم. در دیدگاه‌های آی‌اس‌آی تغییری به وجود نیامده بود؛ اما آن‌ها به دلیل فشار چینی‌ها نمی‌خواستند طوری وانمود کنند که آماده‌ی گفتگو و همکاری نیستند. این ملاقات در زمانی صورت

گرفت که روزانه حملات توپ‌خانه‌ای پاکستان در داخل افغانستان ادامه داشتند و حملات انتحاری در کابل تجربه‌ی روزانه‌ی ما را تشکیل می دادند. در نهایت قرار بر این شد تا جانب افغانستان یک نقشه ی راه را برای رسیدن به یک رابطه ی استراتژیک به پاکستانی‌ها پیشنهاد کند. این تقاضا زمانی صورت می گرفت که شورای عالی صلح افغانستان نیز چند ماه پیش از آن یک نقشه ی راه را برای رسیدن به صلح به مقام‌های پاکستانی داده بود.

من پس از برگشت به کابل متنی را به رییس جمهوری کرزی به مثابه‌ی نقشه‌ی راه پیشنهادی از جانب افغانستان به پاکستان ارائه دادم. من آگاهانه این متن را به زبان فارسی و انگلیسی تهیه کرده بودم. رییس جمهور کرزی متن‌های انگلیسی را آسانتر می‌خواند و از جانب دیگر من می‌خواستم تا وی هرچه را که تایید می کند به زبانی باشد که احتمالا ما با پاکستانی‌ها روی آن کار خواهیم کرد. رییس جمهور تغییرات لازم را در متن وارد کرد و متن نهایی را پس از بازخوانی با قلم سرخ نشانی کرد و به من پس داد. این متن از طریق چینی‌ها در اختیار پاکستانی‌ها گذاشته شد. تنها واکنشی که پاکستانی‌ها نشان دادند این بود که این متن با نقشه ی راه شورای صلح تفاوت‌هایی دارد. در حالی که این بسیار طبیعی بود؛ ما از طریق این نقشه‌ی راه می‌خواستیم تا عمدتا روابط دو جانبه‌ی دولتی را سامان بدهیم که در آن صلح یکی از مسایل اساسی بود. چند روز بعد از این که ما متن نقشه‌ی راه را به چینی‌ها تسلیم دادیم، شارژدافر سفارت آلمان در کابل از من تقاضای ملاقات عاجل کرد. وی به من گفت که "وزیر خارجه ویسترویله با خانم حنا ربانی کهر در برلین ملاقات داشته و مشکل ادامه ی تروریسم در افغانستان را با وی در میان گذاشته است. خانم حنا ربانی به وی گفته است که گفتگوهایی با پادرمیانی چینی‌ها در جریان است و ما با افغانستان توافق کرده‌ایم تا

نقشه‌ی راه خود را برای بهبود روابط دو کشور ارائه دارد؛ قرار است دکتور سپنتا این متن را از طریق چینی‌ها در اختیار ما قرار دهد". برای من بسیار جالب بود که این گفتگوهای پنهانی را چرا پاکستانی ها در حضور آلمان‌ها افشا کرده بودند. موضوع به باور من چند جنبه داشت؛ اول پاکستانی‌ها می‌خواستند تا از طریق آلمان‌ها به امریکایی ها و سایر کشورهای غربی بگویند که افغان‌ها پنهان از شما کارهایی می کنند و ما به شما اعتماد داریم و چیزی را از شما پنهان نمی کنیم. جانب دیگر قضیه به دلیل این که نظام پاکستان، یک نظام استخباراتی است، آنان گمان می کردند که من هم گزارش فعالیت‌هایم را به آلمان‌ها می‌دهم. برای آن عده سیاست‌مداران پاکستانی که ریشه در آی‌اس آی داشتند، کمتر قابل تصور بود که سیاست‌مداران افغان، می‌توانند مستقلانه عمل کنند. وقتی شارژدافر آلمان این قضیه را با من در میان گذاشت، من به او گفتم که ما با پاکستانی‌ها و چینی‌ها توافق داشتیم که این گفتگوها پنهان بمانند و افغانستان خلاف آن عمل نمی کند. متن نقشه ی راه را از پاکستانی‌ها بخواهید. از آن روز به بعد در نحوه‌ی برخورد وزیر خارجه‌ی آلمان با من تا زمانی که وزیر خارجه‌ی جدید آن کشور فرانک والترشتاین‌مایر که از دوستان قدیمی من بود، مسؤولیت وزارت خارجه را عهده‌دار شد، سردی محسوسی رونما گردید.

متن پیشنهادی افغانستان برای ارتقای روابط دو جانبه به سطح استراتژیک که ما از طریق چینی‌ها به پاکستانی‌ها ارائه کردیم، چنین بود:

گام‌های عملی برای همکاری میان دو کشور افغانستان و پاکستان

۱. حملات اردوی پاکستان بر این سوی خط دیورند از فردا متوقف می‌شود؛

۲. بیست و سوم ماه جون رهبران ملکی و نظامی دو کشور در کابل یا اسلام‌آباد اراده ی‌شان را برای مبارزه با تروریسم و نابودی پناه گاه‌ها اعلام می‌دارند؛

۳. برای برداشتن گام‌های عملی کمیته ی عالی همکاری میان دو کشور مرکب از بخش‌های امنیتی، اقتصادی و سیاسی به ریاست وزرای خارجه و یا مشاوران امنیت ملی اعلام موجودیت می کند؛

۴. این کمیته در قدم نخست، خطوط اقدام‌های عملی امنیتی را تدوین می کند. گام‌های نخست امنیتی باید شامل موارد زیر باشد:

الف) همکاری عملی برای جلوگیری از هر نوع فعالیت تخریبی تروریستی علیه یکدیگر،

ب) در این رابطه اقدام برای برچیدن تمام پناه گاه‌ها و قطع راه‌های اکمالاتی تروریستان، تعطیل اردوگاه‌های آموزشی، تخریب فابریکه‌های تولید بمب و واسکت‌های انتحاری وغیره،

ج) پاکستان رهبران طالبان را وامی‌دارد تا رسما به مذاکرات صلح حاضر شوند، در غیر آن همه‌ی آن‌ها را از خاک آن کشور اخراج می کند،

د) هر دو کشور مشترکا تلاش می کنند تا برای ملا عمر رهبر طالبان در یکی از کشورهای اسلامی محلی برای بودوباش پیدا کنند،

هـ) افغانستان و پاکستان در امر برچیدن پناه گاه‌های طالبان شورای کویته، شبکه ی حقانی و تحریک طالبان پاکستانی

همکاری نموده و در صورتی که مشاهده شود آن ها از خط دیورند عبور می کنند دست به اقدامات مشترک می‌زنند،

و) نیروهای امنیتی و دفاعی دو کشور با شروع اقدامات یادشده در امر مبارزه با تروریسم به تبادله ی وسیع اطلاعات پرداخته و در صورت ادامه‌ی موجودیت پایگاه‌ها و پناه‌گاه‌های تروریستان دست به عملیات تصفیه‌ای می‌زنند.

همکاری ترانزیتی و اقتصادی

۱. قرارداد ترانزیتی امضاشده میان دو کشور کاملا و در تمام ابعاد عملی می‌شود و تمام موانع بر سر راه عملی‌شدن آن برداشته می‌شود؛

۲. وزارت‌های داخله ی دو کشور، در چارچوب کمیسیون دو جانبه، یک گروه کاری را برای تقویت کنترول و توسعه ی همکاری‌های مرزی به شمول، شناسایی بیومتریک ایجاد می کنند؛

۳. دو کشور مشترکا در جهت تحقق پروژه تاپی[۱] و کاسا ۱۰۰۰[۲] اقدام نموده و در گفتگوها با کشورهای دخیل مواضع‌شان را هماهنگ می‌سازند.

همکاری استراتژیک میان دو کشور

۱. در صورت پیشرفت عملی در موارد یادشده، دو کشور روی چارچوب همکاری‌های استراتژیک گفتگو نموده و سند

---

[۱] TAPI
[۲] CASA

همکاری‌های استراتژیک را به زودترین فرصت نهایی می‌سازند؛

۲. افغانستان، پاکستان و هند به منظور اعتمادسازی گفتگوهای سه‌جانبه را آغاز می کنند. این گفتگوها می‌توانند شامل مسایل مبارزه با مواد مخدر و سایر مسایل مورد تایید هر سه کشور باشند.

پیش از آن‌که به صحبت‌های خود با آقای راحل شریف برگردم، می‌خواهم بخشی‌هایی از گفتگوی خودم با رییس آی‌اس‌آی، جنرال ظهیرالاسلام، را که در یازدهم جون ۲۰۱۲ در آن روی ارسال سند یادشده از جانب افغانستان توافق شده بود، در این‌جا نقل کنم:

موضوع: اعتماد سازی

من بعد از تعارفات معمول گفتم: "وضعیت سیاسی و امنیتی در منطقه و در افغانستان و پاکستان موجب نگرانی ما است. دو کشور افغانستان و پاکستان از تروریسم رنج می‌برند. رشد اقتصادی کشورهای ما به ویژه توسعه ی اقتصادی پاکستان عملا در شرایطی متوقف گردیده است که همسایه‌های ما مانند چین و هند از رشد اقتصادی سریع برخوردار اند. سوال اساسی این است که چگونه می‌توانیم علیه تروریسم مبارزه و بر آن غلبه کنیم. برخی واقعیت‌هایی وجود دارند که عامل بی‌اعتمادی میان ما می‌شوند. من آرزو دارم تا از شما بشنوم که چگونه می‌توانیم مذاکرات جدی داشته باشیم. ما دو کشوری استیم که بیشتر از بسیاری از کشورهای جهان مشترکات داریم. دین و فرهنگ مشترک داریم و در همسایگی هم قرار داریم. پاکستان میزبان میلیون‌ها افغان بوده است و بیش از هر کشور دیگری با مهاجران افغان رفتاری دوستانه داشته است. ما در اسلام‌آباد در جلسه‌ای که در آن

رییس جمهور افغانستان، نخست وزیر پاکستان، وزرای خارجه‌ی دو کشور، سفرای دو کشور، این‌جانب و آقای کیانی لوی‌درستیز پاکستان و جنرال پاشا حضور داشتند، از جنرال پاشا تقاضا کردیم تا پیام ما را به رهبران طالبان برساند. جنرال پادشاه رییس قبلی آی‌اس‌آی وعده کرد تا در ظرف سه هفته پاسخ ملا عمر را به ما بیاورد. اما امروز بیشتر از سه ماه می گذرد و تا کنون هیچ خبری نیامده است. دیدار با ملا برادر در زندان پاکستان موفقانه نبود (این دیدار را سفیر افغانستان با وی انجام داد). ملا برادر گفته است که طی دو سال که در زندان است هیچ گونه ارتباطی با طالبان ندارد و اکنون دیگر هیچ نقش با اهمیتی در رهبری طالبان ندارد. ما آرزو داریم تا شما:

- طالبان را تشویق کنید وآن‌ها را به میز مذاکره بیاورید؛
- به ما بگویید که نگرانی‌های مشخص پاکستان کدام‌ها اند و شما از ما چی انتظاری دارید؛
- موضوعات دیگری که شما با ما مطرح کرده‌اید، از جمله این که:

۱. پشتون‌های پاکستان باید جانب اسلام‌آباد بنگرند و پشتون‌های افغانستان جانب کابل؛
۲. روابط افغانستان و هند و نگرانی‌های شما در این رابطه؛
۳. من از لوی‌درستیز شما شنیدم که شما در باره‌ی فعالیت‌های بلوچ‌ها در قندهار نگرانی دارید و گمان می کنید که آنان در قندهار دارای پایگاه و قرارگاه استند. در این مورد می خواهم که با قاطعیت بگویم که اگر شما اطلاعاتی دارید به ما بدهید و ما اقدام خواهیم کرد.

۴. مشکلات پاکستان با ایالات متحده: این مساله مربوط به خود شما است. اگر ما جدیدا پیمان استراتیژیک امضا کرده‌ایم، شما چهار دهه است که با آن‌ها روابط استراتیژیک دارید.

جنرال ظهیرالاسلام در پاسخ من گفت:

۱. بی‌اعتمادی میان دو کشور پیشینه ی تاریخی دارد. این امر به دوران جهاد بر می گردد. به هیچ وجه موضوع پشتون‌ها در دو کشور در این رابطه مطرح نیست. آن‌چه در آن دوران و رهبری آن دوران واقع شده است سبب بی‌اعتمادی گردیده است. موضوع ایجاد جنبش طالبان و این که چه کسی آنان را به وجود آورد و چگونه به قدرت رسیدند و این که چه کسی ایشان را کنترول می کند، این‌ها مسایلی اند که موجب بی‌اعتمادی شده‌اند. حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و وقایع بعد از آن و ادامه ی فعالیت‌های طالبان، عوامل بی‌اعتمادی اند. همه‌ی این‌ها به گذشته مربوط است. جنرال کیانی همیشه می گوید که بی‌ثباتی افغانستان مایه‌ی نگرانی ما است. ما باید برای ثبات در افغانستان کوشش کنیم. روند آشتی ملی و مذاکرات صلح باید افغانی باشد، افغان‌ها باید با هم بنشینند و صلح کنند. هر مداخله‌ی خارجی در این راستا نتیجه‌ی مطلوب به بار نمی‌آورد. در سه سال گذشته در همین راستا حرکت کردیم؛ ما متعهد استیم تا از هر روندی که در همین استقامت باشد، حمایت کنیم. نشر بیانیه‌های رییس جمهور کرزی و نخست‌وزیر گیلانی مهمترین گام در همین راستا استند. افغان‌ها با هم بنشینند، مذاکره کنند و هرگونه کمکی که شما فکر می کنید ما انجام داده می‌توانیم، انجام می‌دهیم.

سال ۲۰۱۴ می‌تواند منجر به خلا گردد و اگر این خلا پر نگردد، هم برای شما و هم برای پاکستان مشکل‌زا است؛

۲. موضوع مرزهای میان دو کشور، برای ما به عنوان مشکل مطرح نیست. چنین مشکلی دیگر وجود ندارد. وقتی ما می‌گوییم که پشتون‌ها در هر دو کشور به پایتخت‌های کشورهای‌شان بنگرند، این موضوع دیگری است. اردوی پاکستان درمناطق سرحدی جابه‌جا شده و امنیت را تامین نموده است. تنها یک محل باقی مانده که در آن‌جا نیز ما در زمان لازم نیروهای‌مان را مستقر می‌کنیم. این فکر درست نیست که ما طالبان را در آن محل کمک می‌کنیم. آنان مردم ما را هم به قتل می‌رسانند. عناصر خارجی هم در این محل وجود دارند. باید راه‌هایی را جستجو کرد تا عوامل بی‌اعتمادی کم شده و از میان برداشته شوند. ما می‌دانیم که در بلوچستان مسایلی وجود دارد. رییس جمهور کرزی گفت که دیگر کمپ‌های مخالفین در قندهار وجود ندارند و ما آن را از میان برداشته‌ایم؛ اما ما شواهدی داریم که پناه‌گاه‌ها وجود دارند و در بلوچستان خراب‌کاری می‌کنند.

من با صبوری و حوصله به حرف‌های جنرال ظهیرالاسلام گوش دادم؛ اما دریغ که هیچ سخن نو و پیشنهاد نوی در این حرف‌ها نبود. رییس آی‌اس‌آی نمی‌خواست سخن اصلی را بگوید. در حالی که ما می‌دانستیم که آنان از ما چه می‌خواهند. بسیار روشن بود که پاکستان به کمتر از تسلیمی و سپردن مدیریت سیاست خارجی افغانستان به پاکستان راضی نبود. من در پاسخ او گفتم که ما موافقیم و این خواست ما است که روند صلح باید افغانی بوده و تحت رهبری

افغان‌ها به پیش برده شود. ما حاضریم با طالبان مذاکره کنیم. در مورد بلوچ‌ها باید بگویم که واقعیت طور دیگری است. مهاجرین بلوچ در سال ۲۰۰۸ پس از کشته‌شدن نواب اکبر خان بوگتی به افغانستان آمدند. ما در همان وقت هم به سفیر شما و هم به اداره‌ی سازمان ملل برای پناه‌گزینان اطلاع دادیم. اداره‌ی مهاجران ملل متحد ثبت و سجیل این افراد را که مرکب از زنان و کودکان و افراد ملکی بودند، بر عهده گرفت. اما با این‌هم اگر شما اسنادی دارید و شواهدی دارید که در داخل خاک افغانستان پایگاه و پناه‌گاه جنگ‌جویان بلوچ وجود دارد، ما حاضریم چنین پایگاه هایی را از میان برداریم. من به شما اطمینان می‌دهم که چنین چیزی واقعیت ندارد. من به لوی‌درستیز شما نیز گفتم که شواهد را ارائه کنید؛ اما هیچ اطلاع و سندی ارائه داده نشد. بلی نواسه‌ی بوگتی در افغانستان بود، اما حالا به اروپا رفته است. من به شما اطمینان می‌دهم که نه رییس جمهور و نه هم من از سازماندهی عملیات خراب‌کارانه از داخل افغانستان علیه پاکستان اطلاع داریم. اگر شما اطلاعاتی دارید لطفا با ما در میان بگذارید و من به شما قول می‌دهم که ما اقدام می کنیم.

ظهیرالاسلام در پاسخ من گفت که "وقتی گفتم فعالیت تخریبی وجود دارد، نمی خواهم بگویم از جانب دولت افغانستان است. ممکن است دیگران در این امر دخیل باشند". در این مورد اشاره‌ی او به هند بود. واقعیت این بود که این برداشت ناشی از یک توهم بود. مقام‌های پاکستانی تا سرحد جنون‌آوری مبتلا به هندهراسی بودند. هند در برابر پاکستان با احتیاط بی‌مانندی عمل می کرد و حتا از داشتن یک رابطه‌ی معطوف به کارهای عملی علیه پاکستان ترس داشت. سیاست هند مشحون از احتیاط و خویشتن‌داری بی‌مانند در برابر پاکستان بود.

من در پاسخ جنرال گفتم: جنرال، در کشور ما مناطقی وجود دارند که به مفهوم متداول زیر کنترول ما قرار ندارند، بل که نیروهای بین‌المللی آن مناطق را کنترول می‌کنند. فضای افغانستان متاسفانه مطلقا در کنترول دیگران است. ما هیچ اطلاعی در باره‌ی فعالیت‌های تخریبی از قلمرو افغانستان علیه پاکستان نداریم. یک بار دیگر تاکید می‌کنم که اگر شواهدی و اندک اطلاعاتی دارید با ما در میان بگذارید و ما اقدام خواهیم کرد. واقعیت این بود که نهضت آزادی‌خواه بلوچ در پاکستان دست به عملیات چریکی می‌زد. طبیعی است که ادامه‌ی یک جنگ پارتیزانی بزرگ بدون داشتن یک پشت جبهه و امکانات لوژیستیکی ناممکن است. همان‌گونه که این امر در مورد طالبان صادق است، می‌توانست در مورد بلوچ‌ها نیز حرف‌هایی باشد؛ اما واقعیت این است که ما ناتوان‌تر از آن بودیم که چنین امری را سازمان دهیم. به باور من هند نیز محتاط‌تر از این بود تا دست به چنین ماجراجویی بزند. اگر واقعا از قلمرو افغانستان فعالیت‌های تخریبی علیه پاکستان انجام یافته باشد، ناممکن است که بدون آگاهی و توافق امریکایی ها و انگلیس‌ها که تمام حوزه‌ی هلمند و قندهار را در آن زمان زیر کنترول داشتند، کاری صورت گرفته باشد، اما پاکستانی‌ها که در روابط دیپلوماتیک‌شان بسیار زیرک بودند، نمی‌خواستند با امریکایی ها روبه‌رو شوند. در پاسخ جنرال گفتم: ما اطلاعات کافی داریم که پناه‌گاه‌های طالبان در پاکستان وجود دارند؛ حتا در مناطق غیرقبایلی چون کراچی و کویته. ما در این مورد اسناد کافی داریم و به شما ارائه می‌کنیم. حالا زمان آن رسیده است که باید وارد عمل شد. ما می‌خواهیم که آنان را وارد مذاکره کنید. این مذاکرات در هر کجا که می‌خواهید، عربستان، چین، پاکستان و یا در افغانستان می‌توانند برگزار شوند. ما در باره‌ی جلسات طالبان در داخل پاکستان و این که

کدام نهادها به آنان کمک می کنند، اطلاعات کافی داریم. مبارزه با طالبان در نهایت به سود پاکستان است. شما یک کشور بزرگ و دارای سلاح‌های اتمی هستید. اگر با تروریسم مبارزه صورت نگیرد، مشکلات شما نیز زیاد می‌شود و روند توسعه‌تان آسیب می‌بیند. افغانستان می‌تواند عمق استراتیژیک تجارتی و دهلیز انتقال انرژی برای پاکستان باشد. هر دو کشور از دوستی صحبت می کنند، اما حالا زمان عمل است. ممکن است که هر دو کشور بتوانند از مشکلات کنونی به تنهایی بدر آیند، اما قیمت گزاف باید بپردازند. شما از این که تعدای از زندانیان عادی طالبان را به افغانستان فرستاده‌اید، تشکر می کنم. اما نیاز اصلی این است تا با ملا عمر و گروه او گفتگو صورت بگیرد. شما به آلمان‌ها اجازه دادید تا با طالبان گفتگو کنند؛ شما با امریکایی‌ها نیز چنین همکاری‌ای را کرده‌اید؛ چرا این زمینه را برای ما فراهم نمی کنید. در مورد سوال شما که چرا افغانستان و پاکستان نمی‌توانند دارای روابط استراتیژیک باشند، باید بگویم که ما به گام‌های عملی که موجب اعتماد شوند، نیاز داریم. برای ایجاد اعتماد اجازه بدهید طالبان وارد مذاکره شوند و مانع آن‌ها نشوید.

ظهیرالاسلام گفت که "ما هرگز مانع طالبان نشده‌ایم. آنان به قطر رفته‌اند و به عربستان سعودی نیز رفته‌اند". منظور او از سفر نمایندگان طالب برای گشایش دفتر قطر بود. این کار با پروسه‌ی گفتگوهای طیب آغا منشی ملا محمد عمر و ملاقات‌های او در کویته، مونشن و قطر با مقام‌های آلمانی شروع شده بود. ما در جریان این قضایا از طریق آلمان‌ها قرار داشتیم. آلمان‌ها با اعتماد کامل ما را در جریان قرار می‌دادند. بعدا امریکایی‌ها رهبری را از دست ایشان گرفتند و شکاکیت‌ها و بی‌اعتمادی‌های رییس جمهور کرزی نیز باعث شد تا آلمان‌ها پای‌شان را از این پروسه برون کنند. در مورد پروسه‌ی قطر،

واقعیت این بود که ما بر نیات ایالات متحده و پاکستان شک کرده بودیم و به این باور بودیم که ایالات متحده می‌خواهد در غیاب ما با طالبان صلح کند و حکومت افغانستان را کنار بگذارد.

ظهیرالاسلام در ادامه‌ی صحبت‌هایش گفت که "برای پاکستان مهم نیست که ما را در پروسه شریک بسازید یا نه. ما خوشحال می‌شویم که مذاکره بین افغان‌ها شروع شود. من از او پرسیدم که خوب شما برای شروع پروسه مشخصا چگونه کمک می کنید؟

جنرال با ناراحتی در پاسخ من گفت: "این درست نیست که ما طالبان را به میز مذاکره آورده می‌توانیم. شما از ما خواستید که ملا برادر را تشویق کنیم که به شما در پروسه‌ی صلح کمک کند. او گفت اگر پاکستان از من چنین چیزی بخواهد، خودکشی می کنم، چون رهبری طالبان مرا خاین می‌پندارد. او نمی‌خواهد با رهبری طالبان در باره‌ی این که با شما به گفتگوهای صلح بنشینند، صحبت کند. شما از ما تقاضا دارید تا ملا برادر رها شود. اما سوال این‌جاست که کجا برود؟" من در پاسخ او گفتم که به کابل. او می‌تواند مانند آقای متوکل در شهر کابل زندگی کند. ما مصؤونیت او را تامین می کنیم، محافظتش می کنیم، ما به طالبان مصؤونیت می‌دهیم. آنان می‌توانند در روند سیاسی شریک شوند. آقای جنرال، طالبان افغان و خارجی را که ما در کابل دستگیر و زندانی کرده‌ایم راجع به پناه‌گاه‌ها در پاکستان معلومات داده‌اند؛ ما می‌دانیم که پناه‌گاه‌ها در کجا واقع شده‌اند. ما می‌دانیم که رهبران طالبان در میرامشاه، کویته و حتی کراچی زندگی می کنند. آنان را به مذاکره حاضر کنید. ما یقین داریم که شما می‌توانید این کار را بکنید. ما می‌توانیم مخفیانه، یا در حضور شما و یا حضور چینی‌ها با آنان مذاکره کنیم. اگر باز هم ادعا می کنید که خبر

ندارید که آنان در کجایند، ما حاضریم آدرس‌های‌شان در پاکستان را به شما بدهیم. اگر گمان می کنید که مخالفین شما در کشور ما پناهگاه دارند، شما هم می‌توانید آدرس‌های مخالفین‌تان را به ما بدهید تا اقدام کنیم. بدین گونه می‌شود اعتماد ایجاد کرد. ظهیرالاسلام در پاسخ گفت که "ما از شما و از مذاکرات حمایت می کنیم. اگر شما آدرس‌های طالبان را دارید در دسترس ما بگذارید ما اقدام می کنیم. البته میرامشاه مستثنی است". واقعیت این بود که ما آدرس‌ها را داشتیم. در گذشته هم چند بار آن‌ها را در اختیار پاکستان گذاشته بودیم. به جای اقدام، پاسخ پاکستان این بود که "در این آدرس‌ها کسی نبوده است و خانه‌ها قبل از رفتن ما تخلیه شده بودند". من با تمام نیرو بر خود فشار می‌آوردم تا صبرم را از دست ندهم. جنرال آشکارا دروغ می گفت. من در دوران اشتغال سیاسی‌ام در دولت با دروغ گویان بسیاری روبه‌رو شده بودم، اما به اندازه ی مسؤولان پاکستانی افرادی که با این وضاحت دروغ بگویند، ندیده بودم. در پاسخ جنرال گفتم که جنرال اگر تروریست‌ها از میرامشاه یا هر جای دیگر بیایند و خانه‌ی شما را آتش بزنند و مردم شما را بکشند، چه اقدامی می کنید. وقتی که تروریست‌ها به هوتل انترکانتیننتل کابل حمله کردند، هوتل را به آتش کشیدند و افراد ملکی ما را کشتند، ما مکالمات آنان را با میرامشاه ثبت کردیم. مسؤولیت آن‌چه را که در میرامشاه می گذرد چه کسی بر عهده دارد؟ ظهیرالاسلام در پاسخ من گفت که "اسنادی چون عکس و صدا که امریکایی ها ادعا می کنند صحت ندارد. چگونه آنان صدها کیلومتر از میرامشاه تا کابل را طی می کنند و در "منطقه‌ی سبز" کابل حمله می کنند و امریکا آگاه نمی‌شود. چرا امریکا این معلومات را با ما در میان نمی گذارد. کسانی که به "منطقه‌ی سبز" کابل حمله کردند شاید در ولسوالی‌های اطراف کابل مخفی باشند".

من صدای تروریستان را که در جریان حمله با حقانی صحبت می‌کردند و او آنان را تشویق به مقاومت و کشتن هر جنبنده می‌کرد، شنیده بودم. با این هم در برابر دروغ‌های جنرال فقط گفتم که جنرال، آنان در داخل کشور شما شبکه دارند، از میرامشاه رهبری می‌شوند، تا وقتی پایگاه‌های‌شان نابود نشوند و تروریستان دارای پشت جبهه باشند، نمی‌شود آنان را شکست داد. خوب جنرال، نتیجه ی دیدار امروز چیست؟ لطفا مشخص به من بگویید که چه کمکی کرده می‌توانید؟ جنرال ظهیرالاسلام صرفا گفت: "ما متعهد به حمایت از هر تلاش برای صلح در افغانستان هستیم. اگر طالبان بخواهند ما به آنان اجازه می‌دهیم تا برای اشتراک در مذاکرات به بیرون از پاکستان بروند. ما طالبان را تشویق می‌کنیم تا به مذاکره حاضر شوند و اگر کسی با ما تماس گرفت به مذاکره تشویق می‌کنیم. ما وعده نمی‌کنیم که ملا عمر را به مذاکره روان می‌کنیم؛ چون این تصور که وی در پاکستان است، درست نیست. ما از مذاکرات شما با ملا برادر آگاهی داشتیم؛ اما این دلیل نیست که ما او را زندانی کردیم. ما در باره‌ی بلوچستان در وقت و زمانش اسناد ارائه می‌نماییم. آنانی که در بلوچستان خراب‌کاری می‌کنند، محدود اند و ما دلایل آن را هم می‌دانیم و حکومت ما کوشش می‌کند به این مساله رسیدگی کند".

من از جنرال پرسیدم که آیا پاکستان از رابطه‌ی ما با هند نگرانی دارد؟ وی در پاسخ گفت "بلی نگرانی داریم. اما به این نگرانی می‌توان از مجرای دیپلوماتیک رسیدگی کرد. خوب است این موضوع را به آینده بگذاریم و اکنون راجع به آشتی ملی و صلح صحبت کنیم". من هم به او گفتم به باور من خوب خواهد بود تا این دیدارهای‌مان را ادامه بدهیم. برای رفع نگرانی‌های شما از کیفیت رابطه ی ما با هند به باور من خوب خواهد بود تا گفتگوهای سه‌جانبه ی افغانستان، هند و

پاکستان را ترتیب بدهیم. در پاسخ جنرال پاکستان گفت: "پاکستان از پروسه ی صلح حمایت می کند. همکاری دو کشور در جلوگیری از هر اقدام خراب کارانه در افغانستان علیه پاکستان و در پاکستان علیه افغانستان مهم است. ما به جلسات‌مان ادامه می‌دهیم".

این جلسه هیچ نتیجه‌ی مشخصی نداشت. جانب چین در این جلسه حضور نداشت و پاکستانی‌ها نیز زیاد تمایل به حضور ایشان نداشتند. من تلاش می کردم که چینی‌ها نیز حضور داشته باشند تا در حضور آنان که پاکستان را نزدیک‌ترین دوست‌شان می‌دانستند، نشان بدهم که اینان همکاری نمی کنند و آماده‌ی هیچ اقدام مشخص نیستند. اما از جانب دیگر برای جنرال ناممکن بود تا با صراحت حضور چینی ها را رد کند. در نهایت ناگزیر شد تا بپذیرد. ما توافق کردیم تا در دفعه‌ی بعدی نماینده ی چین نیز حضور داشته باشد و این گفتگوها را محرمانه نگهداریم. در اخیر یک کاغذ غیررسمی[1] را مبنی بر اراده‌ی دو طرف برای ادامه‌ی مذاکرات امضا کردیم.

بار دیگر قرار بود تا در سال ۲۰۱۳ در بیجینگ ملاقات با حضور نماینده‌ی چین صورت بگیرد؛ اما دو روز پیش از سفر به بیجینگ یک جنرال پاکستانی در مناطق پشتون‌خواه به قتل رسید و جنرال پاکستانی سفرش به چین را به تعویق انداخت. بعد از مدتی دوباره چینی‌ها با من تماس گرفتند و از تمایل پاکستانی‌ها برای گفتگوها خبر دادند. این پیشنهاد زمانی صورت می گرفت که روابط ما با پاکستان در حالت بسیار بحرانی قرار داشت و ما می‌دانستیم که تا چند ماه محدودی که از عمر حکومت ما باقی مانده است، کاری صورت نخواهد گرفت و از این ملاقات عذرخواهی کردیم.

---

[1] Non-paper

دست به دامان چند کشور برای رسیدن به صلح

در بالا، به بن‌بست‌های برخی از تلاش‌ها در ایجاد رابطه‌ی ما با پاکستان که به نتیجه‌ای نرسیدند، اشاره کردم.

افغانستان امیدوار بود که بتواند با بسیج کشورهایی که با ما و با پاکستان دوست بودند، این بن‌بست را بشکند. از جانب دیگر ما تلاش می کردیم تا به جهانیان نشان بدهیم که افغانستان در تمام این بازی خونین قربانی است و حاضر است با پاکستان در دوستی و برادری زندگی کند و این اردو و استخبارات پاکستان استند که به کمتر از قیمومیت افغانستان راضی نیستند. یکی از کشورهایی که در این زمینه تلاش کرد، جمهوری ترکیه بود. در یکی از دیدارها با عبدالله گل که در آن زمان وزیر خارجه ی ترکیه بود رییس جمهور افغانستان از او خواست تا به مثابه ی دوست هر دو کشور تلاش کند تا با برگزاری دیدارهای سه‌جانبه زمینه ی نزدیکی میان افغانستان و پاکستان را فراهم آورد. تلاش‌های ترکیه در زمانی که آقای سزر[1] رییس جمهور و اردوغان صدر اعظم بودند، آغاز شدند. ترک‌ها در تلاش‌های‌شان صادقانه برخورد می کردند. مشکل در این‌جا بود که آنان هیچ ابزار فشاری بر پاکستان نداشتند و از جانب دیگر پیوند میان اردو و استخبارات این کشور با پاکستان نسبت به رابطه ی عاطفی ما که بیشتر ریشه در دوستی شاه‌امان‌الله و اتاتورک و قربانی‌های مردم افغانستان در دوران نهضت آزادی‌بخش این کشور در پایان جنگ جهانی اول، خلاصه می‌شد، بسیار نیرومندتر بود. با این‌هم در دوران حکومت حامد کرزی، ترک‌ها هفت نشست سه‌جانبه را با سخاوت‌مندی تمام سازماندهی کردند. به دلیل این که در این نشست‌ها پیشرفت کیفی

---

[1] Sezer

محسوس نبود، من فقط به یکی از آخرین دیدارها میان سه کشور می‌پردازم. ریاست این دیدار را که در دوازدهم دسامبر ۲۰۱۲ برگزار شد، آقای عبدالله گل که در آن زمان به صفت رییس جمهور ترکیه ایفای وظیفه می کرد، بر عهده داشت. عبدالله گل آدم بسیار فروتن و صمیمی بود. میان من و او از دوران وزارت خارجه‌ی او دوستی نزدیکی برقرار بود. رییس دفتر او که فعلا سفیر جمهوری ترکیه در برلین است، هم‌صنفی من بود. در بسیاری از صحبت‌ها تلاش می کردم تا پیش از شروع جلسات او را در جریان حقایق قرار دهم؛ اما رابطه ی نهادهای پاکستان با نهادهای ترکیه بسیار نیرومندتر از آن بودند که ما بتوانیم رویکرد ترکیه را عمیقا به سود خود برگردانیم. از جانب دیگر حضور قدرتمند پاکستان در کنفرانس کشورهای اسلامی و بده و بستان‌های میان دو اردو که از دوران عضویت دو کشور در سنتو و متحد بودن آن ها در دوران جنگ سرد مانده بود، ما را در موضع ضعیف قرار می‌داد. درست به یاد دارم در کنفرانسی که در باره‌ی همکاری‌های امنیتی در برلین برگزار شده بود، وزیر دفاع ترکیه علنا به سود پاکستان موضع گرفت.

در آخرین دیدار سه‌جانبه‌ی یادشده از هر کشور در حوزه‌های همکاری‌های اقتصادی، امنیتی و سایر کمیسیون‌های کاری به ارائه ی گزارش پرداختند و حاصل این تلاش‌ها به جز از اجرای چند مانور نظامی مشترک چیز بیشتری نبود. قرار بود این مانورها به تناوب در یکی از کشورها برگزار شود. زمانی که قرار بود مانور نظامی سه‌جانبه در پاکستان برگزار شود، من مخالفتم را به اطلاع رییس جمهور رساندم و گفتم ما نمی‌توانیم که سربازان و افسران خود را برای اجرای مانورهای دوستانه به سرزمینی بفرستیم که رهبران نظامی آن هر روز فرزندان ما را می کشند. برخی از مسؤولان ما بر اعزام نیروهای ما

پافشاری می‌کردند. حامد کرزی با قاطعیت از موضع من حمایت کرد؛ کاری که در آن روزها به ندرت اتفاق می‌افتاد. من سفیر ترکیه را خواستم و به او گفتم که ما اجرای مانورهای مشترک ضد تروریستی را در قلمرو ترکیه با اشتراک پاکستان صرف به حرمت کشور شما پذیرفتیم و حاضر نیستیم در خاک پاکستان فرزندان خود را وادار کنیم تا در کنار کسانی که همه‌روزه هم‌رزمان آنان را سر می‌برند، در رزمایش‌ها شرکت کنند. خودم شخصا با وزیر خارجه داوود اغلو در این باره صحبت کردم و ترکان تفاهم نشان دادند. این نشست‌های سه‌جانبه هیچ نتیجه‌ای را به بار نیاوردند؛ تنها سودی که برای من داشتند، امکان دیدارهای مجدد با دوستان ترکی من بود و نه بیشتر. گاهی مسایلی در حاشیه‌ی این گفتگوها به وقوع می‌پیوستند که مهمتر از اصل ملاقات‌ها بودند که من در جاهای دیگر این کتاب به برخی از آن‌ها پرداخته‌ام.

دیدارهای سه‌جانبه‌ی میان افغانستان، پاکستان و بریتانیا

بعضی وقت‌ها آدم از برخی جلسه‌های سیاسی، بدون آن‌که دلیل کافی داشته باشد، چشم‌داشت‌های زیادی ندارد. سلسله ی ملاقات‌های چندجانبه‌ی ما با پاکستان نیز از جمله‌ی چنین حوادثی اند. در آغاز من هم امیدوار بودم که شاید کشورهای میانجی بتوانند رهبران نظامی پاکستان را قانع بسازند تا با افغانستان به مثابه ی همسایه بر بنیاد اصول هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و حسن هم‌جواری برخورد کند. با آن‌که این کار علی‌رغم میراث‌های متنازع استعماری میان دو کشور و استراتژی پاکستان در برابر هند، دشوار می‌نمود. دشواری‌های این چندجانبه‌ها در این بود که میانجی گران بی‌طرف نبودند. بریتانیایی‌ها به روشنی و علی‌رغم خویشتن‌داری انگلیسی حتا گاهی بی‌محابا از پاکستان

جانبداری می‌کردند. ما چند بار به تجربه دریافتیم که از چنین ملاقات‌های چندجانبه نتیجه‌ی دلخواه را به دست نمی‌آوریم، با این‌هم رییس جمهور افغانستان تاکید بر ادامه‌ی آن‌ها داشت. من هر باری که سه‌جانبه با انگلیسی‌ها و پاکستان برگزار می‌شد، خودم را از لحاظ انسانی بسیار زیر فشار احساس می‌کردم. چون در چنین مواردی اعلامیه‌های مشترک و اجندای گفتگوها به زبان انگلیسی نوشته می‌شدند و بریتانیایی‌ها به دلیل تسلط بر زبان به آسانی می‌توانستند کلمات را طوری ردیف کنند که به ظاهر مطلوب ما باشد، اما وقتی به کنه قضیه می‌رفتی به سخن ایرانیان سر آدم کلاه می‌گذاشتند. مشکل کار این بود که با نبود دکتور مرادیان، انگلیسی‌دان‌های ما هم به آسانی به جمله‌بندی‌های انگلیسی خوشبینی نشان می‌دادند.

گفتگوی سه‌جانبه میان افغانستان، پاکستان و بریتانیا در نزدهم جولای ۲۰۱۲ در کابل برگزار شد. به دلیل این‌که ابتکار این جلسه‌ها را صدراعظم انگلستان داشت، جلسه را وی با تعارفات معمول آغاز کرد. وی بر تهدیدهای مشترک تاکید کرد و هم‌چنین بر ایجابات همکاری مشترک. آقای راجا پرویز اشرف، به جای آقای گیلانی به حیث صدراعظم پاکستان تعیین شده بود. وی انتخاب دلخواه حزب حاکم پاکستان نبود، بل که بعد از کناره‌گیری اجباری آقای گیلانی، وی به جای او زمام امور را به دست گرفته بود. او هم به دلیل آگاهی‌ای که بر این امر داشت حتا کمتر از پیشکسوتانش در مسایل مداخله می‌کرد. وی فقط بر این امر تاکید کرد که ما "باید دشمن را شکست دهیم. شکست دشمن مشترک یک موضوع سرنوشت‌ساز است". وی در ادامه‌ی صحبت‌هایش باز همان جمله‌های استانداردشده‌ی آی‌اس‌آی را از روی نکات‌نامه‌اش خواند و گفت: "من به رییس جمهوری کرزی و همه‌ی کشورهای جهان اطمینان می‌دهم که صلح در افغانستان به

معنای صلح و ثبات در کشور ما است. ما تا مرزهای امکانات خود تلاش خواهیم کرد تا این امر را ممکن بسازیم... کابل نزدیک‌ترین پایتخت جهان به اسلام‌آباد است. بگذار گذشته را فراموش کنیم و از نو آغاز کنیم". راست بگویم، من همین جملات را با همین ردیف‌ها چندین بار شنیده بودم و مطمین بودم که این سخن‌ها برای خالی نبودن عریضه ابراز می‌شوند و نمی‌توانستم تا زمانی که جنرالان پاکستان پیشنهادهای مشخصی ارائه نکنند، آنان را جدی بگیرم؛ اما از جانب دیگر باور داشتم که در میان رهبران غیرنظامی پاکستان کسانی بودند که تهدید تروریسم را برای کشور خودشان جدی می گرفتند و به این نظر رسیده بودند که باید در راستای تحقق صلح همکاری کنند، اما آن ها فاقد صلاحیت بودند. روزی کرزی از روی ناراحتی به یکی از رهبران امریکا گفت: "صلاحیت صدراعظم پاکستان در برابر رییس اردوی پاکستان به همان اندازه است که صلاحیت من در رابطه با جلوگیری از تلفات ملکی در افغانستان در برابر جنرال پتریوس". در این جمله‌ی طنزگونه یک حقیقت دردآور در هر دو کشور بیان می‌شد. حقیقتی که ما در مواردی در کشور خود در برابر جنرالان امریکایی فاقد صلاحیت بودیم و رهبران منتخب پاکستان در برابر جنرالان کشور خودشان. کرزی نیز در این گفتگو حسب معمول از ابتکار صدراعظم انگلستان قدردانی کرد. وی در آن روزها واقعا مبتلا به این سوتفاهم شده بود که در روابط افغانستان و پاکستان تغییرات مثبتی رونما گردیده است. کامرون مانند همه‌ی سیاست‌مداران انگلیسی با زیرکی ویژه بحث را به سوی طالبان کشانده گفت: "من فکر می کنم که طالبانی که علیه افغانستان می‌جنگند می توانند بخشی از پروسه ی سیاسی باشند. سعودی‌ها گفتند که طالبان باید رابطه‌شان را با القاعده قطع کنند. این امر طبیعی است که شما با هند رابطه دارید،

اما رابطه با پاکستان می‌تواند رابطه ی بسیار خاص باشد. از این‌رو کمک کنید تا طالبان را برای گفتگو و تامین صلح به افغانستان بیاورید. اگر کمک کنید ما باید تا شش ماه دیگر بنشینیم و بگوییم که چه کرده می‌توانیم و چگونه می‌توانیم امریکا را تشویق کنیم تا از این پروسه حمایت کند". کامرون در این جملات کوتاه تمام خواست‌هایش را مطرح کرد. سعودی‌ها از رابطه ی طالبان با القاعده نگران بودند و تقاضای آنان این بود تا طالبان این رابطه را قطع کنند. پاکستان شدیدا در پی آن بود تا طالبان در قدرت سیاسی در کابل و ولایت‌های جنوبی به گونه‌ی متبارزی شریک شوند. پاکستان خواستار کاهش رابطه ی استراتژیک ما با هند بود. صدراعظم بریتانیا با تاکید بر این امر که رابطه ی افغانستان با هند طبیعی است، اما باید با پاکستان رابطه ی "خاص" داشته باشد به مطالبات اصلی پاکستانی‌ها پرداخته بود. پاکستانی‌ها با این پیشنهادها ظاهرا خوشبینی نشان دادند. انگلیس‌ها نسبت به دیپلومات‌های کشورهای دیگر این امتیاز را دارند - به ویژه برخلاف ما جهان سومی‌ها که بسیار پیرامون مطالب می‌پیچیم و کمتر پیشنهادهای عملی می کنیم- که می‌خواهند در راستای اجرایی کردن طرح‌های‌شان طوری پیش بروند که جانب مقابل فرصت زیاد فکر کردن را نداشته باشد. کامرون افزود: "من فکر می کنم که افراد نظامی و استخباراتی ما باید از همین حالا شروع کنند. تعدادی از طالبان در زندان‌های پاکستان اند، اینان می‌توانند اعلامیه بدهند که آماده اند تا در پروسه‌ی صلح شرکت کنند. مثلا بگویند که ما تا چهار هفته ی آینده به گفتگوهای صلح می‌پیوندیم". طرف‌ها با ابراز حسن نیت و آمادگی برای همکاری به صحبت‌های‌شان پایان دادند و اما بعدها هیچ قدم عملی برداشته نشد. طرف‌ها توافق کردند تا مشاوران امنیت ملی سه کشور لیستی از مسایل مورد علاقه را تهیه کنند

تا روی آن‌ها بحث صورت بگیرد. وقتی صحبت از نقشه‌ی راه برای صلح و همکاری به میان آمد، حنا ربانی که متوجه شده بود صدراعظم کم‌تجربه‌ی آن‌ها با سرعت به جلو رفته است مداخله کرده و گفت: "ما قبلا کارهایی را کرده‌ایم. شما گفتید که نقشه‌ی راه باید تهیه شود. ما بعدا با رییس جمهور کرزی در این باره صحبت می‌کنیم".

بعد از ظهر همان روز ملاقات دو جانبه میان افغانستان و پاکستان برگزار شد و تفاوت‌ها به سرعت آشکار شدند و تمام پیشرفت‌های ظاهری قبل از ظهر نابود شدند.

یکی از معروف‌ترین گفتگوهای ما با پاکستان در چکرز در حومه‌ی لندن در منطقه‌ی ییلاقی صدراعظم انگلستان بود. روز اول جلسه، انگلیسی‌ها تلاش می‌کردند ما را ترغیب کنند که با پاکستان قرارداد استراتژیک امضا کنیم، بدون این‌که عملا در برچیدن پناه‌گاه‌ها و یا آمادگی طالبان برای مشارکت در گفتگوهای صلح پیشرفتی رونما گردیده باشد. آنان ما را تشویق می‌کردند تا آتش‌بس یک‌جانبه زیر نام آتش‌بس انتخاباتی اعلام کنیم و به گونه‌ی بالفعل مناطقی از خاک افغانستان را در اختیار طالبان بگذاریم. روز اول من کار سختی داشتم. هیئت افغانستان باید یک‌تنه با دو هیئت دیگر درگیر می‌شد. من در جای دیگری از این کتاب به این امر پرداخته‌ام. اما در این‌جا اندکی بیشتر به گفتگوهای روز دوم، که به تاریخ چارم فبروری ۲۰۱۳ برگزار شدند، می‌پردازم. شایان یادآوری است که این گفتگوها به فاصله‌ی اندکی بعد از سفر رییس جمهور افغانستان به واشنگتن که در جریان آن ما با حکومت آقای اوباما به هیچ توافق استراتژیک دست نیافتیم، برگزار می‌شد. از دید مهماندار ما، هیئت‌ها کارهایی را انجام داده بودند؛ اما موارد اصلی که مورد اختلاف مانده بودند باید در سطح

سران حکومت حل می‌شدند. کامرون به نوبه‌ی خود تلاش کرده بود تا در جریان نان شب گذشته و همچنین در جریان صبحانه، در این زمینه به پیشرفت‌هایی دست یابد. از این رو صحبت را مستقیم روی موضوعات مورد نظر برد: "پروسه‌ی صلح، همکاری استراتژیک و همکاری‌های امنیتی میان دو کشور".

رییس استخبارات انگلستان برداشت‌هایش از مباحثات روز قبل را مطرح کرد. کرزی که شب توسط من در جریان صحبت‌های روز قبل قرار گرفته بود، گفت: "پاکستان فکر می‌کند که خاک ما علیه پاکستان مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما پاکستان می‌داند که این کار ما نیست. این کار محصول تحولات سی سال اخیر است. راه حل درست این است که باید مناطقی را که از هر دو طرف علیه یکی دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرند، زیر کنترول بیاوریم. ما نقشه ی راه برای صلح را ارائه کردیم، مورد قبول قرار گرفت؛ اما تا کنون کاری در این زمینه صورت نگرفته است. ما چه کارهایی را می‌توانیم انجام دهیم تا زمینه ی مشارکت طالبان را در انتخابات فراهم کنیم. ما نمی‌توانیم به طالبان خودمختاری در داخل افغانستان بدهیم، اما همان‌گونه که از احزاب دیگر والی مقرر کردیم، می‌توانیم از طالبان هم والی داشته باشیم. می‌توانیم افراد آنان را در حکومت و قضا مقرر کنیم. مقام قاضی‌القضات کشور ما خالی است، ما می‌توانیم یک نفر از ایشان را در این مقام معرفی کنیم. اما از طریق قانون و آنان هم باید قوانین افغانستان را بپذیرند. و اگر می‌خواهند قانون اساسی را تغییر دهند، باید این کار را از طرقی که خود قانون گفته است انجام دهند و نه با زور".

موضوع به روابط افغانستان با هند کشانده شد. انگلیس‌ها علاقمند بودند، افغانستان با پاکستان روابط استراتژیک برگزار کند؛ از این‌رو

می‌خواستند تا قرارداد استراتژیک با پاکستان هرچه زودتر امضا شود. زرداری رییس جمهور پاکستان در این نشست گفت که "هند نباید از جدایی‌طلبان بلوچ با استفاده از خاک افغانستان حمایت کند". من می‌دانستم که این حرف دل زرداری نبود. او در آن‌جا می‌خواست خودش را با جنرالانش هم‌نوا نشان دهد و نقش دولت‌مرد و رهبر پاکستان را بازی کند. کرزی به رد این مطلب پرداخت و تاکید کرد که "افغانستان به هیچ کشوری اجازه نمی‌دهد تا از خاک کشور ما علیه پاکستان استفاده کند". وی تاکید کرد که "افغانستان می‌خواهد در عین حفظ دوستی با هند با پاکستان روابط بسیار عمیق و برادرانه داشته باشد". وزیر خارجه ی انگلیس گفت که "در مورد ارتقای روابط به سطح استراتژیک وزرای خارجه ی دو کشور در نیویورک توافق کرده بودند که متنی حاضر شود. پاکستان متنی را آماده کرده است. من بر این باروم که پیش از آن‌که در پاکستان یک حکومت موقت به خاطر انتخابات رهبری را بر عهده بگیرد، باید این متن امضا شود".

رییس جمهوری و من در جریان چنین توافقی قرار نداشتیم. احتمالا میان وزیر خارجه‌ی ما دکتور زلمی رسول و خانم حنا ربانی در این زمینه گفتگوهایی صورت گرفته بود. اما گمان نمی‌کنم که روی امضای قرارداد استراتژیک بدون پیشرفت در حوزه‌های دیگر توافقی در میان بوده باشد. ما معتقد بودیم که پیش از امضای هر نوع سند استراتژیک باید در روند صلح پیشرفت‌هایی صورت بگیرد و بعد از آن می‌شود اسناد استراتژیک را مورد بحث قرار داد. این موضع من در گفتگوهای میان هیئت‌ها بود. در شام‌گاه زمانی که به رییس جمهوری گزارش می‌دادم، بر این امر تاکید کردم. کرزی در پاسخ کامرون نیز دقیقا چنین گفت: "من فکر می‌کنم که پیش از آن‌که به این قضیه بپردازیم باید در پروسه‌ی صلح پیشرفت کنیم".

وزیر خارجه ی پاکستان خانم ربانی با لحن بسیار عصبی گفت: "این پروسه‌ها باید هم‌زمان به جلو بروند. پروسه ی وصل مستقیم پاکستان از طریق واخان به تاجیکستان نیز باید شامل این پروسه‌ها شود. ما باید روی مکانیسم همکاری‌های مرزی نیز توافق بکنیم. ما دو دولت مستقل و دارای مرزهای مشترک استیم. باید بر رفت و آمد مردم در مرزهای خود کنترول داشته باشیم. باید موضوع برگشت سه میلیون مهاجر افغانستان به کشورشان نیز شامل این مباحث گردد". پاکستانی‌ها می‌خواستند با سو استفاده از روابط نیک میان ما و تاجیکستان پروژه ی وصل آن کشور از طریق کریدور واخان به آسیای میانه را عملی کنند. این کار به این معنا بود که افغانستان اهمیت استراتژیک‌اش را به عنوان نقطه‌ی وصل میان آسیای میانه و جنوب آسیا کاملا از دست بدهد. پاکستان امکان آن را بیابد تا مستقیما از طریق تاجیکستان به آسیای میانه وصل شود. من شخصا این موضوع را با رهبران تاجیک صحبت کرده بودم. آنان به دلیل حساسیت افغانستان از این پروژه منصرف شده و به پاکستان اطلاع داده بودند که می‌خواهند این موضوع را از اجندای گفتگوهای دو کشور برون کنند.

بعد از نشست سه‌جانبه که در حومه‌ی لندن، در چکرز، خوب نگذشته بود با روی کار آمدن حکومت جدید پاکستان، بریتانیایی‌ها تلاش می کردند تا مجددا پروسه‌ی گفتگوها میان افغانستان و پاکستان را آغاز کنند. بدین منظور مشاور امنیت ملی صدراعظم انگلیس، آقای کیم در ۲۴ اپریل ۲۰۱۳ به کابل آمد. وی در دیداری با من موضوع از سر گیری مجدد گفتگوهای سه‌جانبه را مطرح کرد. من موضوعاتی را که وی می‌خواست با رییس جمهور صحبت کند، با او مرور کردم و دیدگاه‌های افغانستان را در مواردی با او درمیان گذاشتم. در دیدار با رییس جمهور وی از جمله گفت که "صدراعظم می‌خواهد یک

جلسه سه‌جانبه ی دیگری را در لندن تدارک ببیند". رییس جمهور افغانستان هم برای خالی نبودن عریضه گفت: "شما در چکرز بسیار زحمت کشیدید. در گفتگو در جریان نان شب، صدراعظم شما در برابر برخوردهای عصبی وزیر خارجه‌ی پاکستان خواست یک تعادل را برقرار کند. من نمی‌دانم که چرا پاکستانی‌ها موضع‌شان را تغییر دادند و ملای پاکستانی که در واقعیت ملای آی‌اس آی است، فتوای مشروعیت جهاد در افغانستان را داد. اگر در ملاقات امروز پیشرفتی به‌دست آمد، روند به پیش خواهد رفت". من منتظر بودم تا ببینم که مشاور امنیت ملی چگونه به توجیه رفتارهای سیاست‌مداران پاکستانی می‌پردازد. دقیقا هم همین طور شد. مشاور امنیت ملی انگلیس گفت: "شما حق دارید. اظهارات ملای پاکستانی بسیار منفی بود. حرف‌های عصبانی وزیر خارجه‌ی پاکستان سر میز نان بیشتر ناشی از برخورد شخصی وی می‌شد تا از سیاست دولت پاکستان در برابر شما" سایمون گاس که نخست به صفت سفیر کشورش در کابل و بعدا هم به عنوان نماینده‌ی ملکی ناتو خدمت کرده بود، یک گام فراتر رفت و گفت: "آن‌چه ملای پاکستانی گفت بیشتر یک عکس‌العمل بود".

آقای سایمون گاس آدم جالبی بود. وقتی که نماینده‌ی ملکی ناتو در افغانستان بود، با تعدادی عکس از چند راکت که ادعا می کرد این راکت‌ها ساخت ایران اند و در هلمند از نزد طالبان به دست نیروهای بین‌المللی افتاده‌اند، به دیدار من آمد. در آن روزها تنش‌ها میان کشورهای غربی و ایران بر سر دوسیه ی اتومی ایران بالا گرفته بود و در همه‌جا سخن از این بود که غرب به ایران حمله نظامی می کند و یا اگر آن ها تعلل کنند، اسراییل این کار را خواهد کرد و مسایلی مانند این‌ها. او گفت که می‌خواهد این موضوع را به شورای امنیت سازمان ملل متحد ببرند و ایران را به دلیل نقض مصوبات شورای امنیت ملل

متحد در باره‌ی مکلفیت تمام کشورهای عضو در امر مبارزه با تروریسم مورد مواخذه قرار دهند. وی می‌خواست تا افغانستان از این داعیه پشتیبانی کند. من از او پرسیدم که آیا در وقت کشف و مصادره ی این راکت‌ها نیروهای افغانستان با شما بوده‌اند و یا پیش از انجام عملیات نیروهای افغانستان و یا والی ما در هلمند را در جریان گذاشته‌اید؟ می‌توانید مرا در جریان جزییات قضیه قرار دهید. من می‌دانستم که دست‌کم در مورد همین محموله‌ها انگلیس‌ها دروغ می‌گفتند. من برایش گفتم که آقای گاس! من یک میهن‌پرست افغان استم. کشور ما در آتش جنگ می‌سوزد، شما اگر واقعا قصد مبارزه با تروریسم را دارید، چرا موضوع مداخله‌های پاکستان و پناه‌گاه‌های تروریستان را به شورای امنیت نمی‌برید که می‌خواهید در کشور ما یک جبهه ی دیگر از دشمنی و تقابل در برابر ایران گشوده شود. او قرار بود با جنرال آیساف بعد از ظهر همان روز به دیدار کرزی برود و این موضوع را با او نیز در میان بگذارد. من به او گفتم که با قاطعیت می‌گویم که اگر شما این موضوع را در رسانه‌ها مطرح کردید، ما هم می‌گوییم که این یک توطئه است که می‌خواهند کشور ما را برای اهداف و دشمنی‌های خودشان مورد استفاده قرار دهند. یقین داشته باشید که موضع رییس جمهور دقیقا همین خواهد بود. پیش از ملاقات بعد از ظهر من رییس جمهور را در جریان گفتگوهایم با نماینده‌ی ملکی ناتو قرار دادم و عکس‌ها را نیز به وی نشان دادم. کرزی بسیار برافروخته شد و گفت که اگر این استعماریون این موضوع را امروز مطرح کنند من هم... انگلیس‌ها در دیدار بعد از ظهر این موضوع را مطرح نکردند. شب ظاهر طنین نماینده ی افغانستان در سازمان ملل متحد به من زنگ زد و گفت که انگلیس‌ها با چند تا عکس آمده بودند... و جریان را گفت. من هم نظر افغانستان را برایش گفتم و این

موضوع منتفی شد. با سایمون گاس، بار دیگر در اوایل جولای ۲۰۱۶ در یک گفتگوی میزگرد با شرکت حنا ربانی در چتم هاوس لندن روبه‌رو شدم. وی در تمام بحث، زمانی که سخن از تروریسم به میان می‌آمد از آن به عنوان عوامل و یا "بازیگران غیردولتی"[1] یاد می‌کرد. هدف او این بود تا فضایی را به وجود آورد که گویا پاکستان و یا سایر متحدان غرب در غرب آسیا (خاورمیانه) از تروریسم حمایت نمی‌کنند. من هم در همین نشست گفتم که تمام گروه‌های تروریستی که علیه افغانستان می‌جنگند و با هر نامی که می‌جنگند، گروه‌هایی استند که مستقیما مورد حمایت یک دولت در منطقه ی ما قرار دارند و افزودم که حتا تروریست‌هایی که در عراق و سوریه می‌جنگند، نیز با برخی از کشورهای آن منطقه پیوندهای گسترده دارند. بر این مبنا سخن از "بازیگران غیردولتی" بیهوده گویی بیش نیست...

در جلسه‌ای که مشاور امنیت ملی انگلستان برای برگزاری یک دیدار سه‌جانبه ی دیگر به کابل آمده بود و در بالا به آن اشاره شد، رییس جمهور افغانستان گفت: "در صورتی که امیدی به گفتگوهای سازنده وجود داشته باشد، او حاضر است به لندن برود، اما پاکستانی‌ها با زمان بازی می‌کنند". وی افزود: "ما خواهان رابطه ی استراتژیک با پاکستان استیم، اما این کار نباید به بهای قطع رابطه و یا تقلیل رابطه ی ما با هند صورت بگیرد. شما این پیام ما را به پاکستانی‌ها برسانید. ما نمی‌خواهیم تا پاکستان روی سیاست خارجی ما کنترول داشته باشد. اما پاکستان حق دارد از ما انتظار داشته باشد تا هیچ تهدیدی از کشور ما متوجه آن‌ها نشود. ما به پاکستان در این زمینه آماده ی دادن هرنوع تضمین

---

[1]

استیم، اما هرگز به آن کشور حق ویتو بر سیاست خارجی خود را نمی‌دهیم".

با این که جلسات سه‌جانبه میان افغانستان و پاکستان با پادرمیانی کشورهای گوناگون هیچ پیشرفتی نداشتند، رییس جمهور افغانستان به امید رسیدن به نوعی پیشرفت همواره از کشورهایی که گمان می کرد می‌توانند در این راه کمک کنند، می‌خواست تا در این راستا کمک کنند. طبیعی است که انگلستان یکی از این کشورها بود. انگلیس‌ها خود هم به این موضوع علاقمند بودند. در سیاست خارجی آن‌ها پاکستان دارای اهمیت فوق‌العاده بود. از جانب دیگر با این که بریتانیا امروز کشور کوچک (است) و از لحاظ اقتصادی هم بسیار نیرومند نیست، در ذهن و خاطره ی آنان یاد و رویای امپراتوری همچنان زنده است. دستگاه نیرومند دیپلوماتیک آن کشور و تجارب عمیق آن ها در امر توطئه‌چینی و بهره گیری از ستون پنجم نیرومندی که در کشورهای دیگر از جمله در افغانستان دارند، این باور آن ها را تقویت می کند. بر همین مبنا بود که مشاور امنیت ملی انگلستان آقای کیم و مسؤول بخش آسیایی در وزارت خارجه ی انگلستان آقای سایمون گاس با پیام صدراعظم آن کشور مبنی بر علاقه‌ی آن کشور برای برگزاری یک جلسه‌ی سه‌جانبه با حکومت نواز شریف در لندن به کابل آمدند.

من هیچ علاقه‌ای به برگزاری این ملاقات نداشتم. باور من این بود که زمان حکومت‌داری ما به پایان می‌رسد؛ وقتی که ما زمان کافی داشتیم پاکستانی‌ها هیچ همکاری نکردند، حالا که عمر حکومت ما به پایان می‌رسد به جز از وقت کشی کاری نخواهند کرد. من از رییس جمهور خواستم تا به انگلیسی‌ها بگوید که در صورتی که اجندای خاص موجود باشد و یا امید به پیشرفت‌ها و لو اندک، اما مشخص وجود

داشته باشد، می‌شود این ملاقات را برگزار کرد، در غیر آن بهتر خواهد بود از برگزاری جلسات بدون نتیجه گذشت.

چارمین گفتگوی سه‌جانبه میان افغانستان، پاکستان و بریتانیا در ۲۹ اکتبر۲۰۱۳ در لندن برگزار شد. دیده شد که در این ملاقات هیچ اجندای از قبل تعیین‌شده وجود نداشت. صدراعظم انگلستان نیز در آغاز جلسه ی سه‌جانبه بر این امر تاکید داشت. به همین دلیل وی پیشنهاد کرد تا روی مساله‌ی صلح، همکاری امنیتی و همکاری‌های مرزی میان افغانستان و پاکستان صحبت صورت گیرد. رییس جمهوری کرزی با اشاره به این که بعد از انتخاب آقای شریف در روابط دو کشور بعضی تحرک‌ها رونما گردیده است، گفت که ملا برادر آزاد شده است و امیدوارم که گفتگو میان وی و شورای عالی صلح هر چه زودتر آغاز شود. کرزی افزود که ما می‌توانیم راجع به همکاری در مورد احداث تاسیسات استفاده از بند آب کنر، همکاری‌های اقتصادی و ترانزیتی و مانند آن صحبت کنیم. نمی‌دانم چرا این ملا برادر به یک افسانه و فرشته ی صلح در ذهن مسؤولان افغان تبدیل شده بود. پیش از آزادی او تقریبا در تمام جلسات افغانستان با پاکستان، امریکا و انگلستان، موضوع آزادی ملا برادر به یک خواست مرکزی حکومت افغانستان تبدیل شده بود. ملا برادر پیش از دستگیری بر سر نحوه‌ی رهبری طالبان افغان با آی‌اس‌آی اختلاف پیدا کرده بود، پاکستانی‌ها هم او را در همکاری با ماموران خاص سی‌آی‌ای دستگیر کردند. هدف آنان از این کار این بود که از یک طرف یکی از افرادی را که گاه‌گاهی سرکشی می کرد، از سر راه بردارند و هم کس دیگری را جانشین ملا عمر بسازند و از جانب دیگر موجب خشم طرفداران ملابرادر نگردند و طوری بگویند که این کار امریکایی‌ها بوده است و هم از احتمال گفتگوهای وی با مقام‌های

افغانستان جلوگیری کنند. در حالی که انگلیس‌ها می‌خواستند با تمرکز روی همکاری‌های مرزی، زمینه‌ی به رسمیت شناختن خط دیورند را فراهم کنند. ما با اشاره به این که می خواهیم موضوع استفاده از آب دریای کنر را برای تولید انرژی به سود هر دو کشور ارزیابی کنیم، می‌خواستیم با پاکستانی‌ها در زمینه‌ای که بسیار نیاز به همکاری داشتند، پیام همکاری بدهیم. نوازشریف هم به سفر رییس جمهور کرزی به پاکستان و ملاقات میان هیئت‌های دو کشور در منطقه‌ی ییلاقی مری اشاره کرد و همان جملات معروف را که من در چند جا به آن ها اشاره داشتم، تکرار کرد. کامرون با اشاره به این مطلب که شروع "گفتگوهای صلح بعد از انتخابات افغانستان به این معنا است که طالبان نمی‌توانند بخشی از پروسه‌ی سیاسی در جریان انتخابات باشند"، در پی آن بود تا پاکستان را تشویق کند که به طالبان اجازه دهد، گفتگوها را آغاز کنند و از افغانستان هم بخواهد تا آن ها را شامل پروسه‌های انتخابات بسازد. بدون شک که افغانستان در این زمینه آمادگی داشت. اما پاکستان با ادامه‌ی پروژه‌ی آن کشور مبنی بر ادامه‌ی استفاده‌ی جنگی از طالبان اهداف معینی داشت و در پی کاهش خواسته‌هایش نبود. کرزی گفت که "ما می‌دانیم که آی‌اس‌آی به پروسه‌ی صلح در کشور ما کمک نمی کند. اگر پیش از انتخابات گفتگوهای صلح شروع شود، افغانستان آماده است تا زمینه‌ی مشارکت طالبان را در این پروسه فراهم آورد و حتا اگر ایجاب کند، برگزاری انتخابات را برای چند ماهی به تعویق اندازد". اما پاکستانی‌ها که به این باور رسیده بودند که حکومت ما به آخر کار رسیده است و بعد از انتخابات نیز در کابل یک حکومت جانبدار پاکستان به قدرت خواهد رسید، تاکید کردند که "ما آماده استیم روی امنیت انتخابات بحث کنیم".

رییس شورای عالی صلح آقای ربانی، ابراز آرزو کرد که "اگر وی به عنوان رییس شورای عالی صلح بتواند با ملا برادر دیدار داشته باشد، خوب خواهد بود". پاکستانی‌ها هم گفتند که اگر ملا برادر بخواهد آن ها این زمینه را آماده می‌سازند. در این مورد در جای دیگر این کتاب به تفصیل نوشته‌ام.

در بحث تامین امنیت انتخابات سخنانی رد و بدل شدند که برای شناخت از آن‌چه بعدها در انتخابات ما به وقوع پیوست، بسیار مهم استند. رییس جمهوری کرزی به صدراعظم انگلستان گفت: "آرزوی ما برگزاری انتخابات بدون مداخله‌ی دوستان ما است. ما نمی‌خواهیم که تجارب انتخابات ۲۰۰۹ تکرار شوند. شما همه‌ی نامزدان را می‌شناسید. همه دوستان شما و ایالات متحده ی امریکا استند". منظور رییس جمهور این بود که انگلیس‌ها و امریکایی‌ها در انتخابات ما مداخله نکنند. نواز شریف گفت که "کمیسیون مشترک افغانستان و پاکستان می‌تواند زیر نظر وزرای داخله در روزهای انتخابات برای تامین امنیت بیشتر انتخابات کمک کند". بسیار جالب بود که از مدتی بدین سو پاکستانی‌ها هم در باره ی پناه‌گاه‌های تروریستان سخن می گفتند. اما منظور آنان از این پناه‌گاه‌ها حضور افراد طالبان پاکستانی بود که گاهی از این طرف خط دیورند به پاکستان حمله می‌کردند. تعبیر ایشان از نابودی پناه‌گاه‌ها همین بود؛ در حالی که به خوبی می‌دانستند که ما در این باره برخلاف اردوی پاکستان که برای طالبان افغان در سراسر آن کشور پناه‌گاه داده بود، نقشی نداشتیم.

کرزی با استفاده از فرصت گفت: "ما باید پناه‌گاه‌های تروریسم را برچینیم. ما باید قبول کنیم که افراطیت به هر دو کشور آسیب می‌رساند... بعد از خروج شوروی از افغانستان، نظامیان پاکستان

می‌خواستند افغانستان را زیر کنترول بیاورند، اما شکست خوردند. آقای صدراعظم نواز شریف بر این موضوع آگاهی دارد. هر کس می‌داند که ما به مولوی فقیر محمد پایگاه ندادیم. ما می‌خواستیم لطیف الله محسود را بی‌طرف بسازیم، اما امریکایی‌ها او را از ما ربودند".

لطیف الله محسود مسؤول امور مالی و از رهبران طالبان پاکستانی بود. وی با امنیت ملی افغانستان تماس گرفته و چند دیدار نیز با وی برگزار شده بود. نفوذ در گروه‌های استخباراتی امر عادی است. تمام سازمان‌های امنیتی برای آگاهی از فعالیت‌های تروریستی و به منظور تدوین رویکردهای امنیتی‌شان چنین کارهایی می‌کنند. در جریان سفری که محسود برای دیدار با مقامات امنیتی افغانستان به کابل می‌آمد در نزدیکی‌های لوگر نیروهای امریکایی وی را با توسل به زور از موتر امنیت ملی افغانستان پیاده و دستگیر کردند. کسی که برای گفتگو با امنیت ملی افغانستان در وسیله‌ی نقلیه ی مربوط به دولت افغانستان به کابل می‌آمد، توسط نیروهایی دستگیر و زندانی شد که خود را متحد استراتژیک افغانستان می‌گفتند. حامد کرزی و من چندین بار از مقام‌های ایالات متحده خواستیم تا وی را به افغانستان تسلیم کنند، آنان این تقاضا را با شدت رد کردند. سیاست دوگانه ی ایالات متحده در این باره موجب مشکلات فراوان شد. امریکایی‌ها قبلا ملا برادر شهروند افغانستان را در همکاری با پاکستانی‌ها در کراچی دستگیر و به پاکستانی‌ها تسلیم کردند، اما آن‌ها از تسلیمی محسود به افغانستان ابا ورزیدند. این امر موجب کشیدگی‌های زیاد میان افغانستان و امریکا شد. بعدها در دوران حکومت وحدت ملی، لطیف‌الله محسود در چارچوب سیاست اعتمادسازی به پاکستانی‌ها تسلیم داده شد.

کرزی به امید تشویق پاکستانی‌ها برای کمک به صلح گفت: "...طالبان هم شهروندان افغانستان استند و مانند همه‌ی شهروندان کشور ما دارای حقوقی استند. من می‌توانم آنان را در مقام‌های حکومتی بگمارم؛ آنان می‌توانند در انتخابات شرکت کنند. اما اگر بخواهند قانون اساسی افغانستان را تغییر بدهند، باید این کار از طریق راه‌هایی که خود این قانون پیش‌بینی کرده است، صورت بگیرد".

در ادامه‌ی گفتگوهای سه‌جانبه برای رسیدن به نوعی از همکاری و همگرایی رییس جمهور افغانستان تلاش کرد حتا ایرانی‌ها را بسیج کند؛ با این که ایران قدرت منطقه‌ای که دارای نفوذ زیاد بر پاکستان و افغانستان باشد، تلقی نمی‌شد. این هم یکی از تلاش‌های رییس جمهور کرزی بود که از روی ناچاری صورت می‌گرفت. نخست گفتگوهای سه‌جانبه میان افغانستان، ایران و پاکستان در جوزای ۱۳۸۸ در تهران برگزار شد. دومین نوع این دیدار در پانزدهم فبروری ۲۰۱۱ در تهران در حاشیه‌ی "کنفرانس بین‌المللی مبارزه با تروریسم" برگزار شد.

بدون شک که رییس جمهوری اسلامی ایران به مساله‌ی امنیت از دید ضدیت با امریکا می‌دید و امریکا را بزرگ‌ترین عامل تروریسم در منطقه می‌دانست. آیت الله خامنه‌ای رهبر ایران در دیداری که با رؤسای جمهور پاکستان و افغانستان داشت، گفت "تا زمانی که امریکایی ها در افغانستان حضور داشته باشند، امنیت در این کشور برگزار نخواهد شد و منطقه‌ی ما نیز به امنیت دست نخواهد یافت". چنین رویکردی از منظر ایران و سیاست‌های آن وقت این کشور در برابر غرب و ایالات متحده زیاد هم غیرمنطقی نبود. اما پذیرش چنین سیاستی از جانب افغانستان در شرایطی که تمویل جنگ با تروریسم و تمویل پروژه‌های انکشافی افغانستان بیشتر از جانب کشورهای غربی

صورت می گرفت و هم افغانستان راه دموکراسی کثرت گرا را با آزادی‌های فراوان فردی و تعهد به حقوق بشری پذیرفته بود، زیاد عملی و پسندیده نبود.

آقای احمدی نژاد رییس جمهور ایران بر ضرورت همدلی و همسویی میان کشورهای منطقه و سه کشور برادر تاکید کرد. وی در تحلیل‌های خود دیدگاه‌های مشابهی با رییس جمهور ما داشت. احمدی نژاد گفت: "کسانی که خواهان ویرانی افغانستان بودند امروز همین کار را در پاکستان می کنند. اگر توانایی داشته باشند عین کار را در ایران خواهند کرد. مسایل منطقوی به جز در همکاری ما سه کشور حل نخواهد شد. ما در غم و شادی یک‌دیگر شریکیم باید با هم کار بکنیم و کار مشترک ما باید در عمل صورت بگیرد". منظور احمدی‌نژاد از به کار بردن کلمه‌ی "کسانی" اشاره به امریکا بود. رییس جمهور کرزی در پاسخ احمدی نژاد گفت: "کمک کنید تا خارجیان زودتر بروند و این کار با آغاز گفتگوهای صلح با طالبان ممکن می گردد". آقای زرداری به قربانی‌های خانواده‌اش اشاره کرد و افزود که "ما هر سه کشور قربانی تروریسم استیم". وی به بالا رفتن قیمت تیل اشاره کرد و آن را محصول سیاست‌های مداخله گرانه در منطقه تلقی نمود و حرف‌های دیگری هم در همین راستا زد. احمدی‌نژاد پیشنهاد کرد تا وزرای خارجه و وزرای امور امنیتی سه کشور به تناوب بنشینند و اجندای بحث‌های آینده را تعیین کنند و جلسه به پایان رسید.

در رابطه ی ما با پاکستان نه گفتگوهای دو جانبه و نه هم تلاش‌های سه‌جانبه توانستند تغییری را به وجود بیاورند. پاکستان هنوز هم بزرگترین حامی و بانی طالبان است و افغانستان هنوز هم در این جنگ خونین قربانی می‌دهد. واقعیت دردناک این است که تروریسم در

منطقه‌ی ما بر اساس منطق ساختاری‌اش برای پاکستان نیز به یک تهدید جدی تبدیل شده است. این کشور بیشتر از هر زمان دیگر، گرفتار مشکلات امنیتی، اقتصادی و سیاسی شده است. پاکستان در تاریخ هفت دهه‌ی گذشته‌اش هرگز به اندازه‌ی امروز منزوی نبوده است، اما این واقعیت‌های دردناک هنوز هم موجب بازنگری در استراتژی استفاده از تروریسم علیه افغانستان نشده است.

جمهوری اسلامی ایران و جمهوری اسلامی افغانستان

افغانستان و ایران بدون شک که وارثان یک تمدن مشترک استند. پیش از ایجاد دولت‌های دارای مرزهای مشخص و ثابت، حکمرانان بسیاری بر جغرافیه‌هایی که امروز به نام افغانستان و ایران یاد می‌شوند، سلطنت کرده‌اند. ایران کنونی یک بخشی از فلات ایران تاریخی است؛ بخشی که به دلیل اطلاق این نام بر جغرافیای کنونی آن بر کلیت ایران تاریخی از منظر ایدیولوژیک و بر بنیاد تاریخ‌نگاری رسمی و برداشت‌های فرهنگی حاکم داعیه‌ی مالکیت تمدنی دارد. من در بیشتر از چهل سالی که در سیاست فعال بوده‌ام، در گفتگو با بسیاری از روشنفکران چپ، پان‌ایرانیست‌ها و اسلام گراهای ایران متوجه شده‌ام که آنان در تحلیل‌های‌شان میان دولت‌های ملی معاصر که دارای مرزهای سیاسی و اقتدار سیاسی و ملت‌های خودی استند و بدون شک برخاسته از این عوامل دارای تاریخ و فرایند اجتماعی و سیاسی ملی ویژه استند (من در این‌جا وارد گفتمان تبلور ملت-دولت‌ها نمی‌شوم و بر اشکالات فرایند تبلور پدیده‌های سیاسی و اجتماعی‌ای از این دست در سرزمین‌هایی مانند ما تمرکز نمی‌کنم) و امپراتوری‌هایی که بر رعایا حکومت می‌رانده‌اند، تفکیک نمی‌کنند؛

اگر چنین تفکیکی هم صورت بگیرد از منظر تهران‌مرکزی صورت می‌گیرد. مثل این که تهران همیشه مرکز قدرت سیاسی شاهان ایران قدیم و خراسان بوده باشد و بخارا، مرو، هرات، غزنه و قندهار هیچ وقت پایتخت امپراتوری‌های کهن نبوده باشند و یا این‌که از توابع و ولایت‌های ایران کنونی بوده باشند. داعیه‌ی "افغانستان مال ایران بوده است" را همواره می‌شنویم و می‌خوانیم. استنباطی که از این جمله صورت می‌گیرد، طبیعی است که موجب ناراحتی و واکنش مردم افغانستان می‌شود. کمتر کسی را از روشنفکران ایرانی و افغان تا کنون دیده‌ام که بگوید بخش‌های مهم و بیشتر خاک‌های کنونی این دو کشور، زیر سلطه ی شاهان گوناگون بوده‌اند؛ شاهانی که از بخارا، خوارزم، مرو، غزنه، هرات، مرو، اصفهان و قندهار بر این خطه‌ها حکومت کرده‌اند. اگر داعیه را به این پادشاهان بکشانیم واقعیت این است که ما رعایای شاهان بوده‌ایم و ما مردم این دو کشور مال شاهان بوده‌ایم و بیشتر این شاهان هم از قلمرو ایران کنونی بر فلات ایران حکومت نکرده‌اند، بل که پایتخت‌های امپراتوری‌های بزرگ یک هزار سال اخیر بیشتر برون از مرزهای ایران کنونی واقع شده‌اند. با ظهور دولت‌های ملی و زوال امپراتوری‌های حاکم بر این سرزمین‌ها بالاخره دولت‌های دارای مرزهای ثابت و اقتدار سیاسی با رویکرد ملی سر بلند کردند و در این خطه چند دولت ملی به وجود آمد که ایران یکی از آن‌هاست. اگر افغانستان در سال ۱۹۳۵ نام ایران را برخود می‌گذاشت، همان‌گونه که پارس این کار را کرد، می‌توانست ادعا کند که پارس مال ایران یعنی افغانستان بوده است؟ دشواری‌های برقراری گفتمان اکادمیک با ناسیونالیست‌های افراطی و با انواع ناسیونالیسم‌ها در این است که احساس و تصور به جای واقعیت بر انسان‌ها حکم می‌رانند و انسان‌ها رابطه ی عقلانی خود را با واقعیت‌ها

از دست می‌دهند. رویکرد پاردوکسیکال در این است که اگر پان ایرانیست‌های مسلمان و نامسلمان با تفسیری خاص از تاریخ و فرایند ایجاد دولت‌های ملی به کشورهایی که زمانی برخی از باشندگان آن‌ها به نژاد و تمدن آریایی منسوب بودند، برخورد می کنند و آن ها را "مال" خود می‌دانند، ناسیونالیست‌های افراطی افغان نیز با تفسیر و تعبیر قومی از تاریخ، گذشته‌ی این کشور را به نحوی به دو صد و هفتاد سال اخیر تقلیل می‌دهند. بدین گونه تاریخ کهن‌سال و فرهنگ پربار مردم افغانستان که بدون شک بخش عظیمی از یک تمدن مشترک بزرگ در یک حوزه‌ی به مراتب کلانتر از افغانستان کنونی بوده است، را نفی می کنند. این تمدن بزرگ، تمدن مشترک همه باشندگان این حوزه است که در آفرینش آن انسان‌های منسوب به اقوام آریایی، تورانی و سایر باشندگان این سرزمین‌ها نقش اساسی داشته‌اند.

با این تذکر کوتاه می‌خواهم بگویم که نگاه حاکم بسیاری از سیاست‌مداران و تحصیل کردگان این دو کشور به یک‌دیگر، متاثر از ناسیونالیسم‌هایی است که به تاریخ این حوزه‌ی تمدنی رویکردهای متفاوت و مبتنی بر تقابل دارند. ناسیونالیسم حاکم افغانی به رد گذشته، نفی میراث تمدنی می‌پردازد و ناسیونالیسم ایرانی امروز را در گذشته می‌بیند و جغرافیای ایران کنونی را به جای کل می گذارد. چنین تلاشی نیز گزینشی می‌شود. هر شخصیت فرهنگی و اندیشمند بلخی، غزنوی و هروی می‌شود ایرانی و فقرا و مصیبت‌زدگان و کارگران مهاجر می‌شوند "افاغنه". با وجودی که واژه‌ی نادرست افاغنه بار بار در متون تاریخی به جای افغان‌ها استفاده شده، اما در گفتمان نژادپرستانه و شوونیستی، این واژه در سال‌های اخیر بار معنایی منفی پیدا کرده است و برای تحقیر افغان‌ها به کار برده می‌شود. از زمانی که شاه ایران در کتاب "ماموریت برای وطنم" استیلای هوتکیان افغان بر

اصفهان را پیروزی "افاغنه‌ی دزد و قافله‌بند" نامید، این واژه برای بسیاری مفهومی سرشار از توهین شده است.

با ارتقای تشیع به ایدیولوژی دولتی پس از انقلاب اسلامی۱۹۷۹ در ایران، عنصر تشیع نیز به عنوان بخشی از ناسیونالیسم ایرانی در برابر کشورهای دیگر موجب رویکردهای دوگانه در برخورد با باشندگان مردمان منطقه گردید و موجب کشیدگی‌های بیشتر شد. به ویژه که این عنصر ایدیولوژیک در تقابل با تفسیر تسنن حاکم به مثابه‌ی مذهب اکثریت قرار دارد و در سالیان پسین همراه با تلاش صاحبان باور وهابی برای گسترش نفوذ در کشور ما موجب تنش می‌شود. بدون شک که برخی از مردم افغانستان پیرو مذهب تشیع استند و تشیع و تسنن هر دو عناصر جداناپذیر اسلام افغانستان را تشکیل می‌دهند؛ اما این عناصر در زندگی ما طی سده‌ها، مذهب و باور بوده‌اند و نه ایدیولوژی سیاسی با تمایلات حذف و انکار. هر دو مذهب در عرف، باور و تمدن اسلامی افغانستان همزیستی داشته‌اند و از آزادی نهادینه‌شده در قانون اساسی کشور ما برخوردار استند.

پیش از آن‌که به تجربه کاری خودم به عنوان یک سیاست‌مدار افغانستان با جمهوری اسلامی ایران اشاره کنم، بایسته می‌دانم تا به باور خود در رابطه به روابط میان دو کشور بپردازم. مردم افغانستان و ایران امروز در دو کشور مستقل دارای نظام‌های سیاسی و ارزشی متفاوت زندگی می کنند. ما دارای مرزهای جغرافیایی و اقتصادهای مربوط به خود استیم. تاریخ مشترک، زبان فارسی و دین اسلام، هر سه، عناصر نیرومند پیوند میان مردمان این دو کشور را می‌سازند. ما افغان‌ها در کنار زبان پشتو و فارسی، زبان‌های ملی دیگر خود را نیز به رسمیت می‌شناسیم. ما عملا کثرت فرهنگی مردم خود را پذیرفته‌ایم و

می خواهیم در تنوع، وحدت داشته باشیم و این تنوع لایزال را مایه و سرمایه‌ی بی‌پایان مردمی خود می‌دانیم. همان‌گونه که مسلمانان افغانستان چه سنی و چه شعیه دارای حقوق برابر استند، ما می خواهیم در تنوع متحد باشیم. از سوی دیگر، در درازمدت بدون دسترسی به هم‌گرایی منطقه‌ای و وحدت اقتصادی و تا حدودی سیاسی کشورهای این منطقه، نمی‌توانیم در دنیای کنونی بر مشکلات فایق آییم. تفاوت‌های کنونی میان افغانستان و کشورهای منطقه در مقایسه با مشترکات تاریخی در دوران‌های گوناگون، موقتی اند. دو کشور افغانستان و ایران به عنوان بخش‌هایی از صاحبان اصلی تمدن کهن‌سال این منطقه می‌توانند در راه نزدیکی و هم‌گرایی منطقه‌ای گام‌های بزرگی بردارند.

مقام‌های ازبکستانی، زمانی که وزیر خارجه بودم، چند مدال را که بر روی آن ها عکس‌هایی از مفاخر این کشور حک شده بود، به من هدیه دادند. روی مدال‌ها با تمثال‌های امیر علی‌شیر نوایی، ابوعلی سینای بلخی، ابوریحان‌البیرونی و ابونصر فاریابی مزین شده بودند. ازبک‌ها این بزرگان را مفاخر و فرزانگان خود می‌دانند. من نه تنها ناراحت نشدم، بل که احساس خوشی کردم. این‌ها مفاخر این حوزه و ورای هیاهوی‌های ناسیونالیست‌های افراطی فرزندان یک تمدن مشترک استند؛ تمدنی که توسط انسان‌های این منطقه آفریده شده است. این انسان‌ها این تمدن را در نتیجه‌ی بهره‌گیری از خرد و دانش آفریده‌اند و نه به این دلیل که مربوط به نژاد خاصی بوده‌اند. در عشق‌آباد پایتخت ترکمنستان هم در بناهای یادگاری شهر، هم در موزیم ملی و هم در کتاب‌های مصوری که برای معرفی فرهنگ و تاریخ این کشور چاپ کرده‌اند، به فراوانی می‌توان تصاویر و هیکل‌های همین بزرگان را دید؛ آنان حتا ابوالقاسم فردوسی را از آن

خود می‌دانند. این تلاش ترکمن‌ها نه تنها برای من موجب ناراحتی نشد، بل که عمیقا باور دارم که این بزرگان به عنوان فرزانگان معنوی، زاده‌ی بیولوژیک تبارها نه، بل که زاده و پرورده‌ی محیط اجتماعی و فرهنگی ای اند که شهرهای بزرگ خراسان‌زمین، هرات، بلخ، بخارا، مرو و نیشابور برای ایشان فراهم آورده بودند. اینان نمادهای فرونریختنی تمدنی ما استند. یکی از مولوی های افغانستان که در مدارس پاکستان به تحصیل علوم دینی پرداخته بود، برایم گفت که مثنوی معنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی، بخشی از مفاد درسی‌شان بوده است. آرزوی من وحدت و همگرایی کشورهای منطقه‌ی ما بر بنیاد مشترکات تمدنی و داشتن نگاه به آینده است.

پیش از آن‌که به مکتب بروم، در نزد ملا امام، نخست دیوان لسان‌الغیب خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی را تلمذ کرده‌ام، بعدا به بوستان و گلستان شیخ اجل سعدی گذار کردم؛ بسیار پیش از آن‌که بخش‌هایی از هفت اورنگ جامی هروی را خوانده باشم. ملا به من تلقین کرده بود که می ای که حافظ می گوید، شراب حقیقت است و شراب دنیوی که بزهکاران در این دنیا از آب انگور درست می کنند، نیست و قس علی‌هذا. من چند سال پس از این‌که دیوان حافظ را خوانده بودم، فهمیدم که مزار او در شیراز است. من نه آن زمان و نه هم امروز، این بزرگان را "مال" انحصاری ایران دانسته‌ام. برای یادآوری می گویم که فال دیدن با دیوان حافظ تا کنون هم یکی از عادت‌های من است؛ حتا برای آقای متکی وزیر خارجه ی ایران نیز در دفتر کارم در کابل به بهانه‌ی تفال زدن به حافظ، غزلی از لسان‌الغیب را خواندم. این کار بهانه‌ی خوبی است برای "سخن‌دانی و خوش‌خوانی".

تا پایم به شهر باز شد، همواره نشرات ایرانی را می‌خواندم؛ شب‌ها در روستای ما تنها وسیله‌ی رابطه به برون، رادیو تهران بود، برنامه‌ی "گل‌های رنگارنگ" و برنامه‌ی مشاعره را که مهدی سهیلی کارگردانی می کرد، در روستای ما دنبال می کردم. اگر چه حیران حافظه‌ی مهدی سهیلی بودم، اما از نوجوانی از شعر او خوشم نمی‌آمد. پسان‌ها که به کتاب‌خوانی بیشتر عادت کردم، آثار سعید نفیسی، بدیع‌الزمان فروزانفر، احمد کسروی، پرویز ناتل خانلری، اشعار مهدی اخوان ثالث، فروغ فرخزاد، شفیعی کدکنی، احمد شاملو، سهراب سپهری، حتا پیش از این‌ها نادر نادرپور و رهی معیری و دیگران را به فراوانی خوانده بودم. تقریبا از تمام روشنفکران سرآمد ایران چیزهایی خوانده‌ام. وقتی مبتلا به چپ شدم، از شعر آرش کمانگیر سیاوش کسرایی لذت بردم و حمید مصدق خواندم و بسیاری دیگر... داستان‌های صادق هدایت، صادق چوبک، غلام‌حسین ساعدی، هوشنگ گلشیری، محمود دولت‌آبادی و بسیاری دیگر را نیز خوانده‌ام... در کابل و هرات و بلخ انبوهی از جوانان افغان را می‌شناسم که با آثار این بزرگان آشنایی کامل دارند.

وقتی من مسؤولیت وزارت امور خارجه‌ی کشور ما را بر عهده گرفتم، بسیار آگاهانه در پی تحکیم رابطه‌ی صمیمانه‌ی دولت با دولت در رابطه با ایران بودم. رابطه‌ی مردم و سازمان‌های شهروندی با سازمان‌های مشابه اگر چه در حوزه ی روابط بین‌الملل قرار دارند، اما تمرکز من بیشتر بر تعمیق رابطه‌ی دو جمهوری اسلامی با هم‌دیگر بود. آرزو داشتم که مسؤولان کشورهای دیگر به نمایندگان افغانستان به مثابه‌ی نمایندگان یک کشور مستقل برخورد بکنند. رییس جمهور کرزی عمیقا خواهان رابطه ی دوستانه با جمهوری اسلامی ایران بود. من هم در پی استقرار، تحکیم و توسعه‌ی چنین رابطه‌ای بودم. من

می‌خواستم از کشورم، از افغانستان مستقل نمایندگی کنم و همین؛ نه بیشتر و نه هم کمتر. اما سال‌های جنگ هم در رفتارهای روزانه‌ی برخی از سیاست‌مداران افغان و هم در نحوه‌ی برخورد نمایندگان کشورهای دیگر با ما نوعی از رویکرد را به میان آورده بود تا مسؤولان برخی از کشورها با مسؤولان افغانستان عملا نه به عنوان نمایندگان یک دولت مستقل، بل که به عنوان جانبداران این یا آن گرایش برخورد کنند. به دلیل این که برخی از غرب برگشتگان طوری رفتار می کردند که سرسپردگان منافع غربیان تلقی می‌شدند، برخی از کشورهای منطقه، از جمله ایران، نیز طوری رفتار می کرد که گویا برخی‌ها متولی منافع آن کشور در افغانستان استند. من عمیقا خودم را متولی منافع افغانستان، اما با رویکردی دوستانه به کشورهایی که می‌خواستند با ما دوست باشند، تلقی می کردم.

ایرانی‌ها از من برای یک دیدار رسمی از تهران و اصفهان دعوت کردند. این دیدار در بیستم حمل ۱۳۸۶ صورت گرفت. قبل از این سفر آقای منوچهر متکی وزیر خارجه ی ایران از افغانستان دیدار کرده بود. وی در جریان آن سفر، ضیافت نان شبی به افتخار رهبران جهادی و سیاسی افغانستان در سفارت آن کشور برگزار کرده بود.

بنای سفارت ایران در محوطه‌ی وسیعی در مرکز کابل قرار دارد. در افغانستان پسا استقلال، شاه آزادی‌خواه افغانستان، امان الله‌خان سه قطعه زمین از زمین‌های مربوط به ارگ سلطنتی را برای کشورهایی که در آن زمان رویکردهای انقلابی و اصلاح‌طلبانه داشتند، برای ایجاد سفارت تخصیص داده بود. این سه قطعه زمین در کنار هم قرار داشتند؛ دقیقا همین موقعیتی که امروز سفارت‌های ایران و ترکیه واقع شده‌اند. در آن سال‌ها ترکیه، ایران و افغانستان هر سه دارای

رویکردهای اصلاح‌طلبانه بودند و روسیه ی بلشویکی نیز نخستین کشوری بود که استقلال افغانستان را به رسمیت شناخته بود. همان‌گونه که افغانستان نخستین کشوری بود که تاسیس جمهوری شوراها را به رسمیت شناخته بود. شورویها از این‌که در کنار کشور شاهی ایران سفارت داشته باشند، زیاد راضی نبودند. شاه نیز آن قطعه زمینی را که برای آن‌ها تخصیص داده بود، به سفارت ترکیه بخشید و بدین‌گونه ترک‌ها صاحب سفارتی با باغی بسیار زیبا شدند.

چندی پیش در روز استقلال ترکیه به سفارت این کشور رفته بودم؛ دیدم که سفیر روستایی این کشور که به معنا و ارزش درخت‌های کهن‌سال در قلب شهر کابل و به اهمیت تاریخی زمینی که روی آن بنای سفارت‌شان ساخته شده است، آگاهی ندارد، تعدادی از درختان را قطع کرده است تا میدانی برای هلیکوپتر داشته باشد.

در ضیافت آقای متکی رهبران جهادی می‌رفتند و می‌آمدند. آنانی که از هیبت‌شان آدم‌های مظلوم برخود می‌لرزیدند، می‌رفتند در اتاقی، پشت درهای بسته صحبت می‌کردند. تمام فضای سفارت را بوی زعفران و عطر چلو کباب گرفته بود. در آن شب به برخی از هموطنان خودم می‌اندیشیدم، به آنانی که در هر فرصتی به جان هر چه روشنفکری و اندیشمندی است، شمشیر می‌کشند و برابر به تمام تارهای موهای زنان کشور با آنان دشمنی می‌ورزند. آنان را نظاره می‌کردم که چگونه در برابر وزیر خارجه‌ی کشور همسایه‌ی ما حقیر و شکسته اند. بدتر از این حالت را در روزهایی که امریکایی‌ها چارم جولای، سالروز استقلال خود را برگزار می‌کردند، شاهد بودم. تفاوت در این بود که در این‌جا مهمانان عبا و نعلین‌پوش هم بودند که جملات‌شان آمیخته‌ای با عربی نامانوس بود؛ در حالی که در سفارت

امریکا تعداد زیادی از مردان و زنان انجویی و فولبرایتی با هم به زبان انگلیسی گفتگو می کردند و یا این که پشتو و فارسی را با واژگان انگلیسی به گونه‌ی مفرط در هم می آمیختند. بدون شک همان گونه که اولی‌ها چیز پر محتوایی برای بیان نداشتند این دومی‌ها هم، هرچه با یک‌دیگر شان "شِیَر" می کردند (در میان می گذاشتند) به سخن استاد واصف باختری که در مناسبت دیگری گفته بود، به جز "سرود رنج و بیهودگی" نبود.

در شب ضیافت، برای وزرای خارجه و هیئت‌های دو کشور در یکی از اتاق‌ها غذا تهیه کرده بودند. سر میز نان، ما از هر دری سخن گفتیم. از خانواده‌های ما، از حقوق زن و مسایلی مانند آن. خانم آقای متکی، مشاور وی در امور حقوق زنان در وزارت خارجه بود. وی را بعدها در کنفرانسی در ایران دیدم. خانم بسیار با ادب و محترمی بود. بعد از صرف غذا آقای متکی یک پاکت بزرگ و سر بسته را به من داد؛ من این پاکت را بدون آن‌که به محتوای آن نظری بیفکنم به محافظم سپردم. در میان وزرای خارجه، رسم بود که بعد از ضیافت‌های رسمی به هم‌دیگرشان هدیه می‌دادند. من در چاشت همان روز به آقای متکی یک ظرف لاجوردی هدیه کرده بودم. چند روزی گذشت تا من به یاد پاکت افتادم. وقتی سراغ پاکت را گرفتم، گفتند که روی میز کار گذاشته‌اند. و آن پاکت زردرنگ بزرگ را آوردند و به دستم گرفتم، حدس زدم که باید محتوای آن پول باشد. در میان پاکت پنجاه هزار دالر بود. به رییس جمهور افغانستان تماس گرفتم و به او دو پیشنهاد کردم. یکی این‌که سفیر ایران را به وزارت بخواهم و در حضور خبرنگاران پول را پس بدهم. دوم این‌که پول را به حساب وزارت مالیه تحویل کرده از آن برای ترمیم مرکز گرمی‌های تعمیر نوساخته‌ی وزارت استفاده کنم. این پیشنهاد دومی مورد قبول واقع شد. در

اعلامیه‌ای مطبوعاتی از کمک وزیر محترم خارجه ی ایران برای رفع نیازمندی‌های عاجل وزارت خارجه تشکر کردم. بعدها وقتی که از رییس اداری وزارت خارجه خواستم که هرچه زودتر سیستم مرکزگرمی‌های بنای اداری وزارت را فعال کند، در واپس گرفتن پول از وزارت مالیه چنان مشکلاتی را ایجاد کردند که روند آن علی‌رغم حکم صریح رییس جمهور ماه‌ها را در بر گرفت و مرکزگرمی‌ها تا یک سال دیگر فعال نشدند.

نخستین دیدار من از تهران خوب نگذشت. من در برخورد با کشورهایی مانند ایران کم‌تجربه بودم و آنان هم نمی‌دانستند که من عمیقا می‌خواستم وزیر امور خارجه ی افغانستان باشم و انتظار داشتم تا با من به مثابه‌ی وزیر خارجه‌ی جمهوری اسلامی افغانستان برخورد کنند، نه کمتر و نه بیشتر. بعدها برخورد دیپلومات‌های ایرانی با من صمیمانه شد و مرا به عنوان وزیر خارجه و مشاور امنیت ملی جمهوری اسلامی افغانستان پذیرفتند. و من هم در پی آن شدم تا با ایران از همین موضع و به عنوان نماینده‌ی یک کشور مستقل و دارای حقوق برابر دوستی عمیق و بی‌نظیری برگزار کنم و گمان می کنم که پیام من در فرجام در ایران فهمیده شد. آقای منوچهر متکی وزیر خارجه‌ی قبلی و دو تن از سفرای ایران آقای مالکی و به ویژه آقای بهرامی در این راه نقش بسیار خوبی بازی کردند. آقای بهرامی سفیر ایران با افغانستان آشنایی بسیار عمیق دارد. وی سال‌های زیادی را در کشور ما در مسؤولیت‌های گوناگون کار کرده است. تقریبا تمام رهبران جهادی و مقاومت را می‌شناسد. وی با رییس جمهور کرزی رابطه‌ی بسیار خوب برقرار کرده بود. در دور دوم ماموریت او در کابل مناسبات ما دو نفر نیز صمیمانه‌تر شد. وی مشهدی بود و من به او خراسانی می گفتم؛ البته

گاهی با افزودن این جمله، "آقای سفیر می‌دانید که پایتخت خراسان کجاست؟".

برادر سفیر بهرامی، طبیب حاذقی است که افزون بر طبابت مکتبی اروپایی، طب سوزنی چینی را نیز آموخته است. وی در روزگاری که من به دلیل دردهای بی‌شمار کمر از پا افتاده بودم، به دادم رسید. دکتور بهرامی با الطاف بی‌پایان از تعطیلاتش گذشت، به کابل آمد و مرا به کمک طب سوزنی درمان کرد. به برکت زحمت‌های اوست که در این چند سال اخیر به راحتی حتا ورزش می‌کنم. وقتی که به دکتور بهرامی فکر می‌کنم تصویری از انسان ایرانی در ذهنم زنده می‌شود که در کتاب‌ها خوانده‌ام؛ انسانی مودب، از خودگذر و اهل ادب و سرشار از احترام و فروتنی.

سال ۱۹۸۹ از آلمان برای انجام یک پژوهش علمی در باره‌ی سیر و تطور علوم مدرن اجتماعی در نظام دانشگاهی ایران به تهران رفته بودم. دوستی به استاد فرزانه باستانی پاریزی تیلفون کرد. من به دیدارش رفتم. با آن‌که استاد بازنشسته شده بود، اما در دانشگاه هنوز دارای اتاق کاری بود؛ اتاق کوچکی که کتاب‌ها از سر و روی آن بالا رفته بودند. او در آن اتاق پشت میز چوبی قدیمی‌اش نشسته و کار می‌کرد. وقتی مرا دید با خوشی بی‌مانندی پذیرایی کرد. کتابش در باره‌ی یعقوب لیث صفار را که تجدید چاپ شده بود، به من هدیه داد. به مدیر کتاب‌خانه‌ی دانشگاه تهران تماس گرفت و "گفت یکی از اساتید جوان افغانی آمده است و می‌خواهد در باره‌ی فرایند رشد و قوام علوم جدیده در ایران تحقیق کند. لطفا به ایشان کمک کنید". من از استاد سپاس گزاری کردم و پس از آن روز همه‌روزه به کتاب‌خانه‌ی دانشگاه می‌رفتم و در باره‌ی فرایند تبلور علوم اجتماعی

مدرن در ایران به جمع‌آوری منابع می‌پرداختم. مسؤولان کتاب‌خانه با خوش‌رویی تمام هرچه را که نیاز داشتم، کپی‌برداری می کردند و به رایگان به من می دادند. این کار بیشتر از یک هفته به درازا کشید و موجب شد تا من با تصویر مثبتی از ایران آشنا شوم و یک بار دیگر با تجربه‌ی خودم دریابم که برداشت منفی مبتنی بر پیش‌داوری از انسان‌ها و خلق‌ها به دلیل تعلقات نژادی و یا فرهنگی آن‌ها به گونه‌ی اجتناب‌ناپذیری انسان را مبتلا به شوونیسم و نژادپرستی می کند.

نخستین باری که من از ایران دیدن کرده بودم، اواخر حوت ۱۳۵۲ بود؛ زمانی که شاگرد صنف دوازدهم بودم. در آن زمان عواید نفت ایران افزایش یافته بود و این کشور یک نوع مدرنیزاسیون اقتصادی را پیگیری می کرد. با این که در آن زمان شبکه‌های راه‌های افغانستان در منطقه بی‌نظیر و بهتر از راه‌های زمینی ایران بودند، اما شهرهای بزرگ ایران با سرعت بسیار زیادی و به گونه ای بی‌رویه رشد می کردند. مهاجرت از روستاها به شهرهای بزرگ رو به افزایش بود. شهرهای سر راه تا به مشهد برق داشتند. من صرفا از مشهد دیدن کردم. مناطق اعیان‌نشین مشهد صفا و پاکیزه بودند، در کتاب‌فروشی‌های آن نسبت به کتاب‌فروشی‌های افغانستان، کتاب‌های زیادی در قفسه‌ها موجود بودند. در افغانستان آن زمان حتا رمان‌هایی مانند "مادر" و "میراث" اثر نویسنده ی روسی ماکسیم گورکی که در ایران آزادانه به فروش می‌رسیدند، به مشکل پیدا می‌شدند. تعدادی کتاب شعر و تحقیق‌های ادبی و داستان خریدم و با خود به افغانستان آوردم. سال‌ها بعد وقتی که نیروهای امنیتی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" خانه‌های "ضد انقلابیون" را تفتیش می کردند، آن کتاب‌ها را نیز همراه با قالین ها و ظروف خانه، به نام انقلاب و پرولتاریایی که هنوز وجود نداشت، مصادره کردند؛ حتا عکس‌های خانوادگی را نیز با خود

بردند. در مشهد آن زمان، خیابانی بود به‌نام خسروی که در آن یک مهمان‌خانه نیز با همین نام وجود داشت. صاحب مهمان‌خانه جوان مهربانی بود که پدرش سال‌ها پیش از هرات به ایران رفته و شهروند ایران شده بود. روزی در همین خیابان یک نفر از طاهریان غوریان را دیدم که با یک سرهنگ ایرانی در حرکت بود. خانواده‌ی این هم‌قبیله ی من به قاچاق‌چی گری معروف بود. با هم احوال‌پرسی کردیم؛ از او پرسیدم که با این لباس مردم سرحدی افغانستان، نگرانی نداری که تو را دستگیر کنند؟ آهسته در گوش من گفت این آقای سرهنگ دوست و شریک من است. اگر کسی بپرسد، می گوید که اهل تربت جام است. مردم تربت جام از لحاظ لهجه و هم طرز پوشش مانند مردمان سرحدی افغانستان استند. تعداد زیادی از مردم طاهری و تیموری در این شهرستان ایران زندگی می کنند.

در دوران تحصیل در ترکیه نیز دو بار از ایران گذشته بودم. بعد از کودتای هفت ثور و اشغال افغانستان توسط شوروی برای مدتی در ایران مقیم شدم و با تعدادی از جوانان مهاجر افغان نشریه‌ی "صدای افغانستان" را انتشار دادیم. در میان دانشجویان ایرانی عضو "کنفدراسیون جهانی محصلان ایرانی" که سال‌های پیش از انقلاب در اروپا و امریکا بسیار فعال بودند، دوستان زیادی داشتم. با برخی از رهبران جنبش های چپ مخالف با شوروی که مقیم خارج بودند، دوستی عمیق داشتم. با بسیاری از آنان سال‌ها در رویای انقلاب جهانی به سر بردیم؛ برخی شهید شدند، برخی مانند من از نیمه‌راه برگشتند و تعداد انگشت‌شماری از آنان هنوز هم در غربت و پیرانه‌سری با عناد روی باورهای‌شان پافشاری می کنند. آشنایی با روشنفکران چپ ضد شوروی ایرانی افزون بر تجربه‌های دوران نوجوانی و جوانی در

افغانستان، باعث شده بود که من هم مانند بسیاری از افغان‌های اهل کتاب با فرهنگ و ادب ایران آشنایی بیشتری داشته باشم.

اما مراوده با مسؤولان طراز اول ایران از مقام وزارت خارجه ی کشور ما آسان نبود. آنان انقلابی بودند و در سال‌های جهاد و مقاومت افغانستان با رهبران سیاسی و نظامی کشور ما بیش از حد خودمانی شده بودند. از این رو در رفتارهای‌شان، مرزهای روابط دیپلوماتیک دولت با دولت و دوستی‌های شخصی گاهی روشن نبود. حتا با آغاز جمهوری اسلامی افغانستان در سال ۲۰۰۲، رهبران افغانستان به ویژه پس از دوران حکومت‌داری آقای خاتمی، آن‌طور که باید به مثابه ی رهبران یک دولت مستقل و دوست با تشریفات و پروتوکل لازم، پذیرایی نمی‌شدند. ایرانی‌ها در کل به مسایل پروتوکلی زیاد پایبند نیستند. من هم در جوانی‌ام انقلابی بودم؛ البته با تفاوت‌های عمیقی. خلقیاتم را اما حفظ کرده بودم. گذشته از این‌ها من از دانشگاه آمده بودم، به زبان‌ها و دانش اروپایی و سیاست بین‌المللی آگاهی داشتم، فارسی را خوب می‌نوشتم و خوب هم سخن می گفتم. تا جایی که روزی که در مرکز مطالعات استراتژیک وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران، راجع به چالش‌های معاصر سیاست بین‌المللی و منطقه‌ای صحبت کردم، عمدا سطح ادبی سخنرانی‌ام را بالا بردم. در اخیر رییس این مرکز که آدم فرزانه و فرهیخته‌ای بود، از من پرسید: "آقای سپنتا، فارسی با این روانی و قشنگی را کجا آموخته‌اید؟" من هم در پاسخش گفتم که از جدم خواجه عبدالله انصاری، از مادر بزرگم مهری هروی و در زادگاهم هرات. این سخن بسیار خوشش آمد و خندیدیم. من از کسی شنیده بودم که استاد واصف باختری در جایی، در پاسخ به همین پرسش گفته بود که فارسی را از پدرکلانم مولانا جلال الدین

محمد بلخی و از مادرم رابعه‌ی بلخی در شهر زادگاهم بلخ فراگرفته‌ام. این عاریت آن روز به درد من خورد.

بر می گردم به نخستین دیدار من از ایران. در میدان هوایی تهران، نماینده‌های سطح پایین وزارت خارجه ایران و کاردار سفارت افغانستان آقای دکتور عبدالغفور آرزو از هیئت افغانستان استقبال کردند. محل اقامت هیئت افغانستان هوتل استقلال بود. فردای آن روز با آقای متکی وزیر خارجه دیدار داشتم. ایرانی‌ها بسیار علاقمند بودند تا من با ایجاد یک کمیسیون مشترک برای بحث روی حقابه ی ایران در افغانستان موافقت کنم. من در پاسخ از مهمان‌نوازی‌های مردم و حکومت جمهوری اسلامی ایران در برخورد با مهاجران افغان سپاسگزاری کردم و بر این امر تاکید ورزیدم که تقویت دوستی و همکاری میان دو کشور و ارتقای آن در سطح یک رابطه ی استثنایی از آرزوهای رییس جمهور کرزی و حکومت او است. ما در مورد مسایل حقوقی رودخانه ی هریرود و مقدار آبی که از آن به کشورهای همسایه‌ی ما، ایران و ترکمنستان می‌رود، هیچ تحقیق علمی انجام نداده‌ایم. من فقط این را می‌دانم که ما در اوایل دهه ی هفتاد میلادی احداث یک بند آب گردان را بر قسمت علیای هریرود، در سلما، آغاز کرده بودیم که کار آن تا شصت درصد به اتمام رسیده بود. بعدها آفت جنگ و اشغال آمد و این کار متوقف شد. در اوایل سال‌های نود میلادی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری ترکمنستان، سد دوستی را در مصب این رودخانه بنا کردند. آقای کرزی که در آن زمان معاون سیاسی وزارت خارجه ما بود، ضمن نامه‌ای پیش از افتتاح این بند به برادران ایرانی و ترکمن ما نوشته بود که احداث این سد می‌تواند در آینده به دلیل کمبود آب موجب سو تفاهمات شود چرا که افغانستان مصمم است که کار احداث بند آب گردان سلما را که کار ساختمان

آن به دلیل جنگ‌ها متوقف شده بود، از سر بگیرد. وزارت‌های خارجه‌ی کشورهای همسایه‌ی ما به این نامه‌ی وزارت خارجه‌ی ما هیچ پاسخی ندادند. من در آن ملاقات گفتم که پیش از آن‌که در مورد ایجاد چنین کمیسیونی، چیزی بگوییم ما نیاز به تحقیقات گسترده داریم، خوب است که این موضوع را از اجندای بحث‌ها برون کنیم... وزیر خارجه و هیئت ایرانی از این پاسخ من بسیار ناراحت شدند؛ در حالی که اختلاف نظر در گفتگوهای میان دولت‌ها به ویژه کشورهای همسایه روی مسایل آب و مانند آن امر بسیار عادی تلقی می‌شود. من از عکس‌العمل آنان شگفتی‌زده شدم.

چند روز قبل از سفر من به ایران، در کابل یک جنبشی به نام "جبهه ی متحد ملی افغانستان" با حضور شمار زیادی از رهبران نامدار مجاهدین، از جمله استاد ربانی، آقای قانونی، احمد ضیا مسعود معاون اول رییس جمهور، مارشال فهیم و دیگران با شرکت تعدادی از اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان مانند آقای نورالحق علومی از جناح پرچم و سید محمد گلاب‌زوی از جناح خلق ایجاد شده بود. ایجاد این جبهه موجب ناراحتی بسیار رییس جمهور کرزی و اعضای تیم او شده بود. واقعیت را بگوییم، من ایجاد این جبهه را به فال نیک می گرفتم و آرزو داشتم که این حرکت شاید بتواند موجب رویکردی شود که فرجام آن رشد تشکیلات سیاسی و احزاب در افغانستان باشد. اما با ایجاد جنبش‌ها به کمک دولت‌ها و حکومت‌های خارجی شدیدا مخالف بودم و امروز نیز بر این باور ایستاده‌ام. همان روزها رییس امنیت ملی افغانستان، آقای امرالله صالح، گزارشی را به رییس جمهور افغانستان داده بود که این تشکیلات به تشویق سیاسی و به کمک مالی ایرانی‌ها تشکیل شده است. طبیعی است که این امر موجب ناراحتی رییس جمهور شد. آقای کرزی از رویارویی بیشتر ایران و امریکا

نگران بود و از جانب دیگر وی مخالف هر نوع تشکیلات‌سازی بود. من در صحبت خصوصی با آقای متکی به او گفتم که شما در افغانستان دوستان فراوانی دارید. اگر نهادهای غیردولتی، مانند احزاب سیاسی کشورهای گوناگون با یک‌دیگرشان همکاری کنند، مانعی ندارد، اما ما در افغانستان امروز یک دولت منتخب داریم. حالا زمان آن است تا روابط دولت‌ها با همدیگر صرفا از طریق دولت‌ها صورت بگیرد. لطفا از تشکلات غیردولتی، به عنوان دولت حمایت نکنید. ما حمایت مالی شما از جبهه‌ی متحد را به سود افغانستان و روابط دوستانه‌ی دو کشور نمی‌دانیم.

این صراحت من که بیشتر صراحت یک معلم سیاست باورمند به حقوق بین‌المللی و یک میهن‌پرست افغانستان بود، مورد پسند واقع نشد. در همان روز با آقای لاریجانی دبیر شورای امنیت ملی ایران نیز دیدار داشتم. با وی نیز روی مسایل مورد نظر دو کشور صحبت شد. دیدار با آقای احمدی‌نژاد در فضای سرد برگزار شد. در راه برگشت به هوتل معاون وزارت خارجه‌ی ایران مرا همراهی کرد. وی تلاش می‌کرد تا مرا به تشکیل کمیسیون مشترک برای بحث روی حقآبه ی ایران مجاب کند. وقتی ماشین ما جانب هوتل می‌رفت، در سمت چپ جاده، زندان اوین، یکی از زندان‌های مخوف و معروف ایران دیده می‌شد. وی به زندان اوین اشاره کرد و گفت: "این زندان اوین است. ما آنانی را که به نظام جمهوری اسلامی بی‌حرمتی کنند، مدتی در این‌جا نگه می‌داریم تا به راه راست هدایت شوند". من به او گفتم که درباره‌ی این زندان از دوران شاه تا کنون زیاد خوانده و شنیده‌ام... معاون وزیر با احترام مرا تا هوتل همراهی کرد. وقتی که به هوتل وارد شدم، آقای بهرامی سفیر ایران در کابل از من پرسید که "آیا میل سفر به اصفهان را دارم؟" من پیش از طرح این سوال درک کرده بودم که

با ملاقات‌هایی که من داشتم، سفر به اصفهان منتفی است. به همین دلیل به او گفتم، آقای سفیر خوب است که سفر به اصفهان را بگذاریم به زمان دیگر. در کابل مسایلی پیش آمده است که باید زودتر بر گردم. فردای آن روز آقای متکی مرا به صبحانه دعوت کرد. صبحانه‌ی مفصلی بود از جمله کله‌پاچه حاضر کرده بودند. صحبت یک‌به‌یک در جریان صبحانه در واقعیت تکمله‌ای بود بر گفتگوهای روز قبل که نتیجه‌ای نداشت.

همان روز به دیدار آقای پور محمدی وزیر داخله ی ایران رفتم. درباره‌ی او خوانده بودم که آدم سرسختی است. در این دیدار روی مشکلات مهاجران، مسایل قاچاق و مانند آن بحث شد. در آن روزها تعدادی از افغان‌ها که به دلایل قاچاق و جرایم سنگین مانند آن محکوم به اعدام شده بودند در ایران به دار آویخته شده بودند. من از وزیر داخله ی ایران تقاضا کردم که بر بنیاد اصول حقوق بین‌المللی و حرمت همسایه‌داری باید نمایندگی‌های سیاسی افغانستان در جریان محاکمه‌های شهروندان افغانستان قرار بگیرند. وزیر بسیار برافروخته شد و بدون رعایت اصول و اخلاق دیپلوماتیک گفت: "آقای وزیر، این افاغنه در کشور ما دست به قاچاق، قتل، دزدی و اعمال زشت می‌زنند. این‌ها حتا عادت‌های مذموم مانند بچه‌بازی را در کشور ما رایج می کنند و شما از حقوق شهروندی آنان سخن می گویید؟..." وقتی که وزیر این سخنان را می گفت من به تاریخ امردبارگی در دربارهای شاهان دو کشور و جایگاه شاهدبازی در ادبیات فارسی و حتا ادبیات عرفانی فارسی می‌اندیشیدم. به یاد ایرج میرزا و قصیده‌های معروف او در این باره افتادم؛ به محتوای هزلیات سید جعفر خاکشیر و جوک‌هایی که در ایران در باره‌ی عادات قزوینی‌ها می گفتند و یا آن‌چه در اجتماع‌های مردانه، مانند مدارس می گذرد و خیلی

سخن‌هایی از این دست فکر کردم. آیا این وزیر محترم می‌توانست این را بداند که هم‌جنس‌بازی در دنیا پیشینه‌ای برابر به تاریخ انسان دارد و حتا حکایت‌های سدوم و گمورا و قهر خدا بر قوم لوط بر این پایه استوار اند. من سکوت کردم و چیزی نگفتم. می‌دانستم که شهروندان مهاجر افغان نمی‌توانند حقوق شهروندی داشته باشند و دولت ضعیف ما هم در آن حدی نیست که بتواند چنین حقوقی را مطالبه و عملی کند. آقای بهرامی سفیر ایران که متوجه روند نامطلوب مباحث شده بود، کوشش کرد با ارائه‌ی آمار و ارقام در مورد امکانات تحصیل و کار و غیره موارد برای مهاجران افغان این گفتگو را آرام کند... گفتگوهای من در ایران با هیچ مقامی نتیجه‌ی خوب نداشت و سفر اول من به کشوری که من بیشتر از هر جای دنیا به ادب و فرهنگ و تاریخ آن آشنا بودم، صاف و پوست‌کنده شکست خورده بود. همان روز جانب فرودگاه رفتم. مسیر پرواز را از تهران به کابل که دو روز بعد بود به تهران دبی و کابل تغییر دادم. پیامدهای بعدی این سفر را برای شخص خودم در جای دیگر توضیح داده‌ام.

در سفرهای بعدی آقای متکی به کابل، هرات و بلخ و همچنین سفرهای من به ایران پس از این که برنامه‌ی سلب اعتماد از من توسط ولسی جرگه نتیجه نداد و من به حیث وزیر خارجه و بعدها مشاور امنیت ملی باقی ماندم، علی‌رغم برخی از فراز و نشیب‌ها، روابط دوستانه شد؛ ما دو طرف یک‌دیگرمان را پذیرفتیم. ایران از ریاست افغانستان در کنفرانس کشورهای ایکو و همچنین تعیین یک دیپلومات افغان به حیث دبیر کل این سازمان حمایت کرد. ایران گفتگوهای سه‌جانبه با پاکستان را برگزار کرد و در سفرهای بعدی به ایران با من بسیار محترمانه برخورد شد. من و آقای متکی ریاست کمیسیون دوجانبه ی همکاری میان دو کشور را بر عهده گرفتیم. حجم معاملات

میان دو کشور افزایش یافت. برای مهاجران افغان تسهیلات نسبی فراهم شد، ایران پنجاه هکتار زمین در بندر چابهار در اختیار تاجران افغانستان قرار داد و بیشتر پروژه‌های زیربنایی را که وعده کرده بود، به پایه‌ی اکمال رساند. از جمله سرک اسلام قلعه- ارملق و احداث راه آهن خواف- هرات که نزدیک به اکمال است.

در دوران حکومت‌داری رییس جمهور کرزی رابطه‌ی افغانستان و ایران رو به بهبودی نهاده بود. مسؤولان این کشور نسبت به مشکلات افغانستان تفاهم بیشتری داشتند. حتا زمانی که کوندالیزا رایس با کرزی تماس گرفت و از وی خواست تا به ایران سفر نکند، رییس جمهور افغانستان به همتای ایرانی خود آقای احمدی‌نژاد تیلفون کرد و گفت: "امریکایی ها از من خواسته‌اند تا این دعوت شما را نپذیرم و به کشور شما سفر نکنم. شما می‌دانید که ما از لحاظ اقتصادی و امنیتی به اینان وابسته‌ایم و کشور ما توانایی پرداخت مصارف امنیتی و آبادانی خود را ندارد. من از روی ناگزیری مجبور شدم، سفرم را به کشور شما به تعویق بیندازم. امیدوارم شما مشکلات افغانستان را درک کنید." رییس جمهور ایران در پاسخ گفت: "آقای رییس جمهور من مشکلات شما را درک می کنم. از صراحت و صمیمیت شما سپاسگزارم. انشاالله به زودی می‌بینیم". کرزی این فشار امریکایی‌ها را نیز فراموش نکرد. حتا این برخورد آن ها را سال‌ها بعد که رابطه میان افغانستان و امریکا آسیب دید، به مثابه ی عدم احترام امریکا به استقلال کشورهای دیگر یاد کرد. بدون شک که رییس جمهور افغانستان در این مورد حق داشت. اما بعدها رفت و آمدهای فراوانی میان دو کشور صورت گرفت و امریکایی ها هم می‌دانستند که دوران لغو سفرها گذشته است. در چنین شرایطی وزیر داخله‌ی جمهور اسلامی ایران آقای نجار در هشتم مارچ ۲۰۱۱ به کابل آمد. قبل از این سفر،

کمیسیون همکاری‌های دو کشور از سال ۲۰۰۷ به بعد سالانه جلسه می کرد، رهبران دو کشور افزون بر دیدارهای دو جانبه و سه‌جانبه با پاکستان، در بزرگ‌داشت از نوروز در کشورهای حوزه‌ی نوروزی شرکت می کردند، در حاشیه‌های سازمان ملل متحد، کنفرانس کشورهای اسلامی، کنفرانس‌های سارک و ایکو نیز دیدارهای منظم داشتند. نیروهای مرزی دو کشور رزمایش‌های مشترک برای مبارزه با قاچاق انجام می‌دادند.

وضعیت مهاجران افغان در ایران بهبود یافت. به تعدادی از فرزندان مهاجران اجازه داده شد تا در مکاتب ایرانی درس بخوانند. وزیر داخله‌ی ایران در سال ۲۰۱۱ گزارش داد که ۲۸۰ هزار از فرزندان افغان در مکاتب و چهار هزار تن‌شان نیز در دانشگاه‌های این کشور درس می‌خوانند. این رقم خوبی بود و نشان از تغییر داشت. اما مشکلات در رابطه با مسایل اقامت قانونی و امنیت اجتماعی آنان طوری که میثاق‌های بین‌المللی و رابطه میان دو کشور همسایه و هم‌فرهنگ ایجاب می کند، تغییر نکرد. در جنگ سوریه هم ایران و هم عربستان سعودی از افغان‌ها به عنوان جنگ‌جو استفاده کردند و می کنند. تعداد زیادی از شهروندان افغانستان در این جنگ‌ها در دو طرف تا کنون قربانی شده‌اند.

در ملاقاتی که میان کرزی و احمدی‌نژاد در حاشیه‌ی کنفرانس شانگهای در هفتم جون ۲۰۱۲ در بیجینگ صورت گرفت، کرزی به احمدی نژاد از "شکست امریکایی ها در افغانستان" گفت و هم از این که "پاکستانی‌ها اصلا آلت دست استند و بازی امریکایی را ادامه می‌دهند". احمدی‌نژاد نیز از نقش پاکستان در حمایت از گروه ریگی شکایت کرد. کرزی تاکید کرد که "ما به امریکایی ها و به هیچ کشور

دیگری اجازه نمی‌دهیم تا از قلمرو افغانستان علیه ایران دست به مداخله و خراب کاری بزنند..." احمدی‌نژاد موافق به امضای قرارداد استراتژیک افغانستان با امریکا نبود. از این‌رو به رییس جمهور افغانستان گفت که "شاه ۱۵۰ هزار مشاور امریکایی داشت و امریکایی‌ها با او قرارداد اتمی داشتند، نتوانستند کاری بکنند و از او حمایت کنند". احمدی نژاد با صراحت بی‌مانندی به افغانستان هشدار داد و گفت: "من امیدوارم شما مردم‌تان را از حواشی پایگاه‌های امریکایی ها دور کنید". با آن‌که من عمیقا باور داشتم که این یک تهدید میان‌تهی است و کار هرگز بدین‌جاها نخواهد کشید، با این‌هم آقای کرزی از این تهدید در چندین جلسه یاد کرد. ایرانی‌ها بعدها تلاش‌های بسیار کردند تا از امضای قرارداد امنیتی میان افغانستان و امریکا جلوگیری کنند. آقای ابوالفضل ظهره‌وند سفیر ایران در کابل که با من دشمنی بی‌مانندی داشت و حتا در پی هر مقاله و سخن ضد ایرانی در افغانستان گمان می‌کرد که من قرار دارم، روزی به دیدار کرزی آمد و گفت که "ما حاضریم سالانه دو میلیارد دالر به نیروهای دفاعی و امنیتی شما کمک کنیم. هدایت بدهید تا همین حالا با آقای سپنتا گفتگوها را در این باره و همکاری‌های استراتژیک آغاز کنیم". بدون شک که از لحاظ مالی این دو میلیارد دالر کمک بزرگی بود. به ویژه اگر در نظر بگیریم که کمک‌های ایالات متحده بسیار غیرموثر به مصرف می‌رسند، اما نپذیرفتن این کمک از دید من هم معنای استراتژیک داشت و هم بر عقلانیت اقتصادی و سیاسی استوار بود. پذیرفتن کمک از یک قدرت منطقه‌ای دارای رویکردهای سلطه‌جویانه‌ی منطقه‌ای برای کشور ضعیفی مثل ما خطرناک بود و این کار افغانستان را کاملا به حوزه‌ی نفوذ ایران قرار می‌داد و از جانب دیگر، با واقع‌بینی سیاسی هر کس می‌دانست که هیچ کشور دیگری

غیر از امریکا، نه توان و نه هم اراده‌ی آن را داشت که بتواند مصارف نیروهای امنیتی افغانستان و نیازهای آبادانی ما را به اندازه‌ی ایالات متحده برطرف کند. بعد از این ملاقات من به رییس جمهور گفتم که ما باید با جمهوری اسلامی یک رابطه‌ی عمیق، مبتنی بر احترام و اعتماد داشته باشیم. ما می‌توانیم با این کشور رابطه‌ی استراتژیک داشته باشیم؛ اما این رابطه نباید به این معنا باشد که ما تمویل نیروهای دفاعی و امنیتی خود را به آن‌ها بسپاریم و گرفتار این توهم شویم که آن‌ها می‌توانند آلترناتیف رابطه‌ی ما با امریکا باشند. برایم باورنکردنی بود که حامد کرزی که در دشمنی با امریکایی در آن روزها حد و اندازه نمی‌شناخت، از این نظر من کاملا پشتیبانی کرد.

وزیر دفاع ایران در ۲۹ جوزای ۱۳۹۰ از کابل دیدار کرد. وی با رییس جمهور، وزیر دفاع افغانستان و من ملاقات داشت. اگر چه او بسیار محترمانه از این که "امریکایی‌ها نمی‌توانند در این منطقه امنیت بیاورند" یادآوری کرد، اما منظورش این بود که افغانستان با برقراری رابطه ی استراتژیک با ایالات متحده دچار اشتباه می‌شود. وی تحلیلی از مقوله‌ی امنیت ارائه کرد که به مراتب از برداشت برخی از دیپلومات‌های غربی معنادارتر بود. وی مقوله ی امنیت را به مسایل نظامی کاهش نداد، بل که به درستی از آن به مثابه ی یک کلیت سیاسی، اجتماعی و نظامی یاد کرد. که چنین برداشتی کاملا درست بود.

آقای صالحی وزیر خارجه‌ی ایران نیز در چاردهم جون ۲۰۱۲ به افغانستان آمد و دعوت رییس جمهور کشورش را برای دیدار رییس جمهور افغانستان از تهران به منظور اشتراک در کنفرانس سران کشورهای نامتعهد با خود آورده بود. صالحی آدم خوش‌روی و صمیمی بود. حتا اگر با نظرات ما هم موافق نبود، جانب احترام را نگه می‌داشت. کرزی هم از او تشکر کرد و وعده داد تا در این کنفرانس

شرکت کند. رییس جمهور افزود: "من می‌دانم که شما به دلیل امضای قرارداد همکاری‌های استراتژیک با امریکا از ما دل‌خور استید. می خواهم تذکر بدهم که رابطه میان کشورهای ما در چند دهه‌ی گذشته هرگز تا این حد صمیمانه نبوده است. من با بزرگان کشور شما همیشه به قول دوستان ایرانی بدون تعارف صحبت می کنم. صحبت من با شما مانند صحبت درون فامیل است. من نگرانی ایران را برحق می‌دانم و درک هم می کنم. افغانستان اگر حتا برخی از امکاناتی را که ایران دارد، می‌داشت مشکلات ما بسیار کمتر می‌بودند. برای ما مهم این است که روابط ما دوستانه تداوم بیابند. رابطه ی ما یک رابطه‌ی صمیمانه میان دو همسایه است. اگر امریکا بخواهد از خاک افغانستان علیه ایران استفاده کند، ما با تمام نیرو علیه آن ایستادگی خواهیم کرد. ما با صراحت به آن ها می گوییم که نباید از خاک افغانستان اقدامی علیه همسایه‌های ما صورت بگیرد. افغانستان در موقعیت بسیار دشوار، نیاز به دیگران قرار دارد". وزیر خارجه ی ایران با پیام دوستی آمده بود، وی گفت: "من از جانب رهبری دولت ایران به شما اطمینان می‌دهم که در موضع ما در برابر شما بعد از امضای قرارداد استراتژیک شما با امریکا تغییری نیامده است... شما خودتان پیشنهاد کرده بودید که یک پیمان همکاری با ما داشته باشید. این کار به ما اطمینان خاطر می‌دهد. جانب ایران این آمادگی را دارد. می خواهیم تا دوستان بنشینند و روی یک متن توافق کنند. بهترین شرایط دوستی میان کشورهای ما وجود دارد". البته مدت‌ها طول کشید تا چنین متنی آماده شد.

در برابر امضای "قرارداد همکاری جامع" با ایران دو مشکل اساسی وجود داشت و همین دو مشکل هم باعث شدند که این قرارداد تا امروز امضا نشود. نخستین مشکل این بود که در میان برخی از رهبران

افغانستان تمایل به همکاری با ایران وجود نداشت؛ تا این موضوع مطرح می‌شد، آنان گمان می کردند که این کار امتیازی برای بخشی از مردم افغانستان و تقویت زبان فارسی است. یک نوع ایران‌هراسی که در برخی از ما افغان‌ها وجود دارد، در این‌جا به گونه‌ی خودکار موثر واقع می‌شد و برخی حلقه‌ها با انواع لطایف‌الحیل موجب می‌شدند تا چنین کاری صورت نگیرد. ایران‌هراسی در افغانستان به اندازه‌ای در کشور ما نیرومند است که حتا در گفتگوهای میان جامعه ی مدنی دو کشور نیز برخی‌ها از هراس اتهام‌هایی که مبادا عامل ایران انگاشته شوند، حاضر به شرکت در جلساتی از این دست نبودند. طبیعی است که افراد فعال در سازمان‌های غیردولتی افغانستان به دلیل وابستگی‌های مادی که به کمک دهندگان غربی دارند در صورتی که در جلسه‌های گفتگو با ایرانیان شرکت کنند، از کمک‌های این کشورها محروم می‌شوند. من هرگز به یاد ندارم که یک سازمان غیردولتی غربی و یا افغانی کمک‌گیرنده از غرب در چارده سال گذشته حتا یک پروژه‌ی مشترک گفتگو و یا همکاری با ایران را حمایت کرده باشد. در حالی که جلسه‌های گفتگو میان جوامع مدنی افغانستان و پاکستان، میان اعضای پارلمان‌های دو کشور و موارد متعدد دیگر، همواره از جانب غربیان پشتیبانی می‌شود.

در افغانستان از قدیم یک پیشداوری وجود داشته است که به آسانی فارسی‌زبان‌ها، هزاره‌ها، شیعه‌ها و حتا مردم هرات را به گونه‌ی کل به ایرانی گرایی متهم می کنند. چنین حمله‌های بی‌معنا و از موضع نژادپرستانه در سالیان پسین در حوزه‌های دیگر نیز گسترش یافته بودند. مثلا به هر مهاجری که به وطن برگشته بود، به آسانی برچسپ جاسوس همان کشور را می‌زدند. اگر با چنین استدلال بی‌معنایی همه‌ی مهاجران را وابستگان کشورهایی بدانیم که اینان از آن‌جا

برگشته‌اند، بدین گونه تعداد جاسوسان خارجی در افغانستان از مرز ده میلیون می گذرد. این پیشداوری تا جایی نیرومند و حتا مورد قبول است که روزی یک ملای هراتی به خود من گفت: "این تصمیم اتحادیه ی اروپا و امریکا را که با هم روی شما و آقای حامد کرزی توافق کرده‌اند که وی رییس جمهور و شما وزیر خارجه باشید به سود افغانستان می‌دانم..." البته من زیاد خندیدم و چیزی نگفتم. اگر می گفتم که من با هیچ سفارتی و هیچ اتحادیه‌ای رابطه ندارم نه او باور می کرد و نه من هم می‌توانستم با این کار اتهام وابستگی به اتحادیه ی اروپا و آلمان را از خودم بزدایم. بنا بر این به مصداق سخنِ "کافر همه را به کیش خود پندارد" چیزی نگفتم.

موضوع دوم که مانع به وجود آمدن یک همکاری جامع میان افغانستان و ایران می‌شد، بدون شک مشکل آب، به ویژه آب هریرود بود. برداشت دو کشور از رودبار هریرود بسیار تفاوت داشت. افغانستان اطلاعات لازم را در باره‌ی مقدار آب سالانه‌ی هریرود نداشت؛ ایران به نامه ی سال‌های قبل معاون وزیر خارجه‌ی افغانستان در باره‌ی احداث بند دوستی ایران-ترکمنستان روی مصب این رودخانه پاسخ نداده بود. حق بالاآب بودن افغانستان در جریان احداث بند دوستی توسط ایران و ترکمنستان هیچ مورد توجه قرار نگرفته بود. این موضوع که کلا تمدن هراتی مرهون و محصول هریرود است و در گذشته به جز افغانستان هیچ کشوری از آب هریرود برای کشاورزی استفاده نکرده بود، هیچ مورد توجه نبود. ایرانی‌ها این نگرانی‌های افغانستان را در نظر نمی گرفتند و حاضر نبودند تا ما این بحث را از مسایل دیگر جدا کنیم و بگذاریم بحث روی این موضوع را به زمان دیگر. حتا رییس کمیسیون روابط بین‌المللی مجلس ایران، آقای بروجردی، در ملاقاتی با این جانب در دفتر شورای امنیت ملی با اشاره

به هریرود، گفت که "رییس جمهور مصر در باره‌ی برنامه‌ی سودان برای احداث بند آب گردانی بر روی رودخانه ی نیل گفته بود که ما این بند را بمباران می کنیم". به سخن دیگر او می‌خواست به من بگوید که ایران نیز چنین خواهد کرد. من هم برایش گفتم آقای بروجردی اگر شما انقلابی هستید، فراموش نکنید که من هم انقلابی استم. شما با نماینده ی افغانستان کنونی گفتگو می کنید. ما خواهان کشاندن مباحث به چنین جاهایی نیستیم و بند آب گردان سلما را می‌سازیم و حتما می‌سازیم... در دیدار میان آقای کرزی و جناب روحانی که برای شرکت در مراسم نوروزی سال ۱۳۹۳ به کابل آمده بود، این موضوع مجددا مطرح شد. آقای روحانی در باره ی تاریخ امضای قرارداد تقسیم آب هلمند دچار اشتباه شده بود. من فقط تاریخ امضای قرارداد را اصلاح کردم و تذکر دادم که افغانستان با تمام تعهد برای عملی کردن این قرارداد پایبند است. نمی‌دانم آقای روحانی که رییس جمهور محترمی است چرا از این تذکر من خوشش نیامد. من سکوت کردم. آقای کرزی که در آن وقت بیشتر از هر زمان دیگری مبتلا به توهم توطئه از جانب امریکایی ها بود، بعد از رفتن رییس جمهور ایران به من گفت شما به تحریک امریکایی‌ها رابطه‌ی ما را با جهان خراب می کنید.

رییس جمهوری کرزی و رییس جمهوری روحانی در دوازدهم سپتامبر ۲۰۱۳ در حاشیه ی کنفرانس کشورهای سران شانگهای در بشکیک دیدار داشتند. در این دیدار نیز راجع به نگرانی‌های ایران از حضور امریکا در افغانستان و روابط دو کشور صحبت شد. ایرانی‌ها می‌خواستند بدانند که امریکایی ها چند پایگاه در افغانستان می‌خواهند. آقای کرزی هم در هر صحبتی نُه پایگاه در ذهنش داشت و همیشه آن را تکرار می کرد؛ هیچ تلاشی در این باور وی تغییری نیاورد. ما در مورد نُه پایگاه و نحوه‌ی استفاده از پایگاه‌ها تا آن زمان به توافق

نرسیده بودیم. ما در تعریف تجاوز به افغانستان و مکلفیت‌های دو کشور در صورت وقوع چنین حادثه‌ای به توافق نرسیده بودیم. امریکایی ها در آن زمان بیشتر به فکر داشتن یک و یا دو پایگاه بودند. برای آنان به ویژه بگرام بسیار مهم بود و همچنان چندین تاسیسات کشفی و اطلاعاتی که در نقاط مختلف کابل داشتند. امریکایی‌ها می‌خواستند تا تاسیسات استخباراتی و همچنین امکانات ضربه زدن به القاعده را داشته باشند و در پی آن بودند تا چند میلیاردی هم در برابر این کار به نیروهای امنیتی افغانستان بپردازند. در حالی که ما در پی داشتن یک رابطه‌ی استراتژیک میان دو دولت مستقل بودیم که براساس قراردادی باهم پیمان استراتژیک دارند و می‌خواهند توسط یک قرارداد امنیتی حدود و ثغور چنین همکاریی را تشخیص دهند و تعریف کنند. رییس جمهور کرزی به تفاوت نظرهای ما با امریکا اشاره کرد.

در این دیدار مسایل مربوط به مهاجران افغانستان نیز مطرح گردید. آقای روحانی به این موضوع که ایران می‌خواهد تا حضور افغان‌ها در ایران را قانون‌مند بسازد، از این‌رو اینان باید پاسپورت داشته باشند و اقامت بگیرند و مسایلی از این قبیل اشاره داشت.

در بالا اشاره کردم که طرح امضای یک "قرارداد همکاری جامع میان ایران و افغانستان" از مدتی مورد بحث قرار داشت. من عمیقا باور دارم که ما باید با ایران یک قرارداد جامع همکاری امضا کنیم. مسایل آب و تفاوت‌های دیگر را نیز بر اساس احترام به واقعیت‌های تاریخی و احترام به حقوق بین‌المللی آب حل کنیم و نگذاریم میان این دو کشور روابط به تیرگی بگرایند. در کشاکش‌ها و رقابت‌های عربستان و ایران نباید داخل شویم. ما با افراطیون دینی دور از کشور خود از منظر فرهنگی و حتا قرائت‌های دینی کمتر مشترکات داریم و از منظر

جغرافیایی نیز میان ما فاصله ی زیادی است. در حالی که با ایران بر سر اشتراکات اختلاف داریم. ایران هم باید واقعیت افغانستان را درک بکند. درست است که ما نسبت به ایران کشور فقیری هستیم، اما بدون این که مبتلا به شعاردهی و گزافه‌گویی ناسیونالیستی شوم، می‌دانیم که با افغانستان می‌توان دوست بود و برادر و برابر بود و به چنین رابطه از طریق اعتماد و همکاری می‌توان دست یافت و نه از راه دیگری.

بعد از این که کار دولتی من به پایان رسید، در سال ۲۰۱۵ کنفرانس گفتگوهای غیررسمی استراتژیک میان افغانستان و ایران با شرکت وزرای خارجه‌ی قبلی به ابتکار انستیتوت مطالعات استراتیژیک افغانستان برگزار شد. ریاست هیئت ایرانی را آقای ولایتی وزیر خارجه‌ی اسبق آن کشور بر عهده داشت. ما گفتگوهای بسیار صمیمانه داشتیم و ایرانی‌ها از هیئت افغانستان پذیرایی بسیار گرم و صمیمانه کردند.

جمهوری هند، دوستی استوار و مبتنی بر همسویی

رابطه ی امروزی افغانستان با جمهوری هند، روایت جدیدی است از یک واقعیت قدیمی و کهن‌سال. پیوندهای مردمی و تاریخی مردم دو کشور با مهاجرت‌های باشندگان افغانستان کنونی به سوی جنوب در دوران قدیم و ادامه‌ی پیوندهای فرهنگی و دینی، پیش از اسلام و پیش از ایجاد دولت‌های ملی شکل گرفته بود. اما روابط دو کشور در چند سده‌ی اخیر، دارای فصل‌های بسیار غم‌انگیزی است که بیشتر تاریخ‌نگاران افغانستان از آن با افتخار یاد می کنند. حوادثی که به باور من از منظر امروزی نه تنها مایه‌ی مباهات نیست، بل که موجب شرمساری است. اصولا در گذشته‌ی بسیاری از کشورهای جهان می‌توان با چنین فصل‌های غم‌انگیزی برخورد. تاریخ تهاجم‌های پیهم جهان‌گشایان به سرزمین خود ما بازتاب همین واقعیت اندوه‌بار است. آن‌چه از دید قربانی و سرزمین مغلوب تاراج و غارت تلقی می‌شود، از دید جانب پیروزمند در واقعیت حکایت و روایت قهرمانی‌های مردمش انگاشته می‌شود.

ما هم در روابط خود با هند فصل‌های غم‌انگیزی داریم که مربوط به گذشته‌ی ما می‌شوند. نمی‌خواهم بگویم که ما در هند همان

ویرانی‌هایی را موجب شدیم که مغولان در سرزمین‌های ما مرتکب شده‌اند، اما بدون شک ما نیز موجب ویرانی‌ها و قتل عام‌های بسیار در هند شده‌ایم. سلسله‌ی غارت‌ها و کشتارهای بی‌رحمانه‌ی افغان‌ها در هند حتا موجب تغییر در رویکرد برخی از مردم آن کشور در برابر جنگ شد. در دنیا دو دین وجود داشتند که دست به مسیوناریسم[۱] نمی‌زدند و مردمان پیروان ادیان دیگر را دعوت به پذیرش دین‌شان نمی کردند و افزون بر آن نیز جنگ گریز بودند، یکی هندویسم و دیگر یهودیت است. در حق یهودیان، اروپاییان و به ویژه آلمان‌ها، آن‌قدر ستم روا داشتند که امروز آن‌ها به یکی از جنگ‌طلب‌ترین ملت‌های دنیا تبدیل شده‌اند. در مورد هندویسم نیز چنین است.

افغان‌ها آن قدر به غارت، کشتار و برده‌ساختن باشندگان این قاره ی کهن‌سال دست زدند که در فرجام در واکنش به غارت‌های آنان فرقه‌ی جنگجوی سیک سر بلند کرد. وجود آثار بزرگ و با عظمت دوران لودی و ترکان چغتایی در هند نمی‌توانند بر این حقیقت سایه اندازند که پدران ما موجب ستم‌ها، غارت‌ها و ویرانی‌های بسیار در این سرزمین شده‌اند.

تا زمانی که با امپراتوری گورگانی هند این رابطه به گونه‌ی در خور دگرگون شد. امپراتوری مغولی هند بخش‌های مهمی از افغانستان کنونی را به زیر کنترول خود در آورد و برای مدتی نیز کابل را به پایتخت تابستانی خود تبدیل کرد. اما با تاسیس امپراتوری درانی در افغانستان کنونی در سال ۱۷۴۷ دوباره دوران تهاجم‌های پیهم از جانب ما بر هند آغاز شد.

---

[۱] Missionarism

اصولا رابطه میان هند و افغانستان پس از کسب استقلال کشور ما در سال ۱۹۱۹ و بعدها با ایجاد جمهوری هند در سال ۱۹۴۷ وارد یک مرحله‌ی ویژه از روابط میان دو دولت مستقل گردید. دو کشور با دو تجربه و دو تاریخ متفاوت از پیکار با استعمار برون آمده بودند. افغانستان به مفهوم متداول کاملا مستعمره نشده بود، اما به دلیل وابستگی حاکمان آن در قرن نزدهم و اوایل قرن بیستم، در سیاست خارجی خود وابسته به استعمار بود.

نهضت رهایی‌بخش کشور در اوایل قرن بیستم منجر به ایجاد کشور مستقل افغانستان در سال ۱۹۱۹ گردید. پایتخت افغانستان، کابل، به مرکز آزادی‌خواهان هند تبدیل شد. مردم و حکومت افغانستان از مبارزات استقلال‌طلبانه ی مردم هند حمایت می کردند. شاه‌امان الله غازی از حامیان دلیر جنبش رهایی‌بخش مردم هند بود.

هند بعد از کسب استقلال رویکرد ضد استعماری داشت و در روابط خارجی با اتحاد شوروی وقت نزدیک بود. راه توسعه‌ی اقتصادی را که هند انتخاب کرده بود، اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده بر بنیاد تقویت سکتور اقتصاد دولتی بود.

افغانستان با این که نظام پادشاهی داشت، اما پس از دهه ی پنجاه قرن بیستم شبیه راه آبادانی اقتصادی هند را پیش گرفت. افزون بر آن افغانستان و هند هر دو از بنیان‌گذاران کنفرانس کشورهای آسیا و افریقا در باندونگ در سال ۱۹۵۵ بودند. این کنفرانس نخستین تلاش‌های کشورهای پسااستعمار آسیا و افریقا برای جستجوی یک راه سومی میان اتحاد شوروی سابق و کشورهای سرمایه‌داری با رویکردهای ضد استعماری پنداشته می‌شد. هر دو کشور بعدها از

اعضای فعال نهضت نامتعهدها بودند و میان رهبران دو کشور در این مجمع هم‌سویی‌های زیادی وجود داشت.

در دوران امیران افغان تعداد زیادی از هنرمندان و فرهنگیان دو کشور با هم در ارتباط بودند و دهلی در دوران حکومت‌های مغولی هند یکی از مراکز اصلی زبان و ادب فارسی بود.

شرق افغانستان کنونی بیشتر در حوزه‌ی نفوذ فرهنگی و سیاسی شاهان مغولی هند قرار داشت. تعداد زیادی از باشندگان افغانستان کنونی طی سده‌های اخیر نیز به هند مهاجرت کردند و یا به عنوان بقایای حاکمان افغانی هند در آن‌جا ماندگار شدند. بخش‌های مهمی از کشمیر و مناطقی از هند تا قرن نزدهم از جمله‌ی خاک‌های افغانستان تلقی می‌شدند.

پس از تجزیه‌ی هند و تشکیل پاکستان کشیدگی‌ها میان افغانستان و پاکستان بر سر برخی از مناطق اشغالی مربوط به افغانستان توسط انگلیس‌ها همچنان ادامه یافت. از جانب دیگر هند و پاکستان نیز بعد از تجزیه سه بار با یک‌دیگر درگیر جنگ شدند که مهم‌ترین علت آن را دعوای دو کشور روی منطقه‌ی کشمیر تشکیل می‌داد. تمام این مسایل در یک فرایند تاریخی موجب شدند تا رابطه‌ی افغانستان و هند از یک‌سو بر بنیاد مشترکات بسیار گسترده و ژرف شکل بیابد و از جانب دیگر تهدیدهای مشترک از جانب پاکستان و تعلق هر دو کشور به یک اردوگاه متفاوت سیاسی نسبت به پاکستان، عوامل دیگر همگرایی میان این دو کشور را تشکیل بدهند.

در میان کشورهای پسااستعمار، هند یگانه کشوری است که با همه‌ی کاستی‌ها و کمبودهایی که می‌توان از منظر تیوری دموکراسی نورماتیف در نظام سیاسی آن مشاهده کرد، تجربه‌ی یک دموکراسی

موفق را دارا است. این سرزمین پهناور گهواره‌ی انواع گروه‌های تباری، ادیان، زبان‌ها و فرهنگ‌ها است. وقتی با یک نگاه انتقادی به تمدن کنونی هند دیده شود، در هیچ جای دنیا تا این اندازه نمی‌توان جدایی و افتراق و در عین زمان همزیستی میان سنت و مدرنیته را دید، اما با این هم در این کشور می‌توان یک همگرایی و هارمونی نسبی را نسبت به بیشتر کشورهای جهان مشاهده کرد.

هند نمونه ای استثنایی است که در آن پیروان "حقیقت"های گوناگون با هم و در کنار هم زندگی می کنند. بدون شک این همزیستی عاری از تنش نیست، اما طی سالیان طولانی اگر بهترین تجربه‌ی همگرایی فرهنگ‌ها نباشد، یکی از نمونه‌های بالنسبه موفق آن است.

برای من یکی از عوامل مهم و موثر بر باورها و طرز نگاه من به این کشور مساله‌ی دموکراسی است. در تمام کشورهای جهان سوم قدیم و یا به سخنی کشورهای پسااستعمار، هند تنها و یگانه کشوری است که در آن فرایند دموکراسی از استقلال تا به امروز پیوسته قوام یافته است. در کشوری مانند هند که سرشار است از تنوع قومی، دینی، مذهبی و فرقه‌ای با زبان‌های بسیار و در عین زمان از منظر اقتصادی عقب‌مانده، داشتن یک دموکراسی که کارایی دارد، رشد می کند و قوام می‌یابد و در آن مسلمانانی که قرن‌ها بر اکثریت هندو ستم روا داشته‌اند و سیک‌هایی که در چند قرن اخیر شمشیر آخته‌اند با این که اقلیتی بیش نیستند، به همان پیمانه در سیاست هند حضور دارند که اکثریت بزرگ هندوان.

در هند از زمان اعلام جمهوری تا کنون، هیچ رهبر آن کشور در نتیجه ی کودتای نظامی از قدرت کنار زده نشده، هیچ سیاست‌مدار آن کشور در محکمه ی نظامی به دلیل داشتن آرا و افکار متفاوت توسط

مراکز قدرت اعدام نشده است و با همه ی کاستی‌ها انتخابات برگزار می‌شود و قدرت به گونه ی مسالمت‌آمیز و دموکراتیک مشروعیت می‌یابد. پروژه‌ی دموکراسی هند بنای عظیمی است که باید تیوریسن‌های اروپامحور با محک زدن با آن تیوری‌های‌شان را تعدیل کنند. با وجودی که هند به دلایل فرهنگی، دینی و عقب‌ماندگی اقتصادی دارای یک نظام اجتماعی و اقتصادی عادلانه نیست، اما هند یگانه تجربه‌ی موفق دموکراسی در میان کشورهای پسااستعمار افریقا و آسیا است. این امر زمانی به خوبی نمودار می‌شود، که تجربه ی کشورهای اسلامی غرب آسیا و آسیای‌میانه را از نظر بگذرانیم. این امر زمانی متبارز می‌شود که تجربه‌ی خونین و ورشکسته‌ی نیمه‌ی دیگر هند را، پاکستان را مورد ارزیابی قرار دهیم.

در حالی که بخش جداشده ی هند که به نام پاکستان کشور مستقلی را ایجاد کرد از لحاظ اقتصادی و اجتماعی پیشرفته‌تر از هند بود و نخبگان مسلمان، مغول و پشتون، که در واقعیت در دوران استعمار در اداره حضور گسترده‌تر داشتند رهبری پاکستان را بر عهده گرفتند، اما بدترین نوع دولت‌داری را به نمایش گذاشتند و نتوانستند نمودی از دموکراسی و تسامح را در زندگی و فرهنگ سیاسی و اجتماعی‌شان به نمایش بگذارند.

با درنظرداشت آن‌چه در بالا گفتم، بدون شک هند برای من یک دانشگاه است که می‌توانم تجربه ی دموکراسی آن را مطالعه کنم و از فرهنگ سرشار از مدارا و بردباری آن بیاموزم. من می‌پذیرم که در رویکرد دموکراسی‌خواهی جانبدار دموکراسی هنجاری و هدف‌مند استم و از این چشم‌انداز هند دارای کاستی‌های بسیار است؛ اما در عین زمان می‌خواهم بدانم که راز موفقیت هند در تجربه‌ی دموکراسی در

چیست و این نیم‌قاره‌ی عظیم چگونه توانسته است، برخلاف استبدادهای شرقی معاصر، زمینه‌ی تداوم و پایداری دموکراسی سیاسی را فراهم آورد.

در موضوع رابطه‌ی ما با جمهوری هند، شاید این هم یکی از تصادف‌های خوب بوده باشد که من زمانی مسؤولیت رهبری وزارت خارجه ی افغانستان و به دنبال آن مشاوریت امنیت ملی کشور را بر عهده گرفتم که حامد کرزی رییس جمهور کشور ما بود. وی تحصیل کرده‌ی هند است و با فرهنگ سیاسی این کشور آشنایی عمیق دارد. حتا می‌توانم بگویم که در تبارزات تحمل و مدارا در رفتارهای رییس جمهور پیشین کشور ما فرهنگ سیاسی هند نقش به‌سزایی داشته است.

تحلیل و ارزیابی من به عنوان وزیر خارجه از چگونگی رابطه‌ی ما با جهان برون از افغانستان بر بنیاد یک تیوری منسجم روابط بین‌المللی استوار بود. من به تحقق یک دموکراسی هنجارین در کشور ما در یک فرایند تاریخی باور داشتم. ما باید از ساختارها و روابط پر از گسست سنتی عبور می کردیم و دموکراسی را در یک فرایند عملی می کردیم که در آن اصول آزادی و عدالت اجتماعی اجزای جدایی‌ناپذیر آن را تشکیل می دادند؛ دموکراسی ای که در آن آزادی فرد و خودمختاری او، پیش‌شرط و بنیاد ایجاد یک جامعه‌ی آزاد تلقی می‌شد.

باور به چنین دموکراسی نورماتیفی طبیعی است که سیاست خارجی مبتنی بر خود را ایجاب می کرد و تحقق چنین سیاست خارجی‌ای نیز با درنظرداشت کمبودها و عدم تبلور پیش‌شرط‌های لازم دشوار بود. با این‌هم، رهاسازی سیاست خارجی از سلطه ی ایدیولوژی‌هایی مانند ناسیونالیسم افراطی جهان سومی و یا ته‌مانده‌های دوران جنگ سرد و

یا هم اسلام سیاسی کار آسانی نبود. تدوین چنین پالیسیی زمانی دشوارتر می‌شد که از جانبی ایالات متحده به مثابه‌ی بزرگ‌ترین کشور دارای نفوذ در افغانستان به شدت در پی اجرایی کردن سیاست نومحافظه‌کاران در غرب آسیا (شرق میانه) و شمال افریقا بود و از جانب دیگر بیشتر نخبگان حاکم کشور ما نیز به‌گونه‌ی غیرانتقادی از آن متاثر بودند.

نخبگان تکنوکرات از غرب برگشته دیوانه‌ی تحقق سیاست افراطی بازار آزاد و جبهه‌گیری به سود سیاست‌های ایالات متحده امریکا در تمام عرصه‌ها بودند. به‌گونه‌ی مثال در برابر چین، در رابطه با اشغال عراق، در برخورد با ایران و موارد دیگر. با چنین رویکرد کژ و نارسا بود که حکومت افغانستان از تجاوز ایالات متحده به عراق در سال ۲۰۰۳ با نشر اعلامیه‌ای حمایت کرد.

رهبران مجاهدین از سیاست خارجی بیشتر همان برداشت‌های دوران جهاد را داشتند. تنها تغییری که در برخی از افراد واقع‌بین جهادی رونما گردیده بود، برخورد با پاکستان بود. آنان هنوز گمان می‌کردند که اگر در راس وزارت خارجه افغانستان شخصی با پیشینه‌ی جهادی قرار داشته باشد می‌تواند رویکرد اتحادیه‌ی عرب و کنفرانس اسلامی را به سود افغانستان تغییر دهد و قس علی‌هذا. در چنین اوضاعی بود که من به تدوین سیاست خارجی کشور ما بر بنیاد اصول سیاست خارجی غیرایدیولوژیک و کثیرالمحور توجه کردم.

به باور من و بر بنیاد این سیاست که مبتنی بود بر یک رویکرد خشونت‌گریز، ارزشی و برخاسته از منافع ملی کشور ما، در رده‌بندی کشورها جمهوری هند هم به دلیل تجربه‌ی دموکراسی، توان توسعه‌ی اقتصادی و همسویی در منافع امنیتی، باید در صدر مناسبات استراتژیک ما قرار می‌گرفت. من زمانی به این باور رسیدم که با هیچ

دیپلومات و سیاست‌مدار هندی درباره‌ی چگونگی رابطه‌ی ما صحبت نکرده بودم. بقیه موضوع روشن است.

به هر اندازه که پاکستان بر ما فشار می‌آورد که رابطه‌ی خود با هند را کاهش دهیم، به گونه‌ی منطقی به همان اندازه رابطه‌ی ما با هند گسترش و تعمیق می‌یافت. انتظار ما از پاکستان این بود تا رابطه‌ی خود با افغانستان را منوط به کاهش رابطه ما با هند نکند.

ما به این نظر بودیم که انصراف پاکستان از استفاده از تروریسم علیه ما، موجب گسترش روابط ما با آن کشور و ارتقای این رابطه به سطح استراتژیک خواهد شد. از این‌رو نیازی نیست که بهبود رابطه با پاکستان با کاهش رابطه با هند وصل شود. پذیرش تقاضای پاکستان مبنی بر محدودساختن رابطه با هند عملا به معنای انصراف از استقلال کشور و تک‌بعدی کردن روابط خارجی افغانستان بود.

واقعیت این بود که رابطه ی ما با هند همه‌روزه تعمیق و گسترش می‌یافت؛ سران و مقامات مسؤول هند و افغانستان به تناوب با هم گفتگو می کردند. من در گفتگو با نمایندگان هیچ کشور دیگری تا این اندازه که با هندی‌ها احساس اعتماد و خودمانی بودن می کردم، راحت نبودم.

بیشتر نمایندگان افغانستان که در گفتگوها با دیپلومات‌های هندی شرکت می کردند همین احساس را داشتند. هندی‌ها اصولا با ما بحث نمی کردند؛ می گفتند شما بگویید که رابطه چگونه باشد، ما باید چه کار بکنیم و یا چه کار نکنیم. ما اگر امکان انجام تقاضاهای شما را داشته باشیم می گوییم خوب این امکانات را داریم و این کارها را انجام می‌دهیم در غیر آن می گوییم که از توان ما بالاتر است. من

هرگز در زندگی‌ام انسان‌هایی با چنین برخورد انسانی، صمیمی و با چنین فروتنی ندیده بودم.

سو تفاهم‌ها در برابر هند

با آن که رابطه‌ی ما با هند یک رابطه‌ی استثنایی مبتنی بر دوستی و همبستگی بی‌مانند و بی‌شایبه بود، اما در سال‌هایی که من مسؤولیت‌های دولتی را بر عهده داشتم، این رابطه در سایه‌ی شک و بدگمانی‌ای که رییس جمهور افغانستان برای مدت کوتاهی در برابر اهداف هند در افغانستان پیدا کرد، آسیب دید. در حلقه‌های نزدیک به رییس جمهور کرزی به دو علت گرایش‌های هندستیزانه تبارز می‌کردند. یکی حضور استخبارات پاکستان در دستگاه حکومت افغانستان بود که همواره به گونه‌ی منظم و سیستماتیک علیه هند تحلیل‌های جعلی به رییس جمهور ارائه می‌داشت. علت دیگر، تبارگرایان افراطی‌ای بودند که شامل گروه وسیعی از غرب برگشتگان نزدیک به انگلیس و تکنوکرات‌های نژادپرست می‌شد. برای من بسیار دردآور بود که این حلقه با آن که همواره شاهد کشتار فرزندان، زنان و مردان پشتون به دست طالبان و در نهایت به دستور پاکستان بود، با آن هم نسبت به این کشور و نیات دستگاه استخباراتی آن در برابر مردم و استقلال کشور ما از خود حساسیتی نشان نمی‌داد. دشمنی این گروه بیشتر با فارسی‌وان‌های افغانستان بود. حتا برخی از آنان در تحلیل‌ها و مقاله‌های خود از پناه‌گاه‌های دشمنان افغانستان در کولاب تاجیکستان تذکر می دادند. به دلیل این که رهبری مقاومت مسلحانه در برابر اشغال پاکستان را عمدتا فارسی‌وان‌ها بر عهده داشتند و این مقاومت نیز مورد حمایت هند قرار گرفته بود، این گروه با هند نیز سر خصومت داشت. اطلاعات غلط و انحرافی این دسته باعث شده بود تا

حامد کرزی نیز در سال ۲۰۱۰ به نحوی به این امر باور پیدا کند که گویا هند در افغانستان با صلح و آشتی مخالفت می‌ورزد و خواهان ادامه ی جنگ است. طبیعی است که تعداد قابل توجهی از همکاران نزدیک رییس جمهور با این برداشت او شدیدا مخالف بودند و آن را ناشی از کارزار پخش اطلاعات انحرافی وابستگان پاکستان در برابر هند و به هدف به انزوا کشاندن افغانستان تلقی می کردند.

برداشت منفی از حضور و فعالیت هند در افغانستان، ناشی از یک توهم از عملکرد این کشور می‌شد. رییس جمهور حتا یک بار در یکی از کنفرانس‌های رسانه‌ای نیز این موضوع را مطرح کرد. سفیر هند، جایانت پاراسات، چندین بار با من دیدار کرد و در این باره ابراز ناراحتی کرد. وی گفت که از دهلی تقاضا کرده است تا به ماموریت او در افغانستان پایان داده شود، اما با وجود آن هم با رییس جمهور دیدار کرد و به توضیح سیاست‌های کشورش پرداخت. مشاور امنیت ملی هند آقای منن به کابل سفر کرد و تلاش کرد تا سو تفاهمات را برطرف کند. وی حتا گفت که هند حاضر است اگر افغانستان بر کمک‌های انسان‌دوستانه ی هند شک دارد، تمام و یا در رابطه با آن بخش‌هایی که شک وجود دارد، کمک‌ها را متوقف کند. وی گفت که ما به دلیل حساسیت‌ها، دیگر هیچ پیشنهاد مشخصی به افغانستان در رابطه به نحوه ی کمک‌های‌مان نمی کنیم مگر این که افغانستان از ما مشخصا تقاضا کند که چه می‌خواهد. در چنین اوضاعی صدراعظم هند از رییس جمهور افغانستان برای دیدار از هند دعوت کرد تا در مورد روابط دو جانبه‌ی دو کشور و رفع ابهامات صحبت شود.

هیئت افغانستان زیر ریاست حامد کرزی در ۲۶ اپریل ۲۰۱۰ با صدراعظم هند در دهلی دیدار کرد. پذیرایی صمیمانه‌ی هند مانند

همیشه بی‌نظیر و افسانه‌ای بود. صدراعظم هند با غنای بی‌مانند یک رهبر هندی به رییس جمهور افغانستان گفت: "آقای رییس جمهور، من در تمام ملاقات‌هایم با رهبران دنیا گفته‌ام که جهان باید از افغانستان برای رسیدن به صلح، ثبات و رفاه حمایت کند... همان گونه که من این پیام را به جهانیان رسانده‌ام، می خواهم تاکید کنم که ما به جز کمک به شما هیچ اجندای دیگری نداریم. ما می خواهیم تا افغانستان نیرومند، با ثبات و دارای امنیت همیشگی باشد. ما با پاکستان تفاوت‌هایی داریم که همگان می‌دانند، اما می خواهم تاکید کنم که ما به هیچ وجه خواهان فروپاشی و تجزیه‌ی پاکستان نیستیم". این اشاره‌ی صدراعظم به سخنان رییس جمهور ما بود، که گفته بود "هند از افغانستان برای آسیب رساندن پاکستان استفاده می کند". وی گفته بود، "هند دوست ما است و نباید افغانستان را به تنش‌های میان این کشور با پاکستان بکشاند". در جریان این سفر رییس جمهور ما تلاش می کرد تا سو تفاهم‌ها از میان برداشته شوند. شاید پیام صدراعظم که گفته بود اگر افغانستان تقاضا کند ما حاضریم تمام پروژه‌های‌مان در افغانستان را متوقف کنیم و تاکید بر این که ما دیگر به هیچ وجه به شما پیشنهاد اجرایی کردن پروژه‌های انکشافی را نمی‌دهیم مگر این که شما از ما تقاضا کنید، موجب تغییر فکر در رییس جمهور ما شده بود. در همه‌حال رییس جمهور در این دیدار کوشش کرد تا سو تفاهمات را بزداید. وی در پاسخ به صدراعظم گفت:

"جلالت‌مآب صدراعظم، خوشحالم از این که شما را دوباره می‌بینم... شما در جریان تنش‌های میان ما و امریکا قرار دارید. من چندین بار دیدگاه‌های افغانستان را با صراحت تمام با امریکایی‌ها در میان گذاشتم. هشت سال پیهم به ایشان گفتم که پاکستان از افراطیت اسلامی علیه همسایه‌هایش استفاده می کند. زمانی که من مبارزه با

طالبان را شروع کردم و به ارزگان رفتم، صرفا چارده نفر امریکایی همراه من بودند. مردم ما آماده ی دفاع از کشور در برابر پاکستان بودند. به همین دلیل هم طالبان در جریان چند روز سقوط کردند، اما امریکایی ها با سیاست‌های نادرست‌شان پاتریوتیسم ما را ضعیف ساختند. در رابطه با پاکستان، افغانستان و منافع ما را نادیده گرفتند. پناه گاه‌ها و تعلیم گاه‌های طالبان محفوظ و برقرار ماندند.

در گذشته مشکل ما تروریسم بود. اما امروز ما با نوعی شورش روبه‌رو استیم. به‌جای این که پناه گاه‌های تروریسم را هدف قرار دهند، مردم ملکی افغانستان را می کشند و شب‌ها خانه‌های مردم ما را تلاشی می کنند. درست است که ما مشکلات داخلی خود را داریم. مانند فساد و غیره، اما اگر امریکایی ها سیاست‌های‌شان را تغییر دهند ما می‌توانیم مردم افغانستان را در حمایت از آن‌ها بسیج کنیم، باید به دستگیری مردم ما و خانه‌پالی‌ها پایان داده شود. اگر من از امریکایی ها انتقاد کنم، علیه من تبلیغ می کنند. انتخابات افغانستان را تخریب کردند. من می خواهم تا امریکایی ها به حاکمیت عدلی ما احترام بگذارند. به حکومت‌های موازی پایان دهند. سناتور کری آمد، سوگند یاد کرد که در افغانستان دور دوم انتخابات برگزار خواهد شد. اما دیدیم که نشد. مثل این که کم کم جدیت موضوع را درک می کنند. خانم کلینتون زنگ زده بود و من دیدگاه‌هایم را با وی در میان گذاشتم. وقتی که به واشنگتن بروم از آن ها جدی می‌پرسم که در رابطه با پاکستان چه برنامه دارند. سندی را فرستاده‌اند که می‌خواهند با ما قرارداد استراتژیک داشته باشند. امیدوارم هند نیز همین کار را بکند. من می‌خواهم تا شما پیام مرا به امریکایی‌ها نیز برسانید". در پاسخ به رییس جمهور ما، صدراعظم هند مجددا تلاش کرد تا بر نیات کشورش در افغانستان تاکید کند. وی گفت: "پیامی را

که من می‌خواهم به شما برسانم، جلالت‌مآب رییس جمهور، این است که ما می خواهیم همچنان در بازسازی افغانستان فعال باشیم. ما از شما در حدود امکاناتی که داریم بی‌دریغ حمایت می کنیم. امکانات کشور ما نیز محدود است، اما در چارچوب همین امکانات هر چه را که شما از ما بخواهید انجام می‌دهیم. می خواهم تاکید کنم که ما خواهان یک پاکستان قوی، پیشرفته و باثبات استیم و به هیچ وجه نمی‌خواهیم به پاکستان از طریق افغانستان آسیب برسانیم". در برابر این سخنان صدراعظم هند، رییس جمهور افغانستان بیشتر بر مشکلات میان ایالات متحده و مداخله‌های پاکستان تمرکز کرد. وی گفت: "ما دو هفته پیش یک صاحب منصب پاکستانی را با پانزده تن دیگر دستگیر کردیم. این‌ها می‌آیند تا مردم ما را بکشند. امریکا به این‌ها متحد استراتژیک می گوید. اما این متحد امریکا مردم ما را می کشد. تقاضای پاکستان از ما داشتن یک رابطه‌ی استراتژیک است؛ پاکستان می‌خواهد تا ما روابط خود با هند را تقلیل دهیم، محدود کنیم". صدراعظم هند یک بار دیگر تاکید کرد: "جلالت‌مآب رییس جمهور، من به اوباما گفتم که ما خواهان یک افغانستان قوی و نیرومند استیم و اجندای دیگری نداریم. امریکا نیز از این موضع ما حمایت می کند".

در بخش‌هایی که من از گفتگوی میان رهبری دو کشور نقل کردم، دیده می‌شود که هندی‌ها از شک و بدگمانی افغان‌ها ناراحت بودند و رییس جمهور ما هم تلاش می کرد تا موضوع را بیشتر به اختلاف نظرهای میان ایالات متحده و افغانستان بکشاند و بدین گونه به هندی‌ها بگوید که تفاوت نظرها میان ما آن قدر جدی نیست. به گمان من حامد کرزی از واکنش خود که بیشتر از روی احساسات و در نتیجه‌ی اطلاعات غلطی که برخی از همکارانش داده بودند، صورت گرفته

بود، زیاد راحت نبود. با این‌هم وقتی که متوجه اصرار صدراعظم هند شد، گفت: "ما خواهان حضور نیرومند هند در افغانستان استیم، اما این حضور نباید از سر دشمنی با پاکستان باشد". بعد از این دیدار، ظاهرا آرامش به روابط دو کشور برگشت. اگر چه در محتوای سیاست دوستی هند نسبت به افغانستان تغییری رونما نشد، اما هندی‌ها در رابطه‌شان با ما با احتیاط بیشتر عمل می‌کردند و از شور و هیجان آن‌ها برای مدتی گذرا در رابطه با ما کاسته شد. در پهلوی پیروزی دستگاه اطلاعاتی پاکستان که توانسته بود با دادن اطلاعات غلط و تقلیل قضایای پیچیده‌ی سیاسی به تیوری‌های توطئه و تقلیل سیاست بین‌المللی در گستره‌ی آسیای غربی و شمال افریقا، در ذهن برخی از رهبران افغانستان به یک بازی استخباراتی، موجب آسیب دیدن رابطه ی افغانستان با ایالات متحده شود، آسیب رساندن به رابطه ی هند و افغانستان یک پیروزی بسیار بزرگ دیگر برای دستگاه‌های استخباراتی پاکستان بود.

در بالا در فصل روابط پاکستان و افغانستان اشاره کردم که در گفتگوهای میان افغانستان و این کشور قرار شده بود که پاکستانی‌ها پیامی از دولت افغانستان را به ملا عمر رهبر طالبان انتقال دهند و پاسخ وی را ظرف سه هفته به افغان‌ها بیاورند. این امر موجب شور و هیجان بسیار در حکومت افغانستان شده بود. آرزومندی بر این بود تا بن‌بست در راه رسیدن به صلح بشکند و پاکستان کمک کند تا گفتگوها با طالبان آغاز شوند.

بعد از این که ما به کابل برگشتیم، قرار بر این شد تا به کشورهای دوست از این پیشرفت اطلاع بدهیم. نخست به امریکایی ها اطلاع دادیم و از سفیر امریکا خواستیم تا این تحولات را به واشنگتن خبر

بدهد. در این میان طبیعی بود که باید هند را نیز در جریان قرار می دادیم. از سفارت هند تقاضا کردیم که ما می خواهیم روی یک موضوع جدی با مشاور امنیت ملی آن کشور صحبت کنیم و خواهش می کنیم که هرچه زودتر به کابل بیاید. آقای شنکر منن در ۲۹ فبروری ۲۰۱۱ وارد کابل شد.

من عمدا ملاقات با رییس جمهوری را به پیش از گفتگوهای میان دو مشاور امنیت ملی تعیین کرده بودم. چرا که می‌دانستم رییس جمهور ما از تحولات در گفتگوها در اسلام‌آباد راضی و امیدوار بود و نباید بدبینی من موجب می‌شد که گویا من خلاف باورهای رییس جمهور سخن می گویم. من می‌خواستم، بشنوم که رییس جمهور در رابطه با روند صلح و وعده‌های پاکستان در این رابطه و همچنین راجع به همکاری هند و افغانستان چه می گوید تا من هم سخنانم را در همان راستا عیار کنم.

نماینده‌های کشورهای دیگر نباید حس می کردند که ما با هم در برداشت از این قضایا عمیقا اختلاف داریم. مشاور امنیت ملی هند به دیدار رییس جمهور آمد و در این دیدار، دو تن از معاونان دفتر شورای امنیت انجینیر ابراهیم و شیدا محمد نیز حضور داشتند. رییس جمهور با خوشبینی به مشاور امنیت ملی هند گفت: "من از شما خواستم که زودتر به کابل تشریف بیاورید، به این دلیل که در رابطه‌ی ما با پاکستان دگرگونی‌هایی رونما گردیده است که ایجاب مشورت میان کشورهای‌مان را می کند. می خواهم بگویم که فضای گفتگوها میان ما و پاکستان تغییر کرده است. صدراعظم پاکستان (گیلانی) آدم خوبی است، ما با وی گفتگوهای بسیار باز داشتیم. ما به آن ها گفتیم که ملاعمر را بیاورید برای گفتگوهای صلح. توافق کردیم تا یک

اعلامیه ی مشترک صادر کنیم. پاشا پرسید اگر ملا عمر حاضر به گفتگو نشد، چه باید کرد. کیانی گفت که پشتون‌های پاکستان باید جانب اسلام‌آباد ببینند؛ پشتون‌های افغانستان جانب کابل. برای اولین بار رهبران ملکی و نظامی پاکستان با هم آمده بودند. من با رهبران احزاب سیاسی پاکستان هم صحبت کردم. من می‌خواهم نظر شما را بدانم".

مشاور امنیت ملی هند آقای منن با اشاره به تلاش امریکا به منظور گفتگو با طالبان و دیدارهایی که در این رابطه میان آن ها صورت گرفته بود، گفت :"پاکستان در موقعیت دشوار قرار دارد. رهبران این کشور نگران اند از این که پروسه ی صلح در افغانستان از کنترول‌شان خارج شود و امریکایی‌ها این پروسه را به دست بگیرند. آنان از امریکایی‌ها خواسته‌اند تا در مورد خط دیورند به ایشان کمک کنند... برای هند مهم این است که افغانستان چه می‌خواهد، شما هر چه بخواهید ما از آن حمایت می کنیم". رییس جمهور به قربانی‌های افغانستان از تهاجم شوروی بدین‌سو اشاره کرد و گفت که افغانستان بالاخره باید به "صلح دست یابد و ما به جز از وحدت ملی و استقلال کشور خود حاضریم هر بهایی دیگری را که رسیدن به صلح ایجاب کند، بپردازیم... جنرال مشرف همیشه از تهدید هند برای کشورش یاد می کرد، اما رهبری کنونی پاکستان در این باره چیزی نمی گوید".

رییس جمهور با اشاره به اوضاع منطقه از تحولات غرب آسیا (خاورمیانه) ابراز نگرانی کرده و افزود که به باور من دانا روربکر[1] از دولت امریکا نمایندگی می کند و نظر دولت امریکا را بیان می کند. روربکر، نماینده‌ی مجلس نمایندگان ایالات متحده‌ی امریکا از سال‌ها بدین‌سو در قضایای افغانستان فعال بود. وی از یک راه حل فدرالی در

---

[1] Dana Tyrone Rohrabacher

کشور ما حمایت می کرد و در این راستا یک کنفرانس با اشتراک نمایندگان اپوزسیون و نمایندگان طالبان در پاریس برگزار کرده بود. قرار بود تا یک کنفرانس دیگر در برلین به ادامه ی کنفرانس قبلی برگزار شود، اما در نتیجه ی مداخله‌های شدید از جانب دفتر مشاوریت امنیت ملی افغانستان، این کنفرانس در برلین برگزار نشد. وی می‌خواست در سال ۲۰۱۲ از افغانستان دیدن کند، رییس جمهور افغانستان به سفارت ما در واشنگتن هدایت داد تا از صدور ویزا به وی اجتناب شود. امریکایی ها در این باره زیاد واکنش نشان ندادند و شاید هم خوش بودند که یکی از دردسرهای آن‌ها بدین گونه کم شد.

در همین گفتگو با مشاور امنیت ملی هند، آشکار شد که رییس جمهور افغانستان از این امر که اگر افغانستان به امریکا پایگاه ندهد، شاید آن ها به پاکستان رجوع کنند، نگران بود. به همین دلیل از مهمان پرسید: "اگر افغانستان به امریکا پایگاه نظامی ندهد، آیا پاکستان این کار را خواهد کرد؟" مشاور امنیت ملی هند در پاسخ بسیار رک و صریح گفت: "به باور من به دلیل این که پاکستان استراتژیک فکر می کند، اگر امریکایی ها چنین تقاضایی را بکنند پاکستانی‌ها حتما به آن‌ها پایگاه می‌دهند".

در میز نان چاشت، من با مشاور امنیت ملی هند راجع به محتوای مباحثات رهبران دو کشور در جریان دیدار آتی صدراعظم هند از افغانستان صحبت کردم و همچنین در مورد انتظارات مردم و حکومت افغانستان از این سفر. در ضمن راجع به چگونگی همکاری دو کشور در استفاده از بندر چابهار ایران و امکانات سرمایه گذاری هند در این پروژه صحبت شد. بعدها مسؤولان دو کشور توافق کردند تا دیدار

صدراعظم هند از افغانستان به تاریخ دوم اپریل ۲۰۱۱ صورت گیرد و آقای مانموهان سینگ در این روز به کابل آمد.

در جریان دیدار صدراعظم هند از افغانستان وی نخستین رهبر یک کشور دیگر بود که در مجلس شورای ملی جمهوری اسلامی افغانستان سخنرانی کرد. قبلا پرویز مشرف نیز تقاضا کرده بود تا در مجلس افغانستان سخنرانی کند. ما این تقاضا را رد کردیم. طبیعی است که برای افغانستان قابل قبول نبود تا فرصت سخنرانی را برای رییس جمهور کشوری که در پی ویرانی و مستعمره‌ساختن کشور ما بود، مساعد سازد. اما در مورد صدراعظم جمهوری هند طبیعی است که وضع طور دیگری بود. اعضای شورای ملی و نمایندگان نهادهای برجسته‌ی دولتی و سران قوای سه گانه‌ی افغانستان در جریان سخنرانی صدراعظم در مجلس حضور داشتند. مانمهان‌سینگ بر دوستی تاریخی میان دو کشور تاکید کرد و از این که افغان‌ها در آفرینش تمدن هند نقش برجسته‌ای داشتند یادآوری کرد. وی به مثابه‌ی یکی از رهبران گران‌وزن و نماینده‌ی شایسته‌ی یک کشور بزرگ و یک فرهنگ عظیم و کهن‌سال و پر از تسامح به سخنرانی پرداخت. وی با تمام نیرو تلاش می کرد تا بر افغان‌ها به دلیل کمک‌های سخاوت‌مندانه‌ی کشورش در بازسازی افغانستان منت نگذارد.

در این‌جا می‌خواهم بر تفاوت‌های فرهنگی میان کشورهای سرمایه‌داری غرب و کشورهای شرقی اشاره کنم. به گونه‌ی مثال جمهوری مردم چین نیز هر باری که سخن از کمک‌های آن کشور به افغانستان می‌زد، قبلا از پشتیبانی افغانستان از چین و از دوستی دیرینه‌ی دو کشور طوری یاد می کرد که هر کس به این گمان برسد که کمک‌های دو کشور، کمک‌های متقابل استند و افغان‌ها نباید احساس

حقارت بکنند. حتا جاپانی‌ها نیز چنین بودند. در این رابطه هند همیشه خودمانی و درویشانه سخن می گفت؛ برخلاف برخی از همسایگان ما. در این سخنرانی نیز صدراعظم بر دوستی میان دو کشور بسیار تاکید کرد. نمایندگان مجلس افغانستان نیز با کف‌زدن‌های پیهم از وی استقبال کردند و به احترام وی چند بار به پای ایستادند. در این لحظات بسیار آرزو داشتم تا کشورهای دیگر نیز از این دوستی بی‌آلایش نمونه بگیرند و به مردم افغانستان، استقلال و حاکمیت آن احترام بگذارند. در تمام رفتار آقای مانموهان‌سینگ حتا ذره‌ای از این که وی رهبر یک میلیارد و سه صد میلیون انسان و نماینده‌ی یکی از قدیمی‌ترین فرهنگ‌های جهان است، دیده نمی‌شد. نه مانند رهبران غربی با غرور و نخوت سلطه‌جویانه که هر بار دالرهای کمکی‌شان را به رخ ما می کشیدند و در همه‌ی امور ما بسیار آشکارا مداخله می کردند دیده می‌شد و نه هم مانند برخی از همسایه‌های ما که می‌خواستند کشور ما را به پستوی خانه‌ی‌شان تبدیل کنند.

من با تجربه ای که در سال‌های ماموریتم در حکومت افغانستان داشتم به یک امر به خوبی پی بردم: در دنیا سیاست‌مداران و مردم هیچ کشور دیگری نمی‌توانند به اندازه‌ی رهبران و مردم هند زبان عواطف افغان‌ها را درک کنند. شاید این نیرومندترین عامل نزدیکی میان مردمان این دو کشور علی‌رغم خاطرات بد تاریخی که هندی‌ها از ما دارند و علی‌رغم تفاوت‌های دینی و زبانی میان اکثریت هندی‌ها و مردم افغانستان باشد. هندی‌ها در برخورد با ما افغان‌ها به گونه‌ی بی‌مانندی خودمانی اند. تنها مردم و دولتی که از این منظر با هند قابل مقایسه است، تاجیکستان است.

در این دیدار با آن‌که تنش‌های قبلی از میان رفته بودند، اما خویشتن‌داری رهبران هندی در ارائه ی پیشنهاد کمک به افغانستان کماکان مشهود بود. در دیدارهای آمادگی برای این سفر، مشاور امنیت ملی هند آقای شنکر منن به من گفته بود که آن ها نمی‌خواهند به گونه‌ی فعال کمک و یا پروژه‌های مشخصی را پیشنهاد کنند. پیشنهادها و تقاضاها باید از جانب افغانستان صورت بگیرد و هندی‌ها هم هر آن‌چه را در توان دارند انجام خواهند داد. هندی‌ها می‌ترسیدند که اگر پیشنهاد مشخصی برای کمک به افغانستان ارائه کنند، متهم به استفاده از افغانستان بر ضد پاکستان بشوند.

در جریان سفر صدراعظم هند نگرانی‌های بسیاری در باره‌ی امنیت وی در افغانستان وجود داشت. در مورد محل اقامت وی و هیئت همراهش نیز، صحبت‌های زیادی صورت گرفت. در نهایت صدراعظم در داخل کاخ ریاست جمهوری در محلی که به حرم‌سرای معروف است و خود دژ مستحکمی در درون ارگ است، جای داده شد. نیروهای بین‌المللی مقیم افغانستان و بخش‌های امنیتی و دفاعی کشور در کابل در حال آماده‌باش کامل به سر می‌بردند. کوه‌های اطراف کابل و بلندی‌های نزدیک به پایتخت همه توسط نیروهای امنیتی ما زیر نظر گرفته شده بودند. هیئت بزرگ امنیتی از هند نیز وارد کابل شده بود. اما من شخصا به تدابیر امنیتی هندی‌ها زیاد باور نداشتم. شاید این پیش‌داوری من بیشتر از نرمش ذاتی هندی و خصلت نرم و انسانی آن‌ها ناشی شده بود. من با مشاهده ی رفتار سرد محافظان رییس جمهور خودمان که توسط نیروهای امریکایی آموزش دیده بودند، گاهی گرفتار این توهم می‌شدم که شاید برای تامین امنیت رجال برجسته ی سیاسی نمایش جدیت و رفتار سرد لازمی باشد. من تا امروز هم نفهمیدم که چرا پاسبانان شخصیت‌های مهم امریکایی و حتا

پولیس عادی این کشور، در انجام وظایف‌شان تا این حد خشن و نمایشی عمل می‌کنند. درحالی که آلمان‌ها که بیشترین امنیت را نسبت به همه ی کشورهای جهان دارند وقتی تدابیر امنیتی‌شان را پیاده می‌کنند، آدم نه فریادی را می‌شنود و نه هم خیابان پر از صدای آژیر موترهای پولیس و یا عربده و نعره می‌شود. اما امریکایی‌ها بیشتر غریو و فریاد می‌کشند، ترس می‌آفرینند و موجب آلودگی صوتی می‌شوند.
رییس جمهور افغانستان در این دیدار با صمیمیت زیاد و آن‌گونه که درخور رهبر یک کشور دوست باشد با صدراعظم هند صحبت کرده گفت: "تشکر از کمک بزرگ مردم و دولت هند به افغانستان. بورس‌های تحصیلی ای که هند به ما داده است فرصت تحصیلات عالی را برای بسیاری از فرزندان ما فراهم آورده است. سال ۲۰۱۱، یک سال بسیار مهم برای افغانستان است. موضوع انتقال، همکاری استراتژیک با امریکا، مسایل بسیار مهمی اند. ما می خواهیم تا حضور خارجیان در کشور ما قانون‌مند شود. افغانستان بر این باور است که جنگ با تروریسم باید به پناه‌گاه‌های تروریسم، جایی که تروریسم شکل می‌گیرد، انتقال یابد. ادامه ی جنگ در دهات افغانستان بی‌معنا است. ما می خواهیم تا تعهد امریکا در برابر افغانستان، تعهدی الزام‌آور باشد. رابطه ی ما با امریکا نباید بر رابطه ی ما با کشورهای منطقه تأثیر منفی داشته باشد. مردم افغانستان باید توافق استراتژیک با ایالات متحده را مورد تایید قرار دهند. بیست روز پیش صدراعظم پاکستان آمده بود. او در مورد مبارزه با تروریسم و روابط دو جانبه دیدگاه‌های روشنی داشت. ما نمی‌توانیم بدون همکاری پاکستان در این جنگ برنده شویم.
من فکر می‌کنم که ما برای نخستین بار با پاکستان یک گفتگوی سازنده داشتیم. ما به کوشش‌های خود برای جلب همکاری پاکستان

ادامه می‌دهیم. ما به آن ها گفتیم که تروریسم ابزاری نیست که بتوان با توسل به آن به اهداف سیاسی رسید. جناب صدراعظم، خوشحالم از این که روابط متقابل میان کشورهای ما هر روز بیشتر از پیش توسعه می‌یابد و به سوی عمق استراتژیک سیر می کند. من متن اعلامیه ی امروز را دیدم. ما به تقویت و گسترش این روابط متعهد استیم. ما یک مسیر دموکراتیک و کثرت گرا را برای نظام سیاسی خود انتخاب کرده‌ایم. طبیعی است که ما می خواهیم با همسایه‌های خود نیز دوست باشیم. تجربه ی دموکراسی و کثرت گرایی هند می‌تواند برای ما سرمشق باشد و به ما کمک کند".

صدراعظم مانموهان‌سینگ در پاسخ به صحبت‌های رییس جمهوری افغانستان گفت: "برای هیئت من جای افتخار است که مهمان شما استیم. دو کشور از قرن‌ها بدین‌سو با هم پیوندهای عمیق تاریخی دارند. ما به دوستی و همکاری با افغانستان افتخار می کنیم. از تعهد شما به این دوستی تشکر می کنم. ما از رهبری خردمندانه ی شما حمایت می کنیم. هند خواهان آن است تا با شما برای ایجاد یک افغانستان باثبات و پیشرفته همراه و همکار باشد.

در موارد متعددی در گذشته با شما در باره‌ی مسایل دو جانبه، منطقه و مسایل بین‌المللی صحبت داشته‌ام. ما خواهان یک افغانستان پیشرفته، دارای صلح و کاملا متکی به خود استیم. ما از بازسازی کشور شما حمایت می کنیم. هند کشور ثروت‌مندی نیست، اما ما می خواهیم در حدود امکانات خود به شما کمک کنیم. ما می خواهیم تا شما به ما بگویید که در کدام حوزه‌ها به کمک نیاز دارید. ما در تقویت زیرساخت‌های شما کمک می کنیم. من در پایان این دیدار اعلام می کنم که هند پنج صد میلیون دالر دیگر نیز به افغانستان کمک

می کند. این دوستی کوتاه‌مدت نیست، ریشه در تاریخ و فرهنگ‌های کشورهای ما دارد. ما با هم همیشه در پیوند بوده‌ایم. ما از حضور شما در سارک حمایت می کنیم. رابطه‌ی شما با کشورهای همسایه‌ی شما و منطقه، سیاست ملی خود شما است و به هیچ وجه بر رابطه ی ما تأثیر منفی نمی گذارد. ما هرگز از افغانستان نمی خواهیم تا رابطه‌اش با همسایگانش را این طور و یا طور دیگری تنظیم کند. هند، افغانستان، ایران و پاکستان ما همه کشورهای همین منطقه استیم. ما آینده ی مشترک داریم. هند خواهان بهبود رابطه ی افغانستان با همسایه‌اش پاکستان است. ما بر این باوریم که تروریسم نباید ابزار سیاست دولت‌ها باشد. ما بسیار تلاش کردیم تا رابطه‌ی خود با پاکستان را بهبود بخشیم. بعد از حادثه ی تروریستی ممبی مشکلات بیشتر شد. تقاضای ما از پاکستان این است که باید درک کند که استفاده از تروریسم در جهان متمدن نمی‌تواند مورد قبول باشد".

کرزی در تمام صحبت‌هایش بدون این که اجازه دهد سایه‌ی سوتفاهم‌ها بر روابط دو کشور پا برجا بمانند، با صمیمیت به صحبت‌هایش ادامه داد و گفت: "من با صدراعظم پاکستان بسیار مفصل صحبت کردم. آمادگی افغانستان را برای بهبود روابط دو کشور با وی در میان گذاشتم. ما در باره‌ی کیفیت روابط خود با هند کاملا آگاهی داریم و می خواهیم تا در باره‌ی گستره و عمق این روابط هر چه زودتر تصامیم مقتضی را مشترکا اتخاذ کنیم. ما برای ارتقای ظرفیت‌های جوانان کشور خود تصمیم گرفته‌ایم تا بر علاوه‌ی بورس‌های تحصیلی که کشورهای دوست در اختیار ما می گذارند، یک تعداد از بهترین جوانان خود را برای تحصیل به خارج بفرستیم. ما از این که جمهوری هند تعداد زیادی از بورس‌های تحصیلی را در اختیار افغانستان می گذارد، سپاسگزار استیم، اما می خواهیم تا با

مصرف افغانستان نیز تعدادی را برای تحصیل در رشته‌های طب و انجینیری به هند اعزام کنیم. در این راستا خواهان کمک شما می‌باشیم..." صحبت‌ها به همکاری‌های گسترده ی استراتژیک میان دو کشور متمرکز شد و طرف‌ها توافق کردند تا چارچوب، محتوا و زمینه‌های عملی این رابطه را مشاوران امنیت ملی دو کشور رهبری و همواره مورد ارزیابی قرار دهند. قرار شد تا متخصصان هر دو کشور بنشینند و یک طرح جامع را در این رابطه تهیه کنند. صدراعظم هند تاکید داشت که "هند در سالیان اخیر به دستاوردهایی در زمینه ی اقتصادی و تکنولوژیک دست یافته است و علاقمند است که این دستاوردها را با مردم آسیای جنوبی تقسیم بکند".

در مراسم خاکسپاری استاد برهان‌الدین ربانی به نمایندگی از هند آقای سلمان خورشید وزیر خارجه‌ی آن کشور در ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۱ با پیام همبستگی مردم هند به کابل آمد. کرزی در دیداری به او گفت که "در شصت سال گذشته هیچ یک از رهبران افغانستان به اندازه ی من در راه بهبود روابط افغانستان با پاکستان تلاش نکرده است، اما پاکستان هر تلاش افغانستان برای همکاری و دوستی را با ترور و کشتار جواب می‌دهد". وزیر خارجه مجددا به دیدار نزدیک رییس جمهور افغانستان از هند اشاره کرد و گفت که "ما می‌خواهیم در این دیدار مسایل بسیار اساسی در روابط دو کشور مورد ارزیابی قرار بگیرند".

افغانستان بعد از شهادت استاد ربانی، تلاش‌ها برای گفتگوهای صلح با طالبان را به حالت تعلیق در آورد. مشاور امنیت ملی هند در همین اوضاع برای گفتگو به کابل آمد. وی ضمن حمایت از موقف افغانستان می‌خواست بداند که هند چگونه می‌تواند از لحاظ سیاسی

به افغانستان کمک کند. رییس جمهور افغانستان به مشاور امنیت ملی هند گفت که "ما بسیار تلاش کردیم تا روابط خود با پاکستان را جدا از رابطه‌ی خود با هند سازماندهی کنیم. اما پاکستانی‌ها نمی‌خواهند پیام ما را در این رابطه درک کنند. نمایندگان نظامی امریکا در کابل از این موضع افغانستان حمایت می‌کنند، اما سفیر آن کشور در کابل از توقف گفتگوها با پاکستان در باره ی صلح نگران است". مشاور امنیت ملی هند از نگرانی نماینده‌ی ویژه‌ی امریکا آقای گروسمن در باره‌ی عدم امضای سند استراتژیک با ایالات متحده و تأثیرات احتمالی آن بر کنفرانس بن و استانبول یادآوری کرد. از سخنان او چنین برداشت می‌شد که امریکایی ها از هندی‌ها خواسته بودند تا افغانستان را تشویق به امضای این سند بکنند. اما ما از موضع امریکا در رابطه به این امر که در سند همکاری‌های استراتژیک هیچ پاراگرافی را که نشان از حمایت قاطع آن کشور در مبارزه با منابع تروریسم باشد، قبول نمی کردند، نگران و ناراضی بودیم.

جنرال پرویز مشرف، رییس جمهور پیشین پاکستان در همان روزها در یک مصاحبه گفته بود که "پاکستان دلایلی دارد تا از طالبان حمایت کند". این سخنان در حالی ابراز می‌شد که نماینده‌های ایالات متحده در گفتگوهای‌شان با ما با تاکید پاکستان را متحد استراتژیک‌شان در امر مبارزه با تروریسم تلقی می کردند. برای من روشن‌ترین دلیل داشتن یک قرارداد همکاری استراتژیک با ایالات متحده، مبارزه با تروریسم بود و مبارزه با تروریسم هم بدون نابودی پناه گاه‌ها و منابع اصلی تروریسم نمی‌توانست به موفقیت بینجامد. وقتی ما این مسایل را با هندی‌ها مطرح کردیم، مشاور امنیت ملی هند گفت: "موضع هند همان چیزی است که مردم و حکومت افغانستان بخواهند. طبیعی است که ما از تقاضاهای شما حمایت می کنیم". در جریان این دیدار

مشاوران امنیت ملی دو کشور متن سند همکاری‌های استراتژیک با هند را نهایی ساختند و قرار شد تا این کاغذ در جریان سفر رییس جمهور افغانستان به هند که همان روزها صورت می گرفت، امضا شود.

رییس جمهور افغانستان در چارم اکتبر ۲۰۱۱ همراه با یک هیئت بسیار بزرگ عازم هند شد. تعداد اعضای این هیئت به اندازه‌ای زیاد بود که سفیر افغانستان در هند، دکتور سید مخدوم رهین، به شوخی می گفت که بعد از احمد شاه‌بابا این بزرگ‌ترین حمله ی تجاوزکارانه ی افغان‌ها به جمهوری هند است. هر کسی که حتا به هیل و ادویه ی پخت‌وپز نیاز داشت و یا این که می‌خواست در یکی از شفاخانه‌های هند مورد معاینه قرار بگیرد، با این هیئت همراه شده بود. هندی‌ها هم با سخاوت‌مندی کلیه ی مصارف محل اقامت هیئت افغانستان را بر عهده گرفته بودند. بعدها خبر شدم که برخی از اعضای هیئت و محافظان رییس جمهور، شب‌ها دست به مصارف بی‌جایی می‌زدند و چیزهایی می‌نوشیدند، اما آن‌ها را زیر نام و شماره‌ی اتاق‌های وزرا امضا می کردند.

سفرهای رییس جمهور افغانستان به برخی از کشورها گاهی به گونه‌ی بسیار غم‌انگیزی به موضوع مسابقه میان افراد متمایل به دیدار از چنین کشورهایی تبدیل می‌شد. به ویژه سفرها به کشورهای عربی در میان سرکردگان دولت و مقام‌های ارگ موجب کشاکش می‌شد. علت در این بود که رهبران عرب، به مهمانان خارجی خود ساعت‌های گران‌بها می‌بخشیدند و بسیاری در تلاش بودند تا از این هدایا محروم نشوند. برخی‌ها از سفرها به کشورهای دیگر برای تداوی و یا دیدار از خانواده‌های‌شان که در برون از کشور بودند، استفاده می کردند و برخی هم خوش داشتند در هیئت جای داشته باشند و در جریان گفتگوها و تهیه‌ی محتوای گفتگوها هیچ نقشی نداشتند.

پیش از این سفر هیئت دو کشور، متن سند همکاری‌های استراتژیک میان افغانستان و جمهوری هند را آماده کرده بودند. این سند به تاریخ پنجم اکتبر میان سران دو کشور در محلی بنام "خانه ی حیدرآباد"[1] به امضا رسید. این بنای تاریخی را یکی از معماران انگلیسی به سفارش یکی از ثروت‌مندترین مردان جهان در آن زمان بنام عثمان‌خان معروف به نظام حیدرآباد بنا کرده بود. حکومت هند اکنون از این بنا به عنوان مهمان‌خانه ی دولتی و محلی برای گفتگوهای مهم استفاده می کند. صدراعظم هند بعد از امضای سند استراتژیک در گفتگوهای میان هیئت‌های دو کشور گفت: "حمایت قوی از مردم و کشور افغانستان وظیفه ی ماست. ما از امضای سند همکاری‌های استراتژیک با افغانستان احساس غرور می کنیم. این سند موجودیت پیوندها و همچنین منافع تاریخی استراتژیک میان کشورهای ما را بازتاب می‌دهد. همچنین خوشحالم از این که سند همکاری در عرصه‌ی معادن امضا می‌شود. تقویت همکاری اقتصادی میان کشورهای ما در امر توسعه‌ی اقتصادی جنوب آسیا بسیار مهم است. ما می‌توانیم همکاری‌های خود را در تحقق پروژه‌های کوچک، توسعه خدمات عامه گسترش دهیم. تروریسم تهدید بزرگی است برای همه. ما باید مشترکا با آن مبارزه کنیم". در جریان همین سفر گفتگوهای وسیعی در باره‌ی همکاری‌های اقتصادی و تکنیکی صورت گرفت. در هیئت‌های دو کشور تعدادی از وزرای مربوط حضور داشتند. یکی از مسایل اساسی در این گفتگوها موضوع سرمایه گذاری هند در بخش معادن افغانستان به ویژه استخراج آهن بود. رییس جمهور افغانستان با اشاره به این مطلب که "محتوای روابط دو کشور در سالیان پسین در

واقعیت، استراتژیک بوده است و طرف‌ها با امضای این سند آن‌چه را عملا وجود داشته در چارچوب یک سند رسمی منسجم ساخته‌اند"، بر رابطه عمیق دوستی میان دو کشور تاکید کرد. رییس جمهور با اشاره به شهادت استاد ربانی گفت که "وی به دست کسی کشته شد که ظاهرا پیام صلح را با خود آورده بود". وی افزود: "ما چندین سال تلاش کردیم تا طالبان را پیدا کنیم، اما به آن ها دسترسی پیدا کرده نتوانستیم. حالا کوشش می کنیم تا با کشوری صحبت کنیم که کنترول آن‌ها را در دست دارد. ما همچنان می‌خواهیم با امریکا، انگلستان و اتحادیه ی اروپا نیز قرار دادهای همکاری امضا کنیم. من می‌دانم که هند در استانبول و بن با ما خواهد بود". بعد از صحبت‌های سران حکومت، وزرای حاضر هر کدام به نوبه‌ی خود در باره‌ی گسترش و تعمیق همکاری میان دو کشور در عرصه‌های گوناگون صحبت کردند.

در گفتگوهای هیئت‌های افغانستان و هند در "خانه ی حیدرآباد" وزیر معدن افغانستان و وزیر نفت و گاز هند بر همکاری‌های مشخص میان دو کشور از جمله در حوزه ی نفت و گاز تاکید کردند. وزیر نفت و گاز هند گفت به دلیل مشکلات موجود بر سر راه ترانزیت کالا میان دو کشور باید در جستجوی راه‌های آلترناتیف بود. مشاوران امنیت ملی دو کشور (منن و سپنتا) در گفتگوهای استراتژیک این موضوع را مورد بحث قرار داده بودند و توافق شده بود تا با استفاده از سرمایه‌گذاری هند یک راه آهن از افغانستان مرکزی - هرات تا چابهار ایران احداث شود تا بتوان انحصار پاکستان بر ترانزیت افغانستان را شکست. در همین جلسه توافق شد تا عجالتا از امکانات هوایی استفاده صورت گیرد. هند در همین جلسه اعلام کرد که اخذ گمرک از کالاهای افغانستان را کاملا بر می‌دارد تا تولیدات افغانستان

بتوانند به بازارهای هند برسند. صدراعظم هند تاکید کرد که کشورش تقاضای افغانستان در رابطه با چابهار را به گونه‌ی جدی مورد مطالعه قرار می‌دهد. قبلا چارده کمپنی هندی به تشویق و تضمین حکومت آن کشور ابراز آمادگی کرده بودند تا در داوطلبی معدن آهن حاجی گک شرکت کنند. این دیدار یکی از پربارترین دیدارها میان هیئت‌های دو کشور بود. فردای آن روز ما به کشور بر گشتیم.

رسانه‌ها و افکار عامه ی افغانستان از این پیشرفت در روابط دو کشور بسیار استقبال کردند و کشور هند با تاکید بر گسترش روابط و همچنین افزایش بورس‌های تحصیلی به افغان‌ها و تشویق سرمایه گذاری آن کشور در افغانستان یک بار دیگر نشان داد که هند دوست پایدار کشور ما است.

یکی از شخصیت‌های بسیار مهم هند آقای مکرجی رییس جمهور هند بود. من با وی در دورانی آشنا شدم که او وزیر خارجه ی آن کشور بود. ما با هم در مناسبت‌های گوناگون همکاری داشتیم. مکرجی یکی از رهبران حزب کنگره و از مبارزان قدیمی هند بود. وی که در حلقه‌های سیاسی هند از احترام فراوان برخوردار بود، دیدگاه وسیع در زمینه‌ی همکاری‌های منطقه‌ای داشت. او به اندازه‌ای انسانی محترم بود که در هیچ دیداری از ذکر دوستی افغانستان و نقش افغان‌ها در غنای فرهنگی و تمدنی هند دریغ نمی کرد.

درست به یاد دارم که در یکی از جلسات وزرای خارجه زمانی که بحث بر سر برگزاری کنفرانس بعدی کشورهای سارک بود و سریلانکا نامزد برگزاری این کنفرانس شد به دلیل این که وزیر خارجه ی افغانستان به حساب الفبای انگلیسی در مقام اول نشسته بود، من هم از این نامزدی حمایت کردم، هند ناگزیر شد از موضع من

حمایت کند. هندی‌ها و چند کشور دیگر به دلیل ادامه‌ی مبارزه‌ی مسلحانه‌ی تامیل‌ها با برگزاری کنفرانس در سریلانکا دچار تردید بودند. اما به دلیل این که نماینده‌ی افغانستان از این امر حمایت کرد، هندی‌ها به تایید موضع ما پرداختند. آخرین دیدار رسمی با وی در ۲۸ ماه می ۲۰۱۳ صورت گرفت. من رییس جمهور کرزی را در سفرش به هند همراهی می‌کردم. در این دیدار نیز وی یک بار دیگر بر ادامه‌ی همکاری‌ها میان دو کشور تاکید کرد و مثل همیشه پر از صفا و صمیمیت بود. وی به رییس جمهور افغانستان گفت: "ما همان‌طور که همیشه گفتیم، می خواهیم در کنار شما باشیم و به کشور شما بیشتر در حوزه‌های توسعه‌ی اقتصادی کمک کنیم. ما می‌خواهیم به شما در حدود امکاناتی که داریم، کمک کنیم. ما می خواهیم تا شما به ما بگویید که شما در کدام عرصه‌ها نیاز به کمک هند دارید. شما انتخابات ریاست جمهوری را پیش رو دارید. ما از تمام خواسته‌های شما تا جایی که بتوانیم حمایت می کنیم. ما باید در مورد استفاده از بندر چابهار ایران و ایجاد راه ترانزیت از آن مسیر کار کنیم".

یکی از حوادثی را که فراموش نمی کنم واکنش یکی از وزرای کابینه ی افغانستان در جریان دیدار تعدادی از دانشجویان افغان با رییس جمهور کشور در ممبی بود. این وزیر در یک نیمه‌روز گرم تا بناگوشش مست و لایعقل بود، نمی‌دانم به چه دلیلی، به اتاق ملاقات کرزی آمد و می‌خواست تا در جریان این دیدار حضور داشته باشد. وقتی که او تلوتلو خوران وارد اتاق شد، ملاقات شروع شده بود. من آرزو می کردم تا وی لب به سخن نگشاید، اما در جریان صحبت یکی از دانشجویان که در باره‌ی شرایط و رشته‌ی تحصیلش سخن می گفت، وزیر شروع کرد با لکنت زبانی که محصول مستی بود به شعار دادن که "این سخن چک‌چک دارد"؛ یک بار دیگر که از

صحبت‌های رییس جمهور به وجد آمده بود باز شروع کرد به ابراز احساسات و تحسین گفتن. رییس جمهور کوشش می‌کرد تا اوضاع را اداره کند. من از بازوی این وزیر گرفتم و به او گفتم بیا برویم بیرون کار دارم. او را از جلسه برون کردم و بردم به اتاقش. نگران واکنش رییس جمهور بودم، اما او با بزرگواری‌ای که در رفتارهای شخصی و احترام‌برانگیزش در برابر رفتار شخصی افراد دارد، دم بر نیاورد. فقط دیر وقت به من گفت که "به وزیر بگویید که او نماینده‌ی یک کشور اسلامی است و باید در رفتارش ارزش‌های فرهنگی کشورش را به نمایش بگذارد و موجب بی‌عزتی افغانستان نشود...".

دانشگاه ال پی یو[1] در شهر "جلندر" ایالت "پنجاب" هند تصمیم گرفته بود به حامد کرزی سند دکترای افتخاری بدهد. در این مراسم پرانناب موکرجی رییس جمهور هند و صدراعظم ایالتی پنجاب شرکت کرده بودند. پیش از آن‌که هلیکوپتر به محل دانشگاه که از میدان هوایی ۴۵ دقیقه دورتر بود، پرواز کند ما از فراز کشت‌زارهای پنجاب می‌گذشتیم. پنجاب صحنه‌ی اصلی تهاجم‌ها از سرزمین‌های ما به هند بوده است. نمی‌دانم چرا در تمام مدت پرواز به آن‌چه در گذشته از دست ما بر این سرزمین رفته بود فکر می‌کردم. در "فورم جهان سوم" شهر آخن آلمان، منشی ای داشتم که از پنجاب بود. او بارها از خاطرات پدرانش در مورد آن‌چه توسط جهان‌گشایانی که از سرزمین‌های ما بر هند هجوم برده بودند، حکایت می‌کرد. در آن هوایی که جهنمی گرم بود، از خدا می‌خواستم تا هلیکوپتر زودتر به هدف برسد تا هم از تلخی خاطرات و هم از گرما نجات پیدا کنم. طی مراسم بزرگی که در آن استادان و دانشجویان این دانشگاه حضور

---

[1] LPU

یافته بودند، به رییس جمهور افغانستان دکتورای افتخاری به پاس خدمات و تلاش های وی در زمینه ی توسعه و ترقی افغانستان به ویژه در عرصه‌های آموزش، احیای زیربناها، صحت، اقتصاد و روابط بین‌المللی، در بیستم می ۲۰۱۳ اعطا شد.

صدراعظم هند آقای مانموهان‌سینگ در برخورد با پاکستان دارای رویکرد نرم و ملایم بود. در حالی که ما افغان ها خواهان برخورد قاطع‌تر هند با این کشور بودیم. تلاش ما این بود هند را ترغیب بکنیم تا با افغانستان وارد یک پیمان دفاعی بشود. در اصل صاحب اصلی این ایده جاوید لودین معین سیاسی وزارت خارجه افغانستان بود. وی پیشنهادش را با من در میان گذاشت. من هم از مدت‌ها به این مساله فکر کرده از این پیشنهاد استقبال کردم. بعد از بحث‌ها و تعیین حدود و ثغور چنین همکاری ای قرار شد در یک صحبت خصوصی این پیشنهاد را با رییس جمهور در میان بگذاریم. حامد کرزی بیشتر از ما از سیاست‌های حاکم بر هند آگاهی داشت. وی گفت این یک طرح بسیار خوب است، اما با شناختی که من از هند دارم، هندی‌ها با ما تا این حد به جلو نمی‌روند. ما می‌دانستیم که اولویت حکومت زیر رهبری حزب کنگره رشد اقتصادی است و صدراعظم آن کشور خواهان داشتن یک سیاست آرام در قبال پاکستان است. اما من مکرجی، رییس جمهور آن کشور را از دوران وزارت خارجه می‌شناختم. او در برابر پاکستان جانبدار باورهای اندیرا گاندی و به همین دلیل طرفدار قاطعیت بیشتر بود. ما رییس جمهور افغانستان را تشویق کردیم تا تقاضای افغانستان را در رابطه به داشتن پیمان دفاعی با هند با رییس جمهور و صدراعظم مطرح کند. اما او در دیدار با رییس جمهور از این امر به دلیل بی‌میلی‌ای که در صحبت با صدراعظم با آن روبه‌رو شده بود، یاد نکرد. رییس جمهور بیشتر از دیدارش با افغان‌های هندو یاد کرد و از این که خروج آنان از افغانستان

یک ضایعه بوده است. در این دیدار رییس جمهور بر موضوع سرمایه‌گذاری آن کشور در بندر چابهار ایران و تقویت همکاری میان دو کشور تاکید کرد.

در اوایل نوامبر ۲۰۱۳ مراسم تجلیل از مولانا ابوالکلام آزاد یکی از رهبران نهضت آزادی‌خواه هند در دهلی بر گزار شده بود. حامد کرزی در این مراسم، سخنران اصلی بود. به باور من او یکی از زیباترین سخنرانی‌هایش را در این محفل ایراد کرد. پیش از این سخنرانی کرزی شخصا در این زمینه پژوهش کرده و به آثار مولانا آزاد و کتاب‌های در باره ی آرا و افکار او رجوع کرده بود. با تاسف که این سخنرانی وی در هیاهوی سخنرانی‌های روزمره، مورد توجه لازم در کشور ما قرار نگرفت. در نگارش این سخنرانی هیچ یک از همکاران رییس جمهور نقشی نداشتند. ما فقط از لحاظ ساختاری پیشنهادهای کوچکی به رییس جمهور داشتیم.

در دیداری که بعد از مراسم میان من و مشاور امنیت ملی هند صورت گرفت ما تلاش کردیم تا جانب هندی را برای بحث روی پیشنهادهای افغانستان آماده کنیم. من به دفتر مشاور امنیت ملی هند رفتم. در محل توقف موترهای کارمندان دفتر شورای امنیت ملی هند، متوجه موتر مشاور امنیت ملی هند شدم. یک موتر کهنه و فرسوده از نوع امباسادر[1] توقف کرده بود. راست بگویم از خودم شرمیدم. وقتی که ما وزرای حکومت افغانستان در سرک‌ها گشت و گذار می کنیم با قطاری از موترهای بدهیبت ضدگلوله به جز از توهین و تحقیر نسبت به مردم غریب افغانستان چیز دیگری نداریم که به نمایش بگذاریم. چنین حرکات به دور از ایجابات واقعیت‌های افغانستان هیچ پایان نمی‌یابند.

---

[1] Ambassador

تمام تلاش‌های من به عنوان وزیر خارجه که در این مورد اصلاحات بیاورم نه تنها نتیجه نداد، بل که بعدها وقتی من از وزارت خارجه رفتم، حتا برخی از رؤسای بخش‌های وزارت خارجه با کلاس اول پرواز می کردند.

من به مشاور امنیت ملی هند گفتم که ما در این دیدار با صدراعظم موضوع ارتقای روابط استراتژیک میان دو کشور را به سطح مناسبات دفاعی مطرح می کنیم. ما از هند خواهیم خواست تا با ما در امر تجهیز و آموزش نیروهای دفاعی و امنیتی ما کمک بیشتر بکند و... متن یک نوشته را که افغانستان قبلا تهیه کرده بود و ما از طریق سفیر هند به آن‌ها فرستاده بودیم، این بار شخصا به او تسلیم کردم؛ در ضمیمه یک لیست از نیازهای تسلیحاتی افغانستان را نیز به او سپردم.

رییس جمهور افغانستان به صدراعظم هند گفت: "امریکایی ها در اواخر ۲۰۱۴ افغانستان را ترک می کنند. به باور من این کار خوبی است. من می خواهم که از دهات افغانستان برون شوند. امریکایی ها تعداد زیادی پایگاه می‌خواهند. در کابل، بگرام و قندهار و در قدم دوم شیندند و هلمند. من بر این باورم که اینان به منظور مبارزه با تروریسم نیامده‌اند. روابط هند و امریکا توسعه می‌یابد. این کار خوب است و کمک می کند تا هند در افغانستان یک حضور قویتر داشته باشد. جناب صدراعظم، هند و افغانستان از یک منبع تهدید می‌شوند. مداخله در امور ما پایان نمی‌یابد. برای مبارزه ی جدی با تهدیدهای مشترک ایجاب می کند تا ما دو کشور همکاری‌های استراتژیک‌مان را تعمیق ببخشیم و به سطح همکاری‌های دفاعی ارتقا دهیم".

من از صحبت قبلی که با مشاور امنیت ملی داشتم به این درک رسیده بودم که هندی‌ها در این زمینه با احتیاط برخورد خواهند کرد و بر

کمک برای آبادانی کشور ما متمرکز خواهند ماند. صدراعظم هند با احتیاط بسیار به آمادگی کشورش در امر کمک به آبادانی و توسعه‌ی افغانستان اشاره کرد و گفت: "مردم عادل افغانستان بر گردن ما حق دارند. ما می‌توانیم کمک بیشتر کنیم. در آموزش پولیس و اردو کمک کنیم. اما ما هم محدودیت‌های خود را داریم. برخی از صنایع نظامی ما وابسته به روسیه اند، ما باید روسیه را با خود داشته باشیم. ما می خواهیم در چارچوب امکانات خود کمک کنیم. زبان قرارداد همکاری‌های استراتژیک ما به ما اجازه ی همکاری در این زمینه را می‌دهد. هند آرزوی جدی دارد تا در موضوع کمک به افغانستان از تمام امکانات خود استفاده کند. مشاوران امنیت ملی دو کشور در این زمینه کار کنند و در چارچوب امکانات هند هرچه بتوانیم، انجام خواهیم داد".

در این دیدار گفتگوهای مفصلی در تمام زمینه‌ها صورت گرفت. در ضیافت نان چاشت، همه‌ی شخصیت‌های برجسته‌ی هند، رهبران حزبی و رهبران اپوزسیون آن کشور همه دعوت شده بودند. بعدها من با آقای منن در کابل و دهلی دیدار داشتم. در این دیدارها که با مشارکت متخصصان دو کشور برگزار شدند، توافق شد تا هند افغانستان را در زمینه ی ترمیم سلاح‌های سنگین قدیمی که ما در ذخیره‌خانه‌های اسلحه‌ی خود داشتیم کمک کند. همچنان در همکاری با کشورهای روسیه و اکراین در ترمیم طیاره‌های ترانسپورتی و همچنین تهیه‌ی برخی از سلاح‌های سنگین کمک کند...

با تاسف که انجام این کارها به نحوی از هر دو طرف با سرعت لازم صورت نمی گرفتند و مدت حکومت حامد کرزی نیز به پایان خود نزدیک شده بود. حکومت وحدت ملی افغانستان نیز برای یک و نیم

سال تمام امکانات همکاری با هند را در این زمینه‌ها به دلیل فشار پاکستان نابود کرد. سفیر هند در کابل در روزهای اول حکومت وحدت ملی به من گفت که رییس حکومت وحدت ملی در پاسخ وی که گفته بود "هند حاضر است تا در زمینه‌های نظامی نیز به افغانستان کمک کند"، گفته بود "ما باید در اسلام‌آباد موجب هراس نشویم". خلاف آن خوشبینی برنامه ی نزدیکی با پاکستان به بن‌بست رسید. من در جریان کنفرانس صدمین سال تولد نهرو علت کندی همکاری در زمینه‌ی دفاعی را از آقای منن که دیگر هر دوی ما بازنشسته شده بودیم، پرسیدم وی گفت که "امریکایی‌ها مانع شدند...".

آرایش جدید در روابط افغانستان و فدراسیون روسیه

فدراسیون روسیه در ذهن مردم افغانستان هنوز هم آمیخته‌ای از اتحاد شوروی و روسیه را تداعی می کند. همان گونه که اتحاد شوروی نیز در آرا و افکار مردم عادی افغانستان و حتا برخی از مکتب‌رفتگان ما به نحوی ادامه‌ی روسیه تزاری بود. آن‌چه را که من از تاریخ‌نگاری افغانستان به یاد دارم، رابطه‌ی افغانستان با روسیه بدون هر شک و شبهه‌ای از آغاز قرن بیستم و مبارزات استقلال‌طلبانه‌ی مردم افغانستان و دشمنی شوروی سابق با امپریالیسم و استعمار، بر همکاری و دوستی متقابل استوار بوده است. این رابطه در نیمه‌ی قرن بیستم و تحولات در منطقه، ایجاد پیمان سنتو و رقابت‌های افغانستان و پاکستان طوری شکل داده شد که عملا کشور شاهی افغانستان از دهه‌ی پنجاه قرن گذشته به بعد در دایره‌ی نفوذ اتحاد شوروی قرار گرفت.

دو نوع دشمنی و دوستی ایدیولوژیک با رویکردهای این کشور در برابر سایر کشورها و در کشور ما پس از سال‌های شصت قرن گذشته بسیار متبارز بود. جریان‌های جانبدار اندیشه‌ی مائوتسه دون و حزب کمونیست چین، اتحاد شوروی سابق را یک کشور امپریالیستی تلقی می‌کردند که در پوشش ادبیات سوسیالیستی اعمال امپریالیستی‌اش را

پنهان می کرد. از این منظر، اتحاد شوروی یک کشور سوسیال امپریالیستی بود. حزب کمونیست این کشور بر آموزه‌های انقلابی رهبران کلاسیک کمونیستی خیانت کرده بود؛ بر آرا و افکار آن ها تجدید نظر کرده بود، این تجدید نظر از چشم‌انداز جریانات مائویستی به سود سرمایه‌داری صورت گرفته و ضد انقلابی بود. حزب کمونیست شوروی و احزاب جانبدار آن در سراسر جهان احزاب رویزوینیستی تلقی می‌شدند.

گروه دیگر جانبداران اسلام سیاسی بودند که از دین تفسیری سیاسی و ایدیولوژیک معطوف به کسب قدرت دولتی و ایدیولوژیزه کردن دولت را داشتند. از این منظر اسلام هم دین بود و هم دولت. این گروه با توجیهات ایدیولوژیک در پی اسلامیزه کردن تمام پدیده‌های مدرن بود. مانند دولت اسلامی، حزب اسلامی، بانک اسلامی، جمهوری اسلامی و غیره. با این که پیشکسوتان این جریان‌ها از لحاظ ساختار حزبی، مدل حزبی لنینی را در کشورهای دیگر سرمشق قرار داده بودند، با این‌هم اینان از سرسخت‌ترین دشمنان آرا و افکار کمونیستی در انواع آن و به ویژه دشمنان اتحاد شوروی وقت بودند. گروه‌های معروف به "اخوان المسلمین" در افغانستان شدیدا با حضور و نفوذ اتحاد شوروی در افغانستان مخالف بودند.

گروه‌های "چپی" جانبدار اتحاد شوروی که عمدتا در دو جریان رقیب، "خلق" و "پرچم" گردآمده بودند، در آستانه ی کودتای هفت ثور ۱۹۸۷ مجددا متحد شدند و زیر نام قبلی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" به فعالیت ادامه دادند. این گروه‌ها در وجود حزب کمونیست اتحاد شوروی مظهری از تحقق آرمان‌ها و امیال زحمت کشان جهان و افغانستان را می‌دیدند. رویکرد آن ها به اتحاد

شوروی، رویکردی بود آمیخته از لهیب سوزان یک عشق بی‌پایان دین‌واره در برابر شوروی که آن را کانون آرزوها و ایده آل‌های به تحقق پیوسته‌ی زحمت کشان تلقی می کردند. این حزب از منادیان پیروی بی‌چون و چرا از دیدگاه‌های حزب کمونیست شوروی بود.

اما واقعیت افغانستان به گونه‌ی بود که اقشار شهر نشین و تحصیل کرده اگر از این رویکردهای ایدیولوژیک مبرا هم می‌بودند با اتحاد شوروی سابق دشمنی نداشتند. بیشتر اعضای خانواده‌ی سلطنتی دارای گرایش‌های جهان سومی بودند و به همین دلیل هم با شوروی سر ستیز نداشتند. مردم عادی افغانستان هم به دلیل این که از سیر تحولات اجتماعی و حتا تبلورهای طبقاتی به مفهومی که جامعه‌شناسان غربی می گویند، به دور مانده بودند و خاطره‌های بد دوران استعمار نیز در فلکلور سیاسی کشور ما تداوم یافته بود، مبتلا به شوروی‌هراسی نبودند. افزون بر این عوامل، پروژه‌های آبادانی و آموزشی شوروی در افغانستان در نوع خود بی‌نظیر بودند. باید اذعان کرد که تا کنون نیز بخش‌های زیادی از زیرساخت‌های اقتصادی کشور ما، از دوران اتحاد شوروی بجا مانده است.

تجاوز شوروی به افغانستان اما تمام این رابطه‌ها و حسن نیت‌ها را درهم ریخت. اتحاد شوروی وقت و حزب وابسته به آن به بزرگ‌ترین دشمن مردم افغانستان تبدیل شدند. تحولات بعدی را می‌دانیم. خون‌های زیادی ریخته شدند، ساختارها و روابط قدرت سنتی سیاسی شکست برداشت، مهاجرت‌ها و آوارگی تأثیرات مثبت و منفی بسیاری را موجب شدند و خیلی مسایل دیگر... کشورهای غربی، چین و کشورهای محافظه کار اسلامی از فرصت استفاده کردند و به بهای رشد آگاهانه‌ی افراطیت در افغانستان و منطقه در پی شکست اتحاد

شوروی از طریق افغانستان شدند. شعار افراطیون غربی "ما تا آخرین افغان علیه اتحاد شوروی خواهیم جنگید" از منظر امروز برای ما افغان‌ها شعار دردآور و نمودی از یک دیدگاه استعماری "غرب‌مرکزی" است. نتیجه به یک عبارت چنین شد؛ اتحاد شوروی در افغانستان شکست خورد. این شکست همراه با عوامل دیگر موجب شدند تا مجموعه‌ی سوسیالیسم شوروی و در کل نظامی که خود را آلترناتیف سرمایه‌داری می‌پنداشت از هم فروپاشید. وقتی که عوامل دیگر و بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و شکست ایدیولوژی‌های بزرگ نیز مزید بر علت شدند، کلیت ایدیولوژی و نظام برخاسته از انقلاب بلشویکی روسیه و انقلاب مائویی در چین در هم ریخت. اردوگاه و امپراتوری شوروی فرو پاشید و این کشور تقلیل یافت به یک کشور دارای اقتصادی ورشکسته که در آن گروه‌های مافیایی و غارتگر با یک‌دیگر در ستیز بودند. تا این که در دوران حاکمیت ولادیمیر پوتین به آهستگی ساختارهای سیاسی و اقتصادی آن تا حدودی احیا گردیدند و رشد اقتصادی به این سرزمین باز گشت. روسیه توانست تا حدودی یک نظام سیاسی قانون‌مدار، اما اقتدارگرا را استقرار بخشد، اما نتوانست به سوی یک دموکراسی توانمند گذار کند. بدون شک قدرت‌های غربی نیز که از توان اقتصادی و داعیه‌های قدرت بزرگ در این کشور در هراس بودند، آرام ننشستند. توسعه ی ناتو تا مرزهای اصلی روسیه و سیاست پیشروی به جای سیاست همکاری موجب نگرانی بیشتر در این کشور شد. بدون شک روسیه قدرت سیاسی جهانی نماند، اما روسیه یک قدرت بزرگ و یک کشور قدرت‌مند در سطح بین‌المللی باقی ماند و چنین برداشتی بدون شک در سیاست خارجی آن کشور بازتاب می‌یافت.

در افغانستان، به هر اندازه‌ای که استراتژی مبارزه با تروریسم و توسعه ی اقتصادی کشورهای غربی در بن‌بست گیر می کرد، حس بدخواهی مردم، همان مردمی که در مبارزه با شوروی و اخراج آن کشور از افغانستان متحمل قربانی‌های بی‌شمار شده بودند، در برابر این کشور کاهش می‌یافت. افزون بر این، سیاست اشتباه‌آمیز آبادانی اقتصادی و اجتماعی که به تناسب پول‌های مصرف‌شده، موجب گسترش زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی نشده بودند موجب ارتقای نوعی نوستالوژی و دست کم بی‌تفاوتی در برابر روسیه شد. بسیاری کشته‌ها را از یاد بردند. آن‌چه به چشم می‌خورد، بیشتر بناهای عظیم بندهای آب گردان، شبکه‌های راه‌ها، تونل سالنگ، پولی‌تخنیک، سیلوهای ذخیره‌ی مواد غذایی، حسرت داشتن اردوی منظم و افسران تحصیل کرده و ده‌ها پروژه که از دوران شوروی به یادها مانده بود و یا این که هنوز هم وجود داشتند، بود. حتا در میان مجاهدان ضد شوروی نیز سال‌ها پیش، در دوران مقاومت ضد پاکستان و طالبان یک قشر نیرومند خوش‌بین به روسیه سر بلند کرده بود. برخی از اعضای طبقه‌ی سیاسی از غرب برگشته که نیز در نسخه‌های نولیبرالی سیاسی و اقتصادی نجات افغانستان را می‌دیدند، با شکست پروژه‌های نولیبرالی و شکست پروژه ی مبارزه با تروریسم، علی‌رغم عدم تمایل به نزدیکی با روسیه، دست کم، در مخالفت با این کشور نرمش نشان می‌دادند. رییس جمهور حامد کرزی گمان می کرد که می‌تواند با تقویت رابطه با روسیه برای ایالات متحده آلترناتیفی پیدا کند و هم به نحوی با آن کشور که در جریان انتخابات ۲۰۰۹ با شدت علیه او فعالیت کرده بود، تسویه حساب کند. من با حرکت از یک سیاست کثیرالمحور با این که سخت باور داشتم که نیازی برای پیدا کردن آلترناتیف برای امریکا، حتا اگر ممکن هم می‌بود، نیست،

شدیدا طرفدار داشتن یک رابطه ی دوستانه و مبتنی بر همکاری و اعتماد با فدراسیون روسیه بودم. یکی از پیش‌شرط‌ها برای من این بود که این رابطه نباید موجب هراس و نگرانی کشورهای آسیای میانه، به ویژه همسایه‌های بلافصل ما بشود.

در نخستین دیدارهایی که به عنوان وزیر خارجه ی کشور با مقام‌های روسیه داشتم، بسیار حیرت‌آور بود که از زبان رهبران آن کشور سخنانی می‌شنیدم که از زبان رهبران غربی تا آن زمان کمتر شنیده بودم. افغانستان در دوران حکومت‌داری کرزی، توانست روابط افغانستان و روسیه را بهبود بخشد و در روابط متقابل دو کشور تغییراتی را به وجود آورد. ادامه ی این رابطه ی خوب به سود افغانستان است، مشروط بر این که از یک جایگاه مستقل به آن برخورد شود و ما به صحنه ی رقابت‌های جاری میان کشورهای غربی و فدراسیون روسیه تبدیل نشویم. من از توهماتی که در پی استفاده از روسیه و نزدیکی‌هایی که میان این کشور و طالبان شایع شده است، سخت نگران استم. با این هم آن‌چه را که در دوران زمام‌داری حامد کرزی برای نزدیکی میان دو کشور صورت گرفت به سود روابط خارجی افغانستان می‌دانم. رهبران دو کشور در سال‌هایی که من عضو حکومت بودم در مناسبت‌های مختلف با هم دیدار می کردند و روی موضوع‌های مورد علاقه ی دو کشور بحث می کردند. این دیدارها در چارچوب‌های دو جانبه و همچنین سازمان شانگهای باعث شدند تا روابط دو کشور به سوی بهبودی بروند.

رییس جمهور افغانستان با آقای مدویدف، رییس جمهور فدراسیون روسیه در شهر تفریحی سوچی در سواحل دریای سیاه در هژدهم آگست ۲۰۱۰ دیدار داشت. سفر به روسیه برای من چند مزیت داشت. به دلیل این که در پذیرایی‌ها، رهبران روسیه، برخلاف کشورهای

عربی، به مهمانان هدیه‌های گران‌بها نمی دادند و هم امکان باده‌نوشی و خوش گذرانی در سفرها کاهش یافته بود، تعداد داوطلبانی که با هر تقلبی می‌خواستند همراه با هیئت افغانستان باشند، بسیار زیاد نبود. سوچی یکی از شهرهای زیبای کنار دریای سیاه است که در گذشته خانواده‌های پادشاهان و اشرافیت روسی در آن‌جا تعطیلات‌شان را می گذراندند و در دوران اتحاد شوروی این میراث به رهبران حزبی و دولتی رسید. در سال ۲۰۱۰ می‌شد همه‌جا ویلاهای قشنگ و نوساز تفریحی ثروت‌مندان جدید روسی را دید. روس‌ها بام‌های خانه‌ها و ویلاهای‌شان را با خشت‌هایی با رنگ سبز پسته‌ای می‌پوشانند. اگر چه چنین رنگی در نگاه اول تا اندازه ای به نظر کسی که به معماری سنتی روسی آشنایی نداشته باشد، ناپسند می‌نماید، اما آدم به زودی با آن الفت پیدا می کند. استفاده از این رنگ احتمالا که در معماری روسی جای خاصی دارد. وقتی که به زندگی ثروت‌مندان روسی بنگری، به زودی متوجه می‌شوی که روس‌ها برخلاف آلمانی‌ها آدم‌های بسیار دست و دل بازی اند. من هرگز در آلمان ویلاها و موترهای لوکس و فراوان همانند روسیه ندیده بودم. روزی سرگی لاوروف، مرا، زمانی که وزیر خارجه بودم، به نان چاشت دعوت کرد. محل این ضیافت یک ویلای بسیار قشنگ، با چوب کاری‌های بسیار زیبا و آثار هنری بود. من از وزیر خارجه پرسیدم که آیا این بنا مهمان‌خانه ی وزارت خارجه است؟ او گفت بلی همین طور است. این ساختمان را یک اشرافی روسی در اواخر قرن نزدهم برای معشوقه‌اش ساخته بود و کمونیست‌ها آن را مصادره کردند و امروز ما از آن به عنوان مهمان‌خانه استفاده می کنیم. همان لحظه با خودم فکر کردم که چنین کاری را فقط یک رمانتیکر روسی می‌تواند انجام دهد، آن‌هم رمانتیکری که دل‌بسته‌ی ادبیات غنی و عظیم قرن نزدهم روسی بوده

باشد. اگر چه آب دریای سیاه مانند مدیترانه در ماه آگست زیاد گرم نیست با آن هم بسیار آرزو داشتم که می‌توانستم اندکی در آب دریای سیاه آب‌تنی کنم. در کشوری که آب‌تنی برای وزرا عیب پنداشته می‌شود، از ترس این که اگر یکی از اعضای هیئت افغانستان هنگام آب‌تنی عکس مرا بگیرد و فردا در روزنامه نشر شود چه باید بکنم، از چنین کاری اجتناب کردم. خوشحال شدم که در ختم برنامه‌های رسمی هوا طوفانی شد، باران آمد و موج‌های سرکش پیدا شدند و این عیاشی صورت نگرفت.

در این دیدار، به باور من به جز تعارفات متداول و ابراز اراده ی دو جانبه به منظور مبارزه با تروریسم، هیچ سخن معناداری تبادله نشد. تنها موضوعی که روس‌ها بیشتر به آن علاقه داشتند، موضوع مبارزه با مواد مخدر بود. روسیه به دلیل نزدیکی با کشورهای آسیای میانه یکی از کشورهایی بود که جوانان آن از مواد مخدر تولیدشده در افغانستان بسیار آسیب می‌دیدند. مشکل در این‌جا بود که مبارزه با مواد مخدر از جانب همه ی کشورها آن‌طور که لازم بود، صورت نمی گرفت. بیشترین سود را از مواد مخدر تولیدشده در افغانستان مافیای بین‌المللی می‌برد. شبکه‌های مافیا در هیئت‌های حاکمه ی بسیاری از کشورهای منطقه حامیان و همکارانی داشتند. این حامیان و همکاران در روسیه نیز بودند؛ همان گونه که در حکومت ما وجود داشتند.

رییس جمهور روسیه گفت که "ما احیای خانه‌ی فرهنگی روسیه در کابل را آغاز کرده‌ایم و به زودی این کانون به کارش آغاز خواهد کرد. مرمت کاری تونل سالنگ و چند پروژه ی مشترک دیگر باید اجرایی شوند". واقعیت این است که روس‌ها برای این کارها پول نمی دادند. آن ها از ما می‌خواستند تا پول این پروژه‌ها را از کمک‌های غربیان بپردازیم. همین کار نیز در مورد هلیکوپترهای ساخت روسیه

صورت می گرفت. امریکایی ها این هلیکوپترها را با پول گزاف می‌خریدند و به اردوی افغانستان تسلیم می کردند. مدویدف تاکید کرد که "روسیه علاقمند است تا در حوزه‌ی نفتی شمال افغانستان نیز فعالیت کند. در تاسیس بندهای آبی در شرق افغانستان هم خواهان مشارکت است. رییس جمهور روسیه تاکید کرد که کشورش "تا کنون ۲۵۰ پولیس مبارزه با مواد مخدر را آموزش داده است و می‌خواهد تا در آینده نیز در این حوزه فعال باشد".

رییس جمهور افغانستان هم به مشکلات میان امریکا و افغانستان اشاره کرد و هم از این امر یادآوری کرد که وی "روز قبل از پرواز جانب سوچی با سناتور کری در مورد اشتباهات در استراتژی مبارزه با تروریسم گفتگو کرده" است. از "مشکلات میان دو کشور" موجودیت شرکت‌های امنیتی خصوصی و این که "موجودیت این نهادها مانع رشد نیروهای امنیتی افغانستان می گردد" به رییس جمهور روسیه تذکر داد. رییس جمهور کرزی مانند تعداد زیادی از افغان‌ها باور داشت که "برخی از نیروهای انگلیسی در همکاری با برخی از کشورهای عربی در حوزه‌ی خلیج فارس در تجارت مواد مخدر دست دارند". از این‌رو به رییس جمهور روسیه گفت: "در آن مناطقی از افغانستان که زیر کنترول دولت است، تولید مواد مخدر به گونه‌ی چشمگیری کاهش یافته است؛ اما در جاهایی که نیروهای خارجی کنترول دارند، افزایش یافته است". این ابراز نظر وی مبتنی بر واقعیت بود. به دلیل این که در مناطقی که طالبان حاکم بودند، قاچاق‌چیان و طالبان یک قشر مسلحی را ایجاد کرده بودند که هستی آن مبتنی بر اقتصاد جنایی جنگی بود و در این مورد تریاک عمده‌ترین منبع عایداتی هر دو شمرده می‌شد. حتا در جاهایی تفکیک میان طالبان و قاچاق‌چیان تریاک دشوار بود.

مدویدوف در پاسخ رییس جمهور کرزی که از او پرسید: "برداشت روسیه از امر مبارزه با تروریسم چگونه است؟" گفت که "ما از مبارزه‌ی شما برای محو تروریسم حمایت می کنیم... تروریست‌های روسیه با حلقه‌های دیگر از جمله ترک و عرب رابطه دارند. سوال این است که چگونه می‌توانیم بر تروریسم پیروز شویم و روسیه چگونه می‌تواند در این امر مشارکت کند. امریکایی ها برای‌شان مشکلات ایجاد کردند. ما در دوران اتحاد شوروی همین اشتباه را مرتکب شدیم. امریکایی‌ها باید قاطع باشند و با هر کس بازی نکنند. بنیادگرایی اسلامی تنها مشکل اقتصادی نیست، در کشورهای مرفه و پیشرفته نیز این مشکل وجود دارد. باید بدانیم که افراطیت تهدید همگانی است. ما در قفقاز همین مشکل را داریم. ما پشتیبانی مردم را داریم، اما تروریست‌ها از جاهای دیگر می‌آیند".

فضای گفتگوها صمیمی بود. هر دو طرف در پی بهبود روابط میان دو دولت بودند. برخلاف یکی از دیدارهای قبلی که در سال ۲۰۰۶ در آلماتا با آقای پوتین صورت گرفته بود، در این گفتگوها سخن از سهم دادن به گروه‌های جانبدار روسیه نبود، بل که روس‌ها قواعد بازی دیپلوماتیک را کاملا رعایت می کردند و با طرف گفتگو به مثابه ی رییس جمهور و نماینده ی یک دولت مستقل صحبت می کردند. در گفتگوی آلماتا رییس جمهور روسیه بسیار صریح و روشن به رییس جمهور افغانستان گفت: "از این که نقش دوستان روسیه در حکومت افغانستان کاهش می‌یابد، نگران استیم..." رییس جمهور افغانستان از این گفتگو بسیار راضی به نظر می‌رسید. وی به این باور بود که افق جدیدی در مناسبات افغانستان و روسیه گشوده شده است. من هم از گشایش یک فصل جدید در روابط ما با روسیه خوشحال بودم، اما در عین زمان معتقد بودم که روسیه برای سرمایه گذاری و همکاری‌های

اقتصادی و تکنیکی در افغانستان همان‌گونه که دارای امتیازاتی است، دارای محدودیت‌هایی نیز است. اتحاد شوروی در گذشته بیشتر حوزه‌های جغرافیایی افغانستان را مورد تفحص و اکتشاف قرار داده بود و در باره‌ی موجودیت ذخایر زیرزمینی کشور ما دارای معلومات اولیه بود. تقریبا کلیه‌ی اطلاعات و داده‌ها در این باره در آرشیوهای شرکت‌های دولتی و خصوصی فدراسیون روسیه موجود بودند. اگرچه پژوهش‌های دوران شوروی با استفاده از تکنولوژی پیشرفته صورت نگرفته بود، اما معلومات ابتدایی در این مورد در اختیار روسیه قرار داشت. از جانب دیگر تعداد زیادی از انجنیران ملکی و افسران اردوی افغانستان آموزش‌دیده‌ی اتحاد شوروی و آشنا به دانش و تکنیک این کشور بودند و بسیاری از زیرساخت‌های موجود در افغانستان نیز از دوران شوروی بجا مانده بودند. اگر چه این افراد تحصیل کرده به سال‌های پختگی عمرشان رسیده بودند، اما تعداد آن ها زیاد بود و باید از آن ها در آبادانی کشور استفاده می‌شد. از این‌رو همکاری با روسیه برای هر دو طرف دارای امتیازاتی بود. اما اشکال در این بود که روسیه کشوری بود که به وارد کردن تکنولوژی مدرن و سرمایه از خارج شدید نیاز داشت. اقتصاد این کشور بیشتر به صادرات گاز و نفت وابسته بود و اگر از صنایع فضایی راکتی و برخی از صنایع جنگی بگذریم، روسیه توانایی زیادی نداشت. از این‌رو هر نوع نگاه به روسیه از این منظر که باید جانشین رابطه‌ی خارجی ما با کشورهای غربی بشود، هم واقع‌بینانه نبود و هم با درنظرداشت راهی که ما برگزیده بودیم به صلاح نبود. افغانستان خلاف بسیاری از کشورهای دارای نظام‌های قدرت گرا یک نظام سیاسی کثرت گرا و دموکراتیک را برگزیده بود و از این چشم‌انداز نیز باید از یک سیاست داشتن رابطه‌ی دوستانه با تمام کشورهای جهان بر بنیاد اولویت‌های سیاست ملی خود

حرکت می‌کرد و نه از یک سیاست فاقد ارزش و تابع بازی‌های روزمره.

در ۲۱ جنوری ۲۰۱۱ یک هیئت بزرگ از وزرای اقتصادی و امنیتی افغانستان بعد از آمادگی‌های زیاد زیر ریاست حامد کرزی رییس جمهوری به مسکو سفر کرد. روس‌ها سطح این سفر را به یک دیدار دولتی بالا برده بودند. وقتی که طیاره ی ما به میدان نشست، سربازان روسی با آن لباس‌های گرم زمستانی با رژه از مقابل هیئت عبور کردند. نظم و نمایش نظامی گارد تشریفات فدراسیون روسیه در جهان بی‌نظیر است و به آسانی می‌تواند بر ما انسان‌های برخاسته از آغوش فرهنگ‌های جنگی و شیفته‌ی نظم مبتنی بر قدرت تأثیر رمانتیکی برجای بگذارد. اگر من هم اندکی روح میلیتاریستی می‌داشتم، می‌گفتم که ارتش روسیه زیباترین نظم دنیا را دارا است. در آن روز در مسکو برف می‌بارید و هوا سرد بود. این واقعیت تاییدی بود بر پیش‌داوری مطلق من که گمان می‌کردم در روسیه همیشه برف می‌بارد. از نوجوانی بیشترین داستان‌هایی را که خوانده بودم، از نویسندگانی روسی بودند و در بسیاری از رمان‌های بزرگ روسی بازتاب طبیعت و آب و هوا در صحنه‌آرایی‌های نویسندگان بزرگ این کشور با چیره‌دستی بی‌نظیری بازتاب می‌یابند. با آن‌که در سفرهای زیادی که در سال‌های اخیر به فدراسیون روسیه داشتم به فراوانی هوای آفتابی دیده‌ام، اما نمی‌دانم چرا گمان می‌کنم هوا همیشه در این کشور سرد و برفی است. مردم در هوای برفی با سورتمه‌ها بر روی برف‌ها رفت آمد می‌کنند و در کاخ‌ها مجالس رقص برپاست و جمعی همیشه مصروف توطئه استند و مادربزرگ‌ها سماوران را آماده می‌سازند و یا روشنفکران دسته‌دسته توسط درژشنسکی و بیریا به جوخه‌های اعدام سپرده می‌شوند و برف می‌بارد و می‌بارد و هوا

تاریک است و قطاری سریع‌السیر از این‌سو به آن‌سو در دشت‌های بی‌پایان پربرف در حرکت است و مردی برای شکست ضد انقلاب برنامه‌ریزی می‌کند تا خودش با تبر جاسوسی در مکسیکو در تبعید کشته شود. به یاد دکتور ژیواگوی بوریس پاسترناک افتادم و هیاهویی که رهبری حزب کمونیست بر سر گرفتن جایزه‌ی ادبی نوبل بالا کرده بود تا این که او منصرف شد، اما بازتاب داستانی که بعدها فیلم شد تاکنون نیز ورد زبان منقدان ادبی است. من شخصا بسیاری از آثار موجود به فارسی، ترکی و آلمانی انقلابیون بلشویک را و نقد نوشته‌ها بر آن ها را خوانده‌ام. از پژوهش‌های خاورشناسان شوروی، به ویژه خاورشناسان لنینگرادی در باره ی مناسبات ارضی و روابط قدرت دوران مغول در سرزمین‌های خراسان‌زمین به فراوانی بهره برده‌ام. فرزانگانی چون واسیلی بارتولد، پتروشفسکی و دیگران در این راستا آثار بسیار ارجمندی آفریده‌اند. جنگ و صلح تولستوی را به زبان آلمانی خوانده بودم. جنگ‌های خونین قفقاز و آن‌همه نابه‌سامانی‌ها از قلم یک نویسنده ی بزرگ نشانی از والایی ادبیات کلاسیک روسی داشت. شاید این‌هم از طنزهای تلخ روزگار باشد که لیو تولستوی نویسنده ی این اثر جاویدانی که خود از اشراف‌زادگان روسی بود و از هجوم بی‌رویه‌ی تکنولوژی مدرن در جهان دل‌انگیز روستاهای پدری‌اش به شدت رنج می‌برد و مخالف تاسیس راه آهن بود، روزی که بر بستر بیماری افتاد از همان ایستگاه راه آهنی که با تاسیس آن مخالف بود و با همان قطار پر دودی که آن را دشمن طبیعت می‌دانست، برای تداوی به مسکو انتقال یافت.

از حوزه‌هایی که من در سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۴ بسیار عمیق و گسترده مورد مطالعه قرار دادم، فرایند ایجاد جامعه ی سوسیالیستی در اتحاد شوروی، تاریخ حزب کمونیست آن کشور، محاکمات و تصفیه‌های

دوران استالین و مسایلی مانند آن‌ها بودند. حتا در آغاز تصمیم داشتم رساله‌ی دکتورایم را نیز در باره‌ی جدال‌های لنین و روزا لوکزامبورگ در باره‌ی حزب کمونیست و رابطه‌ی سوسیالیسم و آزادی بنویسم، اما بعدها به دلایل سیاسی نه، به دلایل اکادمیک از این کار منصرف شدم. استادم پروفیسور لینک از این تصمیم من زیاد خوش نشد.

ما افغان‌ها با خلقیات روس‌ها نسبت به غربی‌ها آسان‌تر کنار می‌آییم. روس‌ها مردمان سرکشی اند، به سرزمین‌شان، به "مادر روسیه" عشق عجیبی دارند، مردمان بسیار مذهبی اند، بیشتر از هفتاد سال حاکمیت یک حکومت دین‌ستیز نتوانسته دین گرایی و دین‌خویی روس‌ها را کاهش دهد. شیفتگی این مردم به مسیحیت ارتودوکسی استوار مانده است. روس‌ها مردمان بسیار خوش‌سیما و خوش‌روی استند. در مصاحبه‌ی یکی از مدسازان ایتالیایی خوانده بودم که گفته بود پیش از فروپاشی اتحاد شوروی ما مشکل داشتیم مدل‌های خوش‌قد و قامت پیدا کنیم، اما اکنون با دریایی از انسان‌های خوش‌سیما و خوش‌قد و قامت روسی و اوکراینی روبه‌روییم و نمی‌دانیم چگونه از میان این‌همه انسان‌های خوش‌سیما و خوش‌اندام، انتخاب کنیم. همه‌ی این تصاویر درهم و برهم ذهن مرا در جریان سفر به روسیه به خود مشغول می‌داشتند. ما افغان‌ها از کودکی و نوجوانی با ادبیات روسی آشنا می‌شویم. من هنوز هم وقتی که شب‌های زمستان از بالکن خانه به دوردست‌های کابل می‌نگرم و صدای پارس سگ‌ها را می‌شنوم نمی‌دانم چرا به صحنه‌های داستان‌های روسی می‌اندیشم و هی گمان می‌کنم در این هوای سرد پاول قهرمان داستان مادر ماکسیم گورکی از یک جلسه‌ی پنهانی به خانه آمده است، سماوار در گوشه‌ای از خانه می‌جوشد و مادرش برای رفع خستگی برایش چای آماده می‌کند...

از میدان هوایی، مستقیم به طرف دیوار کرملین رفتیم. حامد کرزی به پای سرباز گمنام روسیه گل گذاشت. این گل گذاری در من یک حس عجیبی را برانگیخته بود. از یک‌سو این بنای یادبود برای آن‌هایی ساخته شده بود که در نجات بشریت از فاشیسم هیتلری نقش تعیین کننده‌ای داشتند، اما از جانب دیگر آن عده از سربازانی که بی گناهان افغانستان را کشته بودند، نیز شامل این یاد بود می‌شدند. هیئت افغانستان را در مهمان‌خانه ی درون کرملین جای دادند. کرملین خود شهری است با موزیم‌ها و کلیساها و بناهای باارزش هنری. اصلا کرملین یک موزیم بزرگ است. همان روز گفتگوها با مقام‌های کرملین آغاز شد. اگر چه مدویدوف به دلیل این که به اقتضای قانون اساسی روسیه، رییس جمهور پیشین آقای پوتین نمی‌توانست برای بار سوم پیهم نامزد ریاست جمهوری شود، به حیث رییس جمهور آن کشور برگزیده شده بود، اما در بسیاری از حلقه‌های سیاسی سخن از این بود که قدرت اصلی به دست صدراعظم پوتین است. اما در واقعیت توافق میان این دو نفر را طوری سازماندهی کرده بودند که به ظاهر مشکل بود، دلیلی برای تایید این شایعه پیدا کرد.

هیئت افغانستان همان‌طور که در بالا اشاره کردم با آمادگی آمده بود. واقعیت این بود که برخی از وزرای جانبدار غرب آمده بودند تا بعدها اجرایی‌شدن توافقات را سابوتاژ کنند و چنین هم شد. این از اشکالات جدی کار آقای کرزی بود و او هرگز نتوانست بر این مشکل که یکی از پارادوکس‌های پایان‌ناپذیر زندگی سیاسی او را می‌سازد، غلبه کند. او از افرادی متمایل و حتا وابسته به کشورهای دیگر انتظار داشت برای افغانستان طرح‌ها و پالیسی‌های مستقل را تدوین و اجرا کنند. او حتا گاهی از افرادی که خودش کاملا مطمین بود عوامل پاکستان و یا انگلیس استند انتظار داشت تا از افغانستان مستقل نمایندگی کنند. چرا

و به چه دلیلی وی چنین می کرد؟ من تا امروز هم پاسخ قانع کننده‌ای برای آن ندارم. به گونه‌ی مثال برخی از نزدیکان او بر اساس پژوهش‌های امنیت ملی افغانستان، مطلقا عامل پاکستان بودند، اما او همواره با آنان موضوعات مبارزه با پاکستان و تبلیغات علیه آن کشور را مورد بحث قرار می‌داد و حتا انجام این وظایف را به ایشان می‌سپرد. یک مثال دیگر؛ او می‌دانست که وزرای دفاع، خارجه، مشاور امنیت ملی و بسیاری دیگر جانبدار همکاری امنیتی با ایالات متحده امریکا بودند، اما او از همین افراد انتظار داشت تا به مثابه‌ی سیاست‌مداران مخالف با امریکا عمل کنند. من شخصا چندین بار در این مورد به او تذکر دادم که این درست نیست از افراد در موارد اساسی و در رابطه به مسایل کلان ملی همیشه انتظار داشته باشد که خلاف باورهای خودشان عمل کنند. چنین انتظاری به دلیل ایجابات دسپلین در حکومت و کابینه تا حدودی مشروع است، اما وقتی پای مسایل اصلی مربوط به سیاست ملی در میان باشد، نباید از اعضای حکومت انتظار داشت که همیشه خلاف باورهای‌شان عمل کنند. از این‌رو مدیریت سیاسی ایجاب می کند تا به خاطر صلاح و سلامت مملکت این افراد تعویض شوند. من بارها به رییس جمهور در این باره خودم را مثال زدم. من به رییس جمهور همیشه می گفتم که من دولت پاکستان را دشمن مردم افغانستان می‌دانم؛ من طالبان را یک جنبش تروریستی می‌دانم، من طرفدار داشتن یک رابطه ی استراتژیک و عمیق با هند و داشتن یک رابطه ی استراتژیک انتقادی با ایالات متحده استم و نباید از من انتظار داشته باشد در موارد اساسی مانند این‌ها، مخالف باورهایم عمل کنم. به جز از رابطه با هند در همه مسایل یادشده میان ما تفاوت وجود داشت. من از رییس جمهور می‌خواستم تا به جای من کس دیگری را برای سازمان دادن به امری که ما با هم اختلاف اساسی

داریم، بگمارد، اما او هرگز در این موارد تصمیم نمی‌گرفت و طبیعی بود که فضای کاری همواره پر از تنش باشد. وزرای اقتصادی رییس جمهور زیاد علاقمند همکاری با روسیه نبودند، چرا که امریکایی ها نمی‌خواستند این همکاری از مرزهای قابل قبول برای آن‌ها فراتر برود، اما حامد کرزی درست همین افراد را وظیفه داده بود تا در این زمینه رهبری و مسؤولیت را بر عهده بگیرند.

در جلسه با مدودیوف در ۲۱ جنوری ۲۰۱۱ مسؤولان وزارت‌های سکتوری مستقیما وارد گفتگو شدند. وزرای اقتصاد، تجارت، مالیه و دفاع هر کدام به نوبه‌ی خود سخن گفتند. پروژه‌های مشترک خانه‌سازی، همکاری‌های سه‌جانبه ی اقتصادی با پاکستان، همکاری در بخش‌های معادن و انرژی، احداث راه آهن و موارد دیگر همه مورد بحث قرار گرفتند. افزون بر آن موضوع مبارزه با مواد مخدر و همکاری در این زمینه نیز مطرح شد. روس‌ها چند روز قبل از این سفر در همکاری با نیروهای ویژه‌ی مبارزه با مواد مخدر افغانستان چند لابراتوار تولید هروین در ننگرهار را نابود کرده بودند. من با چنین اقدامی سخت مخالف بودم. به دلیل این که ما در امر همکاری با غربی‌ها که به اجبار به دلیل تجاوز و ویرانی پاکستان در کشور ما و نظام بی‌رحم طالبانی و تصمیم شورای امنیت سازمان ملل متحد به آن تن داده بودیم، گرفتار مشکلات فراوان، از جمله بی‌احترامی به حاکمیت ملی خود بودیم. از این‌رو با حضور بیشتر کشورها و عملیات نظامی آن‌ها مخالف بودم. وظیفه‌ی اصلی ما این بود تا حضور نیروهای کشورهای ناتو را نیز قانون‌مند ساخته در یک پروسه‌ی قابل پیش‌بینی به این حضور پایان بدهیم و نه این که سربازان خارجی بیشتری را به کشور خود بیاوریم.

وزیر دفاع جنرال رحیم وردک ابراز آرزومندی کرد تا سلاح‌های ساخت اتحاد شوروی که در ذخیره‌خانه‌های وزارت دفاع ملی موجود است به کمک روس‌ها ترمیم شوند و افراد ما در این راستا آموزش ببینند. من که طرفدار سرسخت شکستاندن انحصار غربی‌ها در تجهیز اردوی افغانستان بودم، قبلا در این زمینه با وزارت دفاع افغانستان، هندی‌ها و دیپلومات‌های روسی بسیار کار کرده بودم. روس‌ها نیز در این زمینه در اصول ابراز آمادگی کردند. همچنین افزایش بورسیه‌های تحصیلی برای افغان‌ها و اعزام شاگردان ممتاز افغانستان با مصرف دولت افغانستان برای ادامه ی تحصیل به روسیه مطرح شد. روس‌ها در این زمینه نیز ابراز همکاری کردند.

برای پیگیری و ادامه ی همکاری‌های اقتصادی و تکنیکی میان دو کشور، رییس جمهور روسیه وزیر اقتصاد و مالیه‌ی آن کشور را تعیین کرد. من که در کنار کرزی نشسته بودم، یادداشتی را به او دادم که در آن نوشته بودم: اگر می‌خواهید که این توافقات عملی شوند، وزیر اقتصاد آقای ارغندیوال را از جانب افغانستان تعیین کنید، اما آقای کرزی به هر دلیلی که بود آقای زاخیلوال وزیر مالیه را برگزید.

آقای ارغندیوال وزیر اقتصاد، یکی از رهبران حزب اسلامی بود که بعدها رهبری جناحی از این حزب را در داخل کشور بر عهده گرفت. او به سوی اعتدال گراییده بود و آرزوی صلح و آرامش در افغانستان را داشت. بدون شک که او دارای گرایش‌های ایدیولوژیک بود، اما در عرصه ی کارهای عملی بیشتر آدمی پراگماتیست و مبرا از اتهام به فساد و دزدی بود. او آدمی بسیار باادب و علاقمند به شعر و ادب می‌نمود. ارغندیوال یکی از نادرترین سیاست‌مداران افغانستان بود که من شخصا در هیچ جلسه، صحبتی از او با گرایش‌های نژادگرایانه نشنیدم. یافتن چنین آدمی با چنین موضعی در کشوری که حتا

مسلمانان امت‌گرا و کمونیست‌های انترناسیونالیست آن بدترین نوع نژادپرستی را نمایندگی می‌کنند، از باورنکردنی‌های روزگار است.

روز ۲۲ جنوری با صدراعظم ولادیمیر پوتین ملاقات داشتیم. وی از هیئت افغانستان در یکی از خانه‌های محل کار و شاید محل اقامتش در حومه‌ی مسکو دعوت کرد. یکی از مشخصات کشورهای که وارثان امپراتوری‌های بزرگ و اشرافیت دوامدار استند، داشتن کاخ‌ها و محل‌های تابستانی و زمستانی برای اقامت است. چیزی که در سرزمین‌های ما از ایران، عراق تا افغانستان به دلیل عدم تداوم اشرافیت و عدم تداوم سلطنت‌های خاندانی دیده نمی‌شود. هر استیلاگری که بر این سرزمین‌ها چیره شده است کاخ‌ها و بناهای عظیم قبلی را از ریشه برکنده است. از آن‌همه عظمت خلفای اسلامی در بغداد، از کاخ‌های تیموری در هرات و از بناهای عظیم سلجوقی در مرو و نیشابور و از مدنیت بزرگ غزنوی چیزی بر جای نمانده است. اما کشورهای اروپایی بیشتر و تا حدودی تا جایی که روسیه از تهاجم تاتار در امان مانده است، دست‌کم در چند قرن اخیر توانسته‌اند بناهای عظیم را نگهداری و مرمت کنند. دیدار با پوتین در یکی از همین ویلاهای حومه‌ی شهر صورت گرفت. خانه‌ی بزرگ دارای اتاق‌های کلان با معماری ویژه‌ی روسی که با چوب‌کاری‌های زیبا در دل یک جنگل بنا شده بود. آن روز در مسکو برف فراوان باریده بود و با تصویری که من از روسیه داشتم کاملا هماهنگ بود. وقتی که از موترها پیاده شدیم باز دویدن دویدن‌های اعضای هیئت ما که من هرگز علت آن را نفهمیدم آغاز شد. بیشتر اعضای هیئت‌های افغانستان زمانی که ما به سوی هوتل محل اقامت و یا دیدار با رهبران جهان می‌رفتیم، می‌دویدند، هم‌دیگرشان را تیله می‌کردند، لگدمال می‌کردند. از این، به‌سخن هراتیان گلگل‌میری‌ها تنها حامد کرزی در

امان بود، چرا که کسی جرأت نمی‌کرد او را تیله کند و یا از او جلو شود. زمانی که ما به محل اقامت و یا گفتگو می‌رسیدیم، از نفس می‌افتادیم و گاهی هم شیفتگان بالانشینی‌ها، نام‌ها را از روی میز بر می‌داشتند و سلسله‌مراتب نشستن را به سود خود عوض می‌کردند. نظم‌پذیری در میان انسان‌های بدوی و انسان‌هایی که به قانون و قاعده باور ندارند کار دشواری است. چرا که چنین انسان‌هایی بسیار غریزه‌ای حرکت می‌کنند و غریزه‌ای می‌اندیشند. آدم‌های تابع چنین خصوصیاتی بی‌آن‌که خود بدانند چرا، به دنبال سر دسته می‌دوند. در حالی که لیست آنانی که در ملاقات‌ها شرکت می‌کنند و محل نشستن‌شان همیشه از قبل تعیین می‌شود و هیچ نیازی به چنین بی‌نظمی‌هایی نیست.

علت عقلانی این دویدن دویدن را هم در مواردی می‌دانستم. در ادبیات ضد جاسوسی از زمانی که گیلوم[۱] جاسوس نامدار آلمان شرقی دستگیر شده بود، در این باره مطالبی خوانده بودم. وی یکی از خبرچینان بسیار موفق آلمان شرقی بود که توانسته بود تا سطح نزدیک‌ترین و قابل اعتمادترین مشاوران صدراعظم سوسیال دموکرات آلمان ویلی برانت[۲] بالا رود. بعد از این که فعالیت‌های جاسوسی وی افشا شد یکی از رازهای نامکشوف برای متخصصان ضد جاسوسی غربی این بود که وی چرا همیشه تلاش می‌کرده است تا نزدیک به صدراعظم باشد و تا جایی که ممکن بود در عکس‌ها به سان سایه او را دنبال می‌کرده است، در حالی که ایجابات ماموریت او باید این می‌بود که تا جای ممکن خود را از انظار پنهان نگهدارد. واقعیت این بود که این جاسوس با حضور در عکس‌ها پیهم مستندسازی می‌کرد و

---

[۱] Günter Guillaume
[۲] Willy Brandt

به آمران خود نشان می داد که در همه‌جا حضور دارد و از همه‌چیز مطلع است و بنا بر این اطلاعات او کاملا دست اول و برخاسته از واقعیت‌ها است و نه شنیدگی‌ها.

روز ۲۲ جنوری قبل از ظهر رییس جمهور افغانستان در انستیتوت روابط بین‌المللی روسیه سخنرانی خوبی داشت. خوبی در این بود که رییس جمهور صرف از روی نکات‌نامه صحبت نکرد و بیانیه‌ای را که قبلا ما آماده کرده بودیم، خط به خط نخواند. حامد کرزی وقتی که به انگلیسی صحبت می کرد و از روی نوشته نمی‌خواند، سخنران خوبی بود. وی از خط‌خوانی دل‌تنگ می‌شد، چون نمی‌توانست گاهی به پولیمیک‌های ویژه ی خودش و یا گریزهایی که برای دلچسپ ساختن چنین سخنرانی‌هایی لازم است، بپردازد. روس‌ها از سخنرانی او بسیار استقبال کردند. وقتی به دیدار پوتین رفتیم، وی نیز ابراز رضایت کرد. حامد کرزی از این که حجم تبادلات تجارتی و همکاری‌های اقتصادی میان دو کشور زیر سقف امکانات واقعی آن ها قرار دارد، ابراز نارضایتی کرد. رییس جمهور این خواست روس‌ها را که می‌خواستند در پروژه‌های تاپی و کاسا یک هزار شریک باشند و سرمایه گذاری کنند، مورد حمایت قرار داد. تعداد زیادی از پروژه‌های اقتصادی، در عرصه‌های تولیدی و تکنیکی و انرژی مورد بحث قرار گرفتند. ساحه ی دیگر همکاری، در عرصه ی فرهنگی بود. روس‌ها ابراز امیدواری کردند تا گنجینه‌ی طلای باختر در مسکو به نمایش گذاشته شود. به نظر من روسیه مستحق‌ترین کشوری بود که باید گنجینه‌ی ارزشمند تاریخی در آن به نمایش گذاشته می‌شد. باستان‌شناسان شوروی این گنجینه را کشف کرده بودند و بی‌آن که به آن آسیبی برسانند آن را تسلیم اداره‌ی باستان‌شناسی وقت افغانستان کرده بودند. اگر چنین کشفی در دوران یغماگری‌های بازار آزاد

صورت می گرفت حتما به تاراج می‌رفت. حتا این که این گنجینه در دوران پس از زوال حکومت دکتور نجیب‌الله تاراج نشده بود، یکی از تصادف‌های نیک روزگار بود. یکی از مسایل دیگری که مورد گفتگو قرار گرفت و قرار شد تا در آن زمینه همکاری مشخص صورت بگیرد، موضوع مبارزه با مواد مخدر بود.

طرف‌ها توافق کردند تا یک گروپ کاری بین‌الحکومتی از جانب روسیه زیر ریاست وزیر انرژی و از جانب افغانستان وزیر مالیه رییس و وزیر اقتصاد به صفت معاون توافقات را اجرایی بکنند. تا جایی که من در جریان بودم تا پایان کار حکومت حامد کرزی در ۲۹ سپتامبر ۲۰۱۴ هیچ پیشرفت عملی در روابط روسیه و افغانستان رونما نگردید.

روسیه و بی‌طرفی افغانستان

در حلقه‌های دیپلوماتیک و گاهی هم در بحث‌های کارشناسان میزهای گرد و در میان برخی از آنانی که از دوران حزب دموکراتیک خلق مانده بودند، یکی از مسایلی که گاهی سر زبان‌ها می‌افتاد، موضوع بی‌طرفی افغانستان بود، اما در واقعیت مدافعان این دیدگاه برداشت روشنی از این بی‌طرفی نداشتند. تا جایی که مربوط من می‌شد، من به دنبال تعریف‌های موجود در دنیا می گشتم تا پیدا کنم که منظور از بی‌طرفی افغانستان چیست. چند نمونه از کشورهای بی‌طرف در دنیا، به ویژه در دوران جنگ سرد داشتیم. اگرچه این "بی‌طرف‌ها" نیز از منظر ساختارهای اقتصادی و موضع گیری‌های سیاسی رویکردهای روشنی داشتند. فنلند و اتریش در معادلات پس از جنگ جهانی به نوعی بی‌طرفی وادار شدند. این بی‌طرفی بیشتر به معنای بر کنار ماندن آن ها از عضویت در پیمان‌های نظامی وارسا و ناتو

بود. سویدن به سیاست بی‌طرفی خود ادامه داد. سویس خود را بی‌طرف کامل می‌پنداشت. کشورهای "نامتعهد" که بیشتر کشورهای پسااستعمار آسیا، افریقا و امریکای لاتین بودند، ظاهرا بی‌طرف بودند، اما در مجمع عمومی سازمان ملل متحد و سیاست‌های مربوط به کشورهای پسااستعمار موضع جانبدارانه در دفاع از شوروی داشتند. کشورهایی مانند مصر، هند، سریلانکای دوران باندرا نایکه و یا گانای زیر رهبری قوام نکرومه و یا کوبای کاسترو و افغانستان دوران داوودخان و دیگران رویکردهای نیرومند جانبدارانه از شوروی داشتند. در دوران پساشوروی، نمونه‌ی بی‌طرفی در نزدیکی‌های ما جمهوری ترکمنستان بود. کشوری که توسط اتوکرات‌ها اداره می‌شود. از این‌رو حدود و ثغور و محتوای بی‌طرفی افغانستان را من نمی‌دانستم که منظور کدام بی‌طرفی است. حدس من این بود که مدافعان این دیدگاه می‌خواهند تا ما در رقابت‌های میان هند و پاکستان بی‌طرف باشیم و به نفوذ امریکا نیز در کشور خود پایان دهیم. اگر واقعا منظور این بوده باشد، بی‌طرفی در صورتی ممکن بود که در یک چارچوب بین‌المللی پاکستان واداشته می‌شد تا به استقلال و حاکمیت ملی افغانستان احترام بگذارد و دست از مداخلات خراب‌کارانه در کشور ما بردارد. به باور من این طرح، می‌توانست موضوع بحث قرار گیرد، اما واقعیت این بود که پاکستان به کمتر از این که افغانستان را به پشت جبهه ی مبارزه با هند و به عمق استراتژیک خود تبدیل کند، راضی نبود و ایالات متحده نیز به استراتژی محکوم به شکست خود در امر مبارزه با تروریسم ادامه می‌داد و روسیه نیز توانایی عملی‌سازی چنین طرحی را، آن‌طور که در پس از جنگ جهانی دوم در اتریش توانست، نداشت. با آن‌که مشاور امنیت ملی فدراسیون روسیه در دهم مارچ ۲۰۱۱ برای اطلاع‌یابی از دیدگاه‌های افغانستان در این باره به

کابل آمده بود، اما زمینه‌های مادی و سیاسی اجرایی سازی این طرح متاسفانه وجود نداشت.

در این دیدار که تقریبا هم‌زمان شده بود با اوج حرکت‌های اعتراضی که به "بهار عرب" معروف شده بودند و مداخله‌های کشورهای غربی در لیبیا، نخست بحث روی لیبیا متمرکز گردید. به گمان من، مشاور امنیت ملی روسیه در این جلسه نشان داد که از واقعیت‌های جهان پساشوروی زیاد آگاهی ندارد و یا این که هنوز هم گمان می‌کند که می‌تواند به عنوان یک همکار دارای حقوق برابر با کشورهای غربی شناخته شود. وی نیز مانند بسیاری از ژورنالیست‌ها به این باور بود که استفاده از فیس‌بوک علت اصلی حرکات اعتراضی در این کشورها است. به باور او طبیعی است که اوضاع بد اقتصادی نیز در این زمینه کمک کرده‌اند. در بحث در باره ی لیبیا تحلیل حامد کرزی درست بود. وی به مشاور امنیت ملی روسیه گفت که "به باور من قدرت‌های بزرگ از این نابه‌سامانی‌ها استفاده می‌کنند و موجب مصیبت‌های غیرقابل پیش‌بینی در این منطقه از جهان می‌شوند". این یکی از موضوعاتی بود که کرزی و من همیشه با هم روی آن بحث داشتیم و در این زمینه در باره ی آن‌چه از عراق تا به لیبیا می‌گذشت، میان ما بر روی تشخیص نتایج ویرانگر این عصیان‌ها و پیامدهای مداخله‌های ایالات متحده‌ی امریکا توافق وجود داشت، با این تفاوت که رییس جمهوری همه‌چیز را مولود توطئه می‌دانست و من بر این باور بودم که این بحران‌ها مولود بحران ساختاری در نظم جهانی و ناکارآیی دولت‌های پسااستعمار و تغییرات در بافت‌های اجتماعی است. در همین بحث مشاور امنیت ملی روسیه از خطر به قدرت رسیدن افراطیون در غرب آسیا ابراز نگرانی کرد. من به این باور بودم که شکستاندن و یا فروپاشی دولت‌های ملی پسااستعماری اغلب منجر به این امر می‌شوند.

بعد از صحبت‌های حاشیه‌ای، کرزی از مشاور امنیت ملی روسیه پرسید که منظور فدراسیون روسیه از طرح بی‌طرفی افغانستان چیست؟ وی در پاسخ گفت: "ما می خواهیم افغانستان باثبات باشد. از لحاظ اقتصادی توسعه بیابد. مشکلاتش را خودش حل کند. افغانستان در همکاری با کشورهای منطقه باید با مواد مخدر و تروریسم مبارزه کند. این‌ها تهدیدات جدی را برای ما تشکیل می‌دهند. برای امریکا تهدید مهم کوکایین است. اما برای ما تهدید جدی تریاک و هروین است. امریکا بر این باورست که نابودی کشت‌زارها یک وسیله ی خوب مبارزه با مواد مخدر نیست. امریکا طرفدار این نیست که ما کشت‌زارها را نابود کنیم. ما طرفدار کمک به زارعین استیم. هیروین تهدیدی برای افغانستان، آسیای میانه، روسیه و اروپا است". وی افزود: "امریکا تا خطر متوجه خودش نباشد، عمل نمی کند. مواد مخدر مانند تروریسم یک تهدید جدی را تشکیل می‌دهد. اگر نیروهای امنیتی شما بتوانند با این خطرات مستقلانه مبارزه کنند، می‌توان این تهدیدات را کاهش داد". در این سخنان به هر دلیلی که بود روشنی‌ای در باره‌ی طرح بی‌طرفی دیده نمی‌شد. فقط از آن ها می‌شد به نگرانی مشروع روسیه و تهدید مواد مخدر برای این کشور پی برد و همچنین متوجه آن استراتژی مبارزه با مواد مخدر در افغانستان شد که مورد قبول آن‌ها نبود. به سخن آنانی که به تحلیل‌های دیسکورسیف و یا گفتمانی می‌پردازند، مشاور امنیت ملی روسیه نه تنها به استراتژی ایالات متحده در امر مبارزه با مواد مخدر باور نداشت، بل که آن را به گونه‌ای در رشد تولید و قاچاق مواد مخدر مسؤول می‌دانست. در این امر رییس جمهور افغانستان بیشتر صراحت داشت چرا که او کاملا مطمین بود که غربیان در تجارت مواد مخدر دست دارند.

روس‌ها از خروج سربازان امریکایی از افغانستان علی‌رغم شعار بی‌طرف‌سازی افغانستان نیز نگران بودند و می‌خواستند بدانند که بعد از خروج سربازان کشورهای غربی از افغانستان چه خواهد شد. رییس جمهور کرزی استراتژی مبارزه با تروریسم امریکا را مورد انتقاد قرار داد و به این امر اشاره کرد که مردم افغانستان با امریکایی ها مخالف اند؛ در حالی که در اوایل سال دو هزار چنین نبود. وی گفت "من باور دارم که پاکستان خود بازیگر نیست، بل که بازی دیگران را بازی می کند". به باور رییس جمهور افغانستان همه‌چیز بازی امریکا در منطقه است؛ پاکستان هم آلت دست امریکا است و در نهایت این امریکا است که از تروریسم حمایت می کند. حامد کرزی افزود: "امریکایی ها از ما پایگاه می‌خواهند و در این‌جا می‌مانند. ما در این زمینه با شما و با همه‌ی همسایه‌های خود مشورت می کنیم. کشورهای منطقه با این امر مخالف اند. چین، ایران و دیگران هم مخالف اند. این از وظایف ما افغان‌ها و کشورهای منطقه است تا علت‌هایی را که موجب حضور امریکاییان در کشور ما شده‌اند، نابود کنیم، طوری که دلیلی برای ادامه‌ی حضور آن‌ها نماند". در این‌جا یکی دیگر از تناقض‌ها در تحلیل رییس جمهور ما آشکار می گردید. اگر علت این‌همه نابه‌سامانی خود امریکا است و پاکستان صرفا ابزار است، در حالی که چین نیز با پاکستان هم‌سو است، پس با کمک کدام کشورهای منطقه می خواهیم کدام علت‌ها را برطرف کنیم. رویکرد مداراجویانه‌ی امریکای دوران اوباما بیشتر بازتاب واقعیت‌های امریکای دهه‌ی دوم هزاره‌ی سوم بود و نه طور دیگری. رییس جمهوری کرزی زوال شوروی را به زیان کشورهایی مانند ما می‌دانست و بر این باور بود که جهان یک‌قطبی به رهبری امریکا امروز با رقیبان تازه مانند چین، هند و روسیه و در سطح منطقه با ایران

روبه‌رو است. به همین دلیل هم در این منطقه در تلاش دسترسی به پایگاه های نظامی است. در بخش اخیر تحلیل رییس جمهور افغانستان برخی مسایل جدی وجود داشت که درخور تعمق بودند، اما زوال شوروی برای بشریت مایه‌ی خوش‌بختی بود. خلق‌های بسیاری از یوغ یک دولت جبار پولیسی رهایی یافتند، اروپای شرقی هم به دموکراسی و هم به استقلال دست یافت، کشورهای آسیای میانه به استقلال دست یافتند و این پیشرفت بزرگی در جهان بود.

در ملاقاتی که میان آقای مدویدوف رییس جمهور روسیه و رییس جمهور افغانستان در پانزدهم جون ۲۰۱۱ صورت گرفت، رییس جمهور روسیه برای نخستین بار به گونه‌ی بسیار علنی نگرانی کشورش را از تاسیس پایگاه های دایمی نظامی ایالات متحده در افغانستان ابراز داشت، اما در باره ی طرح بی‌طرفی افغانستان هیچ پیشنهاد مشخصی ارائه نشد.

دیدار رییس جمهور افغانستان با ولادیمیر پوتین رییس جمهور روسیه در سیزدهم سپتامبر ۲۰۱۳ در حاشیه ی کنفرانس سران شانگهای در بشکیک نشان داد که در سیاست روسیه در باره‌ی حضور نیروهای ایالات متحده در افغانستان و قرارداد امنیتی در این کشور تغییرات اساسی رونما گردیده است. کرزی از پوتین پرسید: "در ملاقاتی که با هم در بیجینگ داشتیم، شما در مورد حضور نیروهای ایالات متحده در افغانستان نظر مساعد داشتید، امروز هم همان‌طور فکر می کنید؟" پوتین در پاسخ گفت که "روسیه بر خلاف دوران شوروی با یک دید ایدیولوژیک به قضایای بین‌المللی نمی‌بیند. ما می خواهیم در افغانستان صلح و امنیت تامین شود. اگر در کشور شما وضعیتی بیاید که در آن تروریست‌ها در افغانستان فعال نباشند و از آن‌جا به کشور ما نفوذ

نکنند، این امر به سود ما هم است. ما گفتگوهای شما با پاکستان را دنبال می کنیم. من به عنوان یک دوست قدیمی‌تان می گویم تحمیل مدل‌های سیاسی بر کشورهای دیگر قابل قبول نیست. ما باید به فرهنگ افغانستان احترام بگذاریم. ما خواهان برقراری نظم و ثبات در افغانستان استیم". پوتین در ادامه‌ی صحبت گفت: "شما یک کشور مستقل استید و حق دارید به گونه ی دو جانبه با هر کشوری همکاری کنید. شما نمی توانید بدون این که در مورد توافقات امنیتی به یک راه حل برسید، به امنیت دست یابید. تعداد پایگاه ها حاکمیت شما را محدود می‌سازد؛ موجب اعمال فشار بر شما می‌شود، اما بدون توافق نمی‌شود به جلو رفت. ما بر این باوریم که شما سرزمین‌تان را برای استفاده علیه همسایه‌های‌تان در اختیار دیگران نخواهید گذاشت. برای ما موضع افغانستان مهم است". در ادامه ی این صحبت دو طرف روی دورنمای روابط دو کشور بحث کردند و ابراز آمادگی برای همکاری‌های اقتصادی و تکنیکی صورت گرفت. آن‌چه آشکار بود، رهبری روسیه در آن روزها جانبدار حضور ایالات متحده در افغانستان بود و مبارزه‌ی امریکایی‌ها با تروریسم را مثبت ارزیابی می کرد. با چنین رویکردی طبیعی بود که طرح بی‌طرف‌سازی افغانستان نیز برای همیشه از اجندای بین‌المللی برداشته شد.

رویای صلح با طالبان و خوش‌باوری‌های بی‌پایان

شاید مشخص‌ترین گامی که در سیزده سال گذشته برای آغاز گفتگوهای صلح برداشته شده بود، همان اقدام آلمان‌ها برای آغاز گفتگوهای مستقیم با رهبران طالبان بود. میشایل اشتاینر[1] یکی از دیپلومات‌های آلمانی در ماه اپریل ۲۰۱۰ کارش را به حیث نماینده ی خاص آلمان برای افغانستان و پاکستان آغاز کرد. وی آدم بسیار فعال و باابتکاری بود؛ اما ویژگی‌های شخصیتی او طوری بود که بر همه‌ی پیش‌داوری‌ها در باره‌ی خلقیات آلمان‌ها مهر تایید می گذاشت. وی با آن‌که با من دوستی داشت، برایش ممکن نبود که بتواند خواست‌هایش را بر من بقبولاند. از این‌رو کوشش می کرد تا با نمایندگان وزارت خارجه‌ی ما گفتگو کند؛ اما به دلیل ایجابات وظیفه‌ای من و همچنین این‌که مسایل صلح را شخص رییس جمهور و ظاهرا دفتر شورای امنیت رهبری می کردند، ناگزیر بود مسایلی را که از جمله‌ی رازهای پنهان در این رابطه تلقی می‌شدند، با من در میان بگذارد. در حیرت بودم که او چگونه می‌تواند با ریچارد هالبروک نماینده ی خاص ایالات متحده برای افغانستان و پاکستان همکاری کند.

---

[1] Michael Steiner

هر دوی آن ها دارای خصوصیت سلطه‌طلبانه و رییس‌مآبانه بودند، اما به دلیل این که در میان کشورهای غربی جایگاه ایالات متحده یک جایگاه خاص بود، در نهایت این ریچارد هالبروک بود که سخن آخری را می گفت.

من به دلایلی که برای خوانندگان قابل درک است به جزییات ماجرا که چگونه آلمان‌ها توانستند نماینده‌ی طالبان را پیدا و وی را به آلمان انتقال دهند، چیزی نمی گویم، اما می‌توانم به این موضوع که رابط آنان در این راستا آی‌اس‌آی بوده و تمام زمینه‌ها را برای گفتگو میان آلمان‌ها و طالبان این نهاد آماده کرده بود، به دلیل این که افشا شده است، اشاره کنم. نماینده‌ی طالبان طیب‌آغا منشی ملا عمر به آلمان انتقال داده می‌شود. میان او و نمایندگان وزارت خارجه و استخبارات آلمان در نزدیکی‌های مونشن آلمان یک گفتگو در باره ی صلح صورت می گیرد. پیش از شروع این مذاکرات آلمان‌ها ما را در جریان این برنامه قرار دادند و موافقت رییس جمهور افغانستان را به دست آوردند. نماینده ی طالبان در آغاز به آلمان‌ها گفته بود که آنان "حاضر نیستند با حکومت افغانستان گفتگو کنند، بل که می‌خواهند با امریکایی‌ها صحبت کنند". بعد از گفتگوهای زیاد نماینده‌ی طالبان در فرجام آماده می‌شود که نخست با امریکایی ها و بعدا با افغان‌ها گفتگو کند. در این گفتگوها موضوع گشایش یک دفتر نمایندگی برای طالبان نیز مطرح می‌شود. آقای شتاینر بعد از این گفتگوها به کابل آمد و از رییس جمهور افغانستان در مورد مواضع و دیدگاه‌های افغانستان پرسید. دو موضوع برای او مهم بود: یکی این که آیا افغانستان به گشایش یک نمایندگی برای طالبان در قطر توافق دارد و یا نه؟ دیگر این که آیا افغانستان به این امر که نخست طالبان با امریکایی ها گفتگو کنند، موافق است؟ رییس جمهور افغانستان به اشتاینر گفت که "ما به

گشایش دفتر طالبان به یک شرط موافقت می کنیم که این دفتر صرفا برای گفتگوهای صلح باشد. این دفتر نباید سفارت و یا نمایندگی جنبش طالبان باشد، بل که دفتر طالبان برای گفتگوهای صلح. به عنوان محل دفتر، ما ترکیه و یا سعودی را ترجیح می‌دهیم... ما در تمام کنفرانس‌ها موافقت کردیم که گفتگوهای صلح باید زیر رهبری افغان‌ها و از آن افغان‌ها باشد. از این‌رو ما موافقت نداریم که طالبان نخست با امریکایی ها و بعدا با ما گفتگو بکنند..." اشتاینر پرسید "آیا شما موافقید که امریکایی ها نیز در جریان قرار داده شوند؟" من باورم نمی‌شد که امریکایی ها تا آن زمان در جریان نبوده باشند و چنین اقدامی از جانب آلمان را بدون اطلاع امریکایی ها ناممکن می‌دانستم. ما برای نگهداشتن ظاهر امر به این که امریکایی‌ها نیز وارد ماجرا شوند، موافقت کردیم. بقیه‌ی ماجرا چنین شد که امریکایی‌ها ابتکار قضایا را به دست گرفتند و جریان، قوه‌ی محرکه‌ی خود را پیدا کرد.

آلمان‌ها و امریکایی ها در پی آن بودند تا زمینه ی مشارکت طالبان را در کنفرانس بن در دسامبر ۲۰۱۱ آماده سازند. به عبارت دیگر در آن روزها در گفتمان‌های صلح این موضوع که در بن باید یک نوع گفتگوی بین‌الافغانی به وجود بیاید ورد زبان‌ها شده بود. نمایندگان آلمان و امریکا در گفتگوهای‌شان به این موضوع به گونه ی تلویحی اشاره می کردند؛ گاهی پای اپوزسیون را در میان می کشیدند و گاهی سخنان ناروشنی پیرامون مسایل می گفتند. برخی از افراد در پیرامون دکتور عبدالله عبدالله نیز طوری سخن می گفتند، مثل این که افغانستان دارای کدام نماینده ی مشروع نباشد و باید آنان و گروه‌های دیگر از افغانستان نمایندگی کنند و یا این که باید ایشان نیز به عنوان یک هیئت از جانب افغانستان در کنفرانس بن حضور داشته باشند. بدین گونه ادبیات دولت گریز و گفتمان نوعی برگشت به دوران پیش از بن اول

مد روز شده بود. در چنین فضایی آقای شتاینر برای گفتگو روی کنفرانس بن در ماه نوامبر سال ۲۰۱۱ به کابل آمد. در این زمان اگر چه ریچارد هالبروک درگذشته بود؛ اما با این‌هم رهبری تماس‌ها با طالبان را امریکایی ها از آلمان گرفته بودند. نماینده ی آلمان با تمام توان در پی آن بود تا در کنار امریکایی‌ها موفق به راه‌اندازی گفتگوهای صلح شود. او امیدوار بود که با چنین موفقیتی به مقام بالاتری ارتقا یابد.

من در دیداری به اشتاینر گفتم که در گفتگو با رییس جمهور افغانستان باید همه‌چیز را با وی در میان بگذارد. ما از شایعاتی که درباره‌ی صحبت‌های بین‌الافغانی در جریان است، نگران استیم و نمی‌دانیم که این گفتگوها واقعا بین کدام نیروها و با شرکت چه کسانی صورت خواهند گرفت و تاکید کردم که با هر نوع انتباهی که موجودیت دولت مشروع افغانستان را به مثابه‌ی تنها نماینده‌ی مشروع کشور مخدوش کند، مبارزه خواهیم کرد و کنفرانس نیز آسیب خواهد دید. یک تن از افراد پیشین طالبان که در کابل زندگی قانونی داشت و با مقامات اطلاعاتی آلمان دارای پیوندهایی بود به آنان گفته بود که مشاور امنیت ملی افغانستان در موضوع صلح دیدگاه حکومت افغانستان را نمایندگی نمی کند، بهتر است تا شما با رییس جمهور به تنهایی صحبت کنید. شتاینر در این دیدار به رییس جمهور افغانستان گفت: "موضوع صلح و آشتی یکی از مسایل دیگری است که در کنفرانس مطرح خواهد شد. در این کنفرانس، کشورهای همسایه و منطقه باید تعهد کنند که در امور افغانستان مداخله نمی کنند و باید تعهد کنند که اگر افغانستان با طالبان به توافق رسید، آن ها دست به فعالیت تخریبی نمی‌زنند و از توافق‌نامه ی صلح حمایت می کنند. اگر پیشرفتی در مورد مذاکرات صلح صورت گرفت یک روز پیش از

کنفرانس یک صحبت بین‌الافغانی می‌تواند برگزار شود. من فکر نمی‌کنم که طالبان بتوانند عضو هیئت افغانستان شوند. ما در جامعه ی بین‌المللی بر این باوریم که صلح باید موضوع خود افغان‌ها باشد. اعلامیه ی کنفرانس بن نباید بسیار طولانی باشد، بل که باید تنها به مسایل اساسی در رابطه با افغانستان بپردازد. ما به این باوریم که مخاطبان رییس جمهور افغانستان باید هم مردم افغانستان و هم جامعه‌ی جهانی باشند. خوب است اگر دکتور عبدالله نیز در این کنفرانس حضور داشته باشد". تاکید بر مشارکت دکتور عبدالله از جانب نماینده ی خاص آلمان برای پاکستان و افغانستان نشان می داد که قدرت‌های جهانی در پی برگزاری گفتگوهای بین‌الافغانی اند و می‌خواهند در حاشیه ی کنفرانس بن، یک نوع کنفرانس بن دوم را برگزار کنند. برخی از افغان‌ها و نمایندگان جامعه ی بین‌المللی از این‌که در نخستین کنفرانس بن ۲۰۰۱، طالبان و حزب اسلامی حضور نداشتند، انتقاد می کردند. پسان‌ها برخی‌ها حتا عدم حضور این گروه‌ها را دلیل شکست روند دولت‌سازی در افغانستان و شکست تلاش‌های صلح تلقی کردند. به باور من این واقعیت نداشت. طالبان همان‌گونه که حاضر نبودند بن لادن را از افغانستان برون کنند، تا سال ۲۰۰۱ حاضر نبودند قدرت را با سایر گروه‌ها تقسیم کنند. اسناد و شواهد کافی وجود دارد که امریکایی ها حتا حاضر بودند حاکمیت تنهایی طالبان را بپذیرند، مشروط بر این‌که آنان بن لادن را به ایشان تسلیم کنند. تا آخرین روزهای نزدیک به حمله‌ی ایالات متحده امریکا بر افغانستان، رفت‌وآمدهایی ازجانب مقام‌های بلندرتبه‌ی پاکستان و سی‌آی‌ای برای ابقای طالبان در قدرت در بدل تسلیم‌دهی بن لادن

میان طرف‌ها در جریان بود. مسؤول ساحوی سی‌آی‌ای در اسلام آباد، رابرت ال. گرینییر[۱] در کتابش "۸۸ روز تا قندهار" به تماس‌های دوامدار میان دستگاه استخباراتی ایالات متحده و رهبران طالبان برای رسیدن به یک توافق حتا تا شروع بمباران افغانستان توسط امریکا اعتراف می کند. از این رو داعیه‌ی طالب گرایان که گویا طالبان عمدا از کنفرانس بن رانده شدند، حقیقت ندارد. حتا مدت‌ها پیش از حمله‌ی امریکا بر افغانستان، چه در گفتگوهای ترکمنستان میان طالبان و جبهه ی مقاومت و چه در گفتگوهای ژنو میان آن‌ها، طالبان هرگز حاضر به تقسیم قدرت با گروه‌های دیگر نبودند. بدون شک در این راستا سه عامل نقش تعیین کننده داشتند. طالبان دارای یک باور تمامیت‌خواه اند و در چنین باوری تقسیم قدرت وجود ندارد، بل که تمامیت آن مطرح است. طالبان در آن زمان بر ساحه ی وسیعی از افغانستان حاکم بودند و باور نمی کردند که کشورهای غربی که تا آن زمان به گونه‌ی تلویحی و آشکار به مثابه‌ی پشتیبانان آن‌ها عمل می کردند برای آن ها آلترناتیف داشته باشند. دکتور زلمی رسول که بعدها مسؤولیت مشاوریت امنیت ملی و وزارت خارجه ی کشور را بر عهده گرفت، در مناسبت‌های گوناگون در حضور افراد گوناگون به صاحب این قلم گفت که وی همراه با پروفیسور نادری به نمایندگی از پادشاه سابق افغانستان در ماه جون ۲۰۰۱ به وزارت خارجه ی امریکا برای گفتگو روی بحران افغانستان مراجعه کرده بودند؛ اما مسؤولان بلندرتبه‌ی وزارت خارجه‌ی امریکا از پذیرفتن آن‌ها ابا ورزیدند. یک کارمند پایین‌رتبه به نمایندگی از وزارت خارجه ی آن کشور به ایشان گفته بود که "بروید با طالبان کنار بیایید؛ آن‌ها تنها نیرویی اند که می‌توانند در افغانستان صلح و ثبات را بیاورند". ما می‌دانیم که دو ماه

---

[۱] Robert L. Grenier

بعد از این موضوع بن لادن به "مرکز تجارت جهانی" در نیویورک و وزارت دفاع در واشنگتن حمله کرد و غرور خدشه‌ناپذیر ایالات متحده، بزرگ‌ترین قدرت تاریخ بشریت را جریحه‌دار ساخت. موضوع دیگر در همین راستا پاکستان بود. پاکستان خودش را در پگاه تحقق این آرمان که افغانستان را به پشت جبهه و به عمق استراتژیک خود تبدیل کند، قرار داشت و تا آستانه ی سقوط طالبان امیدوار بود تا بتواند از سقوط آن‌ها جلوگیری کند.

در این ملاقات که به گونه ای تلاش‌هایی برای برگزاری بن دوم صورت می گرفت، همان‌طور که اشاره شد، نماینده‌ی آلمان تلاش می کرد تا دکتور عبدالله نیز در کنفرانس حضور داشته باشد. در پاسخ او در باره حضور دکتور عبدالله، رییس جمهور گفت: "من همان‌گونه که به مناسبت‌های گوناگون کلان‌های افغانستان را دعوت می کنم، چندین بار دکتور عبدالله را نیز دعوت کردم، اما وی دعوت مرا نپذیرفت. از جانب دیگر ما نمی‌دانیم که رهبر اپوزسیون کیست تا از او دعوت کنیم. اما اگر آلمان به مثابه ی کشور میزبان می‌خواهد، می‌تواند از وی دعوت کند. من طرفدار مشارکت همه‌ی افغان‌ها استم، اما افغانستان از جانب حکومت کشور ما باید نمایندگی شود".

انگلیس‌ها که با فعال‌شدن آلمان‌ها و همکاری میان آن‌ها و امریکایی‌ها احساس کمی و کاستی می کردند و برای‌شان مسایل مربوط به پاکستان و منطقه‌ی ما یک نوع بازی خانگی تلقی می‌شد، به هر دری می‌زدند تا نشان دهند که با طالبان رابطه دارند و بهتر از امریکایی ها و آلمان‌ها می‌توانند به برگزاری گفتگوهای صلح در افغانستان کمک کنند، از طریق وزیر داخله‌ی افغانستان آقای حنیف اتمر به رییس جمهوری کرزی اطلاع دادند که آن‌ها می‌توانند زمینه‌ی گفتگو با ملا منصور، فرد شماره دو طالبان را در کابل آماده کنند. این موضوع از

بسیاری از مسؤولان طراز اول افغانستان پنهان نگهداشته شده بود. من شخصا به هیچ وجه در جریان این دیدارها نبودم. رییس جمهور کرزی، انگلیس‌ها، وزیر داخله، معاون شورای امنیت آقای انجینیر ابراهیم و شاید رییس دفتر رییس جمهور نیز در جریان بوده باشند. طوری که بعدها افشا شد، یک دکاندار پاکستانی را دستگاه استخبارات پاکستان وظیفه داده بود تا این نقش را بازی کند. این ملاقات‌ها در اکتوبر و یا نوامبر ۲۰۱۰ صورت گرفته بودند. جاسوس پاکستانی مقداری پول از مقام‌های انگلیسی و مقداری هم از مقام‌های افغان دریافت کرده بود. بعدها که در باره ی هویت وی شک پیدا شد، از یکی از افغان‌های مقیم قندهار که ملا اختر محمد منصور را می‌شناخت، خواسته شد تا وی را شناسایی کند. این فرد بعد از ملاقات گفته بود که این آدم با منصور هیچ شباهتی ندارد. این موضوع موجب سرافکندگی استخباراتی برای انگلیس‌ها که در موضوع طالبان بسیار پرمدعا بودند، شده بود. اعتراف می کنم که از نگاه احساسی از این که چنین مطلب مهمی را از مشاور امنیت ملی افغانستان پنهان کرده بودند و نتیجه‌ی آن یک افتضاح بود، خوشحال بودم؛ اما از این که مسؤولان طراز اول کشور ما تا این حد بازیچه‌ی آی‌اس‌آی شده بودند، احساس ناراحتی می کردم. گر چه در دوران عضویت من در حکومت موارد فراوانی از چنین تصنیف‌ها و فیلتر کردن‌های اطلاعاتی وجود داشت و در یک کشور که رهبران آن هنوز هم دارای خوی و خصلت قبیلوی و روابط پنهانی استخباراتی استند، شاید چنین رفتارهایی طبیعی باشند، اما مغایر ارزش‌های دولت‌سازی و تفویض صلاحیت‌ها بر اساس مسؤولیت‌های قانونی است. این سنت به فراوانی در حکومتی که من عضو آن بودم وجود داشت و من هرگز با آن خو نگرفتم. در این کتاب در اندک جاهایی به این موارد اشاره کرده‌ام.

پیش از کنفرانس بن در پنجم دسامبر ۲۰۱۱ امریکایی ها بسیار تلاش می‌کردند تا دفتر طالبان در قطر گشایش یابد. ترجیح قطر از دید ایالات متحده بر کشورهایی مانند ترکیه و سعودی چند دلیل داشت. ترکیه کشور بزرگی بود و بدون شک که دارای اجندای مشخص تلقی می‌شد و برای امریکا مدیریت تمام‌عیار و تنهایی روند صلح مشکل بود. سعودی‌ها گفته بودند که ما با طالبان زمانی گفتگو می‌کنیم که رابطه ی خود با القاعده را قطع کنند. قطر کشور کوچکی بود با ثروت‌های بی‌پایان و به سخن خود امریکایی ها یکی از منابع تمویل کننده‌ی طالبان. چنین کشوری که امریکایی‌ها در آن پایگاه نظامی داشتند و بقای حکومت خود را مرهون ایالات متحده‌ی امریکا می‌دانست به آسانی از جانب امریکایی‌ها قابل کنترول بود. اصولا، قطر به جز پول و تمویل افراطیت دینی در سراسر دنیا هیچ خصوصیت دیگری ندارد. این کشور بیشتر به یک بوتیک، به یک نمایشگاه کالاهای لوکس می‌ماند تا به یک دولت به مفهوم متداول آن. امریکایی‌ها در همه حال می‌خواستند تا دفتر طالبان یا در آستانه‌ی کنفرانس بن و یا مستقیما بعد از برگزاری آن کنفرانس گشایش یابد.

در ملاقاتی که میان رییس جمهور و نماینده‌ی خاص امریکا و نماینده‌ی خاص آلمان در هوتل پترزبرگ در حومه‌ی بن صورت گرفت، رییس جمهور از نحوه‌ی پیشرفت در این مورد بسیار ناراضی بود. امریکایی ها می‌خواستند پیش از افغانستان با طالبان گفتگو کنند. آن ها بر این امر مُصر بودند چرا که می‌خواستند پنج تن از رهبران طالبان را که در گوانتانامو زندانی بودند با یک نفر سرباز امریکایی که نزد طالبان اسیر بود، تبادله کنند. رییس جمهور به این باور بود که شهروندان افغانستان اگر از جانب امریکایی ها مستقیما به قطر فرستاده شوند، این اقدام به معنای نقض حاکمیت افغانستان است. این

شهروندان افغان باید نخست به کشور خودشان تسلیم داده شوند و افغانستان تعهد می کند که بعدا به آن ها اجازه دهد به هر جایی که می‌خواهند بروند. اگر بخواهند در کابل بمانند نیز افغانستان تعهد می کند مانند سایر افراد طالبان که در کابل زندگی می کنند، زمینه‌ی زندگی و تامین امنیت آن ها را فراهم آورد. گفتگوهای میان ما با امریکایی‌ها و آلمان‌ها به تنش کشیده شدند و امریکایی‌ها نیز از سفری که از قبل برای گشایش دفتر قطر برنامه‌ریزی شده بود، گذشتند و گفتگوهای آن‌ها با طالبان برای مدتی به تعلیق درآمد.

نگرانی ما بیشتر از این بود که مبادا با گشایش دفتر بدین گونه، افغانستان مقابل یک کار انجام شده قرار بگیرد و عملا با مشروعیت سیاسی پذیرفته‌شده‌ی طالبان روبه‌رو شود. از این‌رو در جلسات متعددی که صورت گرفت من به رییس جمهور پیشنهاد کردم که ما باید با تمام نیرو از گشایش دفتری که به نحوی نمایندگی دیپلوماتیک یک دولت تلقی شود، جلوگیری کنیم. رییس جمهور در این باره بسیار قاطع بود. وی در گفتگویی که در اپریل ۲۰۱۱ با سفیر ایالات متحده آقای کراکر صورت گرفت، گفت: "افغانستان نمی‌تواند از گشایش دفتر طالبان در قطر حمایت کند. اگر این دفتر، دفتر یک دولت و یا شبه دولت باشد. ما باید در این مورد مطمین باشیم که چنین کاری صورت نخواهد گرفت". افغانستان در این مورد بعدا کتبا نظراتش را به اطلاع مسؤولان ایالات متحده رساند و از سفیر امریکا تقاضا کرد که باید رییس جمهور آن کشور کتبا در این باره به افغانستان اطمینان بدهد که دفتر طالبان نمایندگی دیپلوماتیک و یا نمایندگی رسمی تحریک طالبان نبوده، بل که دفتری است برای پیشبرد گفتگوهای صلح. با تأسف که علی‌رغم تعهد کتبی رییس جمهور آن کشور، طالبان پرچم‌شان را بر افراشتند و اسم دفترشان را

هم نمایندگی امارت اسلامی افغانستان گذاشتند. در واکنش به این کار، من به رییس جمهور افغانستان پیشنهاد کردم که افغانستان باید کلیه‌ی گفتگوهای استراتژیک با ایالات متحده را به حالت تعلیق درآورد و این تصمیم را نیز همین امروز رسما اعلام کند. رییس جمهور افغانستان بر این پیشنهاد صحه گذاشت و من هم فورا اعلامیه‌ی تعلیق گفتگوهای استراتژیک با امریکا را به عنوان اعتراض علیه توافق آن کشور به ایجاد دفتر طالبان در قطر خلاف توافقات قبلی با افغانستان، نوشتم و انتشار دادم. پیش از این تصمیم گفتگوهای میان ما با نمایندگان ایالت متحده در باره ی قرارداد استراتژیک در یک مسیر خوب در جریان بود. بعد از اعلام به تعلیق درآمدن گفتگوهای استراتژیک با ایالات متحده ی امریکادر سوم دسامبر ۲۰۱۲ رییس جمهور جلسه‌ای را با معاونانش در این باره برگزار کرد.

فضا در کابل و در دفتر رییس جمهور پر از عصبانیت بود. امریکایی ها گمان نمی‌کردند که تصمیم دولت افغانستان تا این حد مورد پشتیبانی افکار عامه‌ی مردم افغانستان قرار بگیرد. حتا رسانه‌هایی که کاملا در خط امریکا بودند و در راستای آرای آن‌ها تبلیغات می‌کردند، گشایش دفتر طالبان را مورد نکوهش قرار دادند و از تصمیم حکومت افغانستان مبنی بر به تعلیق درآوردن گفتگوهای استراتژیک حمایت کردند.

رییس جمهور در صحبت با معاونانش گفت: "این دفتر خلاف توافقات امریکا با ما افتتاح شده است. امریکایی ها خلاف قول و قرارهایی که داده بودند، عمل کردند. این نشان می‌دهد که امریکا با پاکستان به توافق رسیده است. اعلامیه‌ی طالبان نشان می‌دهد که آن‌ها

خود را دولت می‌پندارند و دفترشان را نیز دفتر دولت تلقی می‌کنند. ما باید یک اعلامیه بدهیم و بگوییم که امریکا با طالبان و پاکستان به توافق رسیده است. ما باید در این روزها بیشتر از هر زمان دیگری با یک‌صدا صحبت کنیم. ما باید مردم را متحد بسازیم". من شخصا به این باور بودم که تمام کلان‌های افغانستان از این تصمیم حمایت می‌کنند، اما معاون اول رییس جمهور، مارشال فهیم نگرانی داشت. وی گفت: "در این اوضاع کار ما مشکل می‌شود. محقق، احمد ضیا مسعود، دوستم و عبدالله هر کس به راه خود روان است". واقعیت به باور من چنین نبود؛ حتا این افراد علی‌رغم اختلاف‌هایی که با حکومت رییس جمهوری کرزی داشتند، در این قضایا از حکومت حمایت می‌کردند. هیچ کس در افغانستان آماده‌ی پذیرش حکومت طالبان به عنوان یک دولت موازی نبود. معاون دوم رییس جمهوری استاد خلیلی گفت که "اعلامیه ی طالبان بسیار تأثیرات منفی دارد، ما باید در مقابل آن موضع بگیریم و بگوییم که مردم افغانستان موجودیت نمایندگی طالبان را نمی‌پذیرند".

رییس جمهوری بعد از مباحثات گوناگون نظرات حاضران را جمع‌بندی کرد و به من هدایت داد تا در یک اعلامیه مجددا مواضع حکومت را در این باره انعکاس دهم. پیشنهاد من این بود که ما باید با روشنی در این راستا دیدگاه‌های‌مان را مطرح کنیم و به ایالات متحده با قاطعیت بگوییم که حکومت افغانستان هرگز نمایندگی سیاسی طالبان را نخواهد پذیرفت و نیز بخشی از چنین صلحی که در آن طالبان به عنوان دولت تبارز کنند، نخواهد بود. اما دروازه‌ی گفتگو با امریکا را نبندیم. ما باید آن‌ها را تشویق کنیم که ادامه‌ی هر نوع گفتگو در باره ی مناسبات استراتژیک میان دو کشور منوط و مربوط به پایین‌آوردن بیرق طالبان و کندن لوحه‌ی این دفتر است. رییس

جمهوری مواضع مرا در برخورد با ایالات متحده نرم و سازش کارانه می‌دانست، از این‌رو گفت که "اعلامیه باید بسیار شدید باشد و توطئه‌ی امریکا را افشا کند. همکاران من از امریکا حمایت می کنند". رییس دفتر آقای خرم افزود که "اصلا طالبان، امریکا و پاکستان با هم همکار اند. افتتاح دفتر یکی از توطئه‌های مشترک آن‌هاست. امریکا در این منطقه در پی اهداف خود است". بحث‌ها مجددا روی محتوای اعلامیه متمرکز گردید و اختلاف‌های دوامدار میان همکاران رییس جمهور در این باره نیز آشکار شد. رییس جمهور و رییس دفتر او هم‌نظر بودند و معاونان رییس جمهور، وزیر خارجه، وزیر دفاع، رییس امنیت ملی، معاونان دفتر شورای امنیت و من در امر رد تمام‌عیار دفتر امارت طالبان هم‌نظر بودیم، اما هیچ کدام ما طرفدار قطع رابطه با امریکا و یا این که بگوییم امریکا حامی طالبان است و یا این که ادامه‌ی جنگ طالبان در واقعیت ادامه ی جنگ امریکا است، نبودیم. یکی از مشکلاتی که ما با آن روبه‌رو بودیم در این بود که آنانی که طرفدار همسان‌پنداری امریکا، طالبان و پاکستان نبودند، بیشتر برون از جلسات صحبت می کردند و در حضور رییس جمهور بیشتر سکوت را ترجیح می دادند. کسانی که مرا می‌شناسند، می‌دانند که من از پنهان کردن نظرات خود عار دارم. من با امریکا و هم تمام کشورهای دنیا صرفا به مثابه ی یکی از مسؤولان جمهوری افغانستان رابطه داشتم نه بیشتر و نه کمتر. آن‌چه من گفتم برخاسته از تحلیل‌ها و تجربه ی سیاسی خود من بود. شاید در مواردی اشتباه می کردم، اما باورم همین بود. کسان زیادی بودند که با کشورهای مختلف از جمله با امریکا روابط بسیار عمیق داشتند، اما در جلسات دم بر نمی‌آوردند. برخی هم منتظر می‌ماندند که بشنوند، رییس جمهور چه می گوید و بعدا هم به تایید سخنان او می‌پرداختند. چنین موضع گیری‌هایی در کشور ما فرهنگ

سیاسی شده است و بسیار دردآور است. آقای کریم خرم، رییس دفتر رییس جمهوری، با من اختلاف‌های فکری عمیقی دارد. من یک دموکرات هستم و به باور من او ضد دموکراسی است؛ من به برابری انسان‌ها، بدون توجه به نژاد، رنگ، جنسیت، مذهب و ملیت باور دارم، او به حق حاکمیت انحصاری پشتون‌ها در افغانستان باور دارد؛ اما من مبارزه و کار با او را آسان‌تر از کار و مبارزه با آنانی می‌دانم که هر روز بر بنیاد ایجابات قدرت تغییر موضع می‌دهند. من می‌دانم که آقای خرم با من مخالف است و از بنیاد مخالف است، اما در دفاع از باورهایش استوار است و سخت استوار است و آدم می‌داند که با چه کسی طرف است.

در نهایت، من هم این اعلامیه و هم فردای آن روز، اعلامیه‌ی کابینه‌ی افغانستان را در محکومیت گشایش دفتر امارت طالبان در قطر نوشتم. کلان‌های سیاسی و مذهبی افغانستان، فعالان جامعه‌ی مدنی، رسانه‌ها و مردم عادی کشور ما در برابر برافراشته‌شدن پرچم طالبان اعتراض کردند. قطر زیر فشار امریکا بیرق طالبان را به زیر کشید و میان طالبان و افغانستان هیچ گفتگویی برای صلح صورت نگرفت. امریکایی‌ها در تلاش بودند تا پنج تن از رهبران زندانی طالبان در گوانتانامو را با سرباز امریکایی که نزد طالبان اسیر بود، تبادله کنند، اما تا روز آخر حکومت رییس جمهوری کرزی بر این امر پافشاری کردم که ما با تسلیم دادن شهروندان افغانستان توسط امریکا به کشور دیگری مخالفیم. در فرجام در دوران حکومت وحدت ملی پنج تن از رهبران طالبان با سرباز اسیر امریکایی تبادله شدند و حکومت افغانستان هم به‌سان تماشابین مظلومی هیچ نقشی را نتوانست در این میان بازی کند. امرای طالبان به دولت قطر تسلیم داده شدند، بی‌آن‌که محرومان و مظلومان افغانستان بتوانند صدای‌شان را بلند کنند. می‌دانیم که صدای

این مردم سال‌هاست که توسط رهبران و سران این کشور و سران دولت‌های بزرگ گرفته شده است و طالبان هم هنوز حاضر به گفتگو با حکومت افغانستان نیستند و جنگ از بلندای بدخشان تا همواری‌های فراه گسترش یافته است و ما به جای درک این واقعیت زشت و تدوین پالیسی متناسب با آن نمی‌توانیم طرح‌های لازم مبارزه با تروریسم را تدوین کنیم و خارجیان که حامی و تمویل کننده ی نیروهای امنیتی و دفاعی ما استند نیز بزرگ‌ترین موانع را در این راه ایجاد می کنند.

در دورانی که تلاش‌ها برای به راه‌اندازی گفتگو با طالبان همه‌جا را فراگرفته بود، یکی از کشورهایی که در این راه تلاش کرد، کشور شاهی ناروی بود. ناروی در تاریخ حل معضلات منطقه‌ای، تجارب خوبی داشت. این کشور سال‌ها بدون سروصدا میان اسراییل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین میانجی گری کرده بود که منجر به قرارداد اسلو میان طرف‌ها شد. اگر چه فلسطین به صلح دست نیافت؛ اما دو طرف متخاصمی که همواره در پی حذف هم‌دیگر بودند، با هم نشستند و گفتگو کردند و گام‌هایی هم در جهت استقرار صلح برداشتند. ناروی میان دولت سریلانکا و جنبش تامیل نیز میانجی گری کرده بود. این کشور، میزبان کنفرانس‌های بسیاری برای تقویت گفتگوهای صلح و تنش‌زدایی بوده است. نارویژی‌ها با افغانستان و پاکستان دارای مناسبات خوب بودند. در افغانستان عضو ائتلاف بین‌المللی و یکی از کمک دهندگان مهم به افغانستان تلقی می‌شدند. در پاکستان هم در بخش‌های آبادانی به آن کشور کمک می کردند؛ حتا مقادیر زیاد پول به منظور تغییر مفاد درسی مدارس پاکستانی به آن کشور می دادند،

هرچند بیهوده. وزیر خارجه ی آن وقت ناروی، یوناس گار ستوره[۱] به من پیام داده بود که اگر افغانستان مایل باشد، کشورش می‌خواهد در زمینه ی تامین صلح کمک کند. من بعد از مشورت با رییس جمهور به او پیام دادم که افغانستان از این امر استقبال می کند. وی به کابل آمد و با رییس جمهور افغانستان دیدگاه‌هایش را مطرح کرد. قرار شد تا دیپلومات نارویژی آقای کای‌آیده و سفیر آن کشور کوره‌آس در این رابطه با ما در ارتباط باشند. میان نمایندگان ناروی و نمایندگان طالبان ملاقات‌هایی در دبی صورت گرفت. ناروی دو بار هم نمایندگان طالبان را برای دیدارهای پنهانی با نماینده ی حکومت افغانستان به اسلو دعوت کرد. از جانب افغانستان انجینیر ابراهیم معاون شورای امنیت که فرد مورد اعتماد رییس جمهور بود با طالبان دیدار داشت؛ اما هیچ پیشرفتی صورت نگرفت. سال‌های بعد از آن نیز ناروی میزبان کنفرانس‌هایی با شرکت نمایندگان طراز دوم طالبان و برخی از وکلای مجلس و نمایندگان جامعه ی مدنی بود که نتیجه‌ای نداشت. یکی از مسایل بسیار جالب این بود که روزی یکی از کارمندان عالی‌رتبه ی وزارت خارجه ی ناروی در همراهی با سفیر آن کشور در کابل به دیدار رییس جمهور آمد و گفت که پیام بسیار مهمی دارد. وی گفت که "مقامات پاکستانی وی را به کویته برده‌اند و وی با ملا عمر دیدار داشته است. ملا عمر به او گفته است که وی حاضر به گفتگو با دولت افغانستان نیست؛ اما می‌خواهد مستقیم با امریکایی‌ها صحبت کند... وی گفت که در جریان صحبت نماینده ی آی‌اس‌آی نیز حضور داشته است. ملاقات در یک اتاقی که بسیار روشن نبود صورت گرفته و ملا عمر در جریان ملاقات سر به زیر انداخته بوده

---

[۱] Jonas Gahr Støre

است". رییس جمهوری از او در باره‌ی محل ملاقات و سیما و قد ملاعمر و این که از جانب طالبان چه کسانی حضور داشته‌اند، پرسید و بالاخره پیام‌هایی به مهمان نارویژی داد و او را تشویق به ادامه ی این صحبت‌ها کرد... وقتی مهمانان رفتند، او به ما گفت که به گونه ی قطع به این نظر است که "آی‌اس آی یک نفر عوضی را به نارویژی‌ها نشان داده است، چرا که بسیاری از مشخصاتی را که دیپلومات نارویژی گفته است با مشخصات ملا عمر نمی‌خواند".

در بالا به ماجرای سفارت آقای داوودزی در پاکستان و خوش‌باوری های سران حکومت ما به وعده‌های صلح‌طلبی پاکستان اشاره داشتم. در ضمن یادآوری کردم که در یکی از جلساتی که در دفتر صدراعظم پاکستان، آقای گیلانی، برگزار شد، جنرال پاشا رییس آی‌اس آی وعده داد که پیام صلح‌طلبی افغانستان را به ملا عمر انتقال دهد و در جریان دو تا سه هفته پاسخ وی را به ما بیاورد. این موضوع و گفتگوهای پشت پرده‌ای که رییس جمهور کرزی و آقای داوودزی از آن ها آگاهی داشتند و اطلاعات من با اندوه که در محدوده‌ی حدسیات است و نه بیشتر، به همین دلیل هم به آن ها نمی‌پردازم، موجب امیدواری‌هایی در پیوند با روند صلح شده بود. رییس جمهور کرزی می‌خواست کشورهای دوست افغانستان را در جریان این تحولات قرار دهد. از این‌رو از من خواست تا هرچه زودتر به همتای هندی خود آقای شنکر منن اطلاع بدهم که عاجل کابل بیاید. آقای شنکر منن در ۲۹ فبروری ۲۰۱۱ به کابل آمد. من دیدار خود را با وی پس از دیدار رییس جمهور برنامه‌ریزی کرده بودم. نمی‌خواستم بدبینی‌های من نسبت به پروسه‌ی کذایی صلح بر صحبت‌های رییس جمهور سایه افگند.

رییس جمهور کرزی به مشاور امنیت ملی هند گفت که فضای روابط میان ما و پاکستان در حال دگرگونی است. من از شما خواستم که زودتر به کابل تشریف بیاورید، به این دلیل که در رابطه ی ما با پاکستان دگرگونی‌هایی رونما گردیده است که ایجاب مشورت میان کشورهای‌مان را می کند. می خواهم بگویم که فضای گفتگوها میان ما و پاکستان تغییر کرده است. گیلانی صدراعظم پاکستان آدم خوبی است، ما با وی گفتگوهای بسیار باز داشتیم. ما به آن ها گفتیم که ملاعمر را بیاورید برای گفتگوهای صلح. توافق کردیم تا یک اعلامیه ی مشترک صادر کنیم. پاشا پرسید اگر ملا عمر حاضر به گفتگو نشد، چه باید کرد. کیانی گفت: "پشتون‌های پاکستان باید جانب اسلام‌آباد ببینند و پشتون‌های افغانستان جانب کابل. برای اولین بار رهبران ملکی و نظامی پاکستان با هم آمده بودند. من با رهبران احزاب سیاسی پاکستان هم صحبت کردم. من می خواهم نظر شما را بدانم".

مشاور امنیت ملی هند با اشاره به سر و صداهایی که در رابطه با روند صلح در افغانستان به وجود آمده بودند و تماس‌ها میان طالبان و ایالات متحده‌ی امریکا گفت : "پاکستان در موقعیت دشوار قرار دارد. رهبران این کشور نگران اند از این که پروسه ی صلح در افغانستان از کنترول آن ها خارج شود و امریکایی ها این پروسه را به دست بگیرند. آن ها از امریکایی ها خواسته‌اند در مورد خط دیورند به ایشان کمک کنند... برای هند مهم این است که افغانستان چه می‌خواهد، شما هر چه بخواهید ما از آن حمایت می کنیم".

رییس جمهوری کرزی که باور کرده بود، شیوع تروریسم در پاکستان موجب شده است تا آن ها در موضوع حمایت از طالبان تجدید نظر

کنند در پاسخ گفت : "درست است که پاکستان از تروریسم علیه افغانستان و هند استفاده می کند، اما امروز خود آن کشور در معرض تهدید قرار دارد. ما به جز از وحدت ملی و استقلال کشور خود حاضریم هر بهایی دیگری که رسیدن به صلح ایجاب کند، بپردازیم". مشاور امنیت ملی هند از نهادینه‌بودن افراطیت اسلامی در درون جامعه و اردوی پاکستان یادآوری کرد و آن را خطری جدی برای کشورهای منطقه و جهان تلقی کرد. رییس جمهور ما که می‌خواست اندک خوشبینی را که از رفتار پاکستانی‌ها به دست آورده بود، از دست ندهد و به هندی‌ها نیز چنین القا کند که گویا پاکستانی‌ها در پی تغییر روش‌استند، به وی گفت که "جنرال مشرف همیشه از تهدید هند یاد می کرد، اما حکومت کنونی پاکستان در این باره چیزی نمی گوید".

سوگ‌مندانه، همان‌طور که انتظار می‌رفت تلاش‌های صلح از طریق پاکستان به بن‌بست رسید. رییس شورای عالی صلح، استاد ربانی شهید شد و پاکستانی‌ها خلاف وعده هیچ گامی در راه کاهش فعالیت‌های تروریستان برنداشتند. از ملا عمر نیز پاسخی نیامد. سیاست برخاسته از عواطف و احساسات ما در برابر پاکستان باز دست‌خوش نوسانات شد. پروژه ی رییس جمهور از طریق آقای داوودزی منجر به صلح نشد. ما باید این رویکرد جدید را همراه با رابطه‌ی خود با امریکایی‌ها و موضوع امضای پیمان استراتژیک را به هم‌پیمانان و کشورهای منطقه توضیح می‌دادیم؛ اما روزهای حکومت رییس جمهوری کرزی اندک بودند و همه‌چیز در سایه‌ی تنش‌های میان افغانستان و پاکستان همچنین انتخابات ریاست جمهوری رنگ باخته بود و گامی معطوف به موفقیت در راستای تحقق صلح برداشته نشد.

بحران انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱٤

در دوران پسا ۲۰۰۱ کلیه‌ی روندهای انتخاباتی در افغانستان با اتهام‌های گسترده‌ی تقلب و جعل همراه بوده‌اند. بیشتر این ادعاها شامل انتخابات شورای ملی و ریاست جمهوری می‌شدند. واقعیت این است که در کلیه انتخابات‌های افغانستان به درجه‌های گوناگون همیشه تقلب‌هایی صورت گرفته است؛ تقلب‌هایی که در آن نه تنها هواداران برخی از نامزدان و یا خودشان سهیم بوده‌اند، بل که برخی از مسؤولان نهادهایی که مسؤولیت برگزاری "انتخابات شفاف و آزاد" را بر عهده داشته‌اند، نیز سهم داشته‌اند. افزون بر آن در انتخابات ریاست جمهوری افغانستان، شماری از کشورهای دور و نزدیک نیز به درجات گوناگون دخیل بوده‌اند.

در انتخابات سال ۲۰۰۹ ریاست جمهوری، نماینده‌های ایالات متحده و انگلستان به گونه‌ی گسترده‌ای مداخله کردند. وقتی تلاش آنان برای کشاندن انتخابات به دور دوم که از دید آن‌ها بایست میان دکتور عبدالله عبدالله و دکتور اشرف غنی برگزار می‌شد، به نتیجه نرسید، کوشش کردند تا مدل دولت وحدت ملی را بر رییس جمهور کرزی تحمیل کنند. من در جای دیگر این کتاب به این امر مفصل پرداخته‌ام.

بنا بر این در این‌جا از دوباره‌پردازی می گذرم، اما واقعیت انتخابات سال ۲۰۱۴ که در آن بر اساس گزارش‌های نهادهای امنیتی افغانستان به این جانب و همچنین برخی از مسؤولان کمیسیون‌های انتخاباتی، دکتور عبدالله عبدالله در همان دور اول برنده ی انتخابات شده بود، به دور دوم کشانده شد و در دور دوم نیز کشیدگی‌ها و اتهام‌های جعل و تقلب به‌جایی کشید که آن‌گونه که قانون پیش‌بینی کرده بود، انتخابات برنده نداشت. بدون شک که برای سلامت آزمایش دموکراسی در کشور ما بهتر این می‌بود که از جانب کمیسیون انتخابات اعلام می‌شد که انتخابات برنده نداشته است. این امر که کمیسیون انتخابات شانزده ماه پس از پایان انتخابات و ایجاد حکومت وحدت ملی دکتور اشرف غنی را برنده ی انتخابات اعلام کرد، خود مضحکه ی انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۴ را به یک افتضاح سیاسی بی‌نمونه تبدیل کرد. من به دلیل ایجابات کاری‌ای که داشتم به اسنادی بسیار جدی در رابطه به تقلب گسترده در انتخابات برخوردم. از صدها ثبت صدا و همچنین سایر اطلاعات امنیتی می‌دانیم که انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۴ یک فاجعه، یک افتضاح و در عین زمان یک غم‌نامه شرم‌آور بوده است که بازیگران آن بر مردم افغانستان روا داشته‌اند. یکی از علت‌های اساسی که من با تنفر و اندوه به داعیه‌های پیروزی برخی از افراد در این انتخابات نگریستم، دقیقا از همین اطلاعات ناشی می‌شود. در پیشگاه تاریخ می گویم که آن‌همه جعل و تقلبی که در انتخابات ۲۰۱۴ به وقوع پیوستند برای هر میهن‌پرست و دموکرات و برای هر شهروند و انسان سیاسی مایه‌ی سرافکندگی است. از این‌رو در این‌جا صرفا به گفتگوهایی که در رابطه به برگزاری انتخابات میان رهبران حکومت افغانستان و نمایندگان جامعه‌ی بین‌المللی گذشتند و احتمالا از منظر سیاسی دارای اهمیت استند، می‌پردازم.

اعضای کمیسیون انتخابات در هژدهم جون ۲۰۱۴ به دیدار رییس جمهور آمدند. اعضای کمیسیون می‌خواستند تا در باره‌ی بحرانی که به دلیل اعتراضات گسترده‌ی تیم دکتور عبدالله، بروز کرده بود، به رییس جمهور گزارش بدهند. در این جلسه آقای نورستانی، رییس کمیسیون انتخابات، گزارش داد: "دکتور عبدالله کنفرانس مطبوعاتی داد و ناظران خود را از جریان رای‌شماری فراخواند و از نظارت بر رای‌شماری انصراف کرد. ما هم گفتیم که ما کار خود را بدون ناظران وی ادامه می‌دهیم. ناظران بین‌المللی حضور دارند. هر دو طرف شکایت‌های خود را ثبت کرده‌اند و کمیسیون شکایات انتخاباتی می‌تواند رسیدگی کند. من دیروز به دفتر دکتور عبدالله تماس گرفتم و تقاضا کردم که اگر دکتور صاحب عبدالله اسنادی در رابطه با دخیل بودن امرخیل در سازماندهی تقلب‌ها داشته باشد، ارائه کند تا ما در مورد او تصمیم بگیریم". سریر احمد برمک کمیشنر کمیسیون انتخابات خواست تا با رفع مسؤولیت از کمیسیون به عنوان مسؤول برگزاری و به فرجام‌رسانی یک روند دموکراتیک مردمی، موضوع را به سیاست حکومتی حواله دهد. وی گفت: "جناب رییس صاحب، تبعات تخنیکی پیشبرد شمارش و تفتیش آرا قابل پیش‌بینی نیست، اما نتیجه‌ی سیاسی آن نگران‌کننده است. ما از جناب شما در امور سیاسی کمک می خواهیم. ما می‌گوییم که کاندیدان باید هر شکایتی که دارند به ما بگویند تا ما تفتیش و ارزیابی کنیم و شما از لحاظ سیاسی به ما کمک کنید". کرزی که نمی‌دانست او در این باره چه کمکی کرده می‌تواند، از او پرسید که "من چه کمکی کرده می‌توانم؟" برمک بیشتر در پی نجات کمیسیون بود و کمتر به سلامت انتخابات توجه داشت.

از طرف دیگر تقلبات انتخاباتی درست در همکاری با برخی از سفارت‌خانه‌ها و افراد دارای صلاحیت اجرایی در کمیسیون انتخابات و حلقه‌های افراطی قومی صورت گرفته بود و ناممکن بود با درنظرداشت ابعاد تقلب‌ها بتوان، کمیسیون انتخابات را از تبعات بعدی کشیدگی‌های انتخاباتی نجات داد و به امور روزمره و نورمال برگشت. این کشیدگی تا به امروز نیز پایان نیافته و یکی از مشکلات اصلی بر سر راه اصلاحات انتخاباتی است. با این که رییس جمهور کرزی به اعضای کمیسیون از این که او "از قانون حمایت می کند" اطمینان داد؛ اما روشن نبود که حمایت او از کمیسیونی که برخی از افراد آن که دارای صلاحیت اجرایی بودند، تا گلو در تقلبات شریک بودند، چگونه می‌توانست مشروعیت کمیسیون را اعاده کند. طبیعی بود که کمیسیون بر اساس فرایندهای قانونی انتخاب و تایید شده بود و از این منظر دارای مشروعیت قانونی و تنها مرجعی بود که می‌توانست در باره‌ی سرنوشت انتخابات تصمیم گیری کند، اما افشای تقلبات گسترده که در آن تیم‌های انتخاباتی به درجات گوناگون و با کمیت‌های بسیار متفاوت دخیل بودند و یک دستگاه باهم پیوسته در رهبری اجرایی کمیسیون نیز به گونه‌ی مرکزی آن را کارگردانی کرده بود، مشروعیت اخلاقی و سیاسی خود را در افکار مردم افغانستان از دست داده بود. با این‌هم گزینه‌ای دیگری نبود؛ایجابات قانونی همین بود تا کمیسیون کارش را به فرجام برساند. من از درماندگی اعضای کمیسیون در حیرت بودم. آنان می‌خواستند به دلیل ناتوانی‌ای که داشتند با گرفتن حمایت از رییس جمهور تا حدودی فشارها را از خودشان کم کنند و زمینه ی تداوم کارشان را همان گونه که در قانون پیش‌بینی شده بود، فراهم کنند.

قبلا رییس جمهور کرزی از آقای یونس قانونی و آقای کریم خلیلی معاونان ریاست جمهوری که یکی حامی دکتور عبدالله و دیگر حامی دکتور غنی بود، خواسته بود تا میان نامزدان ریاست جمهوری میانجی گری کنند و نگذارند کشور به بحران برود. کرزی به اعضای کمیسیون انتخابات گفت: "شما یک نهاد مستقل می‌باشید، من نمی خواهم به کار شما مداخله کنم. شما باید کارتان را مطابق به قانون و با آزادی کامل انجام دهید". وی همچنان افزود: "یکی از رازهای موفقیت دموکراسی هند در این است که کمیسیون انتخابات آن کشور بدون مداخله‌ی حکومت و با آزادی کامل کارش را انجام می‌دهد. ما باید از این تجربه بیاموزیم. به همین دلیل تا زمانی که شما مطابق به قانون کارتان را انجام دهید، من از شما حمایت می کنم، اما در امور شما مداخله نمی کنم". بدون شک این سخنان رییس جمهور از منظر تیوری بی‌طرفی اداره و نهاد حکومت در انتخابات و با درنظرداشت ایجابات دموکراسی واجد معنای بسیار بود و رییس جمهور باید چنین موضع می گرفت و نه طور دیگری. اما واقعیت دردناک طوری بود که تعدادی از مسؤولان دستگاه دولت و مسؤولان امور انتخاباتی در سازمان‌دهی تقلب و یا پنهان‌کردن جعل کاری دست داشتند. در روز انتخابات نمایندگان امنیت ملی افغانستان از کاهش مشارکت شهروندان در دور دوم انتخابات و عدم مشارکت زنان در جنوب کشور گزارش می دادند. سعد محسنی صاحب تلویزیون طلوع به من گفت که آقای نورستانی به وی گفته است که به دلیل کاهش در مشارکت رای‌دهندگان در سراسر کشور، وی نیازی به تمدید ساعات رای‌دهی ندیده است. وی از قول آقای نورستانی در پاسخ این سوالش که چرا محل‌های رای‌دهی را زود بستید؟ گفته بود که وی "با هلیکوپتر بر فراز محل‌های رای‌دهی در کابل پرواز کرده و دیده است

که هیچ کس منتظر رای دادن نیست". بسیار شنیدنی است که یکی از ناظران انتخاباتی "بی‌طرف" به من گفت که وی از محل‌های گوناگون رای‌دهی دیدار کرده است و "در حالی که در مناطق غرب و شمال‌غرب کابل هیچ صف رای‌دهی را ندیده است و در مناطق شرق و جنوب شرق صف‌های طولانی منتظر رای دادن بوده اند." من می‌دانستم که این گزارش بازتاب دهنده‌ی واقعیت نیست. چرا که گزارش مسؤولان امنیتی ما کاملا خلاف این را نشان می‌دادند. در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴ دستگاه امنیت ملی تنها نهادی بود که توانست خودش را از آلودگی‌های تباری و جعل کاری‌های برخاسته از آن مبرا نگهدارد. در صحبت‌هایی که من با رهبری این نهاد داشتم قرار بر این بود که به هیچ صورت پای این نهاد به این مسایل کشانده نشود. حتا در جریان پساانتخابات با این که اسناد فراوانی موجود بود که چه کسانی، در کجا و چگونه تقلب‌های انتخاباتی را سازماندهی کردند، رهبری امنیت ملی تصمیم گرفت تا درگیر این قضایا نشود.

برای من بسیار شگفتی‌آور بود که برخی از افرادی که در گفتگوها و مباحث با من دم از دموکراسی و احترام به اراده ی مردم می‌زدند، در کارزارهای انتخاباتی بر بنیاد تعلقات تباری بدترین نوع تقلب‌کاری و پسان‌ها توجیه آن را به نمایش گذاشتند. در جریان مباحث با یکی از این دموکرات‌های فصلی در حضور جمع بزرگی از اعضای حکومت افغانستان وقتی که من گفتم که در برخی از مناطق کشور ما رقم مشارکت تا این حد و به ویژه رقم مشارکت زنان باورنکردنی است، وی در پاسخ من گفت: "وقتی که زنان پشتون رای می‌دهند، می‌گویید تقلب است. وقتی که رای نمی‌دهند، می‌گویید که عقب‌مانده اند و به زن‌های خود اجازه نمی‌دهند تا در رای‌گیری

شرکت کنند..." پناه‌بردن به سنگر تعلقات قومی برای معافیت‌بخشیدن به تقلب، قاچاق و فساد یکی از شگردهای بسیار معمول و متداول در کشور ما است. در موارد حساس به آسانی بیشتر "دموکرات"های افغانی از هر طایفه و رنگی به پیشکسوتان نژادپرستی تبدیل می‌شوند. تجربه به من آموخته است که با چنین افرادی نمی‌شود با توسل به گفتمان به جایی رسید. روزی که جان کری برای میانجی‌گری میان نامزدان به کابل آمده بود، وقتی که من وارد دفتر رییس جمهور کرزی شدم، وی بسیار عصبانی بود و در دفتر کارش قدم می‌زد. در میز مستطیلی که به دور آن ملاقات‌های معاونان رییس جمهور و یا اعضای تیم رییس جمهور برگزار می‌شد، آقای خرم نشسته بود. کرزی عادت داشت وقتی که بسیار برآشفته می‌شد در داخل دفترش با سرعت این طرف و آن طرف می‌رفت و بدین‌گونه کوشش می‌کرد تا بر ناآرامی و اعصاب متشنجش تا حدودی کنترول پیدا کند. وی می‌دانست که من به نتیجه ی انتخابات ذره‌ای اعتماد ندارم و می‌دانم که تخلف‌های فراوانی صورت گرفته است. در چنین مواردی کرزی که آدم باادبی است هیچ وقت مرا مستقیم مخاطب نمی‌ساخت؛ رییس جمهور می‌دانست که من هم با شدت واکنش نشان می‌دهم. وی به بهانه ی حمله به جان کری همان حرف‌هایی را که از زبان یک دموکرات کذایی در بالا نقل کردم، در باره مشارکت بخش‌هایی از مردم افغانستان در انتخابات بر زبان آورد. من هم در پاسخ گفتم که مرا می‌شناسید و می‌دانید که من دارای هیچ گرایش نژادی و باور نژادی نیستم؛ اگر خلاف این می‌بود باید در این سال‌ها علیه نژادپرستان غیرپشتون و پشتون موضع نمی‌گرفتم. به یقین می‌گویم که اجتناب از استدلال تباری در آینده نیز بر گفتمان‌های من غالب خواهد بود. بدون شک این به معنای عدم موضع‌گیری در برابر تبعیض نیست.

من می‌دانم که در انتخابات چه گذشته است و هرگز به توجیه یک چنین تقلب تاریخی و بی‌نظیر تن نخواهم داد. چنین سیاست‌هایی ریشه ی دموکراسی را از سرزمین ما می کند، اعتماد مردم را نسبت به انتخابات و دموکراسی نابود می کند و من نمی‌خواهم یکی از بازیگران ویران کننده‌ی دموکراسی باشم و از دفتر او برون شدم.

نماینده ی خاص سرمنشی سازمان ملل متحد آقای یان کوبیش همراه با سفیر ایالات متحده امریکا، جیم کونتیگهام در هژدهم جون ۲۰۱۴ به دیدار رییس جمهور کرزی آمدند. در این نشست از جانب افغانستان معاونان رییس جمهوری یونس قانونی و کریم خلیلی و همچنین آقایان کریم خرم و اسدالله خالد نیز حضور داشتند. تلاش نمایندگان خارجی در آن روزها بر این امر متمرکز شده بود تا میان دکتور اشرف غنی و دکتور عبدالله با کمیسیون انتخابات برای کشف تقلبات نوعی از همکاری را به وجود بیاورند. آقای عبدالله برکناری آقای امرخیل را از مقام رییس دارالانشای کمیسیون انتخابات به عنوان پیش‌شرط همکاری‌اش با کمیسیون مطرح کرده بود. رییس جمهور از سفیر خاص ملل متحد پرسید که "آیا وی با دکتور عبدالله در مورد سرنوشت امرخیل صحبت کرده است و یا خیر؟" وی افزود که او به عنوان رییس جمهور افغانستان با هر دو کاندیدا و همچنین با معاونان ریاست جمهوری صحبت کرده است و به آن ها گفته که در صورت بروز مشکلات، وی برای همکاری آماده است. او افزود که من "به آن ها گفتم که باید مسؤولانه برخورد کنند و به هیچ صورت نگذارند که اوضاع از کنترول برون شود".

سفیر کوبیش در پاسخ رییس جمهور گفت: "من به عنوان فرد صحبت می کنم. شما با هر دو نامزد صحبت کردید و گفتید که نباید اوضاع از کنترول خارج شود. پیامی که ما از هر دو طرف به دست آوردیم، این

بود که باید یک راه حل سیاسی پیدا کرد. اما پروسه‌ی قانونی هم باید در نظر گرفته شود. با این وجود موضع گیری دکتور عبدالله مبنی بر تحریم کمیسیون انتخابات، مایه‌ی تأسف است. من به این نظرم که در پهلوی راه حل سیاسی، باید پروسه‌ی قانونی نیز به جلو برود. مردم قربانی داده‌اند، هیچ کس حق ندارد تا این موضوع را نادیده بگیرد. گفتگوی هر دو نامزد با هم‌دیگرشان بسیار مهم است. این کار می‌تواند از طریق مکانیسمی که شما گفتید صورت بگیرد. (مکانیسم پیشنهادی کرزی این بود که هر دو معاون رییس جمهوری با طرفین بنشینند و راه حلی پیدا کنند.) عبدالله جستجوی یک راه حل از طریق ملل متحد را مطرح کرده است. ما می خواهیم بدانیم که منظور وی از یک مکانیسم برای پیداکردن راه حل از طریق سازمان ملل چیست. اما به باور من، کمیسیون‌های انتخاباتی باید به کارشان مطابق به قانون ادامه بدهند. اگر هر دو طرف توافق کنند و تقاضا کنند، می‌توان پروسه ی کار کمیسیون‌ها را برای ۲۴ ساعت توقف داد". پیشنهاد دکتور عبدالله در مورد این که باید سازمان ملل متحد به عنوان یک نهاد بی‌طرف برای کشف تقلب‌ها و پیداکردن یک راه حل مداخله کند، موجب شد تا برنامه ی کشورهای نیرومند انگلوساکسونی که آوردن یک حکومت زیر رهبری دکتور غنی بود، سهل‌تر پیاده شود. سفیر امریکا که تا آن زمان از نقش سازمان ملل متحد مطمین نبود، گفت: "من طرفدار یک کمیسیون بین‌المللی نیستم چرا که این کار موجب نفی مشروعیت کمیسیون انتخابات می‌شود و این کار خلاف قانون اساسی افغانستان است". در تمام سال‌هایی که من عضو حکومت بودم، به جز دو مورد که کای آیده خلاف نظر امریکایی ها موضع گرفته بود، هرگز نمایندگان خاص سازمان ملل متحد را ندیدم که خلاف نظر ایشان به اتخاذ موضع بپردازند. در جریان بحران انتخابات افغانستان یان کوبیش

محتاط‌تر از پیشکسوتانش بود. در مورد بی‌ارادگی سازمان ملل متحد در افغانستان که در دوران سرمنشی گری آقای بان کی‌مون که این نهاد را به زایده‌ای از سیاست‌های امریکا تبدیل کرده بود (جلوگیری از انتخاب مجدد پتروس پتروس غالی، سرمنشی توانای سازمان ملل متحد توسط امریکایی ها موجب شده بود تا جانشینان او در برخورد با امریکا بسیار محتاط باشند. سرکشی کای آیده نامزد کشور شاهی ناروی برای احراز مقام سرمنشی سازمان ملل متحد، که بعد از پایان کارش در افغانستان برای چند سال حتا در ناروی در بی کاری و بی‌سرنوشتی به‌سر می‌برد، بر خویشتن‌داری نماینده ی سازمان ملل افزوده بود) تجربه‌ی من در مقام‌های گوناگون کشور ما برای من در امر داوری بر توانایی‌ها و ناتوانی‌های سازمان ملل متحد بسیار آموزنده بود.

پس از ابراز نظر سفیر امریکا در مخالفت با مداخله ی سازمان ملل متحد، یان کوبیش در همان نشست به اصلاح نظرش پرداخت و گفت: "من گفتم که عبدالله باید روندهای قانونی را قبول کند؛ اما بگذاریم که معاونان رییس جمهور یک بار با نامزدان صحبت کنند". در آن روزهایی که این ملاقات صورت گرفت هم رییس جمهور کرزی فشار می‌آورد تا نتایج انتخابات هر چه زودتر اعلام شود و هم نمایندگان جامعه‌ی بین‌المللی به این نظر بودند. گمان این بود که کمیسیون انتخابات با اعلام نتایج مطابق به قانون زمینه ی مشروع انتقال قدرت را فراهم می‌آورد. از نتایج رسمی به دست‌آمده هم رییس جمهور و برخی از اعضای تیم وی و هم سفارت‌خانه‌های غربی راضی به نظر می‌رسیدند. در همین جلسه در رابطه با انصراف دکتور عبدالله از همکاری با کمیسیون انتخابات، سفیر ایالات متحده آقای کنتیگهام گفت: "ما اعلامیه می‌دهیم و تأسف خود را از این تصمیم عبدالله اعلام می کنیم و می گوییم که هیچ نهاد دیگری وجود ندارد که بتواند

جانشین نهادهای قانونی شود. امیدواریم عبدالله درک کند که نهادهای قانونی تنها نهادهایی اند که می‌توانند وی را رییس جمهور بسازند. تمام پروسه نمی‌تواند به دلیل ادعاهای یک تن متوقف شود. تقلب در هر دو طرف وجود داشت. کمیسیون شکایات انتخاباتی باید شکایت‌ها را بررسی کند. باید میان شایعه و واقعیت تفاوت قایل شد". کرزی که از طرفی جانبدار حمایت از تصامیم کمیسیون انتخابات بود و از جانب دیگر نگران ناآرامی‌های احتمالی سیاسی بود، گفت: "من از برگزاری انتخابات حمایت کردم؛ اعتبار و آینده ی کشور ما برای ما بسیار مهم است. شما باید هر کوششی را انجام دهید تا عزت و اعتبار پروسه را نگهدارید. مشکل را حل کنید. اگر عبدالله می‌خواهد که با سازمان ملل متحد همکاری کند، من آماده‌ام از این کار پشتیبانی کنم. بدون درنظرگرفتن این که کمیسیون‌ها چه صلاحیت دارند. من تاریخ انتقال امور حکومت را به رییس جمهور منتخب به تاریخ دوم آگست ۲۰۱۴ آماده کرده‌ام. تا آن زمان شما آزادی کامل دارید با معاونان رییس جمهوری و کسانی که لازم می‌دانید اقدامات مقتضی را انجام دهید". قانونی معاون رییس جمهور وارد گفتگو شده و گفت: "بی‌ثباتی در افغانستان به سود هیچ کس نیست. در پروسه‌ی انتخابات مشکلات بسیار جدی وجود داشته است که باید برای آن ها راه حلی پیدا کرد. جناب استاد خلیلی و من شاید بتوانیم در همکاری با چند تن دیگر به پیداکردن یک راه حل کمک کنیم. ما فردا و یا پس فردا با هر دو نفر می‌نشینیم و صحبت می کنیم تا یک توافق سیاسی پیدا کنیم. ما نباید کاری کنیم که یک نفر به ناحق همه‌چیز را به دست بگیرد. باید هر دو بنشینند و یک راه حل سیاسی پیدا کنند. راه حل تشویق هر دو کاندیدا است. باید یک راه حل در چوکات قانون با توافق هر دو کاندیدا پیدا شود. باید برای برطرفی کمبودها هم یک راه حل پیدا کرد".

نماینده‌ی سازمان ملل متحد با اشاره به این‌که راه حل مشکل به دست خود افغان‌ها است، گفت که وی "از اقدام به تحریم همکاری با کمیسیون‌های انتخاباتی از جانب دکتور عبدالله متاثر است". وی ابراز امیدواری کرد که "اقدام قطع همکاری از جانب دکتور عبدالله با کمیسیون موقتی باشد".

یک روز پیش از این ملاقات، آقای کوبیش به دیدار من آمد و من دیدگاه‌های خود را بسیار روشن و صریح با وی در میان گذاشتم و گفتم که انتخابات افغانستان یک فاجعه بوده است. در این انتخابات نه اصل شفافیت و نه هم مشارکت فراگیر مردم بر مبنای یک‌فرد یک‌رای رعایت شده است. حتا اگر زیر فشار جامعه‌ی بین‌المللی کمیسیون به اعلام نتایج هم بپردازد و در کوتاه‌مدت کمتر مشکل بیافریند در میان‌مدت مردم افغانستان اعتماد خود را به دموکراسی از دست می‌دهند. باید به آرای حقیقی مردم احترام گذاشته شود و این کاری نیست که بتوان با بازشماری آرا به آن دست یافت. من بسیار صادقانه به او گفتم که بهترین راه اعلام لغو انتخابات به دلیل خلاف‌ورزی‌های گسترده است. هیچ راه دیگر ما را از بحران برون نمی‌کند. کوبیش گفت: "جامعه ی جهانی حاضر نیست تا برگزاری انتخابات دیگری را تمویل کند. مردم افغانستان در همین انتخابات قربانی داده‌اند و نیروهای امنیتی جان‌فشانی کرده‌اند، باید به کمیسیون‌ها اجازه داده شود تا کارشان را انجام دهند". با این‌هم من گفتم که در میان‌مدت هم مردم افغانستان و هم جامعه ی جهانی بهای سنگین‌تری برای این انتخابات پر از تقلب خواهند پرداخت. من گفتم تنها راه برون‌رفت، برگزاری انتخابات ریاست جمهوری برای سال آینده همراه با انتخابات شورای ملی است. می‌دانستم که امریکا و سازمان ملل متحد و هم رییس جمهور کرزی شدیدا با این امر مخالف اند، اما من می‌خواستم

تا مسؤولیت خودم را ادا کرده باشم. من می‌دانستم که در این رابطه اشکالات جدی قانونی وجود دارد، اما نمی‌دانم چرا از اعلام نتایج کذایی انتخابات نگران بودم و هم در اصول از راه حل ایجاد دولت وحدت ملی. من در آغاز بحث‌های انتخاباتی در رابطه با تقلب در انتخابات و راه‌های برون‌رفت از آن در مقابل ایجاد حکومت وحدت ملی نیز شک داشتم، اما زمانی که دیدم باید میان ایجاد حکومت وحدت ملی و اعلام یک برنده ی تقلبی یکی را انتخاب کرد، طبیعی است که ترجیح من ایجاد حکومت وحدت ملی با همه ی کاستی‌های احتمالی بود. امروز به این باورم که بهترین راه حل و یگانه راه حل درست، اعلام لغو انتخابات بود. اما دیر است. "مشت بعد از جنگ را باید بر سر خود زد". بعد از این‌که حکومت وحدت ملی به یک پروژه ی شکست‌خورده تبدیل شد، مخالفت با آن نمی‌تواند آدم را از اشتباه اولی تبرئه کند.

بر خلاف تصورات برون از حکومت و به ویژه رسانه‌های کشور ما که به سخن عوام‌الناس "چتکه‌انداز" تحلیل می‌کنند، رییس جمهور کرزی به هیچ وجه طرفدار ادامه ی کار حکومتش نبود. وی تلاش می‌کرد تا هرچه زودتر امور حکومت را به اشرف غنی که او را برنده ی انتخابات تلقی می‌کرد، تسلیم کند. کرزی از "برنده" شدن اشرف غنی بسیار راضی بود. اشرف غنی احمدزی از سال‌ها پیش نامزد مورد نظر او و مورد حمایت بی‌دریغ‌اش بود. یکی از مسؤولان طراز اول کمیسیون انتخابات در اوایل سال ۲۰۱۵ در حضور آقای خرم و استاد زلمی هیوادمل به من گفت که دکتور عبدالله در دور اول، انتخابات را با اکثریت ۵۲,۷ درصد برده بود، اما سفیر انگلستان به نمایندگی از "جامعه ی جهانی" کمیسیون را وادار کرد تا این نتایج را اعلام نکند. انجنیر نبیل رییس امنیت ملی پیشین بعد از این‌که در

حضور معاونان رییس جمهور، خرم و من در باره تخلفات گسترده در انتخابات ریاست جمهوری گزارش داد، رییس جمهور به او گفت باید اسناد دست‌داشته‌اش را بیاورد و ارائه کند.

وقتی وی تعداد اندکی از این اسناد را آورد، رییس جمهور به او گفت که این اسناد را با رییس کمیسیون انتخابات در میان بگذارد. نبیل با یکی از همکارانش به دیدار نورستانی رفت و برخی از مکالمات مسؤولان انتخاباتی را که در تقلب‌ها دست داشتند با او در میان گذاشت. وی پس از این دیدار، اسنادش را برداشت و با خود به امنیت ملی آورد.

من مطمین بودم که کاری صورت نخواهد گرفت و آب از آب نخواهد جنبید. من دقیقا می‌دانم که تعداد زیادی از این اسناد هنوز پیش نبیل موجود استند.

یان کوبیش سفیر سازمان ملل متحد در بیستم جون ۲۰۱۴ به دیدار رییس جمهور کرزی آمد. چون موضوع مداخله ی سازمان ملل متحد به منظور یافتن یک راه حل برای انتخابات افغانستان از جانب دکتور عبدالله مطرح شده بود و رییس جمهور نیز با آن موافقت کرده بود، به کوبیش گفت: "من چند دقیقه پیش با دکتورعبدالله تیلفونی صحبت کردم و به او گفتم که همان‌طور که او اعلام کرده است اگر بخواهد که ملل متحد در پروسه ی انتخابات و حل مشکلات نقشی را عهده‌دار شود، من کاملا با آن موافقم. من حالا به شما هم می گویم که من از این تصمیم حمایت می کنم". کوبیش گفت که وی تلاش کرده است "تا با عبدالله ملاقات کند شاید این ملاقات فردا صورت بگیرد". وی افزود که "پیش از این که عبدالله با وی ملاقات کند، چند کنفرانس مطبوعاتی برگزار کرده است". وی مجددا تاکید کرد که وی بر این باور است که "پروسه ی قانونی باید به جلو برود" و افزود که "گفته

می‌شود که یک نوار صوتی در رابطه با تخلفات انتخاباتی فردا و یا پس فردا به نشر می‌رسد. من با نورستانی در باره‌ی موجودیت چنین نواری صحبت کردم. وی گفت که چیزی علیه من ندارند".

ساده‌پنداری تیم دکتور عبدالله در این بود که آن ها فکر می کردند ملل متحد مرجع بی‌طرفی است و افزون بر آن، آن‌ها از لحاظ فکری بسیار وابسته به گفتمان‌های رسانه ای غربی بودند. دردناک است، آنانی که گرفتار توهم دموکراسی و آزادی غربی در کشورهای ما استند به سخنان مسؤولان کشورهای غربی در کشور ما طوری باور دارند که گویا آن‌ها واقعا منادیان دموکراسی و آزادی باشند.

ما در دفتر رییس جمهور هم باور نمی کردیم که تیم عبدالله چنین نوارهایی را داشته باشد. نگرانی من بیشتر از این بود که ریاست عمومی امنیت ملی افغانستان در این رابطه مورد استفاده قرار نگرفته باشد.

ما تلاش می کردیم که به هر بهایی امنیت ملی از این مشکلات برکنار بماند. با همه ی تلاش‌هایی که صورت گرفته بود، امنیت ملی افغانستان در موقعیت بسیار بحث‌برانگیزی قرار گرفته بود. بر اساس احکام قانون، بجز در موارد استثنایی و عاجل، امنیت ملی حق ندارد به ثبت صدا و مکالمات شهروندان بپردازد.

من رییس امنیت ملی را به دفترم خواستم و از او تقاضا کردم تا قدمه‌های امنیت را کنترول کند که آیا امکان دارد کدام سندی از مجراهای این نهاد به برون داده شده باشد.

فردای آن روز نبیل آمد و به من اطمینان داد که چنین چیزی ممکن نیست. من مجددا تاکید کردم که امنیت ملی نباید در این مورد مداخله داشته باشد، مگر این که محکمه از این نهاد کتبا تقاضای اسناد کند.

واقعیت این بود که تیم دکتور عبدالله چند نوار در پیوند با تخلفات انتخاباتی در اختیار داشت. آن‌ها تهدیدهای‌شان را عملی کردند و شروع کردند به پخش نوارها. یکی از این نوارها منسوب به آقای امرخیل رییس دارالانشای انتخابات بود. تیم دکتور عبدالله وی را مسؤول اصلی سازماندهی تخلفات انتخاباتی می‌دانست و خواهان برکناری او از مقام مسؤولیت دارالانشای کمیسیون انتخابات بود، اما امرخیل بر بی گناهی اش تاکید داشت. همان‌طور که در بالا اشاره کردم، روزی رییس جمهور در حضور معاونانش در مورد تخلفات انتخاباتی از انجینیر نبیل رییس امنیت ملی پرسید. وی در آغاز سکوت کرد. او تلاش داشت تا بی‌طرفی امنیت ملی را در مسایل انتخاباتی کاملا به نمایش بگذارد. در این امر من کاملا از او پشتیبانی می کردم. قبلا هم ما با هم در این باره صحبت کرده بودیم. یکی از دغدغه‌های اصلی ما این بود که متهم‌شدن امنیت ملی به مداخله در انتخابات از اهمیت داشتن یک سازمان حرفه‌ای و وفادار به قانون اساسی افغانستان حتما می کاهد. به همین دلیل هم بود که ریاست امنیت ملی افغانستان تنها نهاد ملی ای بود که در جریان انتخابات بی‌طرفی خود را حفظ کرد. این امر باعث شد که هیچ رسانه‌ای و هیچ تیم انتخاباتی از امنیت ملی انتقاد نکند. در این ملاقات وقتی رییس جمهور مُصرانه از نبیل راجع به تخلفات انتخاباتی پرسید و گفت که اگر وی اطلاعاتی در مورد تخلفات انتخاباتی در افغانستان دارد، بگوید. وی بسیار تلاش می کرد تا در حضور معاونان رییس جمهور و رییس دفتر چیزی نگوید، اما پس از این که رییس جمهور اصرار کرد، وی گفت: "بلی رییس صاحب، مسایلی وجود دارند که مایه ی نگرانی جدی اند". رییس جمهور که انتظار چنین پاسخی را نداشت، از پاسخ نبیل ناراحت شد. وی نمی‌توانست این ناراحتی‌اش را پنهان کند. به نبیل

گفت: "هر سندی که داری باید تسلیم رحیمی سکرترم بکنی تا در اختیار کمیسیون انتخابات قرار بگیرد". نبیل هم گفت "حتما این کار را" می‌کند. وقتی که از دفتر برون شدیم، نبیل به من گفت که "من این کار را خلاف اصول کاری ریاست امنیت ملی می‌دانم". رییس جمهور به امرخیل به دلیل رفت و آمدهای بسیارش به سفارت انگلستان شک کرده بود و گمان می‌کرد که او دو طرفه بازی می‌کند. این امر باعث شده بود تا هم خود وی و هم چند تن از همکاران او زیر دیدبانی امنیت ملی قرار بگیرند. این دیدبانی موجب شده بود تا بیشتر افرادی که با آقای امیرخیل در رابطه بودند و یا مقام‌های دولتی که او با آن ها در رابطه بود، ناخواسته شنود شوند. این موضوع باعث شده بود تا چند هزار سند صوتی در آرشیف امنیت ملی افغانستان متراکم شود، اما از جانب دیگر به دلیل این‌که افشای چنین اسنادی به شیوه‌های کاری و به اصل بی‌طرفی امنیت ملی آسیب می‌رساند، تلاش می‌شد تا این موضوع افشا نشود. من در یک صحبت با سفیر امریکا جیم کونینگهام، در برابر این ادعایش که به من گفت: "عبدالله هیچ سندی مبنی بر تخلفات انتخاباتی ندارد و به تهدید میان‌خالی می‌پردازد"، گفتم: "اسناد فراوانی در این رابطه وجود دارند... من می‌دانم که اسناد وجود دارند و ما هم از همان منابعی که شما به اسناد دسترسی دارید، به آن ها دسترسی داریم. اما این مسؤولیت ما نیست تا در این زمینه تصمیم بگیریم، بل که این کار را می‌گذاریم به کمیسیون انتخابات که این کار مسؤولیت آن‌ها است.

بر می‌گردم به گفتگوی رییس جمهور با یان کوبیش. کوبیش گفت: "در مورد این تقاضای عبدالله که امرخیل باید برکنار شود، شخص امرخیل می‌گوید، یا من کنار می‌روم و یا این‌که کمیسیون وظیفه مرا به حالت تعلیق در آورد. وی همچنین گفت که می‌خواهد به یک مقام

دیگر مقرر شود تا مردم فکر نکنند وی مجرم است... امرخیل می‌خواهد تا تنهایی با شما ملاقات کند". رییس جمهور کوبیش را تشویق کرد تا "به گفتگوهایش با عبدالله ادامه دهد" و در ضمن گفت که نمی‌خواهد "با امرخیل تنها ملاقات" داشته باشد. کوبیش افزود که "کمیسیون انتخابات می‌خواهد نتایج نسبی هفتاد درصد آرا را اعلام کند. در مورد چند ولایتی که مورد مناقشه‌ی هر دو طرف است باید دقت بیشتری در شمارش آرا صورت بگیرد". در اخیر توافق شد تا کوبیش با دکتور عبدالله صحبت کند تا واضح گردد که دکتور عبدالله خواهان چگونه مداخله‌ای از جانب نمایندگی سازمان ملل متحد است. دکتور عبدالله تقاضای میانجی‌گری معاونان رییس جمهور را رد کرد. وی به هر دوی آنان اعتماد نداشت. وی احتمالا معتقد بود می‌تواند به کمک سازمان ملل متحد و یا ناظران بین‌المللی تخلفات انتخاباتی را برملا کند و شاید هم از این تشویش داشت که معاونان رییس جمهور در پی آن شوند تا وی را به ملغی کردن انتخابات ترغیب کنند. در این میان، نخستین نوار صوتی منسوب به امرخیل رییس دارالانشای کمیسیون انتخابات که نشان می داد وی بسیار فعالانه در امر تخلفات سازمان‌دهی‌شده در انتخابات دخیل بوده است، از جانب تیم دکتور عبدالله انتشار یافت.

در کشورهای دیگر وقتی چنین بدنامی به وقوع می‌پیوندد، افرادی که در آن دخیل استند و یا این که متهم می‌شوند، تا زدودن اتهامات از مقام‌های‌شان کنار می‌روند، اما در واکنش به انتشار این نوار صوتی حامیان امرخیل در دستگاه حکومت و حتا برخی از وزیران چنین استدلال می کردند که با درنظرداشت پیشرفت‌های تخنیکی جعل صدای افراد در اوضاع کنونی بسیار ساده است و برخی دیگر نیز این مطلب را در میان می کشیدند که ثبت صدای افراد به معنای اقدام

جنایی است و باید سارنوالی علیه تیم عبدالله اقدام کند که بر اساس کدام مجوز قانونی به ثبت صدای یک نفر پرداخته‌اند... بدون شک که ثبت صدای شهروندان یک خلاف‌ورزی جدی است و از منظر حقوقی با ارائه چنین اسنادی نمی‌شود افراد را در صورتی که حکم محکمه‌ی با صلاحیت نباشد، محکوم کرد. اما صدای منسوب به امرخیل به عنوان شخصیت عامه و مسؤول دارالانشای کمیسیون انتخابات ثبت و انتشار یافته بود. همان‌گونه که در افتضاح واترگیت از منظر حقوقی و سیاسی مسؤولیت بیشتر متوجه ریچارد نکسون رییس جمهور ایالات متحده بود که افرادش به حریم سازمان‌دهندگان جلسه‌ی حزب دموکرات رخنه کرده بودند و نه این‌که چگونه روزنامه‌نگاران به این اسناد دست یافته بودند، در این مورد نیز اصل مطلب خلاف‌ورزی بود و نه چگونگی دست‌یافتن به اسناد. در این‌جا نیز موضوع اصلی صحت و سقم این اسناد بود که در صورتی که در درست بودن آن یقین حاصل می‌شد، باید کلیت پروسه ی انتخابات زیر سوال می‌رفت. اما در این رابطه تحقیق جدی صورت نگرفت و کسی هم ندانست که صدای افراد را چه کسی ثبت و در اختیار تیم دکتور عبدالله گذاشته است.

نماینده ی سازمان ملل متحد آقای کوبیش در جون ۲۰۱۴ مجددا به دیدار آقای کرزی آمد. موضوع اصلی صحبت، سرنوشت آقای امرخیل بود که ادامه‌ی کار او موجب تشدید بحران انتخاباتی شده بود. انتشار مکالمات تیلفونی منسوب به وی با سکرتر رییس دفتر رییس جمهور و همچنین مسؤولان انتخاباتی در برخی از ولایت‌های افغانستان موجب شده بود که تیم دکتور عبدالله در صورت ادامه‌ی کار امرخیل همکاری با کمیسیون انتخابات را به حالت تعلیق در آورد. کوبیش به رییس جمهور گفت: "امرخیل به دیدار من آمده بود. وی

آماده است تا از مقامش استعفا کند؛ اما نگران آینده‌اش است. او می‌گوید که از منظر امنیتی احساس خطر می‌کند. من آمده‌ام تا از شما بپرسم که این مشکل را چگونه می‌توان حل کرد". وی افزود که "در صحبت‌هایی که با اعضای کمیسیون انتخابات داشته است به این نتیجه رسیده‌اند که بعد از استعفای امرخیل، باید طرف‌ها ولایاتی را که مورد مناقشه قرار دارند، شناسایی کنند تا مورد بازرسی مجدد قرار بگیرند." بعد از صحبت‌های آغازین، سفیر امریکا نیز وارد شد. وی گفت که "نماینده‌ی یوناما و شخص وی هر دو با طرف‌ها صحبت کرده‌اند و در پی آن شده‌اند تا یک راه حل مورد قبول پیدا کنند". کوبیش گفت که وی "با قانونی صحبت کرده است و قرار است فردا با دکتور عبدالله نیز ملاقات داشته باشد". رییس جمهوری کرزی به آنان خاطر نشان کرد که وی "با عبدالله صحبت می‌کند تا از خود او بشنود که دقیقا چه می‌خواهد و همچنین با امرخیل صحبت خواهد کرد و از موضوع تامین امنیت به وی اطمینان خواهد داد".

در آن روزها سفیر چین به نقل از استخبارات آن کشور به من اطلاع داده بود که "قرار است تاسیسات هند در افغانستان و یا هم یکی از نامزدان ریاست جمهوری مورد حمله قرار بگیرد". آنان تاکید داشتند که این اطلاع بسیار دقیق است. من حدس می‌زدم که چینی‌ها این اطلاعات را از پاکستانی‌ها گرفته‌اند و ما سخت نگران بودیم. چرا در صورتی که یکی از نامزدان مورد حمله قرار می‌گرفت و کشته می‌شد این امر به معنای لغو تمام پروسه‌ی انتخابات و محول کردن مسؤولیت آن به حکومت افغانستان بود. در آن روزها شایعات بسیاری در این مورد که حکومت افغانستان در پی آن است تا با هر تدبیری از تغییر حکومت جلوگیری بکند، در جریان بود. در حالی که همان‌طوری که در بالا اشاره داشتم، ما با تمام نیرو تلاش می‌کردیم و رییس جمهور

کرزی بیشتر از هر کس دیگر، تا هرچه زودتر نتایج انتخابات اعلام شوند و ما حکومت را تسلیم بدهیم. این پارانویای تهدید و تخریب تا جایی گسترده شده بود که یکی از نامزدان به ریاست امنیت ملی اطلاع داده بود که مشاور امنیت ملی (من) و معاون اولش (انجینیر ابراهیم) در پی ترور او استند. وی گفته بود که اگر به او آسیبی برسد، رییس امنیت ملی باید بداند که چه کسانی مسؤول استند. چنین سخنی به سفارت امریکا نیز انتقال داده شده بود. وقتی که این گزارش به من داده شد بر این تراژدی-کمدی بسیار خندیدم و کرزی نیز بر این گزارش خندید. من همان روز یک بار دیگر از این که رهبری کشور ما به دست چنین افرادی که می‌توانند مخالفان‌شان را با چنین اتهام‌های بدنام کنند، بیفتد بسیار ترسیدم. درست به یاد دارم که به کرزی گفتم از این که سرنوشت کشور را به دست چنین افراد توهم‌زده می‌سپارید تاریخ شما را نخواهد بخشید. در کشور ما هر کس می‌داند که شاید من قادر باشم علیه کسی سخنرانی کنم، مقاله بنویسم و... اما همه ی مردم می‌دانند که من با اعدام سخت‌ترین دشمنان خونی خودم و خانواده‌ام نیز مخالفم چه رسد به آسیب رساندن به مخالفان سیاسی‌ام. بر ملتی که سرنوشتش به دست چنین افرادی می‌افتد، باید گریست.

مساله ی تامین امنیت فزیکی هر دو نامزد ریاست جمهوری در آن روزها برای ما از اولویت برخوردار بود. وقتی گزارش سفیر چین را دریافت کردیم، بیشتر از پیش نگران شدیم. رییس جمهور کرزی با مسؤولان امنیتی در این مورد در حضور سفیر امریکا صحبت کرد. در همین جلسه به سفیر امریکا گفت: "من با هر دو نامزد در این مورد صحبت کردم و به ایشان گفته‌ام که ما باید تمام تدابیر امنیتی لازم را اتخاذ کنیم. هر نوع آسیبی به نامزدان موجب ویرانی در این کشور خواهد شد. ما تدابیر امنیتی را برای ایشان افزایش داده‌ایم". سفیر

امریکا نیز گفت که "ما هم گزارش‌هایی شبیه چینی‌ها از مقامات پاکستانی گرفته‌ایم. افراد ما با معین وزارت داخله افغانستان، سالنگی، در مورد تقویت تدابیر امنیتی نامزدان همکار استند". کرزی به دلیلی بر حضور امریکایی ها و وقوف آن ها بر تدابیر امنیتی ما برای حفظ جان نامزدان تاکید داشت چرا که بر امریکایی‌ها شک داشت. او گمان می کرد که امریکایی ها از این توطئه اطلاع داشتند. به باور او، آنان می‌خواستند با چنین کاری وحدت ملی و ثبات افغانستان را همراه با پاکستان برهم بزنند. من هرگز به چنین امری باور نداشتم و هیچ دلیل منطقی هم در این باره وجود نداشت، اما معتقد بودم که برپا کردن هر کاری که موجب آشوب و بلوا در کشور ما شود، از دید پاکستان می‌تواند مورد تایید باشد. از این‌رو در افزایش تدابیر امنیتی برای نامزدان بسیار تلاش می کردم. ما به نامزدان پیشنهاد کردیم که محل اقامت‌شان را به داخل تاسیسات ارگ انتقال دهند. در این رابطه دکتور عبدالله گفت که وی "در منزل پدری‌اش می‌ماند و نمی‌خواهد به جای دیگری برود". نیروهای امنیتی افغانستان تدابیر امنیتی را برای وی افزایش دادند. دکتور اشرف غنی قبول کرد تا از خانه‌ی شخصی خود به یک خانه در ششدرک انتقال داده شود. امنیت ملی افغانستان این خانه را که در جوار مقر فرماندهی آیساف قرار داشت به مبلغ ماهانه شانزده هزار دالر و با اضافه ی یک هزار دالر پول بنگاه معاملاتی به کرایه گرفت. دکتور غنی به این خانه انتقال داده شد. تدابیر امنیتی وی نیز افزایش یافتند. کرایه‌ی این خانه تا مدت‌ها بعد از این که دکتور غنی به ارگ اقامت گزید، از جانب ریاست امنیت ملی افغانستان پرداخته می‌شد و محل اقامت کاکای دکتور اشرف غنی بود. این کاکای اشرف غنی، یک شیخ فانی مفلوک و یکی از نژادپرستان با نام افغانستان و از حامیان طالبان است که به مقام سفارت افغانستان در

مسکو تعیین شده است. قانون کارمندان ملکی افغانستان که سفرا و کارمندان خدمات دیپلوماتیک تابع آن استند، سن بازنشستگی سفرا را شصت و پنج سال قرار داده است. البته اداره‌ی مربوطه (در این مورد وزارت خارجه) می‌تواند در صورت اشد ضرورت به دیپلومات مورد نظر، تمدید کار وی را برای حد اکثر برای پنج سال دیگر سالانه به رییس جمهور پیشنهاد کند. این مدت پس از هفتاد سالگی از منظر قانون ممکن نیست. به بیان دیگر پس از هفتاد سالگی هیچ کس دارای صلاحیت تمدید میعاد کار کارمندان بازنشسته نیست. با اندوه که این قانون هم در دوران حکومت آقای حامد کرزی و هم در دوران دکتور اشرف غنی پیوسته نقض شد. ویژگی کار اشرف غنی در این است که وی این کار را بر بنیاد وابستگی به خانواده‌اش و شهروندان امریکایی انجام می‌دهد. زمانی که من تصدی امور وزارت خارجه افغانستان را بر عهده داشتم، در چندین نامه این موضوع را که ادامه ی کار افراد بالاتر از سن هفتاد مخالف و مغایر نص قانون است به ریاست جمهوری نوشتم، اما به آن‌ها توجه نشد. بر اساس حکم قانون هرگاه راس یک اداره حکمی مغایر قانون صادر می‌کند، مقام پایین‌تر مکلف است تا به آمر مربوط این امر را یادآوری کند. هرگاه مسؤول بالاتر مجددا بر حکم مغایر قانون تاکید ورزد، مسؤولیت از آن آمر بالاتر است و زیردست مکلف به اجرای حکم است.

بقیه‌ی ماجرا ادامه‌ی تیاتر خفتی بود که بازی‌گران آن سیاست‌مداران افغان و کارگردان آن نمایندگان چند کشور بودند. وزیر خارجه‌ی امریکا سه بار به کابل آمد و طرف‌ها را به امضای یک توافق‌نامه برای ایجاد حکومت وحدت ملی ترغیب و قانع کرد. من هم از این تصمیم استقبال کردم. واقعیت این بود که کسی اجازه نمی داد تا انتخابات مجددا برگزار شود؛ رییس جمهور بر سر اقتدار هم حاضر به ادامه‌ی

کار نبود؛ امریکا هم تلاش می کرد تا هر چه زودتر از دست حکومت کرزی رهایی یابد؛ مردم افغانستان در نگرانی بی‌مانندی بسر می‌بردند و برخی از نژادپرستان افغان در پی ایجاد یک حکومت نژادی و تصفیه فارسی‌وان‌ها و درانی‌ها از رده‌های حکومت و دولت بودند. در چنین اوضاعی که بسیاری مستاصل به نظر می‌آمدند، راه حل دیگری به جز از ایجاد حکومت وحدت ملی به نظر نمی‌رسید. هر کسی که اندکی آگاهی حقوقی داشته باشد، می‌داند که ایجاد چنین حکومتی مغایر با قانون اساسی کشور ما است؛ اما این را هم حقوق‌دانان می‌دانند که اگر در باره ی چنین تصامیمی اعتراض صورت نگیرد، موضوع غیرقانونی بودن به گونه‌ی خودکار مصداق نمی‌یابد. اگر تعدادی از شهروندان و یا شورای ملی به این امر اعتراض کنند و موضوع را به محکمه ببرند، در آن صورت ستره محکمه مکلف به ارزیابی قضیه بوده و بر قانونی بودن و یا غیرقانونی بودن حکومت باید حکم صادر کند. باید تذکر داد که در موارد نقض قانون اساسی، متاسفانه به شهروندان این حق از جانب محکمه شناخته نشده است تا بتوانند در برابر نقض قانون اساسی دست به اعتراض بزنند. تا جایی که من به یاد دارم حق اعتراض در پیشگاه محکمه در برابر نقض قانون اساسی تنها برای حکومت و مجلس شورای ملی شناخته شده است. در مورد عدم اعلام نتایج انتخابات از جانب کمیسیون نه شورای ملی و نه هم رییس جمهور برحال قبل از انتقال قدرت سیاسی به ستره محکمه مراجعه کردند تا موضوع از منظر قانون اساسی مورد ارزیابی قرار بگیرد. مردم افغانستان، علی‌رغم عقب‌ماندگی و ویرانی‌های انسانی در نتیجه ی سال‌های جنگ، متناسب با واقعیت‌های اجتماعی و سطح آگاهی و باورهای سیاسی‌شان از انتخابات استقبال کردند. اگر چه روندهای انتخاباتی، به دلیل جعل و تقلب بسیار آسیب دیدند؛ اما با آن هم مردم

به نتایج آن امیدوار ماندند. انگشت‌های رای‌دهندگان بریده شد، شرکت‌کنندگان در انتخابات کشته شدند و قربانی دادند و با این‌همه مردم با این آرزو که شاید تجلی اراده‌شان از طریق انتخابات، بستر بهتر زندگی را برای‌شان فراهم کند، با شکیبایی منتظر اعلام نتایج بودند.

با آن‌که تقلب و جعل در همه ی انتخابات سالیان اخیر در کشور ما وجود داشته است، اما در هیچ کدام تا انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴، تقلب تا این حد گسترده نبوده است. انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴ در کلیت خود به دلیل حجم، عمق و گستره ی تقلب، بی‌مانند بود. اصلا خود انتخابات و نفس انتخابات مسخ شد. انتخابات نبود؛ تقلب بود. به همین دلیل حکومتی که پس از انتخابات ایجاد شد به هیچ وجه با درنظرداشت احکام قانون اساسی افغانستان، قانون انتخابات و تجارب انتخابات در سایر کشورها و تیوری‌های رایج دموکراسی، حکومت برخاسته از اراده‌ی مردم نیست. در این‌جا اراده‌ی مردم به مثابه‌ی صاحبان اصلی قدرت سیاسی تبلور نیافته است.

حکومت کنونی بر بنیاد یک توافق‌نامه سیاسی در نتیجه‌ی مداخله‌ی گسترده‌ی جان کری وزیر خارجه‌ی ایالات متحده به وجود آمده است و همین. آقای جان کری در صحبت روز شنبه بیستم حمل ۱۳۹۵ خود در مورد این‌که حکومت وحدت ملی افغانستان برای پنج سال به کار خود ادامه می‌دهد یک بار دیگر نشان داد که در کشور ما قدرت نه از اراده‌ی مردم شهروند، بل که از اراده‌ی ایشان ناشی می‌شود. چنین ابراز نظری نشان می‌دهد که برداشت از دموکراسی در کشورهای مانند ما، از منظر جان کری، بیشتر منوط به برداشت رهبران کشورهای بزرگ غربی از دموکراسی و نوع ویژه‌ای از آن برای کشورهای جهان سوم می‌شود و نه نظامی برخاسته از آرای مردم بر بنیاد قوانین و اصول حقوقی رایج و نافذ در این کشورها. وزیر خارجه‌ی ایالات متحده‌ی

امریکا در نشست خبری مشترک با دکتور اشرف غنی در حضور ارباب رسانه‌ها در کابل، دم از دموکراسی برای افغانستان و در افغانستان زد و این در حالی است که وی با اقداماتی از این دست، بیشترین آسیب‌ها را همصدا و همسو با تقلب‌کاران افغان به دموکراسی نوپای کشور ما رسانده است، اما واقعیت این است که حتا اگر تمام دستگاه‌های تبلیغاتی داخلی و خارجی برای دفاع از چنین نظری بسیج شوند، نمی‌توان به مشاطه‌ی چهره‌ی این واقعیت زشت پرداخت که راس قدرت کنونی در افغانستان برخاسته از اراده ی دموکراتیک مردم ما نیست.

وقتی منافع قدرت‌های بزرگ ایجاب کند بدون شک آن ها حتا حاضر به پشتیبانی از بدترین دیکتاتورها نیز می‌شوند و چنین پشتیبانی را به کمک مفاهیم و واژگان ثبات و امنیت و دموکراسی توجیه می‌کنند. به دلیل این‌که من در کاربرد کلمات همیشه جانب احترام را نگاه می‌دارم، نمی‌خواهم در این‌جا آن سخن معروف فرانکلین روزولت یکی از رؤسای جمهور امریکا را بازنویسی کنم. فقط می‌گویم که افسانه‌های دموکراسی‌خواهی و حقوق بشرخواهی سران کشورهای بزرگ برای فروبردن ما جهان سومی‌ها به خواب بی‌خبری معنادار می‌شوند و لاغیر.

در آستانه‌ی انتخابات

در بالا اشاره کردم، که دکتور غنی دست‌کم از اواخر سال ۲۰۱۰ نامزد مطلوب رییس جمهور کرزی بود. برخی از همکاران رییس جمهوری کرزی تلاش می‌کردند وی را قانع کنند که دکتور غنی به دلایل گوناگون از جمله خصوصیات فردی، گرایش های رادیکال نژادی و وابستگی بیش از حد به کشورهای غربی شایسته‌ی مقام ریاست جمهوری نیست. من حتا در یک جلسه هم به یاد ندارم که رییس جمهور حامد کرزی، یکی از این دلایل را رد کرده باشد؛ برخلاف، تمام این انتقادها را مورد تایید قرار می داد، به ویژه وابستگی و حتا سرسپردگی او را به امریکا و بریتانیا مطلقا مورد تایید قرار می‌داد و با قاطعیت می‌گویم که در آغاز شخص رییس جمهور کرزی منبع اصلی چنین اطلاعاتی بود؛ اما نمی‌دانم چه رازی در کار بود که وی به هواخواهی و پشتیبانی از دکتور غنی برخاست. از میان همکاران رییس جمهور اکثریت آنان با انتخاب دکتور غنی مخالف بودند. برخی زیر فشار رییس جمهور به جمع حامیان اشرف غنی پیوستند. استاد هیوادمل و من بسیار صادقانه به رییس جمهور گفتیم که ما از دکتور اشرف غنی به هیچ وجه حمایت نمی‌کنیم و نمی‌خواهیم

شرمسار تاریخ باشیم. با تقلب‌های سازماندهی‌شده به سود دکتور غنی در انتخابات که همه بر آن آگاهی داشتند و خارجیان حامی دکتور غنی بیشتر از همه بر آن آگاهی داشتند، دموکراسی و انتخابات به مثابه‌ی یکی از مولفه‌های آن به‌گونه‌ی پایدار آسیب دیدند؛ دموکراسی به یک مضحکه، به یک نمایش زشت و نازیبای سیاسی مسخ شد. سخن از دموکراسی در سرزمین ما به مثابه‌ی فرایندی هدف‌مند که در بستر آن تا سرمدی و بی‌کرانگی برابری، آزادی و عدالت تحقق می‌یابد، سخنی میان‌تهی و بیهوده گردید. نمی‌دانم چه سالیانی دیگر باید در این مسیر تلاش و پیکار کرد تا بتوان مردم را به ارزش‌های دموکراسی و روش‌های آن باورمند ساخت. فروپاشی ارزش‌های دموکراسی و باور به آن نه تنها موجب فروپاشی دیوار باور مردم به کلیت نظام اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دموکراسی شد، بل که با شتاب بی‌مانندی موجب تسریع زوال بیشتر برخی از مکتب‌رفتگان ما به آغوش کانون‌های نژادپرستی و انهزام بخش دیگری از صحنه ی پیکارهای دموکراسی‌خواهی و تقلیل برخی دیگر به کریریست‌های آرمان‌گریز برای توجیه زشت‌کاری‌های سیاسی شد. این زوال و تاراج ارزش‌ها و فروپاشی زندگی معنادار در دموکراسی بدون شک که می‌توانست در بستر روابط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی سرزمین ما ممکن گردد. آن فضای اجتماعی و فرهنگی را که مداخله‌ها، جنگ‌ها و تجاوزهای نظامی در سالیان اخیر آفریدند، بستری شد برای سر زدن بسیاری از نابه‌هنجاری‌های سیاسی و اجتماعی. بدون شک سیاست‌های عمیقا غلط ایالات متحده ی امریکا در آسیای غربی و به ویژه در افغانستان به زوال باورهای دموکراسی کمک کرد و دموکراسی و باور به آن را به یک کاریکاتور چندش‌آور تبدیل کرد. در بازی‌های دوران انتخابات رییس جمهور

وقت آقای کرزی به تحقق این روند، با اتخاذ سیاست‌های نادرست، نقش داشته است و من هم اگر چه هرگز بخشی از بازی‌ها نبودم و هیچ مداخله‌ای هم نداشتم، نمی‌توانم، نمی خواهم و نباید هم از پذیرفتن مسؤولیت فرار کنم.

روزی که مراسم تحلیف دکتور اشرف غنی برگزار می‌شد، بسیاری در تلاش بودند تا در قطارهای جلو بنشینند تا بتوانند چهره‌های‌شان را در تلویزیون به نمایش بگذارند. من با تسلیم مسالمت‌آمیز قدرت به حکومت وحدت ملی مخالف نبودم، اما حس ناشناسی به من می گفت که با این نمایش ما داریم فاتحه‌ی دموکراسی و قانون‌مداری را می‌خوانیم.

روزی که آقای حنیف اتمر قرار بود به عنوان جانشین بنده کارش را آغاز کند، من به دفتر سابقم رفتم، در مراسم معرفی رسمی او به حیث مشاور امنیت ملی افغانستان شرکت کردم و همان‌گونه که ایجابات همه‌ی کشورهای متمدن است، کار را به او تسلیم دادم. همین کار را قبلا در زمان تسلیمی وزارت خارجه نیز انجام داده بودم. این کار در افغانستان سالیان پسین مروج نبود. هر کس که از کار کنار زده می‌شد، طوری عمل می‌کرد که فرد جانشینش مال پدری او را غصب کرده است و به او به دیده‌ی دشمن می‌نگریست. خوش‌بختانه آقای اتمر هم پس از احراز مقامش در برابر من رفتاری بسیار دوستانه و پر از احترام را دنبال کرد. از این جهت از او سپاسگزارم.

با پایان کار حکومت رییس جمهور حامد کرزی من کاملا احساس راحتی می‌کردم. از یک طرف خوشحال بودم از این‌که کار حکومت ما به پایان رسیده بود و بار آن همه اشتباه، انحراف و افترا و تهمت از شانه‌ام به زیر افتاده بود و از جانب دیگر می‌توانستم مدتی را به نوشتن

و مطالعه بگذرانم. می‌دانستم که نوعی از فاجعه در انتظار کشور ما است، اما باورم نمی‌شد که ابعاد فاجعه تا این حد بزرگ باشد.

پس از ماموریت دولتی

روزهای نخست پس از ماموریت دولتی، گرفتار یک کشاکش درونی بودم. شادمانی ای که پس از پایان دوره‌ی پر از درد و غم به دست آمده بود، از یک‌سو و دشواری‌های گذار به دوران دیگری از زندگی از جانب دیگر، دو سوی متضاد زندگی مرا می‌ساختند. پس از پایان ماموریت با آن‌که ایجاب می‌کرد، چند روزی را برای استراحت از کابل برون شوم، در پایتخت ماندم و با آن‌که بسیار خسته و بیمار بودم، نخواستم به جایی بروم. نمی‌خواستم در این سرزمین که متن و معنای آن را پشت‌سر گویی و شخصیت کشی تشکیل می‌دهد، معاندان موضوعی داشته باشند و گمان کنند که من هم در پایان ماموریتم در جستجوی گوشه‌ی عافیتی خواهم بود. با آن‌که دانشگاه یل[1] ایالات متحده از من دعوت کرده بود تا به عنوان استاد مهمان یک سال در آن‌جا تدریس کنم، نرفتم و در کابل ماندگار شدم. پس از مدتی نخستین جایی که سفر کردم، شهر هرات بود. به کروخ، زادگاهم رفتم و دو هفته در کنار خانواده ماندم.

---

[1] Yale University

همان‌طور که در بالا اشاره کردم، مراسم سوگند رییس حکومت وحدت ملی در ۲۹ سپتامبر ۲۰۱۴ برگزار شد. پس از آن روز تقریبا یک‌روز در میان به منزل آقای کرزی می‌رفتم و جویای احوال او می‌شدم. به هیچ وجه نمی‌خواستم این گمان جان بگیرد که گویا در دوران پساحکومت در رفتار من در برابر رییس جمهور پیشین تغییری رونما گردیده است. برخاسته از خلقیات و عادت‌های حاکم بر انسان‌های شرقی و شاید هم به دلیل خلقیات پیش‌مدرن، بیشتر از پیش به رییس جمهور سابق احترام می‌گذاشتم. برخی از همکاران حامدکرزی به زودی به او پشت کردند و حتا شروع کردند که به او بد و بی‌راه بگویند. شگفتی‌انگیز بود که برخی از کسانی که در دوران حکومت‌داری کرزی در سایه‌ی او و در پناه اعتماد او به میلیون‌ها دالر ثروت بادآورده رسیده بودند، بیشتر از دیگران به او بی‌احترامی می‌کردند. در دوران زمام‌داری حامد کرزی، به ندرت اتفاق می‌افتاد از آن‌چه با باورهای من هم‌سو نبودند، انتقاد نکنم. پس از پایان حکومت در ملای عام به جز در این اواخر، میزان ۱۳۹۵، از رییس جمهور پیشین انتقاد نکردم، اما در صحبت‌های خصوصی همچنان باورهایم را با او در میان می‌گذاشتم و تفاوت‌هایم را با او بیشتر از پیش برجسته می‌ساختم. پس از دوران زمام‌داری رییس جمهور کرزی با این‌که تفاوت‌های سیاسی ما هر روز بیشتر می‌شدند، اما نخواستم این امر مورد سو استفاده ی دیگران قرار بگیرد. درست به یاد دارم که در ماه سنبله ۱۳۹۵ زمانی که رییس جمهور کرزی پس از اشتراک در یک کنفرانس از آلمان به کشور بر می‌گشت، در میدان طیاره ی دوسلدرف به او گفتم که من حتا با معیارهایی که او افراد را مورد تایید قرار می‌دهد، توافق ندارم. پیش از این موضوع یک روز در حضور دوستان و همکارانش به او گفتم که من از الف تا یای آن‌چه او در باره‌ی طالبان و تغییر

استراتژیک در افغانستان می‌گوید مخالفم و تاکید کردم که این برداشت هر روز بیشتر می‌شود و بهتر است که ما به مثابه‌ی دو برادر از لحاظ اندیشه‌ی سیاسی متفاوت هر کدام ما به راهی که انتخاب کرده‌ایم، ادامه بدهیم. به رییس جمهور کرزی گفتم که بسیار اتفاق می‌افتد که برادران با هم در مسایل اساسی سیاسی موافق نیستند، اما برادری و دوستی را پاس می‌دارند و من از او چنین انتظاری دارم.

وقتی آدم در قدرت نباشد رفتار بسیاری‌ها در برخورد با افراد از قدرت‌افتاده تغییر می‌کند؛ دروازه‌ها به روی آدم بسته می‌شوند؛ برخی از کسانی که تا دیروز به عنوان دوستان و رفیقان در کنار آدم بوده‌اند، ردشان را گم می‌کنند. در کشورهای دارای دموکراسی، سرنوشت سیاست‌مداران بعد از کنار رفتن از قدرت نیز در چارچوب قانون از تضمین‌های متناسب مادی و حقوقی برخوردار است. اما در کشور ما که هنوز بسیاری چیزها در جای‌شان ننشسته‌اند واقعیت طور دیگری است. در دوران ماموریتم افراد بسیاری دیدم که با من از روی دوستی و احترام برخورد می‌کردند، اما با پایان ماموریتم بجز تعداد اندکی از بسیاری از آن دوستان فصلی نشانی نماند. بدون شک که عکس آن نیز صادق است. کسانی را دیدم که در روزگار بی‌کاری محبت و احترام بیشتر نشان دادند. حتا از برخی‌ها که انتظار نداشتم، چنین حرمت و احترامی را شاهد بودم. دوستان و همکاران نزدیک من در وزارت امور خارجه و دفتر مشاوریت امنیت ملی سرشار از محبت بوده‌اند. نمی‌خواهم نام یکایک‌شان را بگیرم، می‌ترسم که کسی از یادم برود و دلگیر شود. واقعیت این است که تمام همکارانم در دفتر مشاوریت امنیت ملی بسیار محبت کردند. از نزدیک‌ترین همکارانم در وزارت خارجه و شورای امنیت یاد نمی‌کنم؛ چرا که از آنان طوری دیگری به جز از ادامه‌ی دوستی و محبت متصور نبود.

نخستین سفر خارجی من پس از این که دفتر را ترک کردم، به جمهوری مردم چین بود. چینی‌ها مرا برای ایراد یک سخنرانی در مورد تهدیدهای تروریستی و امنیت جهانی به کنفرانس امنیتی "شینگ‌شان" دعوت کرده بودند. در این کنفرانس بیشتر از بیست وزیر دفاع و (نیز) صدراعظم پیشین آسترالیا و نزدیک به پنج‌صد کارشناس امنیتی شرکت کرده بودند. من در جلسه‌ی عمومی یکی از سخنرانان اصلی بودم. در یکی از جلسات فرعی نیز سخنرانی کردم و در گروه کاری در باره ی تروریسم به عنوان کارشناس افغان صحبت کردم. در سخنرانی اصلی خود در جلسه ی عمومی برای نخستین بار در سالیان پسین به گونه‌ی علنی باورم را مبنی بر این که "جنگ با تروریسم" در سراسر آسیای غربی و شمال افریقا محکوم به شکست است و ما نیاز به یک بازنگری جدی در این رابطه داریم، ابراز کردم. اگر چه همراهان و مشاورانم مرا تشویق می کردند که باید جانب احتیاط را نگهدارم و همه‌ی حرف‌های دلم را نگویم؛ اما من چنین نیازی نمی‌دیدم. در سخنرانی اصلی خود گفتم که "استراتژی مبارزه با تروریسم زیر رهبری ایالات متحده در غرب آسیا، در "خاورمیانه ی بزرگ" به بن‌بست رسیده است و این استراتژی شانس پیروزی ندارد. برای نخستین بار بعد از دوازده سال در یک مجمع بزرگ بین‌المللی بدون سانسور، دیدگاه‌های خودم را می گفتم و دیگر از دسپلین حکومت و دورویی‌های دیپلوماتیک نشانی نبود. زمانی که سخنرانی من به پایان رسید، دیپلومات‌های زیادی برای تبریکی و ابراز رضایت پیش من آمدند و از من تشکر کردند. از این که بالاخره می‌توانستم آزادانه سخن بگویم، بسیار خوشحال بودم. از آن روز به بعد همه‌ساله مرا دعوت می کنند. پارسال هم یکی از سخنران‌های اصلی در این محفل بودم و با استفاده از فرصت در چند نهاد دیگر این کشور نیز به

سخنرانی پرداختم و با پالیسی‌سازان این کشور گفتگو کردم. اما امسال (۲۰۱۶) به دلیل هم‌زمانی این کنفرانس با "گفتگوهای امنیتی هرات" نتوانستم بروم، پوزش خواستم با این‌که دلم بسیار می‌خواست که بروم. چینی‌ها مهمان‌نوازترین مردم دنیا استند. هیچ مردم دیگری را تا کنون ندیده‌ام که به اندازه‌ی مردم چین مهمان‌نواز باشند. با اندوه که پذیرایی‌ها کمتر در منازل افراد صورت می‌گیرند. چینی‌ها به گونه‌ی خاص و مردم شرق آسیا به‌گونه‌ی عام، به هر دلیلی که است از مهمانان‌شان در خانه‌های‌شان پذیرایی نمی‌کنند. چنین امری موجب می‌شود تا آدم نتواند نگاهی به زندگی واقعی شهروندان چینی در خانه‌های‌شان بیندازد. گمان می‌کنم که مردم چین پررنگ‌ترین آشپزخانه‌ی دنیا را دارند. من در هیچ جای دنیا به اندازه‌ی چین غذاهای متنوع و لذیذ و صحی ندیده‌ام. اصولا در فرهنگ چینی غذا جایگاه ویژه‌ای دارد. شاید بتوان گفت که غذا در تمدن چینی همان جایگاهی را دارد که شعر در فرهنگ فارسی دری.

وقتی من برای اشتراک در گفتگوهای استراتژیک میان افغانستان و ایران که به دعوت انستیتوت مطالعات استراتیژیک افغانستان در تهران برگزار شد به ایران رفتم، با مهمان‌نوازی بسیار گرم روبه‌رو شدم. در سفرهای رسمی به ایران کمتر اتفاق می‌افتاد که خودم را راحت احساس کنم، اما در این سفر مهمان‌داران ما بسیار محبت کردند. روزی به نمایشگاه کتاب تهران رفتم؛ در این نمایشگاه ده‌ها هزار جلد کتاب را به نمایش گذاشته بودند. غرفه‌های گوناگون هزاران عنوان کتاب را به خوانندگان عرضه می‌کردند. هزاران جوان ایرانی به این نمایشگاه هجوم آورده بودند. من در هیچ جای دنیا با این تعداد انسان تشنه‌ی کتاب و پژوهش روبه‌رو نشده بودم. قبلا چند بار به نمایشگاه کتاب فرانکفورت رفته بودم؛ اما تعداد علاقمندان کتاب کمتر از

دلبستگان کتاب در تهران بود. با این تفاوت که در تهران ترجمه‌ها و کتاب‌های ادبی و دینی بسیار بودند و در فرانکفورت آثار سنگین فرزانگان علوم اجتماعی آلمانی هم به گونه‌ی متناسب حضور داشتند. در تهران جوانان در اکثریت مطلق بودند و تعداد کهن‌سالان بسیار کم بود. تعداد بانوانی که به نمایشگاه آمده بودند بیشتر از آقایان بودند. قبلا در جایی خوانده بودم که در ایران تعداد دانشجویان زن به مراتب بیشتر از مردان است و گویا مسؤولان دانشگاه‌ها تصمیم گرفته بودند تا با اتخاذ تصامیم اداری این عدم تناسب را به سود مردان متعادل بسازند. در پیش روی یک غرفه کتاب "مزرعه‌ی حیوانات" جورج اورل را در دست داشتم تا می‌خواستم از فروشنده قیمت کتاب را بپرسم، بانوی جوانی که چادر سیاهی بر سر داشت و کنارم ایستاده بود، با لهجه‌ی پر از ناز تهرانی گفت: "آقا، فضولی مرا ببخشید. متن این ترجمه نارسایی‌های دارد، اگر اجازه بدهید، این ترجمه‌ی دیگر را توصیه می‌کنم". وی همان کتاب را از میز نمایشگاه که توسط مترجم دیگری به فارسی برگردانده شد بود، برداشت و نشانم داد. کتاب را گرفتم، پول آن را پرداختم و در فکر عمیقی فرو رفتم. در سیزده سالی که از برگشتم به میهن می‌گذرد حتا یک بار را به خاطر ندارم که یک جوان و یا حتا استاد دانشگاه وطن من به من کتابی را به منظور مطالعه توصیه کرده باشد. سفیر فرزانه ی افغانستان دکتور نصیر احمد نور نیز در این گلگشت بهاران کتاب با من همراه بود. دوست جوان ایرانی که مهماندار من بود، در باره ی کتاب‌های ادبی آگاهی کافی داشت؛ این موضوع برای من قابل درک بود. چرا که در کشورهایی مانند افغانستان و ایران پرداختن به ادب و شعر بخشی از باورهای مقدس تمدنی ما است. این موضوع تنها در میان فارسی‌زبانان سرزمین‌های ما رایج نیست، بل که جایگاه شعر به همان اندازه در میان پشتوزبانان و

صاحبان زبان‌های دیگر این سرزمین‌ها بسیار بااهمیت است. حتا کسانی که در صحبت‌های روزانه و سیاسی‌شان اندکی شعر را لورده کنند، دانشمند پنداشته می‌شوند. من که عمری را در اروپا گذشتانده‌ام، کمتر دیده‌ام که شاعران تا این اندازه در باره‌ی همه‌چیز نظریه‌پردازی کنند. خوب زیبا است اگر از شاعران در باره‌ی عروض، اوزان نیمایی، شعر بی‌وزن، نثر مسجع، موسیقی شعر و زیبایی‌های ادبی و شعری شنید و خواند؛ اما حتمی نیست که همه‌ی شاعران در باره‌ی فلسفه، حقوق اساسی، حقوق مدنی و یا تیوری‌های سیاسی نیز نظریه‌پردازی کنند. شاید تعداد اندکی از شاعران سرزمین‌های ما به گونه‌ی شوقی در گوشه‌های یکی از این عرصه‌های علوم آشنایی داشته باشند؛ اما به گونه‌ی حتم اکثریت شاعران ما در مقامی نیستند که بتوانند به عنوان متخصص در این عرصه‌ها ابراز نظر کنند. من تنها در افغانستان و ایران با چنین حالت‌هایی برخوردم که شاعران در همه جا حی و حاضر اند. شاید این هم یکی از تبارزات جایگاهی باشد که شعر در تمدن ما دارد. چرا که من در هیچ‌جای دیگر دنیا تا این اندازه ندیده‌ام که عوام و مردم عادی و همه تا این اندازه شیفته‌ی شعر باشند. حتا در این روزگار عسرت ادبی نیز مردم ما بیشتر از هر هنری به شعر و ادب می‌پردازند. شعر و داستان تنها رشته‌های هنری ای اند که علی‌رغم اشاره‌هایی که برخی از سنگ‌مغزان در مخالفت با آن دارند تا کنون به گونه‌ی کلی تحریم نشده است؛ برخلاف تیاتر و سینما. این تراوش مقبول فرهنگی شاید موجب محدودیت در پرورش انسان‌های متخصص در سایر عرصه‌های علوم بشود. اگر چه برخی‌ها بر این باورند که متخصصان علوم تکنیکی و علوم طبیعی باید با ایجابات انتقادی علوم اجتماعی نیز آشنایی داشته باشند. به گونه‌ی مثال، انجنیری که دستگاه تولید انرژی اتومی می‌سازد باید بداند که پیامدهای محیط زیستی و

انسانی این آفرینش او چه می‌تواند باشد و مسایلی مانند آن. اما در کشورهای ما به گمان من تناسب گاهی وارونه می‌شود.

مهماندار ایرانی من نیز یکی از این دانشمندان ادب‌دوست بود و در این راه به ویژه زمانی که سخن از شاملو زده می‌شد تا سرحد تعصب شرقی و آسیایی واکنش نشان می‌داد. بدون شک من هم به عنوان خواننده‌ی شعر شاملو را دوست دارم و از اشعار او لذت می‌برم. اما این شاعر که کارهای بزرگی کرده است و بسیار کار کرده است، گاهی هم از مرزهای لازم فراتر رفته است. به‌گونه‌ی مثال شاملو، اشعاری از مارگوت بکل[۱]، شاعر آلمانی را ترجمه کرده است. خانم بکل در آلمان شاعر شناخته‌شده‌ای نیست. آثار او در کشور خودش، بیشتر در گوشه‌های ادبیات کمتر جدی به فروش می‌رسند. عنوان یکی از کتاب‌های خانم بیکل "به راه خودت برو"[۲] است. شاعر بزرگ زبان فارسی احمد شاملو که به زبان آلمانی آشنایی نداشته است به کمک یک آلمانی زبان این اثر را به فارسی برگردانده و عنوان آن را گذاشته است: "سکوت سرشار از ناگفته‌هاست". بدون شک دفتر خانم بیکل با ترجمه‌ی شاملو سرشار از زیبایی شده است، اما با این هم شعر خود شاعر نیست. توانایی‌های شاملو به باور من در این دفتر به اشعار ترجمه‌شده معنا و زیبایی خاصی داده است. من باور دارم که شاعر بزرگی مانند شاملو نباید دست به ترجمه ی شعر از زبانی می‌زد که به آن هیچ آشنایی ندارد. چنین روایت‌هایی در مورد برخی از ترجمه‌های دیگر این شاعر بزرگ نیز وجود دارند، اما وقتی من به این اشکال در ترجمه‌های شاملو اشاره کردم، جوان میزبان من با هزاران تلاش و تقلا

---

[۱] MargotBickel
[۲] Geh deinen Weg

در پی توجیه بود و می‌خواست مرا قانع کند که این کار شاملو درست بوده است... (روایتی است که گویته شاعر بزرگ آلمانی نیز با این که به زبان فارسی بلدیت نداشته است، در کتاب دیوان شرقی و غربی قطعاتی را از فارسی به آلمانی برگشتانده است. اما این کار نمی‌تواند توجیه‌کننده ی کار احمد شاملو باشد.) من که با چنین شوریدگی‌های دیوانه‌وار و شیفتگی‌های ایدیولوژیک به ارزش‌ها و افراد در سرزمین های ما آشنا بودم، سکوت کردم و خوشحال از داشتن آن‌همه کتاب بودم؛ کتاب‌هایی که پول آن را دکتور نور پرداخته بود، به محل کنفرانس برگشتم.

نهادهای پژوهشی، انستیتوت صلح منطقه‌ای پاکستان[۱] برای یک سخنرانی از من دعوت کرد؛ برایم مشکل بود که این دعوت را بپذیرم. انستیتوت خدماتی متحد هندی[۲] از یک هیئت غیردولتی افغان دعوت کرد و من ریاست این هیئت را بر عهده داشتم. با جمعی از تحصیل‌کردگان کشور ما به دهلی رفتیم. محل انستیتوت در حاشیه‌ی یک محله‌ی نظامیان بود. در درون ساختمان تجهیزات بی‌نهایت درویشانه بود و حتا آب را باید اول در یک سطل جمع می کردی تا بتوانی بر سر خود بریزی. یک بار دیگر فهمیدم که اصطلاح "چند طاس آب بر سر ریختن" یعنی چه. نگران بودم که اتاق‌های رهایشی ساده‌ی محل اقامت ما موجب ناخوشنودی همراهان شود؛ خوشحالم که چنین نشد. محل غذاخوری نیز دارای تجهیزات ساده بود، خدمت‌کاران هندی بسیار با ادب و از روی احترام به ما برخورد می کردند. در کنار سالون غذاخوری، یک سالون کوچک‌تر بود که

---

[۱] Regional Peace Institute RPI

[۲] United Service Institution of India USI

مهمانی شب را در آن‌جا برگزار کرده بودند. بر دیوار این سالون عکس بزرگی از مراسم امضای تسلیمی اردوی پاکستان به اردوی هند در پاکستان شرقی (بنگلادیش امروز) در سال ۱۹۷۱ آویخته بودند. یک جنرال بازنشسته ی هندی وقتی که متوجه نگاه من به آن عکس شد، با غرور زیاد در باره ی آن به من اطلاعات ارائه کرد. من قبلا این عکس را در جایی دیده بودم و با دقت به سخنان جنرال گوش دادم. به یک‌بارگی متوجه شدم که تمام اعضای هیئت افغانستان جمع شده‌اند و به سخنان این جنرال گوش می‌دهند. از خودم پرسیدم که چرا جنرالان پاکستانی به کشورشان چنین جفا می کنند که همسایه‌های‌شان به جای این‌که از دوستی با آن‌ها احساس غرور بکنند و به دستاوردهای فرهنگی و علمی آن کشور مباهات کنند، از شکست و درماندگی آن کشور لذت می‌برند.

روز اول این گفتگوها در حلقه‌های محدود میان متخصصان برگزار شد. روز دوم تعداد زیادی از افراد برجسته ی هندی آمده بودند. من دیدگاه‌هایم را با آنان در باره ی نیاز به داشتن یک همکاری دفاعی میان دو کشور مطرح کردم و همچنین بر این باورم که با سیاست‌های مداراجویانه در تعامل با کشورهای دارای سیاست‌های میلیتاریستی نمی‌توان ره به جایی برد، تاکید کردم. هندی‌ها به اندازه‌ای مهربان و با ما از سر هم‌فکری و هم‌رایی برخورد می کردند که آدم احساس می کرد در درون یک خانواده گفتگو می کند.

وزیر خارجه‌ی آلمان دوست و رفیق خوبم، فرانک والتر اشتاین مایر (فعلا رییس جمهور آن کشور) مرا به برلین دعوت کرد، به دیدار او رفتم و یک بار هم برای تماشای فوتبال مهمان او بودم. در مورد افغانستان، غرب آسیا و اوکراین گفتگو کردیم. چند نهاد آلمانی مرا

برای سخنرانی دعوت کردند و من هم رفتم و با آن‌ها صحبت کردم. با آلمان‌ها آسان‌تر می‌توانم صحبت کنم. زبان آلمانی زمانی که در مباحث سیاسی دارای سطح بالا شرکت می‌کنم و روی تیوری‌های سیاسی بحث می‌کنم، زبان اول من است. آلمان‌ها مردمان رُک و راستی اند و از نیرنگ‌بازی‌های برخی از کشورهای غربی ندارند. گاهی این رُک‌گویی آلمان‌ها برای ما مردمان خاورزمین که بسیار تعارف می‌کنیم مایه‌ی شگفتی بسیار و شاید هم سرخوردگی شود؛ اما من به دلیل اقامت طولانی با رفتارهای آلمانی‌ها خو گرفته‌ام. صراحت در کلام و ابراز نظر رُک و راست حتا در برخوردهای روزانه‌ی آلمان‌ها تبارز می‌یابند. به گونه‌ی مثال اگر شما از یک آلمانی دوست‌تان بپرسید که آیا می‌تواند در اسباب‌کشی به شما کمک کند؟ اگر او نخواسته باشد، صاف و پوست کنده می‌گوید: نه نمی‌توانم، و یا می‌گوید نه علاقه ندارم، و کلک قضیه را می‌کند و گیرنده‌ی این جواب هم آزرده نمی‌شود. در حالی که شما از یک افغان اگر چنین چیزی بپرسید، به ده‌ها حیله و دروغ متوسل می‌شود. مثلا امکان دارد بگوید: شما نمی‌دانید که من چقدر علاقه داشتم که به شما کمک کنم اما به خدا و پیغمبر خدا که کاکای من دیروز درگذشته است و ما در مسجد غلام‌علی‌خان فاتحه داریم و من باید از ساعت شش صبح آن‌جا باشم، قاریان را هم بیاورم و این عزاداری تا دیر وقت ادامه پیدا می‌کند، شامگاه هم من باید شخصا کاکایم را که از هرات می‌رسد از میدان بگیرم و... او هی می‌گوید و توجیه می‌کند و توجیه می‌کند و نیروی شما ته می‌کشد و هزاران لعنت را بر خودتان می‌فرستید که چرا موجب این‌همه دروغ شده‌اید. به یاد دارم که خانم آلمانی یکی از دوستان ایرانی من در آخن آلمان موترشان را به توصیه‌ی همسرش برای ترمیم‌کاری به کارگاه یک تعمیرکار ایرانی برده بود. وقتی که

ترمیم‌کاری موتر به پایان رسیده بود، خانم می‌خواسته پول مصارف و دستمزد را بپردازد، تعمیرکار ایرانی با اصرار می‌گوید: "خانم قابل شما را ندارد. محمودآقا دوست این‌جانب است..." در ایران رسم بر این است وقتی که شما از یک مغازه کالایی را می‌خرید مدت‌ها باید چانه بزنید و بالاخره وقتی روی قیمت توافق کردید، فروشنده با اصرار می‌گوید که "قابل شما را ندارد". بدون شک این واکنش فروشنده، حرکتی غیرلازم و ریاکارانه است. اما در بده و بستان‌های میان‌فرهنگی شما وقتی به تکرار به یک آلمانی بگویید که "نه قابل شما را ندارد" او این حرف شما را جدی می‌گیرد. چنان‌چه خانم همان دوست ایرانی من تعارفات ترمیم‌کار ایرانی را جدی گرفته بود و بدون پرداخت پول رفته بود. البته بعدها شوهرش به او یادآوری کرده بود که چنین برخوردهایی در ایران بخشی از رفتار روزمره است و او نباید جدی می‌گرفت و خودش رفته بود و پول را پرداخته بود. در گفتگو با آلمان‌ها چنین نیست. آدم مستقیما می‌رود و به موضوع می‌پردازد و پاسخ هم یا مثبت است و یا منفی. یادم می‌آید روزی که نخستین کار علمی‌ام را در جامعه‌شناسی سیاسی در باره‌ی "اتحاد شوروی سوسیالیستی به مثابه‌ی جامعه‌ی طبقاتی" نوشته بودم، استاد مرا به دفترش فراخواند و گفت: "من می‌دانم که در فرهنگ شما پرداخت‌های ادبی حتا در آثار علمی جایگاه دارد، اما در دانش آلمانی چنین نیست. بهتر است شما احساسات و عواطف خودتان را برای خودتان نگهدارید و بدون ادبیات‌پردازی‌های زمان‌گیر، بسیار مشخص به موضوع بپردازید و با یک زبانی بنویسید که مخصوص رشته‌ی تحصیلی شما است". وظیفه ی من در آن پژوهش این بود تا با استفاده از کتاب‌ها، در یک "پژوهش کتابخانه‌ای" نشان بدهم که اتحاد شوروی خلاف تبلیغات رسمی، یک کشور طبقاتی است. اما من دقیقا

مقدمه را چنین آغاز کرده بودم: "در پگاه سرد اکتوبر ۱۹۱۷ توپ‌خانه ی ملوانان و کارگران سنت پترزبورگ طلوع فصل نوینی را در پیکارهای انسان ستم‌دیده مژده می داد و مردان و زنان دلیری از زحمت‌کشان بر باروی استبداد تزاری هجوم بردند و الخ...". استاد به من گفت "چنین چیزهای به درد من نمی‌خورند. بهتر است بنویسید که در اکتوبر ۱۹۱۷ در روسیه ی تزاری انقلاب شد. این به این معنا نیست که باید ساده و عامیانه بنویسید، بل که شما باید از زبان خاص جامعه‌شناسی استفاده کنید. از زبان علمی کار بگیرید نه شعر..." از آن روز به بعد هر باری که آلمانی می‌نویسم و یا سخن می گویم از اضافه‌گویی‌های وقت‌کُش اجتناب می کنم. یکی دیگر از مزیت‌های گفتگو در محیط‌های آلمانی، به خصوص اگر مخاطبان دانشگاهیان باشند، در این است که آلمان‌ها به حد لازم اطلاعات عمومی دارند و بر موضوعات مطروحه وارد اند، برای شنیدن سخنانی که مورد نیاز آنان نباشد، حاضر نمی‌شوند. حتا سطح دانش و اطلاعات مردم عادی این کشور به گونه‌ی غیرقابل مقایسه از امریکاییان بالاتر است. به همین دلیل هم است که آلمانی‌های دانشگاهی به همان‌گونه که در نگارش آثار علمی از ادبیات‌پردازی شاعرانه اجتناب می کنند، آثاری را که به زبان "علمی عامیانه"[1] نوشته شده باشد، زیاد جدی نمی گیرند. در نهایت من روی موضوعات علمی جدی با آلمان‌ها راحت‌تر صحبت می کنم و زبان رشته‌ی تحصیلی‌ام را به کار می‌برم. شاید یکی از مصیبت‌های فارسی‌نویسی من هم همین تأثیرات آلمانی باشد. بسیاری به من می گویند که باید طوری بنویسم که مردم بدانند. آنان نمی‌دانند که من نمی‌توانم طور دیگری بنویسم، من عادت کرده‌ام که چنین

---

[1] Populärwissenschaft

بنویسم، اگر چه حتا امروز هم گاهی دلبستگی به زبان شاعرانه دارم و در فارسی بیشتر این گونه می‌نویسم.

از انگلستان چتم هاوس[۱] از من برای سخنرانی دعوت کرد. رفتم و قرار بر این بود تا با خانم حنا ربانی وزیر خارجه‌ی پیشین پاکستان در یک بحث شرکت کنم. نفر سوم در بحث آقای سایمون گاس، دیپلومات انگلیسی بود که در متن این کتاب به او اشاره کرده‌ام. پیش از شروع جلسه به من گفته شد که این گفتگو از طریق کانال مخصوص این انستیتوت پخش می‌شود. در آغاز رییس جمهور حامد کرزی به سخنرانی پرداخت و تالار را ترک گفت. تعداد زیادی از دیپلومات‌های خارجی، خبرنگاران و همچنین شهروندان افغانستان به محل کنفرانس آمده بودند. جلسه را یکی از خبرنگاران نامدار بی‌بی‌سی گردانندگی می‌کرد. برای ما روی ستیژ چوکی‌های بلند گذاشته بودند، طوری که وقتی در چوکی جا به جا می‌شدی امکان این که پایت را بر زمین بگذاری، نبود. راست بگویم برای من بسیار اذیت کننده بود. خانم ربانی که زن تند زبانی بود، نمی‌دانم چرا این بار در ابراز نظراتش خویشتن‌داری نشان داد. من با احترام کامل دیدگاه‌هایم را مطرح کردم. پس از پایان کنفرانس، آقای امیری کاردار سفارت افغانستان که در انستیتوت دیپلوماتیک وزارت خارجه شاگرد من بود و حالا در لندن در پهلوی مشغله‌های دیپلوماتیک مشغول نوشتن رساله‌ی دکتورایش است مرا به میدان هوایی لندن برد و از آن‌جا به دوسلدرف آلمان پرواز کردم.

در این سال‌ها در کنفرانس‌های بسیاری شرکت کرده‌ام و در جاهای گونه‌گون سخنرانی کرده‌ام. کشوری که تا به حال همه‌ساله برای

---

[۱] Chatham House

استراحت رفته‌ام، ترکیه است. در این کشور دوستان زیادی دارم؛ اما امسال نرفتم. دلم نشد در پی این‌همه نارسایی و درد به کنار آن آب‌هایی بروم که جان ده‌ها و شاید صدها انسان آواره را گرفته است. رفقایم پیهم تیلفون می‌کنند و چشم به راه استند.

بسیاری از همکارانم از این که اشتغال معینی ندارند در عذاب اند. برخی‌ها هم اپوزسیونی شده‌اند، به امید آن‌که از این راه به مقامی دست یابند؛ اما من از روی پرنسیپ با حکومت کنونی مخالفم و این مخالفتم را نیز در چارچوب قانون ابراز می‌کنم. روزگار پسین برای من از دورانی که عضو حکومت بوده‌ام خوشایندتر است. در آغاز چند مشکل کوچک بودند که آن‌ها را نیز حل کرده‌ام. به‌گونه‌ی مثال در دورانی که عضو حکومت بودم، به دلیل موقعیت سیاسی ای که داشتم همیشه کارمندان تشریفات با من همراه می‌بودند و برنامه‌هایم را تنظیم می‌کردند. در بازنشستگی ناگزیر بودم همه‌ی برنامه‌هایم را خودم تدوین کنم. بیشتر از هر جایی در میدان‌های طیاره و ایستگاه‌های قطار با مشکل روبه‌رو می‌شدم. گاهی در پیدا کردن محل پرواز و تعیین دقیق ساعت‌های آن دچار سراسیمگی می‌شدم. در آغاز حتا در خرید تکت مشکلات داشتم، اما به زودی بر همه‌ی مشکلات فایق آمدم و راه خودم را پیدا کردم.

اوایل بهار سال ۱۳۹۵ به کروخ رفتم و تصمیم داشتم برای مدت طولانیی بمانم. آدم که به سن وسال من می‌رسد بخواهد یا نخواهد از خود راجع به روزهای فرجامین زندگی‌اش می‌پرسد. حتا اگر باورکردنش دشوار هم باشد، هر زندگی ای به پایان می‌رسد. من گمان می‌کنم که زندگی من سراسر از تلاش و پیکار برای تحقق آرمان‌هایم بوده است. در این راه کارهای خوب و خراب زیادی داشته‌ام و امروز

زمان آن فرا رسیده است تا اندکی از شتاب بی‌معنا در زندگی خود بکاهم. این امر به معنای تسلیم زندگی‌شدن و تن به بی‌کارگی و عطالت دادن نیست؛ اما اگر آدم سالیان زیادی در سیر و سفر و در حرکت بوده باشد گاهی در حسرت دم گرفتن می‌ماند. مکانی را که آدم در آن دم می‌گیرد باید انتخاب کند و لو این‌که این مکان رباط کهنه و ویرانی باشد. کروخ زادگاه من، برای من چنین جایی است. از زمین کروخ همه‌چیز شروع شد، کروخ آغازگاه زیبایی بود و ایستگاه و پایان‌گاه زیبایی هم است. از زادگاه که به کابل برگشتم "از پنجره‌ی خانه‌ی پدری" را نوشتم و در این‌جا این حکایت روزگار از دست‌رفته و نوستالژی محافظه‌کارانه را بازنویسی می‌کنم.

از پنجره‌ی خانه‌ی پدری

کابل، دهم ثور ۱۳۹۵

«از بهار و باغ مردم گرد و خاک خانه بهتر
از قفس‌های طلایی کلبه‌ی ویرانه بهتر»
امیر جان صبوری

نوروز دوستان بسیاری از هرات تیلفون کردند و خواستند تا آغاز بهار را در آن شهر بگذرانم. آخرین باری که هرات رفته بودم، اواخر سنبله ی پارسال بود. به دلیل گرفتاری‌ها، بیشتر از دو روز نتوانستم در کروخ، زادگاهم، که از توابع هرات است، بمانم. آتش دیدار کروخ از روزی که برای تحصیل در سال ۱۳۵۳ به کابل آمدم و برای ادامه ی تحصیل یک سال بعد به ترکیه رفتم و پس از آن غربت و آوارگی آغاز شد، لهیب سوزانی است که همواره بر دل من زبانه می کشد. از روزی که پس از سقوط طالبان به کشور برگشتم، هرگز فرصت آن را که بیشتر از یک هفته در هرات و کروخ سپری نمایم، نیافته‌ام. سال پیش تصمیم گرفتم که بهار امسال را به هرات بروم و برای مدت طولانی بمانم.

روز جمعه چارم حمل ۱۳۹۵ عازم هرات شدم. وقتی که طیاره بر فراز هریرود فرود می‌آمد، حسرت رسیدن به خانه ی پدری، بازگشت به روزگار نیک‌بختی کودکی و نوجوانی بیش از هر زمانی بی‌تابم ساخته بودند. شامگاه زیبایی بود.

در ادب و شعر فارسی و در کلام هراتیان شامگاهان هرات را جایگاه ویژه‌ای است. سخن‌پردازان فارسی دری، عاشقان و شیفتگان هریوای کهن، جهان‌گردان ادب‌پرور خراسان‌زمین در وصف شامگاه این کهن‌شهر سرزمین ما سخن‌های فراوان گفته‌اند. هراتیان گاهی تا مرز جنون دل‌بسته ی این دیار اند. نمی‌دانم چه درد و غمی در تاریخ این سرزمین نهفته است که در آن ملانکولی[1]، شیفتگی و عصیان در هم می‌آمیزند و تا استخوان آدم‌ها نفوذ می‌کنند. گاهی این دل‌بستگی بی‌حد و حصر به شهر و سرزمین، موجب کژفهمی می‌شود و کسی که در بافت‌گاه فرهنگی و در آغوش سنت‌ها و ویژه‌گی گویشی و تاریخ پربار آن بزرگ نشده است، به مشکل می‌تواند به کنه‌چرایی‌های این شیفتگی که گاهی بار عاطفی آن موجب می‌شود که از مرزهای عقلانی نیز عبور کند، پی ببرد. آن شامگاه در اندرون من پیرانه‌سر نیز دردی، اندوهی و غمی در غوغا بود. دم دم نماز شام وقتی طیاره برای فرود آمدن به چرخ‌زدن شروع کرد، زیر پایم هریرود پیر را می‌دیدم که بی‌تاب، به سان گیسوان نقره‌ای مادر، از شانه‌های مام بزرگ کهن‌سال، هرات درآویخته است. نمی‌دانم به چه تعداد از جوانان هراتی ترانه‌ی نقیب آروین بادغیسی "زیبایی داره شام هرات جان" را و یا سرود دردمندانه‌ی بزرگ موسیقی خراسانی امیرجان صبوری را

---

[1] Melancholy

"دلم میشه که برگردم به هرات" را ترنم می‌کنند، اما سروده‌هایی از این دست را با هر دل‌تنگی‌ای می‌شود زمزمه کرد.

در میدان طیاره خواهرم، برادرانم، اعضای خانواده‌ام، دوستانی که از بیداد سالیان اخیر جان بدر برده بودند و جمعی از مسؤولان امنیتی آمده بودند. وقتی از طیاره فرود آمدم از دشت‌ساران اطراف میدان طیاره نسیم شامگاهی، رایحه‌ی دل‌انگیز بهار را با خود می‌آورد. در کودکی با پدرم بسیار به این دشت‌ساران رفته بودم. هنوز هم تصویرهای مبهمی از خانه‌های پلاس طاهریان زیر رود را که امروز همه‌شان دِهنشین شده‌اند و فرزندان بسیاری از آنان به تحصیل پرداخته‌اند، در ذهن خود دارم. عطر بهاری در سرزمین ما آدم را تا مرز جنون می‌کشاند و دل‌بسته‌ی این دیار می‌کند. آخرین باری که با چنین خاطره‌ای روبه‌رو شدم بهار ۲۰۰۸ بود. از تاجیکستان با موتر به کابل می‌آمدم. نارسیده به کندز، دشت‌ساران شمال کشور ما پرنیانی از سبزینه‌ی بهشتی را بر رخ کشیده بودند. کوچی‌های ما در دشت و دمن خیمه برافراشته بودند. وکلای کندزی، با والی و بزرگان کوچیان پشتون فراز تپه‌ای از من با کباب و مهمان‌نوازی بی‌نظیری پذیرایی کردند. من که خود کودکی‌ام را در نیمه کوچی‌گری گذشتانده‌ام، دل‌بسته و شیفته‌ی این زندگی و صفا و صمیمیت این مردم استم. آن روز هم تا که چشم کار می‌کرد دنیای خدا سبز بود، تا بی‌کرانه، تا بی‌نهایت و عطر گل‌های بهاری تا ژرفای جان آدم رسوخ می‌کرد.

من از رسیدن به خانه سرشار از خوشی بودم. روزی در یک سخنرانی گفته بودم که هرات زادگاه من و افغانستان میهن من است و زادگاه من، اگر چه به صورت باورنکردنی زیباست، در آغوش میهن معنا و مفهوم می‌یابد. در این شامگاه، در نهان‌خانه ی روان و یادم تاریخ خون

و آتش این سرزمین زنده می‌شد. وقتی سپاهیان مغول و تاتار، تمدنی و فرهنگی را با خاک یک‌سان می کردند به چه می‌اندیشیدند؟ یادم آمد که سالیان پیشین روزی در شهر فرانکفورت آلمان وقتی از صاحب یک رستورانت شرقی پرسیدم که شما از کجا هستید؟ در پاسخ من گفت: "من خراسانی هستم". از گویش او پیدا بود که از شمال افغانستان است. آن روزها، روزهای پیش‌روی طالبان در شمال کشور ما بود و دعواهای نژادی و زبانی در میان مهاجران افغان سر بالا کرده بودند و کم‌سودان نژادگرا نیز به آن ها دامن می‌زدند. خرده‌باسوادان افغان که در هجوم هویت‌های دموکراتیک و کثرت گرا و رهایی‌بخش، هویت‌های کوچک خود را در خطر می‌دیدند، به آغوش هویت‌های کوچک تباری پناه برده بودند. نمی‌دانم که چرا از پاسخ این هم‌وطنم زیاد راحت نبودم. وقتی او از من پرسید که "شما از کجایید؟" گفتم از افغانستان زخمی و خونین می‌آیم و اگر بخواهید شهر زادگاهم را بدانید از پایتخت و از "گوهر" خراسان زمینم. منظور من از گوهر خراسان زمین اشاره به این شعر معروف بود:

گر کسی پرسد ز تو کز شهرها خوش‌تر کدام
ار جواب راست خواهی گفتن او را گو: هری
این جهان را همچو دریا دان خراسان را صدف
در میان این صدف شهر هری چون گوهری

تذکره‌نگاران از ویرانی‌های پیهم هرات بسیار نوشته‌اند. هر فاتحی از سکندر مقدونی تا تیمور گرگانی و ازبیکان شیبانی و تجاوزگرانی مانند ترکان قاجاری یا این شهر را ویران کرده‌اند و یا این که چشم بد به آن دوخته‌اند. آخرین بار کمونیستان شوروی و طالبان پنجابی بر این

شهر هجوم آوردند و اما این ققنوس هر بار سر از خاکستر ویرانی بلند کرده است.

بیشتر جوانان هراتی تا مرزهای از خودرفتگی دل‌بسته دیارشان استند. یکی از این شیفتگان و دل‌بستگان امروزین هرات جوان بازرگانی است بنام عبدالله فیض. گرچه وی در کابل زندگی می‌کند و به اقتضای ایجابات کاری‌اش میان قاره‌ها همیشه در رفت و آمد است، سخن او از هرات و درباره ی هرات آغشته با عاطفه‌ی رازآلود سرشار از مهر و محبت بی‌پایان است. من با شوخی همیشه به او می‌گویم که شما در جوانی بزرگ هراتیان مقیم پایتخت ما استید. جنرال ظاهر عظیمی به من گفت که خبرنگاری از وی پرسیده بود که "اگر در هرات به دنیا نمی‌آمدید، دوست داشتید در کجای دنیا تولد شوید؟" وی گفته بود: "دوست داشتم که تولد نمی‌شدم". بسیار اندیشیده‌ام که آن راز مکنون در این عشق افراطی هراتیان نسبت به زادگاه‌شان از کجا ناشی می‌شود؟ در ستم‌های بی‌پایان تاریخی، در تاراج‌های فرهنگی سال‌های پسین؟ در گویش نرم و آرام هروی با آن‌همه اغلاط فراوان ادبی و یا در موجودیت بناها و ساختمان‌های بی‌شمار تاریخی که همه در حال ویرانی اند؟ این شوریدگی گاهی به مرزهایی می‌رسد که هراتیان گمان می‌کنند از مردمان دیگر متفاوت‌استند و مربوط به هرات و منطقه‌ی هرات بودن به آن‌ها یک هویت استوار و یک‌پارچه می‌دهد. این هم نوعی از منطقه‌گرایی ایدیولوژیک است که در فعل و انفعالات سیاسی زیاد کارآیی ندارد. به باور من ستمگران هراتی به همان اندازه بد اند که ستمگران هر جای دیگر و عدالت‌خواهان هراتی به همان اندازه خوب اند که عدالت‌خواهان همه‌جای دنیا.

بدون شک هر انسانی نسبت به زادگاهش عشق می‌ورزد؛ به ویژه اگر زادگاهش مانند هرات دارای تاریخ و تمدنی باشد که مایه ی مباهات است، اما این عشق را نباید ایدیولوژیک ساخت و آن را به برنامه ی سیاسی ارتقا داد. تا جایی که مربوط به من می‌شود، عشق من به زادگاهم، بخشی از دل‌بستگی من به کلیت افغانستان است و این عشق در آغوش این کلیت بزرگ و حتا بزرگ‌تر از آن –گستره ی جهان– معنادار می‌شود. این عشق برای راندن دیگران از مشارکت برابر در ساختارهای قدرت و جهاد فرهنگی علیه‌شان نیست. این عشق، عشق ویران‌گری است؛ بی‌مهری و نامردمی را ویران می کند و در پی تقسیم برابر دوستی‌ها میان همه ی انسان‌ها است، در تلاش تقسیم عدالت و شور آفریدن جهانی بهتر برای انسان است.

تا این‌جا خواستم اشاره‌هایی به شیفتگی باشندگان هرات به زادگاه‌شان و همچنین تناقضات و اشکال های این شوریدگی داشته باشم و حالا بر می گردم به سفرم به هرات. در راه شهر از پل پشتون گذشتیم. هوا گرگ و میش بود، اما زیبایی بی‌نظیر و شاعرانه ی شام هرات هنگام گذشتن از فراز این پل انسان را مسحور و افسون‌زده می کرد. نمی‌دانم که چرا به یاد این شعر سلیمان لایق که آن را گویا فراز همین رودخانه سروده است، افتادم :

هر بو که باد آورد از دشت سوی من
از بته یا ز خار
از سبزه یا ز گل
فریاد حسرتیست که آید به سوی من
رنج نگفته‌ای که کند جستجوی من
آه فرامشیست که خیزد به سوی من

□

از روزگار قدرت اسکندر کبیر
از عهدهای دور
تا روزگار ما
این شهر باستانی و این مرز زورگیر
این وادی بهشتی و این خطهی شهیر
زیر غریو سم ستوران شدست پیر

□

هر سرکشی که دست بدین مرز یافته
آنگه به کام خویش
در سایهی هوس
سوزیده عالمی و یکی شهر ساخته
او کام نا گرفته برو خصم تاخته
سرها به باد رفته و کاشانه باخته

□

هر فاتحی که آمده گویی که طفل خام
در لحظهی فراغ
در راه کاروان
بگذاشته ز ریگ بیابان بنای بام
باد زمانه آمده برکندهاش تمام
نی سقف خانه مانده بجای و نه نقش گام

□

لیکن هنوز مردمک شهرها هرات
استاده جابجا
آرام و استوار
یعنی نگشته محو ز غارتگر زمان

از جا نرفته از ستم و قهر فاتحان
دارد هنوز مردم آگاه و قهرمان

در این‌جا بخش‌هایی از شعر را آوردم چرا که بخش‌های دیگر آن برای من و بسیاری از مردم افغانستان خاطره‌های خوشی را تداعی نمی‌کنند. نخستین باری که این شعر را خواندم صنف یازدهم مکتب بودم و آخرین باری که آن را خوانده بودم، در ترکیه دانشجو بودم؛ شامگاه بیست و چهارم حوت ۱۳۵۸ که طیاره‌های حزب دموکراتیک خلق و رفقای حزبی شاعر، هرات را بمباران می‌کردند.

از پل پشتون که گذشتیم در طرف چپ سرک پارک ظاهرشاهی را دیدم، نمی‌دانم که این پارک حالا چه نام دارد؟ عدم تداوم تاریخی در نام‌ها و جاها سنت ملت‌هایی است که زیاد به ریشه‌های تاریخی و استواری تاریخی خود نمی‌اندیشند. آخرین دیدار من از این پارک در سال ۱۳۵۲ همراه با عبدالاله رستاخیز و لطیف الیم بود. من در آن سال، صنف دوازدهم بودم. چه روزگار خوشی همراه با همه‌ی نشاط‌های مردم سرزمین ما برباد رفت.

آن شب را در هرات در خانه‌ای که سالیان پیش - به دلیل این که در کروخ لیسه نبود و باید برای ادامه‌ی تحصیل به شهر هرات می‌آمدم- پدرم برای من خریده بود، گذشتاندم. در سالیان اخیر مادرم نیز به دلیل بیماری از کروخ به شهر آمده بود. بانوی کوچی را پیری و بیماری زمین‌گیر کرده بود. او که روزگاری قلعه‌ی بزرگ پدری برایش تنگی می‌کرد و بهاران با گله‌های گوسپندان با کوچ و بار به کوهستان‌های کروخ می‌رفت، تسلیم سرنوشت شده بود. دِه‌نشینی و شهرنشینی برای او بسیار عذاب‌آور بودند. در سالیان اخیر هر باری که به دیدارش می‌رفتم، به من از روزگار کوچی‌گری می‌گفت و از هوای خفقان‌آور

خانه‌های شهری دل پری داشت. این بار دوم بود که به این خانه می‌رفتم و اما مادر برای همیشه رفته بود.

یکی از مشکلات خانواده‌های بزرگ این است که بیش از اندازه، آدم با مصیبت و عزا و غم گرفتار است. بعد از چند دقیقه‌ای توقف در خانه به سوی منزل پسر کاکایم برای فاتحه رفتم. او نخستین فردی از خانواده‌ی ما بود که فاکولته خوانده بود و بر این مبنا به نحوی آوانگارد و پیشکسوت مکتب‌رفتگان طاهری تلقی می‌شد. بار آخری که در ماه سنبله ی پارسال او را دیدم، بیماری او را از پای افکنده بود. هر دوی ما می‌دانستیم که این دیدار آخر است. تا خانه‌ی او پیاده رفتم. مغازه‌های مسیر راه باز بودند، فروشنده‌ها که متوجه می‌شدند، به رسم هراتیان دستان را بر سینه می‌گرفتند و احوال‌پرسی می‌کردند، چقدر با این گویش ویژه آشنا بودم. برخی دعوت به چای می‌کردند، جوانی کارت تبلیغاتی شرکت ساختمانی‌اش را به من داد و با غرور گفت ما تنها شرکتی هستیم که با تکنالوژی ویژه کار می‌کنیم؛ اما بازارها راکد استند و کسی خانه و منزلی نمی‌سازد، مردم هی آواره می‌شوند... آخر همه‌ی باریکی‌های این گویش را می‌دانستم، حتا می‌توانستم از تاکید بر هجاها حدس بزنم که گوینده در کجای این شهر بزرگ شده است و یا از کدام ولسوالی آمده است. در هرات حتا میان گویش‌های مردم داخل شهر نیز تفاوت‌هایی وجود دارد. گویش‌های اطراف ولایت هرات بسیار متفاوت استند. وقتی با افرادی صاحب گویش‌هایی تا این حد متفاوت در یک ولایت افغانستان مواجه می‌شوی، ناخودآگاه از خود می‌پرسی که صاحبان فرمان‌های تحریم و ممنوع‌سازی واژگان وقتی به دلیل اندک تفاوت‌های گویشی زبان فارسی دری را به دو زبان فارسی و دری تقسیم می‌کنند، با این گویش‌های بسیار در یک ولایت افغانستان چه خواهند کرد؟

در همه‌جای دنیا، حتا در کشورهای پیشرفته ی صنعتی نیز، برخی از صاحبان فرهنگ‌های حاشیه‌ای، مانند ساکنان آلونک‌ها، رانندگان تاکسی‌ها، کاکه‌ها و دیگران مصطلحات خاص خود را دارند. به جوانان سرکش روزگار جوانی ما کاکه می گفتند. کاکه‌ها رفتار خاص و تاکیدهای ویژه‌ی خود بر کلمات و مصطلحات را داشتند؛ کج کج راه می‌رفتند و طرز سلام کردن ویژه‌ای داشتند. پیراهن تنبان‌های بزرگ و گشاد می‌پوشیدند، گادی‌سواری در شامگاهان و دوزنگه کردن‌ها که در آن صورت باید پول بیشتری به گادیوان می‌پرداختند و همچنین پیاده شدن از گادی ای که هنوز با سرعت در حرکت بود، از ایجابات کاکه گی تلقی می‌شد. جوانان امروزی هراتی نیز مانند هر جای دیگر برخی از واژگان خود را دارند. یکی از واژگان مروج میان جوانان امروزی هراتی، واژه "تایید است" به معنای خوب است، عالی است، پسندیده است، است. این‌هم از نوآوری‌های جوانان هراتی است. برخی از جوانان امروز هراتی به بیماری زوربازوری مبتلا شده‌اند. به چنین جوانانی که دارای بدفرهنگی خاص خود استند در هرات قروتک می گویند. در جامعه‌شناسی چنین تبارزاتی را بخشی از فرهنگ جانبی[1] تلقی می کنند. چنین فرهنگ‌های جانبی می‌توانند، تبارزات منفی و یا مثبت داشته باشند، اما فرهنگ قروتکی در هرات بسیار مذموم و ناپسند است.

---

[1] Subculture

کروخ سبز و شاداب، تفرج‌گاه هراتیان

فردای آن روز، صبح زود روانه‌ی کروخ شدم. با این‌که جاده‌ی اسفالت‌شده برخی از نشانه‌های سرک قدیمی کروخ- هرات را برچیده است، اما هنوز هم تپه‌ها، شیله‌ها و رودبارهای میان راه را می‌شناسم. رودخانه‌ی کروخ که از آن بالابالاها سرچشمه می‌گیرد، سیاه‌آب، سیرآب و روستاهای کنار راه را یکی یکی به یاد دارم. شاید بهتر باشد که بگویم، گمان می‌کنم که به یاد دارم. برای این‌که روزگاری که من نوجوان بودم و بعد از این‌که دوران لیسه را در هرات آغاز کردم، فقط آخرهای هفته به کروخ می‌آمدم و بعدها هم که به تحصیل رفتم و سالیان درازی هم در غربت بودم. از آن زمان تا کنون سیمای روستاها بسیار تغییر کرده است. جای ساختمان‌های زیبای گِلی را بناهای زشت و زمخت سمنتی گرفته‌اند. ما جهان سومی‌ها جنون تقلید داریم و از آموزه‌های دیگران یاد نمی‌گیریم. از خودم می‌پرسم، آیا کسی در این سرزمین هست که در باره‌ی عزیمت اروپاییان از ساختمان‌های سمنتی و روی آوردن آنان به معماری سنتی و قابل انطباق با محیط زیست، چیزی شنیده باشد. یادم آمد که در جلسه‌های کابینه وقتی من از خطرات ساختمان‌های بلند سمنتی و غیرصحی بودن آن‌ها انتقاد می‌کردم، وزرای کابینه‌ی افغانستان و حتا از امریکا و کانادا

برگشتگان آن ها دیدگاه‌های مرا به سخره می‌گرفتند. دلم به این بیچارگان که در آن کشورها عمری را به پیتزافروشی و در بهترین حالت به آموزش نوعی از نولیبرالیسم گذشتانده بودند و بر مباحث محیط زیستی وارد نبودند، می‌سوخت. گاهی بر جهالت هم باید ترحم کرد.

کنار شاهراه هرات- بادغیس (شاهراه شیخ‌الاسلام کروخی)، نوثروتمندان هراتی بناهای بدقواره‌ی سمنتی را با شیشه‌های رنگی بنا نهاده‌اند. این خانه‌ها در واقعیت نوعی از ییلاق و خانه‌های تابستانی و آخر هفته تلقی می‌شوند. در مسیر راه کروخ- هرات بنای چند مکتب بنیاد گذاشته شده است. وقتی من به مکتب ابتداییه می‌رفتم، در تمام این ولسوالی دو مکتب ابتداییه و دو مکتب دهاتی (سه صنفه وجود داشتند.) یکی از این مکاتب سه‌صنفه برای دختران بود، اما امروز در کروخ نزده لیسه‌ی پسرانه و دخترانه، یک مدرسه و یک لیسه‌ی مسلکی وجود دارد. تعداد مکاتب ابتداییه را به یاد ندارم؛ اما ولسوال کروخ برایم گفت که در این ولسوالی، ۲۷۶۰۰ دانش‌آموز به مکتب می‌روند، که از آن جمله بیشتر از ۱۳۵۰۰ تن آن ها دختر استند. وقتی این ارقام را شنیدم با خود فکر کردم که آیا می‌شود موجودیت این تعداد دانش‌آموز را به مثابه‌ی نوعی از تغییر و "تحول اجتماعی" و نفوذ مدرنیته در روستاهای افغانستان تلقی کرد؟

در جامعه‌شناسی سیاسی "تحول اجتماعی" عبارت است از مجموعه‌ای از دگرگونی‌های اجتماعی در ساختارهای طبقاتی و روابط اجتماعی. به گونه‌ی مثال گذار از جامعه‌ای که در آن پایگاه اجتماعی بر اساس نژاد و اصل و ریشه معنا می‌یابد به جامعه‌ای که در آن طبقات اجتماعی متبلور می‌شوند، فردیت تبارز می‌کند و جامعه به سوی نوعی از کثرت

ساختاری و روابط برخاسته از آن سیر می‌کند. به سخن دیگر فرایندهایی که موجب تغییر در شیوه ی زندگی، آموزش و پرورش، شیوه‌های تولید و مصرف و ابزار تولیدی بشوند و این پدیده‌ها اگر جانشین ساختارها و روابط برخاسته از نهادهای سنتی شوند، با نوعی از "تحول اجتماعی"[1] روبه رو استیم. این تحول اجتماعی در بخش‌هایی از افغانستان امروز، مانند هرات سریع است. سرعت این دگرگونی در عین زمانی که امیدوارکننده است، می‌تواند موجب برانگیخته‌شدن واکنش‌هایی نیز بشود. واکنش‌هایی که حاملان آن‌ها دارای مطلوب معطوف به گذشته استند. همه‌ی کشورهایی که دستخوش تحولات سریع اجتماعی می‌شوند از این کشاکش، یعنی آن‌چه زاده شده است و باید جانشین آن‌چه میرنده است بشود، به درجات گوناگون در عذاب اند. چنین تنشی در کشورهای اسلامی غرب آسیا و جنوب آسیا بسیار خونین و بی‌رحم است. پارادوکس قضیه در این است که در موارد زیادی، آنانی که خود مولود تحول‌های اجتماعی از این دست‌استند، مانند انجینیران، دکتوران و مانند آنان بیرق عصیان را علیه چنین تغییراتی بر می‌افرازند.

در مرکز کروخ توقف کردیم، سری به آرامگاه جناب میرزا عبدالحق‌خان دوست بزرگوارم که پارسال در ۹۴ سالگی در گذشت، زدم. پس از آن از زیارت صوفی آزاده و آزادی‌خواه کروخی حضرت شیخ‌الاسلام دیدن کردم. این پیر آزاده با مریدان در برابر تجاوزگران قاجاری ایستاد و از هرات به مثابه ی بخشی از افغانستان ما دفاع کرد و در این راه جانش را با بسیاری از مریدان از دست داد. (۱۲۷۳ قمری) به همت او، مریدان و پیروانش و مردم هرات

---

[1] Social Change

محاصره‌ی هرات شکست و افغانستان پایدار و یک‌پارچه ماند. خلاف ادعای تاریخ‌نگاری استعماری و تاریخ‌نگاران استعمارزده، مداخله‌ی انگلیس‌ها و حمله‌ی آنان به بنادر ایرانی در غرب آن کشور موجب شکستاندن این محاصره نشد، بل که شهامت مردم ما و هجوم هزاران آزاده‌ی وطن بر سپاهیان مهاجم قاجاری موجب پایداری و ماندگاری این پایتخت فرهنگی افغانستان به مثابه‌ی بخش جدایی‌ناپذیری از میهن گردید.

در مسیر راه از مرکز کروخ تا خانه‌ی پدری من دو گورستان از خانواده‌ی ما وجود دارد. یکی گورستان قدیمی "چهار پیر" است که در آن برخی از اعضای خانواده‌ی ما دفن استند. گورستان دیگری که بر فراز یک تپه قرار دارد در نزدیکی‌های خانه‌ی پدری است. پدرم خواسته بود تا در این‌جا دفن شود. پس از آن روز این‌جا آرامگاه ابدی برخی از رفتگان خانواده‌ی ما شده است. دو برادر شهید و یک برادرزاده‌ی شهید من در این‌جا دفن شده‌اند. مزار مادرم نیز همین‌جا است. در گورستان قدیمی طاهریان نیز چندین شهید از خانواده‌ی ما دفن استند. از جمله دو خواهرزاده و یک پسر مامای من. در گورستان نخستین بیشتر فرزندان کاکای بزرگ من دفن استند و در گورستان جدید، اعضای خانواده‌ی پدرم. پیش از آن‌که به خانه بروم به هر دو آرامگاه سر زدم و بر روان رفتگان دعا کردم. از سنگ نوشته‌ی مزار مادر و برادرم احمد ولی شهید خوشم نیامد. اگر چه متن‌ها را من نوشته بودم، اما سنگ‌ها خیلی ناشیانه تهیه شده بودند؛ سنگ‌تراش‌ها با بی‌ذوقی کم‌مانندی نوشته را حک کرده بودند. آرزو کردم که ای کاش برای این کار جوانان هنرمندی را که از غربت ایران برگشته بودند، موظف می‌ساختند. اینان نه تنها در دانش‌های اجتماعی، بل که در بیشتر عرصه‌های هنری و خوش‌نویسی، از دیگران برتر اند و مایه‌ی

امیدهای بسیار برای کشور ما استند؛ اگر تبعیض و دشمنی با نژادها و مذاهب بگذارد.

بسیار آرزو داشتم که در قلعه ی پدری‌ام مستقر می‌شدم. این قلعه پنج جریب زمین را احتوا می کند که با دیوارهای بلند حصار شده است. در پیش رو و عقب قلعه مجموعا شش برج جنگی قرار دارد. باغ آن بیشتر از چهل و پنج جریب زمین است که در آن تاکستان‌های انگور و درخت‌های میوه‌دار فراوان وجود دارند. پدرم وصیت کرده بود تا این باغ را فرزندانش تقسیم نکنند و بگذارند از درآمد آن مصرف اتاق و مهمانداری پرداخته شود. آن‌طور که من شنیده بودم، صاحب زمین گفته بود که رهگذران می‌توانند از میوه‌های این باغ آزادانه استفاده کنند. طبیعی است که پدرم گمان می کرد فرزندانش وصیت او را عملی می کنند و رفت و آمد رهگذران نیز همچنان ادامه خواهد داشت. برادرانم باغ را تقسیم کردند، تکه پاره کردند و در هر گوشه‌ی آن خانه‌ای به تقلید از شهرنشینان بنا کردند. تغییر در وسایل ترانسپورتی و اسفالت جاده ی هرات- بادغیس نیز چنان تغییرات گسترده را موجب شده‌اند که دیگر از آن مسافران رهگذر که روزها طی راه می کردند تا خود را به شهر هرات برسانند و گاهی در مهمانخانه‌های خان‌ها و روحانیان رفع خستگی می کردند، کمتر نشانی مانده است. روزانه صدها موتر و موتر سایکل با سر و صداهای وحشتناک و دودهایی که از اگزوزهای آن ها پراکنده می‌شوند، آرامش روستایی این منطقه را برهم می‌زنند. از آن نوستالژی که محافظه کاران محیط زیستی چون من و آرامش روستایی که نسل من هنوز هم در جستجوی آن استند، کمتر چیزی بر جای مانده است. دست کم در نزدیکی‌های جاده ی بزرگ چنین است. برادران به جای آن قلعه که زمانی به من شکوه و آرامش می‌بخشید و زادگاه من بود، مرا در ویلای سپیدرنگ و بد هیبت یکی از

برادرانم جای دادند. این خانه، برای آنانی که شیفته‌ی سمنت و آهن استند و گمان می‌کنند هرچه به تقلید از اروپاییان ساخته شود، زیبا است شاید دل‌انگیز باشد، اما برای من اقامت در آن‌جا بسیار دل‌انگیز نبود. دو تن از برادرانم نیز در فاصله‌ی سه کیلومتری برای‌شان خانه‌های ییلاقی ساخته‌اند. چند تن دیگر از فرزندان پدرم که هنوز هم مقیم کروخ اند، خانه‌هایی را برای بود و باش همیشگی بنا کرده‌اند. به دلیل این‌که زمین‌های پدری من بسیار گسترده بوده‌اند به تناسب گستره‌ی مالکیت زمین در افغانستان، فرزندان بی‌شمارش، ۲۳ تن، که هژده تن آنان زنده‌اند، هنوز هم زمیندار تلقی می‌شوند. بخش‌هایی از زمین‌های پدری را پسران پدرم فروخته‌اند و بقیه را هم میان‌شان تقسیم کرده‌اند. تنها کسانی که در این تاراج سهم ندارند، من و برادرم سنگین استیم. سنگین که در آلمان زندگی می‌کند، هنوز هم در رویای انقلاب جهانی و رهایی بشریت توسط پرولتاریای بین‌المللی به سر می‌برد. او در میان ما برادران، درویش‌ترین ما است. امسال تابستان آمده بود و ما برای مدتی با هم در کروخ بودیم.

در اروپای کنونی، موضوع تداوم مالکیت بر زمین و تداوم نهاد دهقانی یکی از بناهای پایداری و تداوم نهادهای کشاورزی برای رشد و توسعه‌ی اقتصادی است. اما در افغانستان در کنار نظام‌های استیلاگر و استبداد آسیایی و مشکل شبکه‌های آبیاری، یکی دیگر از علت‌های عدم تداوم مالکیت‌های بزرگ بر زمین و در نهایت ناپایداری اشرافیت زمیندار همین سنت داشتن فرزندان متعدد و نظام میراث است. اغلب در چنین کشورهایی در نسل سوم و حتا دوم، اشرافیت زمیندار زوال پیدا می‌کند. در این‌جا به این بحث نمی‌پردازم که چرا استفاده از واژه‌ی فیودالیسم بر کلیت روابط زمینداری در کشورهایی مانند افغانستان، آن‌گونه که مارکسیست- لنینست‌ها می‌گفتند، مصداق ندارد.

کروخ وادی بزرگ و سرسبزی است که در میان دو سلسله کوه شنگرفی، سپیدکوه و سیاه‌کوه، قرار گرفته است. عرض این وادی در جاهایی تا سی کیلومتر فراخ می‌شود و در شمال‌شرق کروخ بسیار کاهش می‌یابد. در منطقه‌ی زادگاه من شاید فاصله‌ی دو کوه از هم‌دیگر نزدیک به پانزده کیلومتر باشد. وقتی سپیدکوه به کروخ می‌رسد به بلندترین قله‌ی آن دویندر می‌گویند که از شرق به غرب امتداد یافته و در جنوب کروخ قرار دارد. یکی از گستره‌های حاصل‌خیز را در این‌جا پشته ی "معلومه" می‌گویند. در جوانی‌های ما گندم این‌جا بسیار معروف بود، اما حالا می‌گویند که با دانه‌های اصلاح‌شده آن، نسل گندم محلی نابود شده است. حیف! در شمال ادامه‌ی سیاه‌کوه است؛ دقیقا قله‌های رنگارنگی که ادیبان به آن شنگرفی می‌گویند. من در هیچ‌جای دیگر کوهی چنین رنگین ندیده‌ام. سال ۱۹۹۱ زمانی که از شهر زیبای گرانادا در اسپانیا دیدن کردم، قله‌های آن سوتر شهر، سیرانوادا با زیبایی دل‌انگیزی که داشتند مرا به یاد کوه‌های زادگاه من می‌انداختند. من بیشتر دره‌ها و قله‌های کوه‌های شمال کروخ را در کودکی و نوجوانی دیده و پیموده‌ام. در برخی از این دره‌ها مانند، قله‌گک، چشمه‌دراز، تاوه‌سنگی و یا تخت خانم، سنگ سنگ یورت‌های‌مان را به یاد دارم.[۱]

همان روز نخست اقامتم در کروخ، بعد از ظهر به دشت و صحرا رفتیم. من به همراهانم گفتم که باید همه‌روزه خود را برای دوازده کیلومتر پیاده‌روی آماده کنند. جوانان خانواده که گمان می‌کردند من هم از آن پیرمردان از پا افتاده‌ام که در نبرد با کهن‌سالی درمانده

---

۱. یورت کلمه‌ای ترکی است. ترکان استانبولی در روند ناب‌سازی زبان، به‌جای وطن از کلمه‌ی "یورد" استفاده می‌کنند. در اصل یورت یا یورد جایی است که کوچیان خانه‌های پلاس یا خیمه‌های‌شان را بر آن بنا می‌نهند. مانند ته‌سرای ده‌نشینان.

شده‌اند، با نگاه‌های شک‌آلود به من گفتند باشد کاکاجان! ما با شما همراه استیم. افراد امنیتی از این پیشنهاد خوش‌شان نیامد. وقتی راه‌پیمایی‌ها آغاز شد، بیشتر این جوانان به ویژه وقتی که جانب کوه‌ها سربالایی می‌رفتیم به موترها سوار می‌شدند و چند تای آنان نیز بسیار استوار بودند. من هم با استفاده از سخن قدیمی‌های ما سر به سر آن ها می‌گذاشتم و می‌گفتم، بچه‌ها یادتان باشد ما نسل روغن زردیم.

در دشت‌ساران کروخ گیاهان خوش‌بوی به وفور می‌رویند. گر چه امسال به دلیل سردی ای که در اوایل ماه حمل مستولی شده بود، رشد این گیاهان به تعویق افتاده بود؛ اما با آن‌هم وقتی به دشت و صحرا قدم می‌زدی رایحه‌ی دل‌انگیز گیاهان در همه‌جا می‌پیچید. در جایی خوانده بودم که رایحه‌پراکنی گیاهان صحرایی در واقعیت یک مکانیسم دفاعی است در برابر حشراتی که به آن ها زیان می‌رسانند. ما آدم‌ها حشرات بزرگ‌تری هستیم و به مثابه‌ی بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین ویران‌گران محیط زیست، بی‌آن‌که بدانیم نقش ما در پایداری تنوع طبیعت ما چیست، با مصرف بی‌رویه و زندگی صنعتی مغایر توانایی‌های محیط زیست و با تولید ماشینی سرسام‌آور خود، فردای فرزندان خود را نابود می‌کنیم.

زمانی که در آخن آلمان زندگی می‌کردم، روزهای پنجشنبه و سه‌شنبه کشاورزان محصولات‌شان را برای فروش به میدان مرکزی شهر می‌آوردند. این دهقانان دکه‌ها و دستگاه‌های فروش‌شان را دقیقا در میدان پیش روی بلدیه‌ی آخن برپا می‌کردند. ساختمان بلدیه‌ی آخن، کاخ شارلمانی پادشاه معروف فرانسه و معاصر هارون‌الرشید بود. در آن سال‌ها میان بغداد و آخن مراوده وجود داشته است، با این تفاوت که بغداد شهر بزرگ و به سخن امروزیان، متروپولی بود که در آن

پژوهش و دانش‌های دینی و دنیوی به گونه‌ی گسترده صورت می‌گرفت و آخن در مقایسه با آن شهر کوچکی بود. از کاخ‌های خلفای عباسی و از آن تمدن بزرگ امروز نشانی بر جای نمانده است. از پایتخت خلفا، بغداد بزرگ چیزی که می‌شنویم، خبر بمباران و مداخله‌ی غربیان و تعصب داعش و حکومت‌های فرقه‌گرا و تبارگرا است؛ اما کاخ شارلمانی همچنان پا بر جا است و مقر جلسه‌های شورای شهر و دفتر رییس بلدیه است. آلمان‌ها همه‌ساله به نام شارلمانی (آلمان‌ها به وی کارل بزرگ می‌گویند)، جایزه‌ای را به یکی از سیاست‌مداران نامدار دنیا که در راه تفاهم میان مردم و وحدت اروپا کارهایی کرده باشد، اهدا می‌کنند. یادم نرفته بنویسم که تاج و جواهرات کارل بزرگ نیز از تاراج و گزند مصون مانده است و در کلیسای عقب این ساختمان نگهداری می‌شود.

روزهای بازار، روزهای آشفته‌ای است. با درنظرداشت این‌که مردم آلمان عادتا کمتر سر و صدا می‌کنند، فروشندگان میوه‌ها و سبزه‌ها و لبنیات تازه میدان را پر از هیاهوی می‌سازند و شهر زنده و جاندار می‌شود. در سال‌های غربت و آوارگی برای من "اطرافی" و کوچی رفتن به این بازار اندکی تلاش برای ردیابی خاطَرات دوران کودکی و نوجوانی با نوعی شبیه‌سازی بود. از مقر انستیتوت علم سیاست تا این بازار حدود پنج دقیقه پیاده‌روی بیشتر نبود. من روزهای بازار می‌رفتم و سبزه و میوه‌ی تازه را از این بازار می‌خریدم. در این بازار در میان محصولاتی که فروخته می‌شدند، گیاهان خوش‌بویی بودند که از آن‌ها در پخت و پز استفاده می‌کردند. از جمله گیاهانی که برای ما بسیار آشنا است، ریحان بود. می‌توانم بگویم که ایتالیایی‌ها از ریحان بیشتر از هر ملت دیگری در آشپزخانه استفاده می‌کنند. روزی در وزارت خارجه ی افغانستان دیدم که باغ آن وزارت پر از ریحان است.

از خودم در خفا پرسیدم که چند هزار سال است که ما این گیاه خوشبو را می‌شناسیم، اما آیا تا به حال کسی به فکر این بدعت افتاده است تا از آن در آشپزخانه، دست‌کم در سالاد، استفاده کند؟ گیاهان دیگری را که در بازار آخن می‌فروشند، به آن‌ها "روزمارین"، "تومیان" و "بازلیکوم" می‌گویند. البته گیاهان دیگری هم هست که من نام‌های آن‌ها را فراموش کرده‌ام.

دشت‌ساران و کوهستان‌های کروخ نیز سرشار از گیاهان معطر اند. گل خوش‌بوی و خودرویی هست به نام "کاکوتی" که ما از عطر آن استفاده نمی‌کنیم. گاهی چوپان‌ها، فصل بهار چندتای از آن را می‌چینند و با خود به خانه‌ها می‌آورند. گیاه دیگری است به نام "سبقون" و یا صبقون و شاید هم با حرف غ، نگارش درست آن را نمی‌دانم و در فرهنگ هم نیافتم، که کوچیان طاهری آن را با ماست در می‌آمیزند و با آن روغن زرد خوش‌بوی و خوش‌طعم تولید می‌کنند. "درونه" و "کلپوره" گیاه‌های دیگری اند که کاربرد طبی دارند. در کوه زیره‌ی وحشی را می‌توان یافت و در دشت‌سار "بوی مارون" را که مردم ما صرفا برای گرمازدگی و از خودرفتگی از آن استفاده می‌کنند. گل‌پونه‌های وحشی کنار آب‌راه‌ها و جویچه‌ها را سرشار از عطر ساخته‌اند. بوته‌های وحشی "خاکشیر" و سپندها در این وادی به فراوانی پیدا می‌شوند. در حاشیه و در متن گندمزارها، گندمک‌های وحشی می‌رویند. از آن سبزی بسیار خوش‌مزه می‌پزند. گیاه دیگری هست بنام "جقشک"، خوش‌مزه و معطر. در کوهستان‌های کروخ، نارسیده به تاوه‌سنگی خود ما، رواش‌های زیر ریگی وحشی و آبدار به فراوانی پیدا می‌شوند. در نوجوانی پیش از رسیدن به یورت مادر با دوستانم در آن‌جا اتراق می‌کردیم، رواش‌های تازه را از زیر ریگ‌ها در می‌آوردیم و با لذت بی‌پایان می‌خوردیم و

به صدای دل‌انگیز کبک‌های وحشی دل می‌بستیم. "خونرق" گیاه ریشه‌دار دیگری است که در کوه‌های آن دیار به وفور پیدا می‌شود. در دره‌ی چشمه‌دراز در کنار چشمه‌ساران وحشی روزهای جوانی من، درخت‌های امرود قطار قطار در کنار درختان زرشک قد برافراشته بودند. می گویند که آدم‌ها این درخت‌ها را از ریشه برکنده‌اند.

در دیار ما از این گیاهان کمتر کسان استفاده می کنند و ساحت‌های رویش این گیاهان نیز به دلیل ویرانگری های انسان و غصب زمین های دولتی توسط زورمندان همه‌ساله کمتر و کوچکتر می‌شود. چرا که تراکتورهای وحشی با آن دندان‌های بدقواره‌شان، دشت‌ساران را پاره می کنند و زورمندان به کارمندان و نمایندگان سرکار رشوه می‌دهند و بدین گونه بخش‌های وسیعی از زمین‌های کلتوری زراعتی نابود می‌شوند.

پانزده روزی که در کروخ بودم، یک روز هم به مکتب خودم رفتم و از ولسوالی و از بازار آن دیدن کردم. جای مغازه ی کوچک ملا محمد جان، کریم چوبی و آهن گری ملا عبدالرحیم را نیز دکان‌های ساخته‌شده از سمنت و آهن گرفته بودند. شهرک سیمای دیگری داشت. درخت بزرگ و ستبر پشه‌خانه ی دم قصابی فیضو خان باینون را قطع کرده بودند. در زندگی روستایی ما، خانواده‌های روستایی اگر پنجره‌های خانه‌های‌شان را با پرده می‌پوشاندند، پرده‌های دست‌دوزی‌شده‌ی گل‌دار و زیبای حاصل هنرهای بانوان و دختران روستایی بودند، اما حالا در کروخ دکانی دیدم که بر سر در آن نوشته بودند "پرده‌سرای سلطانی". از این سر بازار تا آن طرف آن شش دواخانه وجود داشت که در آن ها می‌شد داروهای لازم را پیدا کرد. روزگاری که در کروخ می‌شد تنها دوای ضد درد، سیبازول، را پیدا

کرد، به سر آمده است. در دروازه‌ی دکان‌های موترسایکل‌سازی ده‌ها موترسایکل ایستاده بودند. دم در و در درون مستری‌خانه نیز موترهای کرولا که شاگردان مستری به جان آن‌ها افتاده بودند، منظره‌ی کریهی را به نمایش می‌گذاشتند.

روزگاری که من به مکتب می‌رفتم، آغاز دهه ی چهل خورشیدی، در نزدیکی‌های این دوکان‌ها اسپ‌ها را بسته می‌کردند. اسپ‌های کهر و مشکین یورقه که همه‌روزه از کمند اسپان پدرم باز می‌کردند و ما بچه‌های خرد و ریزه سوار بر آن‌ها فاصله‌ی شش کیلومتری را طی می‌کردیم و به مکتب می‌رسیدیم. جای کمند اسپان را در دروازه‌ی خانه ی برادرم نیز دسته‌ای از موترسایکل‌ها و موترهای بدقواره‌ی برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌هایم گرفته بودند. بوی بد گاز و آلودگی صوتی، مانند صدای همیشه کریه برخی از سیاست‌مداران افغان که از تلویزیون‌های ما پخش می‌شوند، گوش آدم را سخت می‌آزارد.

زمان تغییر کرده است و این تغییر ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر است، اما اشکال کار در این است که این دگرگونی خودی و طبیعی نیست. ما از فرآورده‌های صنعتی به بدترین وجه آن استفاده می‌کنیم. اگر رانندگی می‌کنیم، با قواعد آن آشنایی نداریم. کسانی را می‌شناسم که زمین و باغ و خانه را فروختند و به جای آن موترهای فرسوده ی دستِ دوم خریده‌اند. فضای ما آلوده می‌شود، شهرهای ما آلوده می‌شوند و به روستاهای بزرگ و میلیونی فاقد فرهنگ شهری مسخ می‌شوند و حالا هم نوبت روستاهای ما است. پشته‌ی "سیاه‌چشم"، جایی که برادران و خواهران من آرزو دارند تا من برای خودم خانه‌ای بنا کنم، جوانان هراتی به میله آمده بودند. روز دیگر که من سیر راهپیمایی‌ام را از آن مسیر انتخاب کردم، زمین سبز و زیر درخت‌ها پر از بشقاب‌ها و

گیلاس‌های پلاستیکی و بوتل‌های خالی پلاستیکی بود. آیا کسی از میان این جوانان که در مقیاس کشور ما در پاکیزه‌گی سرآمد اند، گاهی به این فکر کرده است که زهر پلاستیک تا چند ده سال دیگر محیط‌زیست ما را آلوده می‌سازد. ده کیلومتر بالاتر از این پشته، کاریز غیزان قرار دارد. بیشتر زمین‌های این کاریز ملک پدری است که میان فرزندان پدرم تقسیم شده است. این‌جا یکی از تفرج‌گاه‌های محبوب هراتیان است. زیر درختان انبوه متصل به دهانه ی کاریز پر از مواد پلاستیکی و وسایل یک بار مصرف بود. کاریز غیزان، یکی از کاریزهای نامدار و بسیار پرآب هرات است. کسی هنوز به یاد ندارد که حتا در بدترین خشکسالی‌ها نیز این کاریز خشکیده باشد. اگر کار بر همین منوال ادامه یابد نخست این قنات را آلوده می کنند و در میان‌مدت می‌خشکانند. دهانه ی کاریز نزدیکی‌های رودبار کروخ است. رودبار کروخ به دلیل حضور هزاران نفری که روزهای جمعه به میله می‌آیند و در دو طرف آن اتراق می کنند، با زباله‌های پلاستیک آلوده می‌شود و به گونه ی وحشتناک آلوده می‌شود. یکی از دلایلی که کاریز خواهد خشکید، حفر بی‌رویه‌ی چاه‌های عمیق در گرد و نواحی آن است. چاه‌های عمیق را حفر می کنند و آب زیرزمینی را برون می کشند تا بتوانند از آن در باغ‌های ییلاقی استفاده کنند. راستی کسی از مسؤولان زراعت ما می‌داند که کشیدن آب از عمق زمین موجب چه فاجعه‌ی محیط زیستی می‌شود؟ کسی نیست تا به اینان از تجربه‌ی ویرانگر مردم امریکا در دشت‌ساران لاس انجلس و چاه‌های عمیق تربت جام ایران بگوید که چگونه با استخراج آب شیرین از زیر زمین دشت اندر دشت به شوره‌زار مبدل شده است. دستگاه‌های همیشه فعال آفتابی که آب زیرزمینی را بی‌رویه به برون پمپ می کنند،

موجب ویرانی محیط زیست می‌شوند و کسی هم نیست تا جلو این انتحار جمعی را بگیرد.

روزی در مجلس کابینه‌ی افغانستان بحث بر سر شکارچیان عرب قطری بود که آمده بودند تا در هرات و فراه به شکار مرغان وحشی افغانستان توسط بازهای‌شان بپردازند. من در آن روز از انقراض نسل این مرغ‌های مهاجر و خطر تغییر مسیر آن ها صحبت کردم و در این‌باره که پرورش این مرغ‌ها توسط میلیونرهای عربی نمی‌تواند جای حیات وحش را بگیرد و ما باید به خاطر محافظت از تنوع محیط‌زیست و ماندگاری طبیعت خود برای نسل‌های آینده اجازه‌ی شکار به این انسان‌ها که با وسایل مدرن طبیعت را تاراج می‌کنند ندهیم، سخن گفتم. آنانی که رشته‌ی سخن را به دست گرفتند هر کدام از سیاست هوشیارانه‌ی پاکستان که از این طریق سالانه میلیون‌ها دالر به دست می‌آورد، داد سخن دادند و از این که چهار تا مرغ چه ارزشی دارد تا ما وقت کابینه را ضایع می‌کنیم، حرف‌ها زدند. یکی از سخنرانان برای این که سهمی از میلیونرهای عرب به دست آورد، ساعت‌ها پشت دروازه شیخ... در هوتل سرینا انتظار کشیده بود تا با این شیخ شکارچی دیدار کند و او را تشویق به سفر شکار در هرات بسازد. حکومت وحدت ملی هم برای فراهم‌آوری تسهیلات بیشتر برای شکارچیان عرب برادر سفیر افغانستان در قطر را به حیث والی فراه مقرر کرد تا شیوخ شکارچی میلیونر قطری آسان‌تر بتوانند حیات وحش افغانستان را نابود کنند.

بر می‌گردم به کروخ. در مدت اقامت من همه‌روزه بزرگان هرات به دیدارم می‌آمدند و مایه‌ی مسرت من می‌شدند. روزانه صدها و شاید هم بیشتر مردمان بخش‌های گوناگون این ولایت می‌آمدند. برای من

دیدار با این بزرگان موهبت استثنایی بود. بعد از سال‌ها فرصت کافی می‌یافتم تا با آنان از نزدیک گفتگو کنم، با نسل جوان آشنا شوم و از آنان بشنوم که در باره‌ی کشورشان چه فکر می‌کنند.

یک روز مردمان روستای آن طرف رود، همسایه‌های ما آمدند. این همسایه‌ها، از قوم سینی (شاخه‌ای از اسحق‌زایی) استند. این‌ها همسایه‌های خوب ما اند؛ ما با هم خویشاوندی داریم. پسر مولوی سردار یکی از جوانان این ده که از یکی از مدارس پاکستان فارغ‌التحصیل شده است، با طالبان به کوه رفته بود. او در همدستی با چند تن دیگر خسربره ی برادرزاده‌ام را که از اقوام نزدیک ما و معلم جوان و بی‌آزاری بود به جرم پیوند خانوادگی با ما به قتل رسانده بود. مولوی سردار یکی از ملایانی بود که من در نوجوانی "شرح فقه کیدانی" را نزد او تلّمذ می‌کردم. حالا چیزهای اندکی از این کتاب را به خاطر دارم. فقط این را می‌دانم که علمای سنی حنفی به آن بسیار اهمیت می دادند. کتاب با کاغذ و چاپ بسیار خراب در هند چاپ شده بود و مولوی سردار هم گاهی در توضیح مسایل مشکل داشت. این مولوی در دوران طالبان برای مدتی ولسوال کروخ شد، بعد از روی کار آمدن حکومت جمهوری اسلامی به روستا برگشت و با ما رفت و آمد داشت تا در اثر مریضی درگذشت. آخرین باری که او را دیدم زمانی بود که پس از سقوط طالبان در ماه حمل ۱۳۸۱ به هرات آمده بودم. بزرگان همسایه‌ی ما نگران بودند که مبادا همسایه‌داری و رفت و آمدهای ما به دلیل قتل و شهادت این معلم جوان به خصومت تبدیل شود. من به آنان گفتم که خصومت ما با استخبارات پاکستان است و نه با همسایه‌های ده ما و آنان نباید نگران باشند.

یک روز امیر اسماعیل خان از من دعوت کرد تا در محفل بزرگی که برگزار کرده بود، شرکت کنم. در آن‌جا از من خواسته شد تا با مردم گفتگو کنم. من نگرانی‌هایم را با آنان در میان گذاشتم و از این که امسال برای کشور ما سال سختی خواهد بود و ما باید برای ثبات و استقلال کشور خود در پی ایجاد یک وفاق بزرگ ملی باشیم و با سیاست‌های حذفی به جایی نخواهیم رسید. ما باید با ایجاد یک وفاق بزرگ ملی از سقوط ولسوالی‌ها و ولایت‌های کشورمان جلوگیری کنیم. حرف‌هایی از این دست زدم. از آن روز تا کنون با اندوه که طالبان در هلمند پیشروی داشته اند و در مرکز کابل با حمله ی انتحاری "ریاست حفاظت از رجال برجسته" را هدف قرار دادند و موجب کشتار تعداد زیادی از جوانان رشید کشور ما و مردم ملکی و بی گناه شدند.

در یکی دیگر از روزهای اقامتم در روستا، گروه بزرگی از آنانی که هراتیان به آنان روشنفکران هراتی می گویند، به دیدارم آمدند. چند تن آنان هم‌سن و سال‌هایم بودند. همراهان و هم‌فکران دوران جوانی که از قتل عام‌ها به گونه‌ی باور نکردنی‌ای جان "سالم" بدر برده بودند. در میان ایشان آقای شهیر رییس شورای متخصصان هرات نیز بود. وی سخت با حکومتی که من عضو آن بودم خصومت می‌ورزید و از دیدگاه‌های انتقادی من نسبت به حکومت کنونی افغانستان آزرده بود. من او را درک می کردم و به آرا و افکارش احترام می گذاشتم. او چند ماه عضو شورای ملی بود و بعدها توسط کمیسیون انتخابات و مداخله برخی از اعضای حکومت سابق از مجلس رانده شد. بر او ستم کردند. وی اگر چه با من هم‌رای نیست، اما سزاوار این همه بی‌مهری و قانون‌شکنی نبود.

من دیدگاه‌هایم را در باره‌ی امروز و فردای کشور با این نسل پدربزرگان که تبار سنی خودم بودند در میان گذاشتم. باورم نمی‌شد که پس از سال‌ها با آن ادبیات قدیمی انقلابی نیمه‌ی دوم قرن بیستم تا این حد خودمانی باشم. وقتی که بیشتر مهمانان رفتند، یک تن از جوانان خودش را معرفی کرد، پدرش از هم‌فکران دوران جوانی‌ام بود. او تا مرز شیفتگی و دیوانه‌وار عاشق هرات بود. یکی از پرسش‌هایش این بود که "شما به عنوان وزیر خارجه و مشاور امنیت ملی به این ولایت باستانی و فرهنگی چه خدمتی کردید؟" در حیرت شدم. اگرچه نخستین باری نبود که جوانان هراتی از من چنین موردی را می‌پرسیدند، اما نمی‌دانم چرا این بار برایم غیرمترقبه آمد. برایش گفتم که من مشخصا شاید برای هرات کاری انجام نداده باشم، اما در چارچوب خدمت به افغانستان به هرات هم خدمت کرده‌ام. من سیاست‌مداری مسؤول بخش‌های توسعه‌ای و یا کارمند محلی نبودم. کار من نمایندگی از جمهوری اسلامی افغانستان بود. من دیپلومات و پالیسی‌ساز بودم. پالیسی‌هایی که من با آن درگیر بودم ولایتی نبودند، بل که در حوزه‌های سیاست بین‌المللی و امنیت ملی باید کار می‌کردم. او از این پاسخ من بسیار راضی نبود، اما از روی احترام چیزی نگفت در حالی که در دل سخن‌های بسیار داشت.

آن شب را تا دیروقت با سه تن از یاران قدیم ماندیم. ما به دلیل گذشته ی مشترک و ستم‌هایی که در گذشته دیده بودیم با هم‌دیگر بسیار احساس نزدیکی می‌کردیم. در حالی که یکی از ما به تصوف روی آورده بود، دیگری در پی آن بود تا از شر بیماری شکر نجات بیابد و من هم درد دموکراسی‌خواهی اصلاح‌طلبانه داشتم.

شبی مهمان والی هرات بودیم، هنرمندان و جوانان هراتی را نیز والی که از همکاران عزتمند در کابینه ی آقای کرزی بود، به خاطر من دعوت کرده بود. آقای قتالی، رییس سابق شورای ولایتی، آقای ولی‌شاه بهره از فرهنگیان هرات، آقای نقیب آروین بادغیسی و دوستان دیگر. تنی چند از این دوستان را چند بار در آن روزها دیده و باهم بحث داشتیم. چند روز پیش از آن آقای قتالی مرا با دوستان به روستای زیبای کورزان مهمان کرده بود. در راه با ماین جاسازی شده برخوردیم که در کنار راه فقط به موتر پولیس اندکی آسیب رساند. قبل از ظهر همان روز به دیدار خانواده‌های مادری ام به روستای کورپه رفته بودم. از چندین روستایی که در دوران نوجوانی گذشته بودم، رد شدیم. احساس غرور می کردم از این که در دورافتاده‌ترین روستا دختران را می‌دیدم از مکتب برون می‌آمدند. اقوام مادری من اگرچه در این سال‌ها ده‌نشین شده بودند، اما آن صفای کوچی گری را هنوز داشتند و از باران‌های بهاری خوش و سرحال بودند. به هر خانه‌ای که رفتم، عکس‌های شهدا را آویخته بودند.

در روزهای اقامتم در کروخ، همه‌روزه وقتی مهمانان کمی کاهش می‌یافتند، به تماشای اسپ‌دوانی می‌رفتیم. دو برادرم که در مسابقه ی اسپ‌دوانی عصبیت بی‌نظیری دارند، در برابر همدیگر رجزخوانی می کردند. من از دو سال پیش که حین سوارکاری اسپم بر زمین خورد و به شکستگی استخوان مبتلا شدم، از روی حزم و احتیاط از دواندن اسپ پرهیز می کنم. فقط گاه‌گاهی با آهستگی اسپ‌سواری می کردم. به چنین آهسته‌رانی‌ای در هرات می گویند یرقه‌ی میرزایی. بعد از مسابقه ی اسپ‌دوانی به سوی دشت می‌رفتیم همه‌روزه بین دوازده تا چارده کیلومتر در دشت‌ساران کروخ راه می‌پیمودیم. تا دامنه‌های کوه می‌رفتیم، به تماشای منظره‌های دوردست می‌نشستیم. دوستان و

اعضای خانواده مشغول بحث‌های سیاسی بودند و من کوشش می‌کردم سکوت را رعایت کنم.

هر شب آقای کرزی رییس جمهور پیشین تیلفون می‌زد و از این‌که کارهای زیادی در کابل در انتظارم استند، می‌گفت و از آمادگی سفر به قزاقستان، روسیه و هند و مانند آن و از دیدارهایش با بزرگان افغانستان و سفرای خارجی و... از من می‌خواست تا به کابل برگردم. من پیش از آمدن به هرات به آقای کرزی گفته بودم که می‌خواهم از چنین سیاست‌هایی خودم را تا حدودی کنار بکشم و برای چند ماهی در هرات بمانم. شبی آقای هیوادمل تیلفون کرد و خواهش کرد تا به دلیل بحث روی مسایل بسیار اساسی به کابل برگردم. من می‌دیدم که محافظان کابلی که همراهم بودند نیز دل‌تنگ خانواده‌های‌شان شده‌اند و هم کار روی کتاب خاطراتم نیز متوقف مانده است، بالاخره تصمیم گرفتم تا با ناخشنودی روز دوم آپریل به کابل برگردم.

روز آخر اقامتم در کروخ جانب خانه‌ی پدری که در چند صد متری محل اقامتم قرار داشت رفتم. باروهای بلند خانه در حال فروپاشی بودند. در اندرون قلعه نیز دیوارها و سقف برخی از خانه‌ها فروریخته بودند. یکی از برادرانم در بخشی از این قلعه زندگی می‌کرد. فقط همان بخش با چند اتاق تابستانی قابل استفاده مانده بودند. دروازه‌ی بخش نشیمن دهقانان را کاملا بسته بودند. اتاق‌های این بخش کاملا فروریخته بودند. دلم نخواست به آن بالاخانه‌ها که در نوجوانی من، از آن به حیث اتاق‌های پذیرایی استفاده می‌شد، سری بزنم. دلم نخواست به اتاق خواب خودم نیز که در کنار این اتاق‌ها قرار داشت سری بزنم و از پنجره‌ی خانه ی پدری نگاهی از فراز ناژوهای بلند به تپه‌های روبه‌رو و به قله‌های بلند دویندر بیندازم. نمی‌دانم چرا پنجره‌ی خانه‌ی

پدری به نظرم سوت و کور آمد؛ دلم گرفت و سخت گرفت، بغض بر من غلبه کرد مثل این‌که آدم در نبود عزیزی، دردانه‌ای واحسرتا سر بدهد...

روزی که جانب کابل روان شدم، حس دردناکی بر من استیلا یافته بود. مثل این‌که باز آوارگی و بی‌کسی در انتظارم باشد، از زادگاهم جدا شدم. جدایی دردآور و غم‌انگیزی بود. با خودم فکر می‌کردم، چرا دل‌کندن از این دیار مغموم تا این درجه برای من وحشتناک و سخت است، چرا آدم در این‌جا سخت و ژرف ریشه می‌دواند، چه راز نامکشوفی در این سرزمین نهفته است که انسان‌ها را به چند مفهوم زمین‌گیر می‌کند. زمانی که در چوکی طیاره جای گرفتم و طیاره از خط پرواز بلند شد، باغ‌های روستاهای انجیل و گذره زیر پایم بودند و دلم نمی‌خواست از این شهر و از این ولایت بروم. در حین پرواز به گذشته‌ها رفتم و به ماندگاری امیر نصر سامانی (نصر دوم) در این دیار تا آن‌که آن قصیده‌ی زیبای رودکی آتش به خرمن احساس او زد و امیر به سوی بخارا راند.

گویند امیر نصر سامانی پادشاهی هنرپرور بوده است که بر خراسان‌زمین سی و اندی سال حکم راند. وی در توسعه‌ی ادبیات و زبان فارسی دری همت گمارد. امیر در سفری به قلمرو هرات و یا بازگشت به جانب بخارا از راه هرات، در یکی از روستاهای این دیار برای استراحت رحل اقامت می‌افکند. به درباریان همراه می‌گوید که گویند انگور هرات بسیار شیرین و آبدار باشد، بمانیم تا از آن تناول کنیم. فصل انگور می‌رسد و باز امیر از جوز (چار مغز) هرات و از پسته‌ی هرات می‌گوید و ماندگار می‌شود. اقامت کوتاه پادشاه به جای چند روزی چار سال به درازا می‌کشد. درباریان و لشکریان که از

دوری خانواده به تنگ آمده بودند به رودکی شاعر نامدار متوسل می‌شوند و به وی بیست شتر با بیست غلام زرین کمر وعده می‌دهند که اگر کاری کند که امیر به بخارا برگردد. گویند روزی امیر از شکارگاه به خرگاه برگشت و هنوز از ستورش به زیر نیامده بود که رودکی با چنگ این قصیده را خواند:

بوی جوی مولیان آید همی
یاد یار مهربان آید همی
ریگ آموی و درشتی راه او
زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست
خنگ ما را تا میان آید همی
ای بخارا شاد باش و دیر زی
میر زی تو شادمان آید همی
میر ماه است و بخارا آسمان
ماه سوی آسمان آید همی
میر سرو است و بخارا بوستان
سرو سوی بوستان آید همی
آفرین و مدح سود آید همی
گر به گنج اندر زیان آید همی

امیر با شنیدن این شعر چنان به هیجان آمد که به لشکریان دستور حرکت داد و خود در حالی خنگ جانب بخارا می‌راند که تا چند فرسخ یک موزه به پا نداشت.

یادم آمد که در متن سخنرانی رییس جمهور کرزی که در تفرج‌گاه ورزاب به پاسخ سخنرانی خیرمقدم امام‌علی رحمن رییس جمهور

تاجیکستان در آن کشور قرائت کرد، نوشته بودم: "آقای رییس جمهور، من از شما دعوت می‌کنم تا به کشور من بیایید و در فصل انگور بیایید تا به هرات برویم و ببینیم که در انگور این دیار چه رازی نهفته است که باعث ماندگار شدن امیر فرزانه‌ی سامانی برای سالیان دراز در آن خطه می‌شود تا بالاخره پدر شعر دری، رودکی، آن قصیده‌ی زیبا را در حسرت بخارا می‌سراید و موجب می‌شود امیر سوار بر اسپ راه بخارا در پیش گیرد".

طیاره در میدان هوایی بین‌المللی حامد کرزی بر زمین نشست. در اتاق پذیرای ویژه، چند خارجی نشسته بودند؛ در برون از سالون موترهای غول‌پیکر آنان با آنتن‌های خنثی‌کننده‌ی کنترول ماین از راه دور و سربازان قوی هیکل سپیدپوست موی‌بور منتظر بودند. چند جوان افغان با همدیگرشان با زبان انگلیسی صحبت می‌کردند. من با همراهان عازم خانه شدم. از چند قرارگاه کنترول مربوط به میدان طیاره که گذشتیم، میانه‌های راه، قرارگاه‌های نیروهای امنیتی قرار داشتند که موتر ها را با دل‌زدگی خاصی، سرسری تلاشی می‌کردند. سیلی از موترها که به دلخواه رانندگان‌شان تشخیص می‌دادند که از کدام مسیر بروند در حرکت بودند. این کار موجب توقف و راه‌بندان دل‌گیری می‌شد. دریوزه‌گران و سپندیان از فرصت استفاده می‌کردند و با سماجت خاصی بر دروازه‌های موترها در طلب پول می‌کوبیدند. نارسیده به چهار راه مسعود، بنای ستره محکمه را مانند قرارگاه نظامی روبه‌روی آن با دیوارهای بلند محافظتی چندلایه تحکیم‌بندی کرده بودند. وقتی از چهارراهی رد می‌شدم، بار دیگر دیوارهای بلند محافظتی بولواری که در گذشته‌ها از مقابل ارگ شاهی و سفارت امریکا می‌گذشت و یکی از جاده‌های دل‌انگیز پایتخت ما بود، توجه مرا به خود جلب کرد. مدخل و منفذ این بلوار را چنان بسته بودند که حتا مورچه هم

نمی‌توانست از آن بگذرد چه رسد به دل‌باختگان کابلی که روزگاری این خیابان میعادگاه‌شان بود. خانه که رسیدم حصارهای سمنتی اطراف خانه‌ام سخت، وحشت‌ناک و استوار بودند و مرا به یاد حصارهای فروریخته ی کاه‌گِلی قلعه ی پدرم انداختند. با خودم گفتم که حصارها هم در جاهای عوضی فرو می‌ریزند و زندگی یک‌نواخت، با بحث‌های آن‌چنانی و تکراری سیاسی دوباره شروع شد. و روزها به سختی می گذرند...

فروپاشی نظم جهانی و بن‌بست "جنگ با تروریسم"

همان‌گونه که در آغاز این کتاب اشاره کردم، من آگاهانه و با تصمیم مستقلانه‌ی خود در حکومت افغانستان مسؤولیت گرفتم. طبیعی است که به عنوان فرد مستقل و برون از حوزه‌ی مسؤولیت‌های تشکیلاتی جمعی چنین نیز باید می‌بود. من در پهلوی این‌که معلم علم سیاست بوده‌ام از نوجوانی تا به امروز به گونه‌ی پیگیر درگیر فعالیت‌های سیاسی نیز بوده‌ام و پرداختن به قدرت در سیاست از مسایل اصلی است.

در شرایطی که من به افغانستان برگشتم، سراسر کشور پر از امید بود؛ ما از سرزمینی اشغال‌شده توسط پاکستان و فاقد دولت ملی به سوی کشوری می‌رفتیم که در آن آرزوی استقرار قانون‌مداری، آزادی و مشارکت مردم در دستور روز قرار داشت. دیدبانی روابط اجتماعی و تجربه ی مشارکت در قدرت سیاسی به من نشان دادند که کشور ما دگرگونی‌های عظیمی را از سر گذشتانده است. همراه با این دگرگونی‌ها، ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی نیز در جامعه‌ی ما به گونه‌ی مثبت و یا منفی تغییر کرده‌اند.

در دانشگاه کابل جوانان محصل که باید درفش‌بردار جهش به سوی روشنایی و آینده باشند با چوب و چماق بر سر این که چه کسی حق دارد و در کجا می‌تواند به حضور خدا بایستد و به عبادت بپردازد به جان هم می‌افتند و انتحاریون به آسانی جوانانی را که با فریاد و شعار و نوشته دادخواهی می‌کنند، هدف قرار می‌دهند. تجلی متناقض این واقعیت کژ در کشور ما به گونه‌ای است که مردم صبور و فقرزده با آن‌هم به جنگ‌های فرقه‌ای و تباری متوسل نمی‌شوند و با شکیبایی چشم به راه روزهای بهتری اند. از این منظر باید میان کسانی که از آغوش جامعه رانده شده‌اند و به عنوان منادیان کین و نفرت روزانه به روزی می‌رسند و مردم که صاحبان اصلی این آب و خاک استند، تفکیک قایل شد.

بیشتر از ده سال آزمایش دولت‌مداری برای من دانشگاهی بود که در آن بسیار چیزها آموختم. مسایلی را آموختم کاملا ورای آن‌چه آدم در کتاب‌ها می‌خواند یا این که به مثابه ی نقاد اجتماعی و یا کنش گر اپوزسیونی به آن می‌پردازد. در این سال‌ها یک بار دیگر به جدایی باورنکردنی میان واقعیت بی‌رحم و سرسخت دنیای برون از برداشت‌های تیوریک و واقعیت زندگی از یک‌سو و باورهای آرمانی، زیبا و رمانتیک و تلخی‌های ممکنات با تجربه ی خودم پی بردم. اگرچه در آثار و نوشته‌های فرزانگان انتقادی به فراوانی خوانده بودم که گرایش اروپامرکزی در برخورد با ما مردمان جهان سومی، گرایشی از موضع برتری است، اما هرگز باورم نمی‌شد که این گرایش در سیاست دموکراسی‌های جهان در برابر ما تا این حد پهنا و ژرفا داشته باشد. از سوی دیگر باورش سخت بود، اما واقعیت بود که تعدادی از هموطنان ما و شهروندان خارجی که از شام تا بام فریاد مبارزه با فساد می‌کشیدند، خودشان دزدان پشتاره به پشت بودند.

در آلمان شاگردی داشتم به اسم توماس[۱] که پایان‌نامه‌اش را در باره ی نژادپرستی نوشته بود. تز اصلی او در این باره بسیار رادیکال بود. او به این باور بود که نژادپرستی در اروپا یک صورت‌بندی اجتماعی است که تبارزات گوناگون دارد، اما از منظر زمانی توسط ساختارهای ایدیولوژیک حاکم بر جوامع کاپیتالیستی متاخر پیوسته بازتولید می‌شود و این روند را مبتنی بر تیوری‌های مارکسیستی نمی‌توان به کمک روابط تولیدی سرمایه‌داری و پایداری آن‌ها تفسیر و تعبیر کرد. این گرایش‌ها همراه با دموکراسی‌های لیبرال حضور دارند و به عنوان دیالکتیک آن ها بازتولید می‌شوند. به باور او تا زمانی که دموکراسی لیبرال بر دموکراسی سلطه دارد و دموکراسی به لیبرالیسم کاهش بیابد، با سایه‌ی این ایدیولوژی، با نژادپرستی هم روبه‌رو استیم. من این تز را بسیار رادیکال می‌دانستم و در بحث با او تجربه‌ی دموکراسی لیبرال ایالات متحده و انگلستان را می‌آوردم که چگونه با نژادپرستی مبارزه کردند و فاشیسم را شکست دادند. (هنوز هم باورهای توماس را بسیار رادیکال می‌دانم) اما در سالیان کار در حکومت روزانه با دو نوع نژادپرستی روبه‌رو بودم و باید در برابر آن‌ها ایستادگی می کردم. یکی نژادپرستی افغانی بود که به فراوانی و به اشکال گوناگون و حتا در میان آنانی که گویا با آن مبارزه می کردند تبارز می‌یافت. دیگر شوونیسم کمک کنندگان به ما بود که این هم به وفور و بیشتر در پوشش کمک به ما "وامانده"ها بازتاب می‌یافت. در این باره بیشتر از هزاران کتاب آموختم.

تیودور ویزین گروند آدرنو[۲] در کتاب، "اخلاق صغیر" می گوید: "زندگی نادرست را نمی‌توان درست زیست" این جمله ی فیلسوف

---

[۱] Thomas

[۲] Theodor Wiesengrund Adorno

آلمانی که به فراوانی نقل قول شده است، در واقعیت داوری او بر دورانی است که در آن صغارت سازماندهی‌شده ی جهانی فراگیر شده است. در چنین بافتمان صغیرپرور نویسنده خود را نیز برون از حوزه‌ی تأثیرات آن نمی‌پندارد، اما در این جمله تقدیرگرایی اجتناب‌ناپذیری که نویسنده نباید خود را از حیطه ی حاکمیت چنین صغارتی برهاند و اسیر یک فاتالیسم اجتناب‌ناپذیر باشد را نباید برداشت کرد. در ادامه ی همین جمله ی معروف است که نویسنده تلاش می کند تا در چنین متن اجتماعی "دردآوری" انسان با دردها و مصیبت‌ها آشنا باشد و برای رهایی خود از تنگناهای برخاسته از زندگی مدرن به تقابل برآید. به بیان دیگر، در متن اجتماعی نادرست که در آن پیش‌شرط‌های زندگی درست وجود ندارند، مقصود زمینگیرشدن انسان و تسلیم‌شدن آن به سرنوشت نیست، بل که کشف و تفکیک درست از نادرست مطلوب است. اگر در چنین بافتار اجتماعی زندگی درست ناممکن هم باشد، برای یک زندگی درست کشف و درک نارسایی‌ها اساسی استند. با آن‌که وی رویکردهای ویران‌گرانه را به مثابه ی دیالکتیک مدرنیته در می‌یابد، اما با آن‌هم از تحقق "رویای یک زندگی مبرا از شرم‌ساری" گریز نمی کند و در پی دست‌یابی به یک زندگی فوق‌العاده ایده‌آلی فردی و اجتماعی است. آرمان روشن‌گری و تحقق یک زندگی رها از صغارت جاویدانی اگرچه ناممکن می‌نماید، اما بر بنیاد باور آدرنو، در آن‌چه ناممکن است، انسان می‌تواند امکانات خود را در حوزه ی زندگی فردی و اجتماعی آزمایش کند.

وقتی من به حوزه‌های اجتماعی‌ای که به باور بسیاری‌ها با من بیگانه بودند پای گذاشتم با همین باور رفتم و با همین باور هم تقلا و تلاش کردم. فرجام این زندگی در "نادرست" چه شد؟ بگذاریم به زمان و داوری نسل‌های آینده. من هنوز هم بر سر این باور ایستاده‌ام که به

جای تماشابین بودن حتا اگر بتوان یک گام هم به سوی رهایی جامعه از ایستایی مادرزاد همگانی جوامع مثل ما برداشت، گامی به جلو است. حتا اگر با ایجاد اندکی قانونیت و حق دادن به انسان و نگاه به انسان شهروند به مثابه‌ی صاحب و مالک اقتدار سیاسی سهمی ادا کرد، پیشرفتی است به سوی "افسون‌زدایی" (ماکس وبر) و من با همین آگاهی به سوی قدرت سیاسی رفتم.

با این‌هم، وقتی از چشم‌انداز امروزین به کشور ما و دنیا می‌نگرم، باور پیدا می‌کنم که تلاش برای به پیروزی رساندن پروژه‌ی افغانستان و پیروزی بر تروریسم جهانی آن‌گونه که مطلوب افغانستان، ایالات متحده‌ی امریکا و کشورهای غربی بود به بن‌بست رسیده است.

در آغاز هزاره‌ی کنونی بسیاری از خطیبان و مبلغان نولیبرالیسم با امیدهای بزرگ سرود فتح بلندای تاریخ را زمزمه می‌کردند و چنین هم می‌نمود که آن‌چه در این دنیا پیش روی ما می‌گذارند باید برداریم و اعتراضی هم نکنیم، اما ما در دهه‌ی دوم هزاره‌ی سوم شاهد هزیمت دردآور نولیبرالیسم و شکست تیوری‌های دموکراسی که آن را به روش و میتود تقلیل می‌دادند، استیم. زوال دموکراسی لیبرال تا جایی است که در زادگاه لیبرالیسم جهانی، جریان‌های پوپولیستی با تکیه بر آرای مردم به پیروزی می‌رسند.

از هر منظری که به جهان کنونی بنگریم، شاهد بحران ویران‌گری استیم که حاملان و صاحبان آن به تصور آفرینش "نظم نوین جهانی" (جورج بوش پدر) به آتش آن دامن زدند و نخستین سپاهیانی که راه انهزام را به پیش گرفتند، سلحشوران مجهز و مسلح به عالی‌ترین ابزار و تکنیک‌های جنگی در ریگ‌زارهای غرب آسیا بودند. آیت‌خوانان مرداب‌های "هویتی" با فراموشی درد و غم گرسنگان و بیکاران

جهان، نتوانستند گستره‌ی بی‌پایان شکاف‌های اجتماعی گرسنگان افریقا، آسیا و امریکای لاتین را ببینند و دست‌کم این واقعیت تلخ را نیز در تحلیل‌های‌شان بازتاب بدهند که معضلات جهان محدود و محصور بر گفتمان حق فرزند داشتن و حق دوست داشتن هم‌جنس‌بازان نیست. این باور از تحلیل‌های متودگرایان رخت بر بست که باید به خواست‌های گرسنگان، بی‌کاران و قربانیان جنگ‌هایی که دست‌کم رهبران کشورهای خوش‌بخت دنیا در آن دخیل بودند نیز توجه کرد و با احداث حصارها در مرزهای مکسیکو و بالکان نمی‌شود جلو قربانیان جنگ‌هایی را گرفت که کشورهای قدرت‌مند جهان در افروختن آن‌ها فعالانه سهیم بوده‌اند.

بحران پروژه‌ی افغانستان

پروژه‌ی افغانستان با امیدواری‌های بسیار بزرگ آغاز شد. من هنوز بر این باورم که شانس پیروزی و به‌فرجام رساندن این پروژه ممکن بود. (امیدوارم که برخی‌ها بر من خرده نگیرند که این پروژه نبود؛ پروسه بود.) مشخصات این پروژه را بدین گونه می‌توان خلاصه کرد:

ایجاد یک جمهوریت بر بنیاد ابراز آزاد اراده‌ی مردم افغانستان، نظامی مبتنی بر قانون و عدالت که در آن حقوق بشر و حقوق شهروندان رعایت شود و مردم از مصؤونیت قانونی برخوردار باشند و قدرتمندان مانند شهروندان عادی در برابر قانون حسابده بوده و همه‌ی شهروندان آزادی را در پناه قانون تجربه کنند. در چنین نظامی که حدود و ثغور آن را قانون اساسی تعیین کرده است، رسانه‌ها آزاد خواهند بود. در کشور سانسور و خودسانسوری وجود نخواهد داشت. افراد شهروند برابر توانایی‌ها و استعدادهای‌شان بدون هرگونه تبعیضی مسؤولیت خواهند گرفت. در سراسر کشور امنیت بر قرار خواهد شد و افغانستان به یک صلح پایدار دست خواهد یافت، به گونه‌ای که دولت برخاسته از اراده‌ی مردم و شهروندان توانایی اجرای قوانینش را در سراسر کشور خواهد داشت. عدالت توسط دادگستری مستقل و ناوابسته اجرا

خواهد شد، عدالت انتقالی به منظور تحقق آشتی و همدیگرپذیری عملی خواهد شد.

جنایت‌کاران بزرگ جنگی، آنانی که در لیست‌های سیاه جنایت‌کاران سازمان ملل متحد قرار دارند، دستگیر و با رعایت حقوق بشری‌شان مطابق به میثاق‌های بین‌المللی و قوانین افغانستان محاکمه خواهند شد.

در کشور اقتصاد بازار مبتنی بر شرایط افغانستان که در آن دولت با اجرای قوانینش بی‌عدالتی‌ها و انحراف‌های احتمالی را متعادل خواهد ساخت عملی می‌شود و بسیار مسایل نورماتیف (هنجارین) دیگر.

تروریسم از افغانستان برکنده خواهد شد، طوری که این کشور دیگر هرگز به کانون و پرورشگاه تروریسم مبدل نشود. نیروهای خارجی از افغانستان برون می‌شوند و افغان‌ها خود مسؤولیت تامین امنیت در کشورشان را بر عهده می‌گیرند. با خروج افغانستان از موضوع فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد به عنوان یک کشور عادی عضو سازمان ملل متحد با داشتن حق حاکمیت عام و تام مانند همه‌ی کشورهای دیگر عضو این سازمان در روابط بین‌المللی به مکلفیت‌های جهانی‌اش عمل خواهد کرد و سایر کشورها نیز به آن احترام خواهند گذاشت.

این‌ها روس اهداف و اصول نورماتیفی بودند که از لحاظ حقوقی، اجتماعی و سیاسی بنیادهای پروژه‌ی مطلوب و معطوف به آینده‌ی کشور ما را تشکیل می‌دادند. حالا به تذکر روس مهم‌ترین دستاوردها می‌خواهم به ارزیابی واقعیت پروژه‌ی افغانستان بپردازم.

قانون اساسی تصویب شد؛ اما در طول و عرض خود هم توسط حکومت قبلی و هم توسط حکومت فعلی نقض گردید و این نقض نظام‌مند قانون تا جایی به پیش رفته است که امروز بخش‌های مهمی از

دولت افغانستان فاقد مشروعیت قانونی استند. انتخابات که امکانی بود برای تجلی آزاد اراده‌ی مردم، برگزار شد، اما در تمام انتخابات‌ها به درجات گوناگون تقلب صورت گرفت تا جایی که انتخابات اخیر ریاست جمهوری به گونه‌ی یک کلیت، تقلب و سراسر موضوع مداخله‌ی نهادهای انتخاباتی، مقام‌های دولتی و سفارت‌خانه‌های خارجی بود. انتخابات در ذات و کیفیت خود به یک مضحکه‌ای پر از تقلب مسخ شد.

افغانستان در عرصه آزادی رسانه‌ها و ابراز آزادانه آرای مردم، به پیشرفت‌های بزرگی دست یافت؛ به گونه‌یی که می‌توان گفت از نادر کشورها در منطقه‌ی ما است که در آن سانسور و پیگرد سیاسی روزنامه‌نگاران وجود ندارد، اما این به معنای مصؤونیت جانی خبرنگاران نیست. مشکل اساسی در این متن در این‌جاست که رسانه‌های افغانستان به استقلال مالی دست نیافتند و بقای آن ها به سیاست‌های تمویل کنندگان آن ها وابسته است و تمویل کنندگان رسانه‌ها، کشورهایی استند که هر وقت بخواهند با سمت دادن و تحریم نرم موجب "سانسور دموکراتیک" می‌شوند، و تمویل کنندگان، چه این کار را با توسل به سفارت‌های خود بکنند و چه از طریق نهادهای غیردولتی‌شان، در همه‌حال موجب هدایت رسانه‌ها به سوی تبلیغات مطلوب می‌شوند. نهادهای امنیتی و پالیسی‌ساز دولت نیز در این اواخر با اتخاذ تدابیر مقتضی موجب حضور نشریه‌های غیردولتی که در واقعیت دولتی اند در سرزمین رسانه‌ها می‌شوند و با استخدام روزنامه‌نگاران در خدمت دستگاه‌های خبرپراکنی و در نهایت از طریق آنان و از طریق سفارت‌خانه‌های تمویل کننده به گونه‌ی فعال موجب خودسانسوری می‌شوند. با این که تبلیغات بر بنیاد تعلقات نژادی و مذهبی بر اساس نص صریح قانون

ممنوع است، رسانه‌های نژادپرست از تبلیغ دشمنی و افتراق قومی و نژادی هیچ ابایی ندارند. برخی از رسانه‌ها، دستگاه‌های خبرپراکنی خصوصی اند. در حالی که در دموکراسی استفاده از چنین امکاناتی ممنوع است در کشور ما چنین دستگاه‌هایی به فراوانی وجود دارند که در راستای گرایش‌های سیاسی، مطابق به قانون کار نمی‌کنند، بل که بر بنیاد تبلیغ کیش شخصیت و تبلیغات قومی و نژادی آزادانه فعالیت می‌کنند و موجب گسست اجتماعی و تفرقه می‌شوند.

رهبران دولتی و به ویژه حکومتی بر بنیاد ایجابات قانون و باور به اصول و ارزش‌های دموکراتیک عمل نمی‌کنند، بل که به پندار خودشان حکمرانانی اند که می‌توانند چپ و راست فرمان بدهند و حواریون نیز فریاد احسنت سر می‌دهند. حکومت‌داری به اجراآت اداری کوچک تقلیل یافته است.

اقتصاد بازار در کشور ما به اقتصاد غارت، ترور و تریاک و رشوه مسخ شده است که در آن چند گروه مافیایی صاحب همه‌چیز اند. اقتصاد ملی به مفهوم متداول آن، اقتصادی که از عواید مشروع اقتصادی مالی و تولیدی به دست می‌آید و به دولت مالیه می‌پردازد تا دولت بتواند به وظایف خود عمل کند، یک بخش از اقتصاد ما را تشکیل می‌دهد. اقتصاد سایه‌ای غیرقانونی، اقتصاد جنگی، تریاک، تاراج و بازصدور کالاهای مصرفی همراه با اقتصاد رشوه، سکتور نیرومندتر اقتصاد را تشکیل می‌دهند. چنین اقتصادی موجب فرسایش پایه‌های مشروعیت دولت، تقویت دسته‌جات مافیایی و تداوم اقتصاد موازی‌ای می‌شود که ساختار قدرت متناسب با خود را پیوسته بازآفرینی می‌کند.

پس از پانزده سال تقلا، در عرصه‌ی اقتصادی، ما کشور کاملا کمک‌گیرنده هستیم. ما بدون کمک خارجی نه می‌توانیم نیروهای امنیتی خود را تمویل و تجهیز کنیم و نه هم می‌توانیم انتخابات برگزار

کنیم و یا پروژه‌های آبادانی داشته باشیم. قرار بر این بود که ما این وابستگی را به گونه‌ی تدریجی کاهش دهیم که نتوانستیم؛ نه حکومت قبلی قادر به چنین کاری شد و نه هم حکومت کنونی.

درست است که کشور ما به‌گونه‌ی رسمی از سلطه‌ی طالبان و پاکستان نجات یافت، اما بیشتر نخبگان سیاسی کشور ما مشروعیت‌شان را از مردم و شهروندان نمی‌گیرند. مشروعیت نخبگان قدرت ناشی از تقلب‌های سازماندهی‌شده است که بر بنیاد پیوستگی‌های قومی صورت می‌گیرد و موجب بسیج اقوام شده مطلوب جلوه داده می‌شود. در این راستا نباید فراموش کرد که عامل خارجی نیز به مثابه‌ی یکی از نیرومندترین زمینه‌های "مشروعیت" کماکان به حضور خود ادامه می‌دهد.

تمام شواهد نشان می‌دهند که افغانستان امروز بیشتر از هر زمان دیگری در معرض هجوم و حمله‌ی تروریسم و در نهایت پاکستان قرار دارد. نه تنها پاکستان، بل که سایر قدرت‌های هژمونیک منطقه‌ای نیز در کشور ما به رقابت خونینی درگیر اند. اخیرا کشورهای روسیه، چین و پاکستان در باره‌ی مسایل افغانستان مصروف رایزنی و مشورت استند. در حالی که روسیه و چین در مبارزه با تروریسم تا چندی پیش به درجات گوناگون از متحدان افغانستان تلقی می‌شدند. این امر نشان می‌دهد که اجماع جهانی نیز در امر مبارزه با تروریسم در افغانستان شکسته است. شکنجه‌های وحشتناک در زندان‌های نیروهای ایالات متحده در افغانستان، بمباران‌های بی‌شمار که موجب تلفات مردم بی‌گناه شدند و می‌شوند بدون آن‌که با منابع و برخاستگاه‌ها و لانه‌های اصلی تروریسم مبارزه صورت بگیرد، موجب شدند تا حمایت مردم افغانستان در جنگ با تروریسم کاهش یابد و علت‌های تروریسم همچنان پایدار بمانند.

در نهایت می‌خواهم بگویم که اهداف مطروحه برای ثبات و دولت‌سازی و تحقق ملت- دولت در افغانستان آن‌طوری که مطمح نظر بود به شکست انجامیده است. آن‌چه هنوز از آن‌همه دستاوردهای سال‌های نخستین برجای مانده است در گرو تداوم کمک و حضور جامعه‌ی جهانی است. پروژه‌ی افغانستان آن‌طوری که در کنفرانس بن ۲۰۰۱ و کنفرانس‌های متعاقب آن، به ویژه کنفرانس لندن ۲۰۰۶ توافق شد، موفق نبوده است و نیاز به بازنگری بنیادین دارد.

پروژه‌ی دولت‌سازی در افغانستان اگرچه سرفصل یک مبارزه‌ی بزرگ با تروریسم تلقی می‌شد و شانس پیروزی آن نسبت به هرجای دنیا بیشتر بود، همان‌گونه که در بالا اشاره شد به بن‌بست رسید، اما به دنبال نخستین دستاوردها در افغانستان، حمله‌ی مغایر حقوق بین‌المللی در عراق (۲۰۰۳) به وقوع پیوست، به دنبال آن کشورهای لیبا، سوریه و سایر کشورها دستخوش مداخله‌های خارجی شدند و دولت‌های قدرت‌گرا در این کشورها پیهم سقوط داده شده و یا تضعیف شدند. با کارزارهایی این‌چنینی "جنگ با ترور" در گستره‌ی وسیعی از غرب آسیا و شمال افریقا آغاز شد؛ و حاصل مداخله‌های پیهم سقوط دولت‌هایی با استقرار نسبی و ایجاد جغرافیه‌های بدون دولت بود که در آن‌ها گروه‌های تروریستی توانستند سر بلند کرده دسته‌های جنگی‌شان را سازماندهی کنند. در نهایت نظم جهانی در هم ریخت و امروز با افول و عقب‌نشینی ایالات متحده، نیروی جای‌گزینی وجود ندارد که بتواند نظم جدیدی را در دنیا برقرار کند.

مبارزه با تروریسم جهانی در پهنا و در ژرفا به بن‌بست رسیده است

زمانی که آقای جورج بوش، کارزار جهانی مبارزه با تروریسم بین‌المللی را اعلام کرد، در چند جایی از دنیای ما مرکزهای کوچکی از تروریسم وجود داشتند. تروریسم نمی‌توانست مجموعه‌ی نظم جهانی را با خطر روبه‌رو سازد و ایالات متحده به سخن هرفیرد مونکلر آن قدر نیرومند بود که از سنگینی آن‌همه زور به مشکل گام بر می‌داشت. کمونیسم شوروی در هم ریخته بود، چین با رشد کاپیتالیسم در سرزمینش نه تنها توان رقابت ایدیولوژیک را نداشت، بل که بخشی از سیستم جهانی شده بود. سازمان ناتو که به منظور مبارزه با نفوذ اتحاد شوروی آن دوران به وجود آمده بود، در راستای پیشروی و تضمین منافع هژمونیک ایالات متحده و کشورهای غربی پیهم عناصر استراتژیک جدید در وظایف آن افزوده می‌شد.

در جلسه‌ی سران ناتو در واشنگتن در سال ۱۹۹۹ که به مناسبت پنجاهمین سال تاسیس این سازمان برگزار شده بود، خطوط اصلی استراتژی نوین این نهاد به تصویب رسید. در این طرح با این‌که پذیرفته شده بود که تهدیدهای بلافصل از این پیمان برطرف شده است، اما با آن‌هم گفته شده بود که "می‌تواند تهدیدی در درازمدت برای کشورهای ناتو بروز کند". در این طرح به مسایلی مانند گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، مهاجرت‌های گروهی در نتیجه‌ی جنگ‌ها، جنایات سازماندهی‌شده و تهدیدهای تروریستی اشاره شده بود. در این طرح استراتژیک به تهدید، ایجاد موانع بر سر راه دسترسی به منابع دارای اهمیت حیاتی به کشورهای عضو نیز پرداخته شده بود. بعدها مبارزه با حمله‌های انترنتی و مانند آن نیز به مثابه‌ی تهدید برای کشورهای عضو در آن درج گردید.

واقعیت قضیه این بود که اعضای ناتو بر خلاف آرزوهایی که با پایان جنگ سرد برای همکاری بین‌المللی و تقویت امکانات هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در همکاری و همگرایی به وجود آمده بود با نگهداری، گسترش و تقویت ناتو پاسخ گفتند و بدین‌گونه امیدواری‌ها برای برقراری یک نظام دموکراتیک بین‌المللی به واقعیت نپیوستند. تعداد اعضای ناتو در شرق اروپا در درون حوزه‌ی نفوذ اتحاد شوروی پیشین گسترش یافت. کشورهای اروپای شرقی یکی پی دیگری به عضویت این سازمان درآمدند. توسعه‌ی ناتو به اشکال گوناگون به پیش می‌رفت و این کار در شرایطی صورت می‌گرفت که روسیه به آهستگی به عنوان یک نیروی نظامی، اگرچه نه با نیرومندی اتحاد شوروی، مجددا به عنوان یک کشور دارای داعیه‌ی هژمونیک سر بلند می‌کرد. در گرجستان نیروهای این کشور در سال ۲۰۰۸ با حمله به آن سرزمین و اشغال بخش‌هایی از آن کشور واکنش نشان دادند. در برابر

پیش‌روی‌های احتمالی ناتو و شاید هم به بهانه ی آن، در اوکراین، روسیه با اشغال شبه جزیره‌ی کریمیه در مارچ ۲۰۱۴ واکنش نشان داد. با گسترش و تعمیق بحران در سوریه و تهدید منافع روسیه در آن کشور نیروهای آن به سی‌ام سپتامبر ۲۰۱۵ مستقیما وارد جنگ سوریه به سود حکومت بشارالاسد شدند.

پیش از این حوادث یک سلسله حوادثی در غرب آسیا به وقوع پیوسته بودند که آشکارا نشان می‌دادند نظم جهانی پس از جنگ جهانی دوم و به ویژه نظم زیر رهبری امریکا که از سال‌های نود قرن گذشته شکل گرفته بود در حال فروپاشی است.

در نظام جهانی پس از جنگ جهانی دوم، دو نیروی هژمونیک در رقابت با یک‌دیگر ستون‌های اصلی نظام جهانی را می‌ساختند. در دوران جهان دو قطبی، دو ابرقدرت اگرچه با هم در رقابت دوامدار قرار داشتند، اما عملا هر کدام تا حدودی نیز بار امنیتی حوزه‌ی زیر نفوذشان را بر دوش داشتند.

می‌دانیم که پس از پایان جهان دو قطبی، نخستین گسست‌ها در پیرامون امنیتی اروپای غربی رونما گردیدند. در بالکان یوگوسلاویا فرو پاشید و در قفقاز جنگ‌ها و صف‌بندی‌های خونین و ویران‌گر به وقوع پیوستند. شرق اروپا به نظام لیبرال پیوست و در آسیای میانه کشورهای مستقلی ظهور کردند.

نظام جهانی عملا به نظام جهانی زیر رهبری ایالات متحده امریکا تبدیل شد. حوزه‌های وسیعی از شمال و غرب اروپا تا ترکیه، همچنان جاپان، کوریای جنوبی و بیشتر مناطق آسیای شرقی و جنوبی تا فلیپین و اندونیزیا و گستره‌ی امریکای لاتین و بخش‌هایی از آسیای غربی نیز

شامل این حوزه می‌شدند. به همین دلیل، به این نظام، پاکس امریکانا[1] می‌گفتند. (مونکلر، نظم جهانی)

وقتی ما از نظم جهانی صحبت می‌کنیم، طبیعی است که این نظم در یک واقعیت جغرافیایی و در متن‌های اجتماعی واقعیت می‌یابد. نظام‌های بزرگ جهانی در تاریخ همیشه صاحب مرکز و یا مرکزهای ثقل بوده‌اند. مرکزهایی که داشتن سلطه بر آن ها تبارز قدرت سیاسی، نظام ارزشی و تداوم اندیشه‌آفرینی، فرهنگ‌آفرینی و رشد اقتصادی را ممکن و دوامدار می‌ساختند. بدین معنا تا زوال اتحاد شوروی تمرکز قدرت‌های جهانی بیشتر بر اروپا و غرب آسیا (خاورمیانه) بود.

در جهان پساشوروی، ایالات متحده به کشوری ارتقا یافت که از لحاظ نیروی نظامی، تولید و نوآوری در تکنیک و اقتصاد و باروری اقتصادی در تاریخ بشریت نظیر نداشت و تا امروز هم در این زمینه‌ها سرآمد است. این کشور در امر استفاده از توانمندی‌های نظامی‌اش هرگز احتیاط لازم را نشان نمی‌داد. نمونه‌های بسیار نزدیک در بالکان، عراق، لیبیا و به نحوی سوریه موید این مطلب اند. اما امروز در مرکز ثقل نظم جهانی در شرایطی تغییر رونما گردیده است که قدرت یا قدرت‌های نظم‌دهنده‌ی جهان‌شمول حضور ندارند. (همان‌جا)

اروپا از قرن هژدهم تا بیستم مرکز اصلی نظم جهانی را تشکیل می‌داد که از اوایل قرن بیستم ایالات متحده به آن افزوده شد. این کشورها برای تحمیل ارزش‌ها و باورهای‌شان و همچنین تاراج و غارت ارزش‌های مادی بقیه‌ی جهان، کشورها را اشغال می‌کردند و همان‌گونه که منافع‌شان ایجاب می‌کرد جهان مستعمرات و نیمه‌مستعمرات را مدیریت می‌کردند.

---

[1] Pax Americana

اما امروز روابط قدرت جهانی طور دیگری اند. ظهور قدرت‌های بزرگ اقتصادی در حوزه‌ی دریای آرام و در راس آن‌ها جمهوری مردم چین و مجموعه‌ی کشورهای شرق آسیا موجب شده است تا مرکز نظام جهانی از اروپا به شرق آسیا انتقال یابد. اعلام این موضوع از جانب رییس جمهور پیشین ایالات متحده، بارک اوباما، که حوزه‌ی پسیفیک مرکز توجه استراتژیک آن کشور را تشکیل می‌دهد، در واقعیت بیان و بازتاب همین امر است.

از جانب دیگر اما ایالات متحده‌ی امریکا ابرقدرت در حال عقب‌نشینی است. افول ایالات متحده ی امریکا محصول زوال قدرت اقتصادی و یا نظامی آن کشور نیست، بل‌که محصول عروج قدرت‌های رقیب و در راس آن ها چین است. (هانری کسینجر اگر چه این امر را اجتناب‌ناپذیر نمی‌داند، اما واقعیت آن را می‌پذیرد. : نظم جهانی، ۲۰۱۴؛ مونکلر در کتابش راجع امپراتوری‌ها، ۲۰۰۵، این امر را محتوم می‌پندارد.) ایالات متحده از لحاظ اقتصادی و نظامی موقعیت برترش را از دست نداده است، اما سهم آن کشور در تولید ناخالص جهانی کاهش یافته است. همان‌گونه که بعد از جنگ جهانی اول سهم انگلستان در اقتصاد جهانی به سود ایالات متحده کاهش یافته بود.

رشد اقتصادی جمهوری مردم چین با یک تناقض جدی روبه‌رو است. کنترول آب‌راه‌ها و تنگه‌های استراتژیک آبی و مسیرهای مهم ترانزیتی- تجارتی در کنترول کشورهای رقیب آن قرار دارند. این واقعیت، چین را آسیب‌پذیر می‌سازد. از این‌رو تلاش این کشور برای تقویت نیروی دریایی و ایجاد پایگاه‌های بحری در دریای جنوب چین در واقعیت کوششی است برای کاهش این آسیب‌پذیری. تلاش

جمهوری مردم چین برای ایجاد "راه ابریشم دریایی"[۱]، و ایجاد شبکه‌های "یک کمربند، یک راه"[۲] معطوف به این است تا بتواند با تحقق آن‌ها از یک‌سو آسیب پذیری‌اش را کاهش دهد و از جانب دیگر نرخ رقابت‌ها را تا جایی بالا ببرد که ایالات متحده ی امریکا از پرداخت آن در حوزه‌ی دریای آرام اجتناب کند. ایالات متحده نیز در این منطقه دقیقا عکس آن را انجام می‌دهد.

علاوه بر تغییرات در حوزه‌های پیرامون اروپا، بحران بالکان، قفقاز و اوکراین، در غرب آسیا و شمال افریقا نیز یک بحران بسیار عمیق‌تر امنیتی با تأثیرات جهانی رونما گردیده است. بدون شک که در ایجاد این بحران کشورهای عضو ناتو به گونه‌ی جدی شریک استند. آن‌ها بحرانی را تشدید کردند که بدون امریکا نمی‌توانند مدیریت کنند. (مقایسه شود: هرفرید مونکلر: سخنرانی در بنیاد هانریش بول در برلین) وی فروپاشی نظام در این مناطق را، فروپاشی نظام پساامپراتوری می‌نامد. شکست نظام حاکم در این مناطق شامل حوزه‌های از یمن، عراق، سوریه، سومالیا، تا لیبیا و احتمالا الجزایر و مالی می‌شود. دولت‌های ملی پسااستعماری بعد از نیمه ی دوم قرن بیستم در غرب آسیا چه دیکتاتوری‌های نظامی و چه نظام‌های سلطنتی بخشی از نظام دو قطبی جهانی بودند و توسط قطب‌های قدرت جهانی حمایت می‌شدند. این دولت‌ها به گونه‌ای به مثابه ی ضامن ثبات در حوزه‌های زیر نفوذشان عمل کردند.

پروژه جورج بوش در سال ۲۰۰۳ با هجوم به عراق نتوانست موجب دموکراسی و آبادانی و پیشرفت در این کشور شود. پیامد این تهاجم

---

[۱] Maritime Silk Road
[۲] One Belt One Rroad

به مراتب ویران‌گرتر از خرابی‌های جریان این حمله بود. ماحصل این مداخله، ظهور داعش و جدایی‌های قومی است که دارای تأثیرات فرامنطقه‌ای استند. شورش‌های مردم ناراضی در کشورهای عربی منجر به دموکراسی نشده، بل که در بزرگ‌ترین کشور جهان عرب، در مصر موجب تقویت اخوان‌المسلمین با رویکرد ایدیولوژیک و تمامیت‌خواه شد؛ تا این که مداخله‌ی افسران مصری نظم دولتی قبلی را اعاده کرد.

از این‌رو فروپاشی دولت‌ها، چه در نتیجه ی تجاوزهای خارجی و چه در نتیجه ی ناتوانی ساختاری دولت‌ها، با فروپاشی نظام جهانی و نبود نظام جانشین در پیوند است. بحث من در این‌جا ارزیابی عادلانه بودن و غیرعادلانه بودن نظامی که فرومی‌پاشد، نیست، بل که من از منظر بی‌امنیتی جهانی و عوامل آن به قضیه همان‌طور که بوده است و همان‌طور که هست می‌پردازم، نه آن‌طور که باید باشد.

همان‌گونه که در حوزه‌ی افغانستان تا این نزدیکی‌ها کانون پرورش تروریسم (پاکستان)، متحد استراتژیک پنداشته می‌شد، در کلیت حوزه‌ی غرب آسیا نیز وضع بر همین منوال است. برخی از کشورهایی که داعیه‌ی مبارزه با تروریسم دارند، عملا تروریسم‌پروری می‌کنند. در چنین حالت‌هایی، پشتیبانی از قهر و خشونت و نیروهای افراطی به مثابه‌ی ابزار مداخله و تداوم جنگ به امر عادی تبدیل می‌شود.

با عقب‌نشینی ایالات متحده از مناطقی در جهان، جمهوری مردم چین اراده ی آن‌که بهای ایجابات امنیتی نظم نوین جهانی را بپردازد از خود نشان نمی‌دهد. (مونکلر: گفتگو با تلویزیون سویس) از همین‌رو به‌گونه‌ی قابل توجهی در محدوده‌های جغرافیای نزدیک به سرزمین اصلی خود محدود می‌ماند. همان‌گونه که ایالات متحده‌ی امریکا بعد

از جنگ جهانی اول دوباره به سیاست انزواگرایی روی آورد و تا سال‌های چهل قرن گذشته زیاد در سیاست بین‌المللی فعال نبود.

ایالات متحده بعد از بلندپروازی‌های دوران بوش، محدودیت‌های توان اقتصادی و نظامی‌اش را درک کرده است و اروپایی‌ها نیز پیر شده و در جا زده‌اند و توانایی انجام کارهای بزرگ را بدون ایالات متحده ندارند. از این‌رو در جهان، قدرت و یا قدرت‌های بزرگی که بتوانند به عنوان قدرت نظم‌دهنده عمل کنند، دیده نمی‌شود. این مسایل علت‌های اصلی بحران کنونی نظام جهانی را تشکیل می‌دهند.

پرسش اصلی این نیست که باید چشم به راه قدرت نظم‌دهنده ی جهان نشست؛ پرسش اصلی به باور من این است که نظام‌های هیرارشیک جهانی همواره بر بی‌عدالتی بین‌المللی استوار بوده‌اند و بحران مولود اجتناب‌ناپذیر ساختار و روابط حاکم بر آن‌ها؛ دیالکتیک آن‌ها است. از این‌رو ما به یک نظام جهانی دیگری نیاز داریم. نظام جهانی دموکراتیک، عادلانه و بنا یافته بر آرزوهای انسان آزاد بدون درنظرداشت، نسب، نژاد، دین، زبان، جنسیت و رنگ.

من حفظ دولت‌های ملی و لو این که این دولت‌ها قدرت گرا باشند را بسیار آشکارا به مثابه ی شر صغیر، بر حاکمیت گروه‌های افراطی ترجیح می‌دهم. بقا و ادامه‌ی دولت‌های قدرت گرا بر ایجاد جغرافیه‌های بدون دولت رجحان دارد و به همین دلیل شکستن دولت‌ها با توسل به مداخله‌ی برونی موجب ویرانی بیشتر می‌شود.

تلاش برای حفظ نظم جهانی با توسل به استراتژی "بحران خلاق"[1] به بن‌بست رسیده است. در جهان کنونی قهر و خشونت به مثابه ی تبارزات روزانه در محاسبات قدرت و زوال تسلط انحصاری دولت بر

---

[1] Creative Chaos

زور، به پدیده ی عادی تبدیل شده است. طبیعی است که چنین حالت‌هایی، موجب تشجیع قدرت‌های منطقه‌ای نیز بشوند که در پی تحقق رویاهای نوامپریالیستی منطقه‌ای اند. همان‌گونه که در رابطه با افغانستان، پاکستان تشویق به مداخله شد، رقابت‌های کشورهای نیرومند منطقه مانند عربستان، ایران و ترکیه نیز در همین چارچوب قابل درک استند.

شایان یادآوری است که جنگ‌های خونین جاری در منطقه ی آسیای غربی و شمال افریقا آن‌گونه که تبارز می‌یابند با جنگ‌های کلاسیک در نحوه‌ی استفاده از زور و قهر و عدم تعهد به قواعد جنگی و همچنین عاملان جنگ‌ها متفاوت استنند. در جنگ‌هایی که در اروپای قرن هفدهم تا بیستم به وقوع پیوستند، عاملان جنگ‌ها بیشتر دولت‌ها بودند.

همچنین در جنگ‌های میان پاکستان و هند و جنگ‌های میان اعراب و اسراییل، جنگ عراق با ایران و هر دو حمله‌ی ایالات متحده به عراق، مجریان جنگ‌ها عمدتا دولت‌ها بودند و این دولت‌ها تا حدودی تابع موازین بین‌المللی جنگ بودند.

اعلام جنگ، پیشبرد جنگ، برخورد با اسیران، آتش‌بس، تسلیمی و احتمالا معاهده ی صلح همه مسیری را می‌پیمودند که می‌شد میان جنگ و صلح به مفهوم متداول آن تفاوت گذاشت. از منظر مطالعات امنیتی، این‌ها جنگ‌های برابر و یا جنگ‌های سیمتریک[1] بودند. (مونکلر: جنگ‌های نوین ۲۰۰۴؛ شروفل: جنگ‌های نابرابر، ۲۰۰۴)

جنگ‌های برابر به این معنا نیستند که طرف‌های جنگ از لحاظ توانایی جنگی با هم باید برابر باشند، بل که به این معنا است که مجریان جنگ دولت‌ها استند. شیوه‌های سربازگیری، آموزش‌های نظامی و مهم‌تر از آن

---

[1] Symmetric

نوعی از عقلانیت، اگرچه ویران‌گر و ابزاری، بر مجریان چنین جنگ‌هایی حاکم است.

جنگ‌های نوین و یا جنگ‌هایی که ما در غرب آسیا و شمال افریقا، پاکستان و افغانستان با آن روبه‌رو استیم، جنگ‌های ناهمگون و ناهمانند یا آسیمتریک[1] استند. مشخصه‌ی چنین جنگ‌هایی این است که یکی از جانب‌های مستقیم جنگ، دولت نیست، حتا اگر برخی از دولت‌ها به مثابه‌ی حامی و پشتیبان تروریسم عمل بکنند و به آن‌ها پشت جبهه بدهند و زمینه‌ی تحرک آن‌ها را فراهم هم بکنند.

تروریسم معاصر آشکارترین نوع جنگ‌های آسیمتریک است. حکومت‌ها بر ساحه ی بیشتری از قلمرو نفوذ دارند، از لحاظ کمیت و کیفیت سلاح‌ها برتری دارند و نیروهای جنگی آن‌ها از نظر تعداد نیز بیشتر است. از این‌رو طرفی که از لحاظ تعداد نفرات شمار جنگ‌جویان و دسترسی به تکنولوژی جنگ ضعیف‌تر باشد، به شیوه‌های جنگی کاملا نامتعارف توسل می‌جوید.

طرف نیرومند منازعه، دولت، به دلیل مسؤولیت‌های اجتماعی و پایبندی‌های قانونی و اخلاقی‌ای که دارد، در پی آن است تا منازعه را زودتر به پایان برساند، اما جانب دیگر قضیه به دلیل باورهای ایدیولوژیک و ایمان بی‌پایان به راهی که برگزیده است، با رشادت و قهرمانی و قربانی تا مرز خودکشی و نابودی انسان‌های بی‌شمار از خشونت استفاده می‌کند. این گروه‌ها آماده‌اند منازعه را به درازا بکشانند و نرخ قربانی انسانی و مالی طرف مقابل را تا جایی که ممکن باشد، بالا ببرند. جنگ‌جویانی از این دست می‌دانند که در کوتاه‌مدت پیروز نمی‌شوند و برای زمین‌گیر کردن و از نفس انداختن طرف مقابل

---

[1] Asymmetric

به زمان نیاز دارند. نمی‌دانم در کجا خوانده بودم که یکی از فرماندهان طالبان به یک روزنامه‌نگار خارجی گفته بود که "شما غربیان ساعت را در اختیار دارید و ما زمان را" این دقیقا همان چیزی است که در جنگ‌های آسیمتریک به وقوع می‌پیوندد.

این جنگ‌جویان به رعایت قوانین بین‌المللی جنگ، حقوق انسان، حقوق کودکان و حمایت از زندگی افراد ملکی تعهد ندارند. از این‌رو به سادگی می‌توانند به تمام این موازین پشت پا بزنند. گروه‌های تروریستی معاصر با قرائت خاص از متون مقدس، هر نوع جنایتی را مشروع جلوه می‌دهند و آماده‌اند دست به هر جنایتی بزنند. چنین آدم‌هایی دنیا را دو گانه می‌بینند، دوست و دشمن، سیاه و سپید، خودی و بیگانه، و ربانی و شیطانی. از این‌رو هر آن‌چه خودی نیست، سزاوار نابودی است. چنین گروه‌هایی با جنگ و گریز و نمایش بدترین نوع سفاکی و انسان‌ستیزی در پی متعادل‌سازی روابط نظامی به سود خود استند و به این کار تا جایی ادامه می‌دهند و خون‌ریزی را چنان به درازا می‌کشانند که بتوانند جانب مقابل را نفس‌گیر کنند؛ ذخیره‌ی انسانی او را آسیب‌پذیر سازند و روحیه‌ی سربازان و مردمش را بشکنند. مشخصه‌ی دیگر جنگ‌های نوین و یا جنگ‌های آسیمتریک در این است که این جنگ‌ها در مواردی توسط یا با اشتراک سلحشوران جنگی بی‌وطن به پیش برده می‌شوند. توریست‌های تروریست، دوره‌گرد، متحرک و سیار هر روز سر از یک گوشه ی جهان برون می‌کنند و دست به عملیات جنگی می‌زنند. در حالی که نیروهای جنگ‌های دولتی اغلب محدود به جغرافیه‌های ملی استند، برای سلحشوران تروریست رفتن از کشوری به کشوری برای ادامه ی جنگ و ترور آسان است. ایجاد جغرافیه‌های برون از کنترول دولت به یُمن مداخلهٔ‌های نظامی کشورهای غربی در سالیان

اخیر برای تروریست‌های بین‌المللی فضاهای بیشتری را آماده ساخته است.

ایمن‌الظواهری و ابوبکرالبغدادی به نحوی تیوری "انقلاب دوامدار" و یا "انقلاب پیگیر" را از راست و از یک برخاستگاه فوندامنتالیستی پیاده می‌کنند. انقلاب تروریسم معاصر، انقلاب فوندامنتالیستی بین المللی است که در مواردی آوانگاردهای بین‌المللی در پی تحقق آن در سرزمین‌های فاقد دولت و یا دارای دولت‌های ضعیف استند.

برخی از اینان از عشرت‌کده‌های مغرب‌زمین آمده‌اند و برای گذشتاندن تعطیلات‌شان به این عشرت‌کده‌ها بر می‌گردند و به بسیج جنگ‌جویان بیشتر می‌پردازند و جهان سومی‌های‌شان به زیارت اماکن مقدسه می‌روند، اما پیشه‌ی اصلی آن‌ها یکی است. اینان نوعی از سربازان بی‌وطنی اند که حرفه‌شان آدم‌کشی و استفاده از خشونت است. از این‌رو آن‌چه امروز در منطقه ی وسیعی از غرب آسیا تا پاکستان به وقوع می‌پیوندد، برخلاف باور مدافعان استراتژی "بحران خلاق"، در واقعیت بحران ویران‌گری است که به مشکل می‌توان به آن پایان داد و نتایج آن را پیش‌بینی کرد.

در این‌جا با این که می‌دانم بسیار ناخوشایند خواهد بود، می خواهم نگاه بدبینانه ی خود را با صراحت بیان دارم. خشونت‌های جاری در منطقه‌ی وسیعی از جهان ما تا زمانی که همه‌ی ما را نفس‌گیر نکنند، پایان نخواهند یافت. در فرجام این جنگ‌ها و کشتارهای خونین، سیمای ژیوپولتیک و جغرافیایی منطقه‌ی بزرگی که من از آن به مثابه‌ی کانون بحران پساامپراتوری یاد کردم، دگرگون و تا آن زمان نیز خون‌های بی‌گناهان بسیاری ریخته خواهد شد. این تحولات مولود فروپاشی شالوده‌ی امنیتی و مولفه‌های امنیتی نظام بین‌المللی کنونی

است و به مشکل بتوان دست‌کم در بیشتر جاهایی که همین اکنون این آتش زبانه می‌کشد در کوتاه‌مدت به‌گونه‌ی عادلانه و با تحقق آرزوها و آرمان‌های مردم به صلحی عادلانه دست یافت.

شاید بتوان با توسل به نیروی قهری در عراق و سوریه تروریسم را از شهرهای بزرگ برون راند، اما می‌دانیم که یکی از ویژه‌گی‌های اساسی تروریسم معاصر، سیال و سیار بودن آن است و در جای دیگری خطر سر بلندکردن آن وجود دارد.

ایالات متحده امریکا در سال ۲۰۰۱ به منظور مبارزه با تروریسم و ریشه‌کن‌کردن آن به افغانستان مداخله کرد. امروز نه تنها این تروریسم از افغانستان بر نیافتاده است، بل که حوزه‌ی وسیعی از جغرافیای غرب آسیا را در بر گرفته است. دسته‌های تروریستی بیشتر از هر زمان دیگری در متروپول‌های کشورهای غربی، ترکستان چین، فلیپین، تایلند و جاهای دیگر مخل امنیت و آرامش مردم می‌شوند. پانزده سال پس از اعلام کارزار "جنگ با تروریسم" امروز تروریسم در پهنه‌های گسترده‌تر جغرافیایی عمل می‌کند. دست‌کم از منظر امروز این کارزار به شکست انجامیده است و این امر به‌گونه‌ی عاجل ایجاب می‌کند تا بر استراتژی مبارزه با تروریسم بازنگری عمیق و جدی صورت بگیرد.

رهبران و فعالان زندانی شعله‌ی جاوید در قلعه‌ی کرنیل، زندان دهمزنگ، سال ۱۳۴۸.
ایستاده از راست: داکتر عبدالله محمودی، اسحق مضطرب یاختری (اسحق نگارگر)، قاسم واهب، عبدالاله رستاخیز، داکتر کاظم دادگر، سیف الرحمن محمودی و عظیم محمودی.
نشسته از راست: داکتر رحیم محمودی، انجینیر محمد عثمان، داکتر هادی محمودی و داکتر عین علی بنیاد.

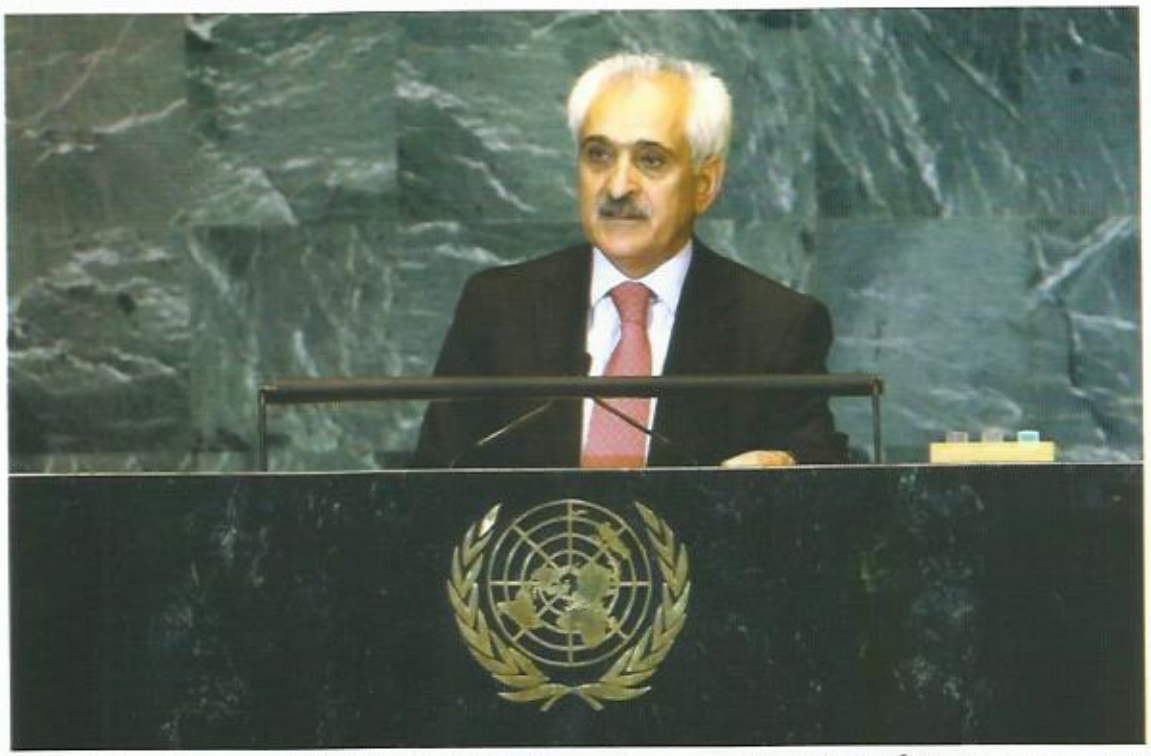

ایراد سخنرانی به نمایندگی از افغانستان در مجمع عمومی سازمان ملل، نیویارک، ایالات متحده امریکا، ۲۰۰۸.

دومین کنفرانس همکاری‌های منطقوی برای افغانستان، دهلی، هند، ۲۰۰۷.

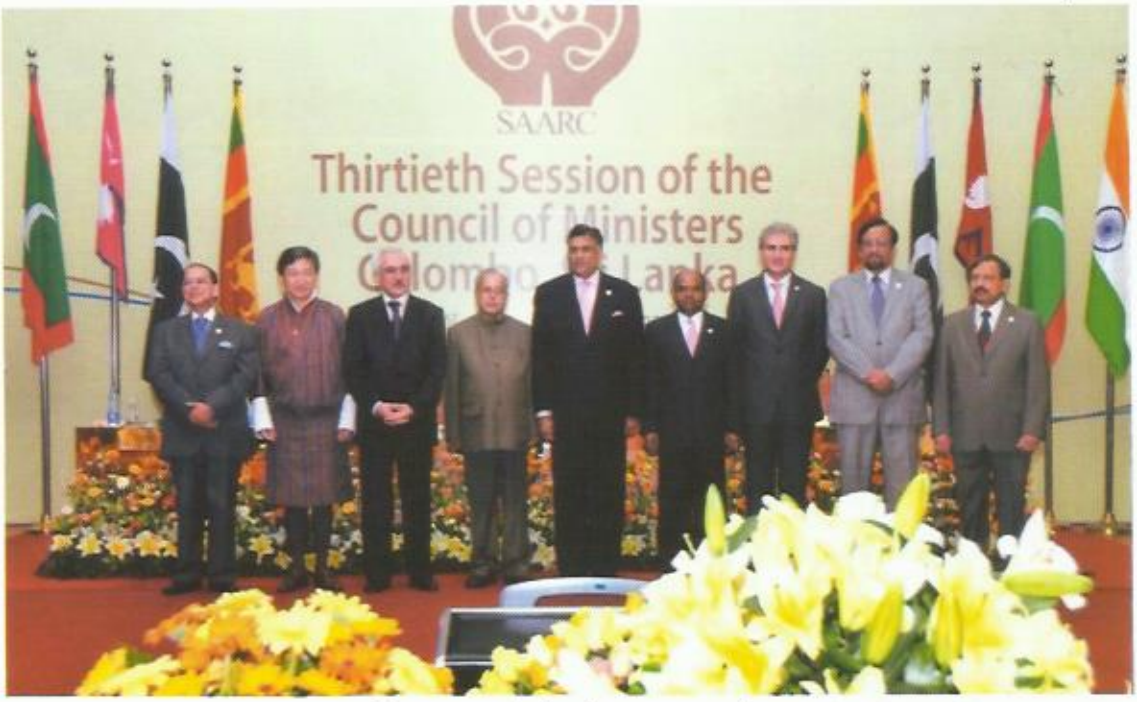

سیزدهمین شورای وزیران خارجه‌ی کشورهای سارک، کولمبو، سریلانکا، ۲۰۰۸.

ملاقات کمپ دیوید، ایالات متحده امریکا، ۲۰۰۸.

دیدار با خانم بینظیر بوتو، هوتل سرینا، اسلام‌آباد، پاکستان، ۲۰۰۷.

(بینظیر بوتو دو سه ساعت پس از این ملاقات کشته شد.)

دیدار با آقای دیوید میلبند وزیر خارجه‌ی بریتانیا، کابل، ۲۰۰۸.

دیدار با فرانک اشتاین مایر وزیر خارجه‌ی پیشین و رییس جمهور کنونی آلمان، ۲۰۰۷.

دیدار با منوچهر متکی، وزیر خارجه‌ی جمهوری اسلامی ایران،

دیدار با کارل بریل، وزیر خارجه‌ی کشور شاهی سویدن، کابل.

دیدار با برنارد کوشنر، وزیر خارجه‌ی فرانسه، کابل.

دیدار با خانم کاندولیزا رایس، وزیر خارجه‌ی ایالات متحده امریکا، واشنگتن.

دیدار با پراناب مکرجی، رییس جمهور هند.

دیدار با یا گیشی، وزیر خارجه‌ی جمهوری مردم چین، بیجنگ.

دیدار با همراه خان ظریفی وزیر خارجه‌ی تاجکستان، دوشنبه، تاجکستان،

مصافحه با مردم، ولسوالی گرمسیر، ولایت هلمند، ۲۰۰۷.

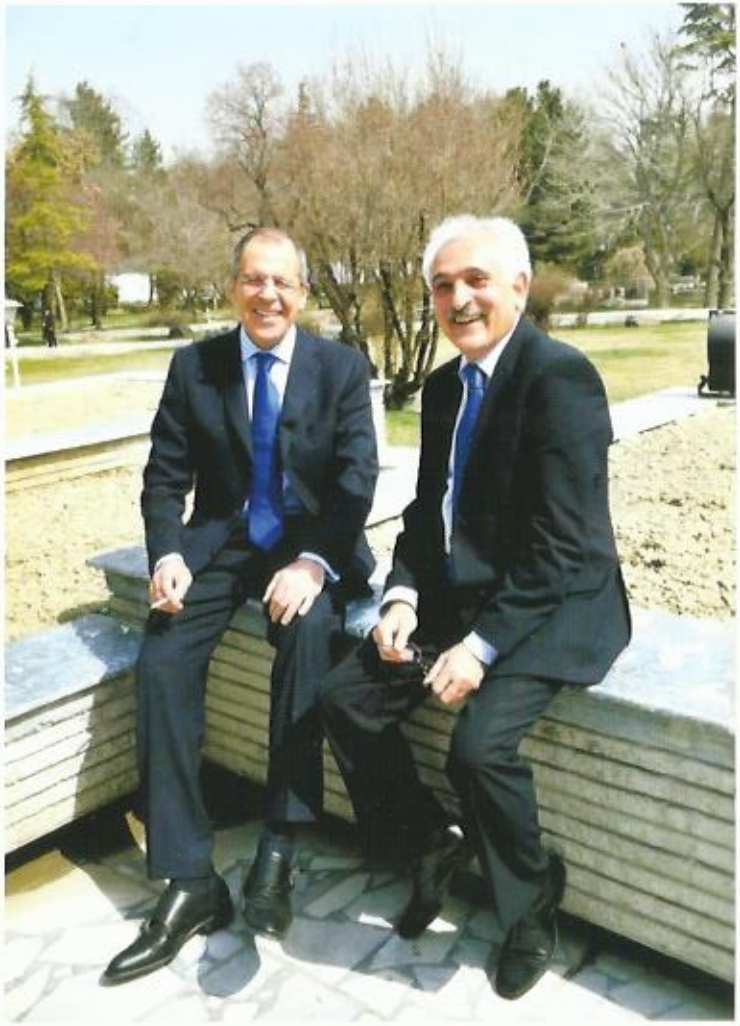

با سرگی لاوروف وزیر خارجه‌ی فدراتیف روسیه، وزارت خارجه افغانستان، ۲۰۰۸.

امیری، معراج۸۴ ,

امین، اسدالله۶۵۸, ۶۵۷ ,

امین، حفیظالله۶۵۸, ۶۵۷, ۱۸۶ ,

اوباما، باراک ۲۷۱, ۲۶۹, ۲۶۳, ۲۶۲, ۲۶۱, ۲۶۰, ۲۵۳, ۲۵۲, ۲۵۱, ۲۵۰, ۲۴۹, ۲۴۰, ۲۳۸, ۲۳۳ ,
۲۷۴, ۲۹۱, ۲۹۲, ۲۹۳, ۲۹۴, ۲۹۵, ۲۹۶, ۲۹۸, ۲۹۹, ۳۰۷, ۳۰۹, ۳۲۳, ۳۲۵, ۳۲۷, ۳۳۳, ۳۳۴, ۳۵۰,
۳۵۲, ۳۵۳, ۳۵۴, ۳۵۵, ۳۵۷, ۳۵۸, ۳۵۹, ۳۶۰, ۳۶۱, ۳۶۲, ۳۶۵, ۳۶۹, ۳۷۰, ۳۷۱, ۳۷۲, ۳۷۳, ۳۷۴,
۳۸۳, ۳۸۵, ۳۸۶.۳۸۷, ۳۸۸, ۳۸۹, ۳۹۳, ۳۹۴, ۴۰۲, ۴۰۳, ۴۰۴, ۴۰۶, ۴۰۸, ۴۰۹, ۴۱۰, ۴۱۱, ۴۱۶,
۴۲۷, ۴۳۳, ۴۳۵, ۴۳۶, ۴۵۸, ۴۶۵, ۴۶۶, ۴۶۷, ۴۸۲, ۴۸۳, ۴۸۴, ۴۸۵, ۴۸۶, ۴۸۷, ۵۰۰, ۵۰۱, ۵۰۴,
۵۰۵, ۵۰۶, ۵۰۷, ۵۰۸, ۵۰۹, ۵۱۰, ۵۱۱, ۵۱۲, ۵۱۳, ۵۱۴, ۵۴۵, ۵۵۰, ۵۵۶, ۵۵۷, ۵۵۸, ۵۵۹, ۵۶۰,
۵۹۲, ۵۹۴, ۶۳۳, ۶۴۶, ۷۱۷, ۷۷۴, ۸۲۴, ۹۴۲

آ

آیده، کای۸۵۵, ۷۹۳, ۳۳۳, ۲۸۰, ۲۷۹, ۲۴۸, ۲۴۷, ۲۴۶, ۲۴۳, ۲۴۱ ,

ب

بابر، نصیرالله۷۹ ,

باختری، اسحق نگارگر (مضطرب)۴۵ ,

باختری، واصف۷۴۵, ۷۴۰, ۵۱, ۴۷, ۱۵, ۹ ,

بایدن، جو۳۶۹, ۳۶۸, ۳۵۲, ۳۲۰, ۲۶۷, ۲۶۵, ۲۶۴, ۲۶۳, ۲۴۶ ,

براهوی، کریم۱۹۴ ,

بری، آیکن۳۳۷, ۳۲۴, ۲۸۳, ۲۶۵ ,

بن لادن، اسامه ۸۳۱, ۶۰۷, ۶۰۱, ۴۸۶, ۴۶۷, ۴۶۶, ۴۶۲, ۴۶۱, ۴۵۸, ۴۵۴, ۴۵۳, ۴۲۳, ۴۲۲, ۴۱۲ ,
۸۳۳

بوتو، بی‌نظیر۶۲۲, ۶۱۹, ۷ ,

بوش، جورج ۶۰۶, ۵۶۹, ۴۳۳, ۳۲۳, ۲۹۱, ۲۶۳, ۲۴۹, ۲۴۰, ۲۳۸, ۲۳۶, ۲۳۵, ۲۳۴, ۱۳۳, ۱۲۲ ,
۹۳۱, ۹۳۹, ۹۴۴

بوگتی، اکبر خان۷۰۳, ۶۷۱, ۶۲۶, ۶۲۵ ,

بهرامی، محمد رضا۷۵۰, ۷۴۸, ۷۴۲, ۷۴۱ ,

پ

پاشا، شجاع ۶۴۱، ۶۳۹، ۶۳۷، ۶۳۰، ۶۲۹، ۶۲۸، ۶۲۷، ۶۲۴، ۶۱۹، ۴۲۲، ۳۵۰، ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۲۸،
۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۹۴، ۷۰۰، ۷۷۷، ۸۴۳، ۸۴۴

پاکزاد، محمد کریم۴۹، ۴۲،

پتروس غالی، پتروس۸۵۶،

پتریوس، دیوید ۴۴۳، ۴۱۰، ۳۹۹، ۳۹۷، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۸۷، ۳۸۵، ۳۸۱، ۳۸۰، ۳۷۹، ۳۷۸، ۲۸۴، ۲۷۵،
۴۴۵، ۴۴۸، ۴۷۶، ۵۸۸، ۶۲۸، ۶۳۰، ۷۱۴

پنجشیری، حبیب۱۰۲، ۱۰۱،

پوتین، ولادیمیر۸۲۶، ۸۲۵، ۸۱۹، ۸۱۷، ۸۱۳، ۸۰۸، ۸۰۲، ۲۱۹،

ت

تره‌کی، نور محمد۱۳،

ج

جلالی، علی احمد۹۷،

جواد، سید طیب۶۰۸، ۲۳۷، ۲۳۴، ۲۳۴، ۲۲۹، ۱۶۱،

جونز، جیمز۴۰۲، ۳۸۵، ۳۸۳، ۳۵۲، ۳۳۱، ۳۳۰، ۲۹۲، ۱۶۷،

ح

حکمتیار، گلبدین۶۶۲، ۶۵۲، ۶۱۱، ۵۲۱، ۴۹۰، ۴۳۴، ۱۸۷، ۷۷، ۷۱، ۵۰، ۴۹،

خ

خالد، اسدالله۸۵۴، ۱۷۱،

خرم، عبدالکریم ۸۵۴، ۸۵۳، ۸۴۰، ۸۳۹، ۶۷۲، ۶۳۳، ۵۳۴، ۲۹۵، ۳۰۶، ۲۱۳، ۲۰۹، ۲۰۸، ۱۹۹، ۱۶۱،
۸۵۹، ۸۶۰

خلیل‌الله خلیلی۲۴، ۲۰،

خلیلزاد، زلمی ۵۷۱، ۳۳۶، ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۲۸، ۳۲۶، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۲۱، ۹۶،
۵۷۲، ۵۷۶، ۵۷۷

خلیلی، محمد کریم۸۵۴ ,۸۵۱ ,۲۷۰ ,

د

دادفر، محمد اعظم۵۶ ,

داوود خان۱۸۶ ,۶۷ ,۶۳ ,۴۹ ,۴۴ ,

داوود، داوود۳۳۵ ,

داوودزی، محمد عمر ,۶۳۴ ,۶۳۳ ,۵۵۱ ,۴۵۳ ,۲۵۰ ,۲۲۹ ,۲۲۷ ,۲۲۳ ,۱۶۹ ,۱۶۰ ,۱۳۹ ,۱۱۴ ,۱۱۱ ,
۸۴۵ ,۸۴۳ ,۶۸۹ ,۶۸۲ ,۶۸۱ ,۶۷۲ ,۶۶۳ ,۶۵۹ ,۶۵۱ ,۶۴۳ ,۶۳۹ ,۶۳۶ ,۶۳۵

دکتور عبدالله ,۸۲۹ ,۶۰۰ ,۵۲۳ ,۳۳۴ ,۲۸۱ ,۲۸۰ ,۲۷۸ ,۲۷۷ ,۲۲۹ ,۲۲۷ ,۲۲۰ ,۲۱۵ ,۱۲۱ ,۴۷ ,
۸۶۸ ,۸۶۵ ,۸۶۴ ,۸۶۲ ,۸۶۱ ,۸۶۰ ,۸۵۹ ,۸۵۶ ,۸۵۵ ,۸۵۴ ,۸۵۱ ,۸۴۹ ,۸۴۷ ,۸۳۳ ,۸۳۱

دوستم، عبدالرشید۸۳۸ ,۵۷۹ ,۲۱۹ ,۲۰۶ ,۱۵۷ ,۱۵۶ ,۱۴۶ ,۱۴۰ ,

ر

راشدالدین۶۱۹ ,

رامسفلد، دونالد۱۳۳ ,

رایس، کوندالیزا ,۵۵۱ ,۵۵۰ ,۵۴۹ ,۵۴۷ ,۵۴۶ ,۵۴۵ ,۵۴۴ ,۳۲۶ ,۲۹۸ ,۲۴۵ ,۲۳۵ ,۲۳۳ ,۲۱۷ ,۱۳۳ ,
۷۵۱ ,۶۰۶ ,۵۷۳ ,۵۵۵ ,۵۵۴ ,۵۵۳ ,۵۵۲

ربانی، برهان الدین۸۴۵ ,۷۸۹ ,۷۸۵ ,۷۴۷ ,۶۳۸ ,۶۳۷ ,۴۵۹ ,۴۳۵ ,۲۹۹ ,۲۹۸ ,۲۹۷ ,۱۴۳ ,

ربانی، صلاح‌الدین۶۸۱ ,۵۵۲ ,۵۵۱ ,

رحیم، رسول۱۰۸ ,۹۷ ,۸۵ ,۸۴ ,

رستاخیز، عبدالاله۹۰۰ ,۶۵۸ ,۶۵۷ ,۵۲ ,۴۷ ,۳۳ ,

رسول، زلمی ,۳۴۱ ,۳۳۶ ,۳۲۷ ,۲۹۶ ,۲۷۰ ,۲۵۱ ,۲۳۸ ,۲۳۴ ,۲۲۷ ,۲۰۷ ,۱۶۴ ,۱۶۲ ,۱۶۱ ,۱۳۹ ,
۳۴۲ ,۳۵۲ ,۳۷۰ ,۴۰۴ ,۴۶۶ ,۴۸۴ ,۴۹۸ ,۵۶۹ ,۵۷۰ ,۵۷۱ ,۵۸۲ ,۶۳۳ ,۶۳۹ ,۶۷۹ ,۶۸۱ ,۷۱۸ ,۸۳۲

روحانی، حسن۷۵۹ ,۷۵۸ ,۲۱ ,

روشن، نجیب۱۸۱ ,۱۰۸ ,۸۱ ,۷۲ ,

ز

زاخیلوال، حضرت عمر ,۶۷۷ ,۶۷۶ ,۶۳۵ ,۵۸۹ ,۴۵۰ ,۴۴۹ ,۴۴۸ ,۳۵۲ ,۳۲۶ ,۳۱۵ ,۳۱۴ ,۱۶۵ ,۱۶۴ , ۸۱۶

زرداری، آصف علی ,۷۱۸ ,۶۷۹ ,۶۶۵ ,۶۶۴ ,۶۶۳ ,۶۴۲ ,۶۳۲ ,۶۲۳ ,۶۲۰ ,۶۱۹ ,۶۱۶ ,۳۵۱ ,۲۸۲ , ۷۲۹

س

سپنتا، رنگین دادفر ,۱۴۷ ,۱۴۶ ,۱۴۵ ,۱۴۲ ,۱۳۴ ,۱۲۵ ,۱۲۳ ,۱۱۸ ,۱۱۱ ,۹۹ ,۴۱ ,۱۵ ,۱۲ ,۴ ,۳ ,۱ , ۲۲۲, ۲۲۸, ۲۲۹, ۲۳۴, ۲۵۰, ۲۷۰, ۳۳۱, ۳۳۷, ۳۴۲, ۳۴۸, ۳۵۲, ۳۸۷, ۴۱۲, ۴۱۴, ۴۱۸, ۴۳۵, ۴۳۷, ۴۴۸, ۴۵۴, ۵۶۱, ۵۷۰, ۶۳۰, ۶۳۹, ۶۴۲, ۶۴۳, ۶۴۵, ۶۴۹, ۶۵۹, ۶۹۱, ۶۹۶, ۷۴۵, ۷۵۳, ۷۸۹

سپین‌زاده، انجینیر ابراهیم۸۶۷, ۸۴۲, ۸۳۴, ۷۷۶, ۱۶۱ ,

سمر، سیما۱۶۲, ۱۲۸, ۱۱۸, ۵۷ ,

سمندر، باقی۸۴ ,

سیاف، عبدالرب رسول۴۵۹, ۳۳۱, ۱۱۹, ۱۱۸ ,

سیحون، سیف‌الدین۱۰۸, ۱۰۲, ۱۰۱, ۹۲ ,

سیماب، حمید۵۲, ۵۱, ۴۰ ,

سینگ، مانموهان۷۷۹ ,

ش

شاه نوری، جهان۴۳۵ ,

شریف، راحل۶۹۹, ۶۹۲, ۶۹۱, ۶۰۴ ,

ص

صالح، امرالله۷۴۷, ۶۳۱, ۶۳۰, ۶۲۹, ۶۰۱, ۶۰۰, ۵۲۹, ۳۶۹, ۳۴۱, ۳۳۶, ۳۲۷, ۲۷۰, ۱۳۴, ۱۱ ,

صمیمی، موسی۸۴ ,

ط

طاهری، شاه اعلم۱۸, ۳ ,

طاهری، فاطمه۳ ,

ظ

ظاهر شاه۳۳ ,۲۱ ,۹ ,

ظهیرالاسلام۷۰۷ ,۷۰۶ ,۷۰۵ ,۷۰۳ ,۷۰۱ ,۶۹۹ ,۶۹۴ ,۶۹۳ ,۶۸۲ ,۶۷۳ ,

ع

عزیز، سرتاج۶۹۱ ,۶۹۰ ,۶۷۱ ,۶۷۰ ,۶۶۹ ,۶۶۸ ,۶۶۷ ,۶۶۶ ,۶۶۵ ,

عظیمی، محمد ظاهر۸۹۷ ,

عظیمی، محمد نبی۱۳ ,

علومی، نورالحق۷۴۷ ,

غ

غبار، میر غلام محمد۴۷۳ ,۱۶۲ ,۱۱۰ ,۲۰ ,

ف

فارانی، فاروق۷۸ ,۷۷ ,۵۵ ,

فایض، محمد شریف۹۸ ,

فهیم، محمد قسیم۸۳۸ ,۷۴۷ ,۶۲۱ ,۶۲۰ ,۳۱۵ ,۳۱۴ ,۳۱۳ ,۱۹۱ ,۱۶۰ ,۱۵۹ ,

ق

قاضی، گل‌رحمان۱۰۲ ,

قانونی، یونس۸۵۴ ,۸۵۱ ,

قصوری، خورشید احمد۶۰۲ ,

ک

کارمل، ببرک۲۵۴ ,۴۹ ,

کامرون، دیوید۷۲۵ ,۷۱۹ ,۷۱۷ ,۷۱۵ ,۵۹۴ ,۵۹۳ ,۵۹۲ ,۵۸۸ ,۵۸۴ ,۵۸۳ ,۵۸۱ ,۵۸۰ ,۴۱۷ ,۴۱۵ ,

کراکر، راین۸۳۶, ۵۳۰, ۴۸۹, ۴۷۷, ۴۷۶, ۴۶۲, ۴۵۱, ۴۳۶, ۳۷۳ ,

کرزی، احمد ولی۴۳۴, ۳۶۲, ۳۶۱ ,

کرزی، حامد ۱۱۴, ۱۱۳, ۱۰۷, ۱۰۶, ۱۰۵, ۱۰۴, ۹۷, ۹۶, ۹۵, ۹۴, ۹۲, ۶۹, ۵۶, ۳۸, ۱۲, ۶, ۵ ,
۱۱۵, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۳, ۱۲۵, ۱۲۷, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۳۷, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۲, ۱۴۴, ۱۵۵, ۱۵۶,
۱۵۷, ۱۵۹, ۱۶۰, ۱۶۱, ۱۶۲, ۱۶۳, ۱۶۶, ۱۶۹, ۱۷۰, ۱۷۳, ۱۷۴, ۱۷۹, ۱۸۰, ۱۹۰, ۱۹۱, ۱۹۹, ۲۰۰,
۲۰۱, ۲۰۲, ۲۰۳, ۲۰۴, ۲۰۵, ۲۰۶, ۲۰۷, ۲۰۸, ۲۱۰, ۲۱۱, ۲۱۲, ۲۱۵, ۲۱۶, ۲۱۷, ۲۱۸, ۲۱۹, ۲۲۰,
۲۲۱, ۲۲۲, ۲۲۳, ۲۲۵, ۲۲۶, ۲۲۸, ۲۳۰, ۲۳۲, ۲۳۴, ۲۳۶, ۲۳۷, ۲۳۸, ۲۴۳, ۲۴۴, ۲۴۵, ۲۴۶, ۲۴۷,
۲۴۹, ۲۵۰, ۲۵۱, ۲۵۲, ۲۵۶, ۲۶۰, ۲۶۱, ۲۶۲, ۲۶۳, ۲۶۴, ۲۶۵, ۲۶۷, ۲۶۸, ۲۷۰, ۲۷۱, ۲۷۴, ۲۷۵,
۲۷۶, ۲۷۷, ۲۷۸, ۲۷۹, ۲۸۰, ۲۸۱, ۲۸۲, ۲۸۳, ۲۸۴, ۲۸۵, ۲۸۶, ۲۸۷, ۲۸۸, ۲۸۹, ۲۹۰, ۲۹۱, ۲۹۲,
۲۹۳, ۲۹۵, ۲۹۶, ۲۹۷, ۲۹۸, ۲۹۹, ۳۰۰, ۳۰۱, ۳۰۳, ۳۰۴, ۳۰۵, ۳۰۶, ۳۰۷, ۳۰۸, ۳۰۹, ۳۱۰, ۳۱۱,
۳۱۲, ۳۱۳, ۳۱۴, ۳۱۵, ۳۱۷, ۳۲۰, ۳۲۱, ۳۲۲, ۳۲۴, ۳۲۵, ۳۲۷, ۳۲۸, ۳۲۹, ۳۳۱, ۳۳۲, ۳۳۳, ۳۳۴,
۳۳۷, ۳۳۸, ۳۳۹, ۳۴۰, ۳۴۱, ۳۴۲, ۳۴۳, ۳۴۴, ۳۴۵, ۳۴۶, ۳۴۷, ۳۴۸, ۳۴۹, ۳۵۰, ۳۵۲, ۳۵۳, ۳۵۵,
۳۵۷, ۳۵۸, ۳۶۰, ۳۶۱, ۳۶۲, ۳۶۷, ۳۷۰, ۳۷۱, ۳۷۲, ۳۷۳, ۳۷۴, ۳۷۵, ۳۷۶, ۳۷۷, ۳۷۸, ۳۷۹, ۳۸۵,
۳۸۶, ۳۸۷, ۳۹۰, ۳۹۲, ۳۹۳, ۳۹۵, ۴۰۰, ۴۰۱, ۴۰۳, ۴۰۴, ۴۰۶, ۴۰۷, ۴۰۸, ۴۰۹, ۴۱۰, ۴۱۱, ۴۱۳,
۴۱۵, ۴۱۷, ۴۱۸, ۴۲۰, ۴۲۱, ۴۲۲, ۴۲۳, ۴۲۴, ۴۲۵, ۴۲۶, ۴۲۸, ۴۲۹, ۴۳۰, ۴۳۱, ۴۳۲, ۴۳۳, ۴۳۴,
۴۳۵, ۴۳۶, ۴۳۸, ۴۴۱, ۴۴۲, ۴۴۳, ۴۴۷, ۴۴۸, ۴۵۰, ۴۵۱, ۴۵۳, ۴۵۴, ۴۵۵, ۴۵۶, ۴۵۹, ۴۶۳, ۴۶۴,
۴۶۵, ۴۶۶, ۴۶۸, ۴۶۹, ۴۷۲, ۴۷۴, ۴۷۵, ۴۷۶, ۴۷۸, ۴۸۱, ۴۸۲, ۴۸۳, ۴۸۴, ۴۸۵, ۴۹۰, ۴۹۲, ۴۹۳,
۴۹۴, ۴۹۵, ۴۹۶, ۴۹۹, ۵۰۲, ۵۰۵, ۵۰۶, ۵۰۷, ۵۰۸, ۵۰۹, ۵۱۰, ۵۱۲, ۵۱۳, ۵۱۴, ۵۲۳, ۵۲۴, ۵۲۵,
۵۲۶, ۵۲۷, ۵۲۸, ۵۲۹, ۵۳۰, ۵۳۱, ۵۳۴, ۵۳۶, ۵۳۷, ۵۳۸, ۵۴۰, ۵۴۱, ۵۴۲, ۵۴۳, ۵۴۶, ۵۴۷, ۵۴۸,
۵۵۰, ۵۵۱, ۵۵۲, ۵۵۳, ۵۵۴, ۵۵۶, ۵۵۷, ۵۵۸, ۵۵۹, ۵۶۱, ۵۶۸, ۵۶۹, ۵۷۰, ۵۷۲, ۵۷۹, ۵۸۰, ۵۸۲,
۵۸۳, ۵۸۴, ۵۸۵, ۵۹۰, ۵۹۱, ۵۹۲, ۵۹۳, ۵۹۴, ۵۹۹, ۶۰۰, ۶۰۱, ۶۰۳, ۶۰۵, ۶۰۶, ۶۰۷, ۶۰۸, ۶۰۹,
۶۱۰, ۶۱۱, ۶۱۳, ۶۱۴, ۶۲۱, ۶۲۲, ۶۲۳, ۶۲۵, ۶۲۷, ۶۲۸, ۶۳۰, ۶۳۱, ۶۳۲, ۶۳۴, ۶۳۵, ۶۳۸, ۶۳۹,
۶۴۰, ۶۴۳, ۶۴۵, ۶۴۶, ۶۴۷, ۶۴۸, ۶۴۹, ۶۵۴, ۶۵۶, ۶۶۰, ۶۶۱, ۶۶۲, ۶۶۳, ۶۶۴, ۶۶۵, ۶۶۶, ۶۶۷,
۶۶۸, ۶۷۰, ۶۷۱, ۶۷۳, ۶۷۶, ۶۷۹, ۶۸۱, ۶۸۲, ۶۸۵, ۶۸۹, ۶۹۰, ۶۹۴, ۶۹۵, ۷۰۲, ۷۰۶, ۷۱۱, ۷۱۲,
۷۱۴, ۷۱۶, ۷۱۷, ۷۱۸, ۷۱۹, ۷۲۱, ۷۲۲, ۷۲۴, ۷۲۵, ۷۲۶, ۷۲۷, ۷۲۸, ۷۲۹, ۷۳۷, ۷۴۱, ۷۴۶, ۷۴۷,
۷۵۱, ۷۵۲, ۷۵۳, ۷۵۴, ۷۵۷, ۷۵۸, ۷۵۹, ۷۶۷, ۷۷۰, ۷۷۱, ۷۷۲, ۷۷۵, ۷۸۴, ۷۸۵, ۷۹۰, ۷۹۱, ۷۹۲,
۷۹۳, ۷۹۴, ۷۹۶, ۸۰۳, ۸۰۴, ۸۰۷, ۸۰۸, ۸۱۰, ۸۱۳, ۸۱۵, ۸۱۶, ۸۱۸, ۸۱۹, ۸۲۰, ۸۲۲, ۸۲۳, ۸۲۴,
۸۲۵, ۸۳۳, ۸۳۴, ۸۳۸, ۸۴۰, ۸۴۳, ۸۴۴, ۸۴۵, ۸۴۷, ۸۴۹, ۸۵۰, ۸۵۱, ۸۵۳, ۸۵۴, ۸۵۵, ۸۵۶, ۸۵۷,
۸۵۸, ۸۵۹, ۸۶۰, ۸۶۵, ۸۶۶, ۸۶۷, ۸۶۸, ۸۶۹, ۸۷۰, ۸۷۳, ۸۷۴, ۸۷۵, ۸۷۸, ۸۷۹, ۸۹۰, ۹۲۰, ۹۲۱,
۹۲۳, ۹۲۴

کرزی، قیوم۳۰۹, ۱۶۱, ۱۰۷, ۱۰۶, ۱۰۴, ۹۷, ۹۶, ۹۵, ۵۳, ۴۹ ,

کرزی، محمود۳۱۳, ۳۱۰ ,

کری، جان ۵۲۷, ۵۳۶, ۵۳۵, ۵۳۴, ۵۲۷, ۵۲۶, ۵۲۵, ۴۹۵, ۴۹۴, ۴۹۳, ۳۸۳, ۲۸۲, ۲۸۰, ۲۷۹, ۲۷۸, ۵۳۸, ۵۳۹, ۵۴۰, ۵۴۱, ۵۴۲, ۵۴۳, ۵۵۲, ۵۵۳, ۷۷۳, ۸۰۷, ۸۵۳, ۸۷۱

کشور کمال، مینا۷۸, ۵۵,

کلکانی، عبدالمجید۴۹, ۴۶,

کلینتون، هیلاری ۳۰۱, ۳۰۰, ۲۹۹, ۲۹۸, ۲۹۳, ۲۹۰, ۲۸۹, ۲۸۸, ۲۸۷, ۲۸۵, ۲۸۴, ۲۸۲, ۲۳۶, ۳۰۲, ۳۲۹, ۳۳۰, ۳۳۷, ۳۳۸, ۳۴۲, ۳۴۳, ۳۴۴, ۳۴۵, ۳۴۷, ۳۴۸, ۳۴۹, ۳۵۲, ۳۸۵, ۴۱۲, ۴۱۳, ۴۱۵, ۴۱۶, ۴۱۷, ۴۱۸, ۴۱۹, ۴۲۱, ۴۲۲, ۴۲۳, ۴۲۴, ۴۲۵, ۴۳۷, ۴۴۵, ۴۵۸, ۴۷۶, ۵۴۵, ۶۶۳, ۷۷۴

کنینگهام، جیمز۸۵۶,

کوبیش، یان۸۶۶, ۸۶۵, ۸۶۴, ۸۶۳, ۸۶۰, ۸۵۸, ۸۵۶, ۸۵۵, ۸۵۴, ۵۴۳,

کهر، حنا ربانی۸۹۰, ۷۲۲, ۷۱۸, ۷۱۶, ۶۹۶, ۶۴۹, ۶۴۷, ۶۴۱, ۶۳۹, ۶۳۸, ۶۳۴,

کیانی، اشفاق پرویز ۴۳۹, ۴۲۲, ۴۱۶, ۴۱۵, ۴۱۴, ۴۱۳, ۴۰۴, ۳۸۹, ۳۸۸, ۳۸۷, ۳۵۱, ۳۵۰, ۳۰۲, ۴۵۲, ۴۶۱, ۴۶۲, ۵۲۶, ۵۲۷, ۵۳۵, ۵۸۰, ۵۸۱, ۵۸۲, ۵۸۳, ۵۸۴, ۵۸۵, ۵۸۸, ۶۰۰, ۶۲۳, ۶۲۴, ۶۲۵, ۶۲۶, ۶۲۷, ۶۲۸, ۶۳۷, ۶۳۹, ۶۴۱, ۶۴۲, ۶۴۵, ۶۴۶, ۶۴۸, ۶۵۰, ۶۵۳, ۶۵۴, ۶۵۵, ۶۵۶, ۶۵۹, ۶۶۰, ۶۶۱, ۶۶۲, ۶۶۳, ۶۷۸،۶۷۹, ۶۸۰, ۶۸۳, ۶۹۲, ۷۰۰, ۷۰۱, ۷۷۷, ۸۴۴

کی‌مون، بان،۸۵۶,

گ

گاس، سایمون۸۹۰, ۷۲۳, ۷۲۲, ۷۲۱,

گالبرایت، پیتر۲۳۳, ۲۹۷, ۲۸۳, ۲۷۸, ۲۷۵,

گروسمن، مارک۷۸۶, ۶۴۱, ۴۸۶, ۴۵۴, ۴۵۳, ۴۲۵, ۲۹۸,

گل، عبدالله۷۱۱, ۷۱۰, ۱۵۶,

گلاب‌زوی، سید محمد۷۴۷,

گیتس، رابرت۴۳۴, ۴۳۳, ۴۳۲, ۴۳۱, ۳۵۲, ۳۳۸, ۳۳۷, ۲۸۵, ۲۳۵, ۲۳۳,

گیلانی، یوسف رضا۸۲۲, ۸۴۳, ۷۷۷, ۷۱۳, ۷۰۲, ۶۷۹, ۶۳۹, ۶۳۸, ۶۳۷, ۶۳۲, ۳۰۰,

ل

لاوروف، سرگی۸۰۵,

لودین، جاوید ۲۷۹, ۲۲۹, ۲۲۷, ۲۲۶, ۲۲۴, ۲۲۳, ۲۰۱, ۱۲۳, ۱۲۲, ۱۲۱, ۱۱۹, ۱۱۲, ۱۱۱, ۱۰۶, ۷۹۳, ۴۸۲, ۴۲۱, ۴۲۰, ۳۳۲, ۳۱۶, ۳۰۵,

لهیب، علی حیدر۶۵ ,۴۸ ,

م

متکی، منوچهر۷۸۳ ,۷۶۲ ,۷۵۰ ,۷۴۹ ,۷۴۸ ,۷۴۶ ,۷۴۱ ,۷۴۰ ,۷۳۹ ,۷۳۸ ,۷۳۶ ,۶۰۲ ,۱۴۱ ,۱۱۶ ,
مجددی، صبغت‌الله۵۱۲ ,۴۵۹ ,۱۳۷ ,
محسنی، سعد۸۵۱ ,
محمود، لطیف‌الله۷۲۸ ,۷۲۷ ,۵۴۲ ,
محمدی، بسم‌الله۴۵۷ ,۲۶۸ ,
محمودی، عبدالرحیم۴۷ ,۴۵ ,۳۳ ,
محمودی، عبدالهادی۵۱ ,۴۷ ,
مدویدوف، دیمیتری۸۲۵ ,۸۱۳ ,۸۰۸ ,
مرادیان، داوود۷۱۳ ,۴۸۱ ,۲۸۵ ,۲۷۵ ,۱۶۴ ,
مسعود، احمد شاه۶۲۹ ,۶۱۰ ,۴۳۴ ,۵۴ ,
مسعود، احمد ضیا۸۳۸ ,۷۴۷ ,۳۷۰ ,۱۴۳ ,۱۴۲ ,۱۲۹ ,
مسعود، احمد ولی۱۵۴ ,۸۵ ,
مشرف، پرویز ,۶۰۹ ,۶۰۸ ,۶۰۷ ,۶۰۶ ,۶۰۵ ,۶۰۴ ,۶۰۳ ,۶۰۱ ,۶۰۰ ,۵۸۲ ,۵۱۶ ,۳۴۷ ,۲۶۵ ,۲۰۳ ,
۶۱۰ ,۶۱۱ ,۶۱۳ ,۶۱۵ ,۶۱۶ ,۶۱۷ ,۶۱۸ ,۶۱۹ ,۶۲۸ ,۶۳۷ ,۶۶۴ ,۶۶۵ ,۶۶۷ ,۶۹۲ ,۷۷۷ ,۷۷۹ ,۷۸۶ ,
۸۳۵
مقبل، ضرار احمد۲۱۹ ,۱۱ ,
مکرجی، پراناب۷۹۳ ,۷۹۰ ,
ملا اختر محمد منصور۸۳۴ ,۴۱۴ ,
ملا برادر۷۲۸ ,۷۲۶ ,۷۲۴ ,۷۰۶ ,۷۰۰ ,۶۸۱ ,۶۸۲ ,۶۸۰ ,۶۷۶ ,۶۶۹ ,۶۵۴ ,۶۴۷ ,۵۵۱ ,۵۴۲ ,
ملا داداله ۶۱۰ ,
ملا عمر ,۷۰۸ ,۷۰۵ ,۷۰۰ ,۶۹۸ ,۶۹۲ ,۶۶۴ ,۶۵۴ ,۶۴۹ ,۶۴۶ ,۶۴۳ ,۶۴۱ ,۶۲۵ ,۶۱۰ ,۵۲۶ ,۳۰۰ ,
۷۲۵ ,۷۷۵ ,۷۷۷ ,۸۲۸ ,۸۴۲ ,۸۴۳ ,۸۴۴ ,۸۴۵
ملا فضل‌الله۶۹۱ ,۶۸۴ ,۶۸۳ ,۴۹۲ ,
ملک، رحمان۶۳۲ ,۶۳۱ ,
مولوی فقیر محمد۷۲۷ ,۶۸۳ ,۴۹۲ ,

میلبند، دیوید۲۲۰ ,۱۶۶ ,۱۶۵ ,

ن

نبیل، رحمت‌الله۸۶۳ ,۸۶۲ ,۸۶۱ ,۸۶۰ ,۸۵۹ ,۶۹۳ ,۶۹۲ ,۶۸۹ ,۶۳۰ ,۲۰۹ ,۱۷۱ ,۱۱ ,
نواز شریف۷۳۷ ,۷۳۶ ,۷۳۴ ,۶۹۰ ,۶۸۶ ,۶۸۰ ,۶۷۵ ,۶۷۴ ,۶۷۳ ,۶۶۸ ,۶۶۷ ,۶۶۴ ,۵۴۰ ,۵۳۵ ,
نورستانی، یوسف۸۶۱ ,۸۶۰ ,۸۵۱ ,۸۳۹ ,

و

وردک، عبدالرحیم۸۱۶ ,۳۵۲ ,۲۷۰ ,۲۳۴ ,۲۳۷ ,۱۲۱ ,
وردک، غلام فاروق۶۳۳ ,۳۵۲ ,۳۳۶ ,۱۴۷ ,۱۴۵ ,۱۴۴ ,۱۳۹ ,۱۱۳ ,

هـ

هادلی، استیو۶۰۶ ,
هالبروک، ریچارد ,۳۲۸ ,۳۲۵ ,۲۹۲ ,۲۸۴ ,۲۸۳ ,۲۷۸ ,۲۷۷ ,۲۷۶ ,۲۷۵ ,۲۵۲ ,۲۵۱ ,۲۲۷ ,۲۰۷ ,۱۵۹ ,
۳۲۹ ,۳۳۰ ,۳۳۱ ,۳۳۳ ,۳۳۷ ,۳۴۰ ,۳۴۱ ,۳۴۲ ,۳۶۲ ,۳۶۴ ,۳۷۰ ,۳۷۶ ,۳۷۷ ,۴۰۱ ,۴۰۲ ,۴۰۴ ,۴۱۷ ,
۴۲۰ ,۴۲۱ ,۴۲۵ ,۸۲۷ ,۸۲۸ ,۸۳۰
هیوادمل، زلمی۹۲۱ ,۸۷۳ ,۸۵۹ ,۱۶۱ ,

ی

یاری، محمد اکرم۵۸ ,۴۸ ,۴۷ ,۴۵ ,

ایالات متحده بعد از بلندپروازی‌های دوران بوش، محدودیت‌های توان اقتصادی و نظامی‌اش را درک کرده است و اروپایی‌ها نیز پیر شده و در جا زده‌اند و توانایی انجام کارهای بزرگ را بدون ایالات متحده ندارند. از این‌رو در جهان، قدرت و یا قدرت‌های بزرگی که بتوانند به عنوان قدرت نظم‌دهنده عمل کنند، دیده نمی‌شود. این مسایل علت‌های اصلی بحران کنونی نظام جهانی را تشکیل می‌دهند.

پرسش اصلی این نیست که باید چشم به راه قدرت نظم‌دهنده ی جهان نشست؛ پرسش اصلی به باور من این است که نظام‌های هیرارشیک جهانی همواره بر بی‌عدالتی بین‌المللی استوار بوده‌اند و بحران مولود اجتناب‌ناپذیر ساختار و روابط حاکم بر آن‌ها؛ دیالکتیک آن‌ها است. از این‌رو ما به یک نظام جهانی دیگری نیاز داریم. نظام جهانی دموکراتیک، عادلانه و بنایافته بر آرزوهای انسان آزاد بدون درنظرداشت، نسب، نژاد، دین، زبان، جنسیت و رنگ.

من حفظ دولت‌های ملی و لو این‌که این دولت‌ها قدرت‌گرا باشند را بسیار آشکارا به مثابه ی شر صغیر، بر حاکمیت گروه‌های افراطی ترجیح می‌دهم. بقا و ادامه‌ی دولت‌های قدرت‌گرا بر ایجاد جغرافیه‌های بدون دولت رجحان دارد و به همین دلیل شکستن دولت‌ها با توسل به مداخله‌ی برونی موجب ویرانی بیشتر می‌شود.

تلاش برای حفظ نظم جهانی با توسل به استراتژی «بحران خلاق» به بن‌بست رسیده است. در جهان کنونی قهر و خشونت به مثابه‌ی تبارزات روزانه در محاسبات قدرت و زوال تسلط انحصاری دولت بر زور، به پدیده‌ی عادی تبدیل شده است. طبیعی است که چنین حالت‌هایی، موجب تشجیع قدرت‌های منطقه‌ای نیز بشوند که در پی تحقق رویاهای نوامپریالیستی منطقه‌ای اند. همان‌گونه که در رابطه با افغانستان، پاکستان تشویق به مداخله شد، رقابت‌های کشورهای نیرومند منطقه مانند عربستان، ایران و ترکیه نیز در همین چارچوب قابل درک اند.